

بولتن كنگره

شماره ۵

بها ۱۴۰ ریال (۳ مارک، ۲ دلار)

فهرست

- بیان‌های برنامه ما (امیر) ۳
- دمکراسی و انقلاب (مجید) ۱۷
- درباره مسأله مرزبندی در جنبش کمونیستی (نادر) ۳۲
- بررسی خدامشی گذشته از موضع طبقه کارگر با از موضع افشارستانی (اکبر) ۴۶
- باز هم درباره هژمونی و دیکتاتوری (علی) ۶۹
- دو تفکر در مورد امر وحدت جنبش کمونیستی (یوسف) ۸۹
- هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک (مراد) ۱۰۹
- با کدام استراتژی (ثقی بیوسفی) ۱۲۹

بناهای برنامه‌ها

۲

پیشگفتار:

بخش نخست بنیانهای برنامه ما که به بازشناسی ریشه‌های راست‌روی در برنامه و سیاست‌سازان ما در سالهای ۶۱-۶۰ میرد از د، شماره دوم "بولتن کنگره" چاپ شده است. تا آنجا که به بررسی ریشه‌های راست‌روی در برنامه ۶۱-۶۰ برمیگردد، آن نوشته و تئزهای آن را جز بخشی در باره خرد میروز وای که افزوده میشود (تقریباً کامل هستند و میتوانند بطور مستقل ارائه شوند، اما عمده‌امید به خواهیم بنیانهای نظری برنامه در دست تدوین سازمان را بررسی کنیم، از آنچه در محدوده ریشه‌های خطاهای گذشته گفته شد باید بسط فراتر و فراتر برویم. مسایل مطروحه در باره ریشه‌های راست‌روی برنامه ۶۱-۶۰، در زنجیره مسایلی که نوشتن برنامه مشروط به بررسی و شناخت آنهاست حلقه‌هایی را تشکیل میدهد. بررسی و شناخت مسایل نظری و تئوریک‌ای که شالوده‌ساز در کشورهای سوسیالیستی و شالوده‌سازان و نوآیند فکری در برنامه علمی هستند. مساله این است که پیش‌رویش جنبش کمونیستی در آستانه بزرگترین تحول و تکامل انقلابی پس از تحولات دودهمه نخست قرن ۲۰ است. مساله اینست که پیش‌روترین نیروهای جنبش کمونیستی به قرن ۲۱ سرکشیدند و ناقوس‌های بیداری را بصداد آورده‌اند. مساله آغاز و اواسط قرن ۲۰، بله حتی پیش از سده‌های ستیخ آسمان‌سای قرن ۲۱ روشن میکنند که نه‌لشویه نگرش کسانی میتوانند این ستیخ را به پیامند که بتوانند به تمام معنی انقلاب علمی - فنی و تحولات همه‌سویه و بنیادین ناشی از آن و جهان بسیار متحول و خردتج‌گشوی را درک کنند.

حلقه سومی در روند بررسی و شناخت مسایل برنامه‌های ما، بایست به آن بپردازیم، بررسی و شناخت مسایل محوری در رهبریک از فصول برنامه است. برنامه ما شامل فصل‌های زیر است: ۱. سازمان فدائیان خلق (اکثریت). ۲. فصل خود به خود و سخن تاریخچه و جهانی بینی تقسیم میشود. ۳. اوضاع جهان و روند انقلاب. این فصل هم شامل یک رشته تئوری‌های بنیادین مثل تعریف دوران - است و هم شامل بررسی مشخص اوضاع جاری جهان. ۴. اوضاع ایران. این فصل شامل اوضاع سیاسی و ساختار سیاسی و طبقاتی است. ۵. استراتژی، شامل ضرورت تحول، مرحله انقلاب و چگونگی تحول، اتحادها، ال‌ترناتیوهای در روند یک و شیوه‌های مبارزه. برنامه ما برای دولت‌جانشین

عناوینی که در این جا آمده است بر حسب مضمون و برای روشن‌سازی موضوع است. در اصل برنامه برخی عناوین پیشگفتار دیگری خواهد آمد. در رهبریک از فصول بالا در رهبریک از بخش‌های مشخص شده، یک یاد و حد اکثر سه مسئله محوری است که برخی از آنها سالهاست یاد سازمان، یاد جنبش کمونیستی ایران و یاد در سطح وسیع مورد بحث و بررسی هستند. استخوان‌بند اصلی برنامه ما را پاسخ به همین مسایل تشکیل میدهد. از این رو بررسی این مسایل در راه‌سازی نیروهای سازمان و ایجاد یک فلسفه فکری ضرورت قطعی دارد. مثلاً در بحث شده‌ترین بخش برنامه یعنی بحث تاریخچه سازمان، کدامان علت پیدا شدن و ارزیابی ماهیت و موقعیت جنبش فدائیان خلق ایران - مورد بحث هستند. بدون پاسخ درست و روشن به این دو مسئله، فصل تاریخچه فنی نتواند دارای ارزش علمی و تئوریک شود و در سطح رویداد نگاری می‌ماند.

با توجه به آنچه گفته شد، در تکمیل بحث بنیانهای برنامه ما، نخست یک رشته مسایل تئوریک و بنیادین را بررسی میکنیم که در راستا تدوین برنامه نسبت به همه مسایل در شناخت آنها مقدم است. این مسایل عمدتاً به روند نوسازی و نوآوری در جنبش کمونیستی و بازنگری به مسایل جهان و روند انقلاب برمیگردد. پس از آن به بررسی مسایل محوری در فصلهای پنجاهانه برنامه میرد ازیم.

بیشتر و برنامه

نفتقد رباره بنیانها و بحثهای دناژون برنامه را از کجا باید آغاز کرد؟ بیگمان برای مافدائیان خلق بسیار آموزنده خواهد بود که این کار با بررسی به گذشته پس از انقلاب و به مباحثات با " اقلیت " و به مباحثات پیرومیانیه از آغاز کنیم، چراکه یکی از مضامین عمده آن مباحثات همان رابطه ایدئولوژی و بینش و برنامه بوده است. جنب سرعازی بدان علت ضرورت بینش از پیش مینماید که میتواند بینش را به اهمیت سرسخت ساز شناخت و جذب روند انقلابی نوسازی و نوآیندیشی در جنبش کمونیستی آگاه کند، و بازیان خود ما باید بسجود که چرا باید برنامه را از بنیانهای آن آغاز کرد.

در سازمان ما گفتگو بر سر بینش و برنامه و اینکه از کدام یک باید آغاز کرد در پنجم مهرماه ۵۸ اوج گرفت. در آن پنجم مسئله مرکزی بررسی " بینش چریکی " (تئوریهای ناظر بر روشی مطلق سازی مبارزه مسلحانه) و تجدید نظر در آن بود. رفقای اقلیتی ما که پیشروترین آنها حداکثر تا جایزینی بیزن بجای مسعود پیش آمده بودند (آنچه را ما " بینش چریکی " می شناسیم پاس میداشتند و از دژ آن نگران بودند) از این رفقای کوشیدند تا پنجم (و کل سازمان) بجای گفتگو بر مامون " بینش چریکی " به برنامه بپردازد. و در عرصه خط مشی سیاسی تعیین تکلیف شود. " اقلیت " آن زمان گمان داشت که با تکیه روی سیاست مادرفیاض رژیم ارتجاع می تواند مباحثات ایدئولوژیک بسیار جدی در روزن سازمان را در برزند. در عوض اکثریت پنجم مهرماه بر آن بود که پلاپین ایدئولوژیک سازمان و زدودن پیرایه های پندار دریا نه و چپ روانه از بینش فدائیان خلق مهمترین مسئله سازمان است و بدون انجام آن سخن گفتن از تدوین برنامه و وحدت یافتن بر سر آن بی پایه است. اکثریت تا پایان بر همین اندیشه پای فشرد. در آستانه جدایی در رخ انجیر رفقای اقلیت " کار " در مطلبی بنام " اکثریت و متانه اقلیت " (۴ خرداد ۵۶) نوشت:

" رفقای اقلیت هنوز هم بیم دارند بپذیرند که شکل گیری اقلیت و اکثریت در سازمان بر اساس پذیرش یا رد بینش گذشته و ادراکات متفاوتی بوده است که هر یک از اصول ایدئولوژیک و مبانی مارکسیسم داشته ایم. رفقا ضروری کنند که بدون داشتن بنیادهای واحد ایدئولوژیک می توان در تاتیک و برنامه به توافق رسید و وحدت تشکیلات کمونیستی را حفظ کرد. "

جوهراندیشه ای که در اینجا آمد درست است. دقیق تر ادینگویم برنامه فراتر از حد، و در ذات و در بطن و در متن خود بنیادهای ایدئولوژیک، بینشی و تئوریک ای دارد که بدون شناخت، پذیرش و کار بست آنها دستیابی به آن برنامه ممکن نمیگردد. این بنیانهای ایدئولوژیک و تئوریک جدا از برنامه نیستند، بلکه در آن تبلور و مشخص پیدا می کنند، اما در همین حال همه بنیانهای ایدئولوژیک و تئوریک در برنامه نوشته نمی شوند. در همان سال ۶۰، در بحثی با رهبران " اقلیت " به آنها گفته شد که برای عضویت پذیرش برنامه شرط است و این مفهوم پذیرش ماتریالیسم، یعنی مهمترین رکن جهان بینی مانیست. کسی می تواند بلحاظ فلسفی ماتریالیست نباشد اما برنامه را بپذیرد و عضو حزب شود. اما آیا اگر کسی ماتریالیسم را شناسد و نپذیرد و بکار نرند قادر است آن برنامه را (که ذاتا ماتریالیستی است) بنویسد؟ از این رو روشن میشود که چه بخوانیم چه نخوانیم مسائل وسیع تری خارج از متن یک برنامه مشخص است که اگر قبلاً به آنها نپردازیم کار برنامه نیز پیش نخواهد رفت.

مادریاره بینشی که در مقابل " بینش گذشته " از آن دفاع می کردیم چنین می گفتیم:

" از نظر ما مبانی عام تئوریک انقلاب در قیام همان است که توسط بنیانگذاران سوسیالیسم علمی شورویز شده است.

این پاسخ هنوز بسیار مبهم بود. نه " اقلیت " با این حکم مخالف بود و نه احمدزاده. در گذشته نیز سازمان بنیوه شود کوشید همین حکم را بر شرایط مشخص ایران انطباق دهد و آنچه را که بدست آورد در همه جا با اکتفا به مارکسیسم توجیه می کرد و توضیح می داد. بنابراین مسئله مرکزی این بود که " مبانی عام "

رابکم کدام بین و کدام تئوریها و تحلیلها و بحث کدام کتبیات رساله های نسو میبایست بکار ببریم. رد تئوریهای ناظر بر مطلق سیاسی مبارزه مسلحانه و بازگشت مستقیم به آموزشهای لنین در باره پیتر و توده، حزب و قانونمند یهای انقلاب دستاورد بزرگی بوده که می بایست با دقت و شدت جنبشها سازمان بروی قرن بیستم شفقت میشد و به برمی نشست.

در پی انشعاب "اقلیت" روند ها سی به پیش و راست گرد ستاب گرفتند. در زمینه بین و تئوری، سازمان در سمت پذیرش و درست اندیشه های مطروحه در اسنادجلسات شماره ۶۰ و ۶۹ پیش رو رفت. اما همزمان که تنهایی تقویت دگماتیسم مسترد را در اسناد با دگماتیسم سنتی خود پرداخت بنده به مطلق کرد. مجموع مفاد اسناد جلسات مشاوره اقدام کرد. در زمستان سال ۵۹ و بطور مشخص در مقاله "مسئله - مرز بندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما" مواضع سازمان در این زمینه سلال گمابین مشخص بخود گرفت. در مقاله فوق گفته شد:

"معنای واقعی وحدت نظری اصول مارکسیسم - لنینیسم چیزی نیست جز وحدت نظری همان اصول و مضامینی که مبنای وحدت جنبش جهانی کمونیستی است و راغبان عمل میلیونی کمونیست در سراسر کیتی قرار دارد"

در این نوشته بدلیل عدم تصمیم گیری عیاش سیاسی، غرض از اعلام موضع روشن و همه جانبه نسبت به مفاد اسناد جلسات مشاوره ۶۰ و ۶۹ ضرورت نمیکرد. ماسمتی که داد، میشود همین است. چرا که نخستین الی رهبری سازمان ساله پذیرش آن اسناد را پذیرای خود حس کرده بود.

قطعنامه پلنوم اسفند ماه ۱۲۵۹، به روندی که سازمان می پیغود قضیه بنشیند. در این قطعنامه اعلام شد:

"اساسی ترین میانی وحدت جنبش کمونیستی ایران همان میانی تاریخی - جهانی است که در جنبش جهانی کمونیستی پذیرفته می شود، و عبارتند از اصول جهان نشو مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و انطباق حلالی آن با شرایط مشخص ایران ماکه در اعلامیه عالی جلسات مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری سالهای ۵۷ و ۶۰ و بویژه در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری منعقد در مسکو ۱۹۶۹ انعکاس یافته است"

از منقطع صد و قطعنامه پلنوم اسفند به بعد همه عسلی اید تئوری سازمان به مفاد اسناد جلسات مشاوره محدود شد. مارکسیسم - لنینیسم که روزگاری قرار بود در آرزو "مبارزه مسلحانه هم استراتژی - عم تاکتیک" بر برنامه و سیاست ما تابانده شود، اینبار تنها و تنها در تحلیلها و تئوریها و فرضیات مطروحه در اعلامیه های ۶۰ و ۶۹ نشان داده میشد و تنها آرزو این اعلامیه ها. وحدت اکثر مدوده همان اعلامیه ها بر برنامه و سیاست ما ناظر میشد. در میان خه پیرامون نقش و اهمیت این اسناد برخی رفقا تا آنجا پیش می رفتند که وحدت نظر سازمان و حزب توده ایران بر سر این اسناد را برای وحدت سازمانی آند و کافی می دانستند. با چنین نگرشی عملا عرکونه برنامه نویسی پژوهشگران و خلاقانه کنار گذاشته شد و کمپیه برداری از برنامه حزب در دست ترین راه ارزیابی میشد. در مطلق سازی اندیشه های مطروحه در اعلامیه عالیا ره جایی رسید که فرضیه "راه رشد غیر سرمایه داری" به یکی از ارکان اندیشه مارکسیستی و تنها تئوری توضیح دهنده راه کنفرهای حد فاضل سوسیالیسم و امپریالیسم مبدل شد.

در جمع بست آنچه آمد باید گفت:

این اندیشه که برای تدوین برنامه از سنایک اید تئوریک تئوریک باید آغاز کرد دلا در دست بود رستی آن را تاریخ سازمان خود مان نیز نشان داده است. خبر برنامه داران بنیانهای اید تئوریک و تئوریک ا چیست که اگرچه در خود برنامه تجسم و تجلی می یابند، ماهانه آنها در برنامه گنجانده میزند دستیاپی به برنامه نتیجه شناخت و درست همین اندیشه های اید تئوریک و تئوریک بنیادین است. شناخت این بنیانهای مقدم بر تدوین برنامه است. دقیق ترین کار تدوین برنامه از بررسی و شناخت این بنیانهای خود اید تئوریک و تئوریک آغاز می شود.

در تکمیل اندیشه فوق تکیه ما بر اهمیت رد بینش دگماتیستی در بحث با اقلیت، و توجه ما به اهمیت

پهوستن به اعلامیه های جلسات مشاوره، به توجیه به حد بلوغ سازمان کاملاً درست بود. ما بد رستی دوشیدیم تا برای برنامه ای که میخواستیم در رنج آخر قرن ۲۰ تدوین کنیم پایه های هرچه جامعه تئوریک داشته باشیم. مستقل از اینکه در اعلامیه های جلسات مشاوره کدام اندیشه درست و کدام نادرست بوده کوشش ما برای تأمین پشتوانه تئوریک برنامه سازمان پویا و سازنده بود.

اینک با توجه به همین اندیشه ها، و در تدوین سنت پویای سازمان، می توانیم نتیجه بگیریم که کار برنامه را اینبار نیز باید از بنیادهای ایدئولوژیک، تئوریک ای آغاز کنیم که بدون شناخت و کار بست آنها دست یابی به برنامه علمی ناممکن است. این بنیادها اندیشه های نو سازی و نوآوری و توانمند یابی در جنبش کمونیستی و نگاه نوین به مسایل بنیادین دوران رواق پسین سالهای قرن ۲۰ هستند. این بنیادهای اندیشه کی، بسیاری از اندیشه ها و تئوری های مطرحه در اسناد ۶۰ تا ۶۹ را تغییر میدهند و نگرشی نوین را پی میافکنند.

انقلاب در انقلاب ، میلی سرخ در کارسایین ناره های تنگ ، آذرخشی آتشین پرسینه سنگ ، بوی
ازبهار ، افشان برجنتل بیدار ، امید ی سترک برشاخسارنبرد ی بزرگ .
انقلاب در انقلاب ، زکشوزهان سوسیالیستی تاهه جنبش جهانی کمونیستی ، از فلسفه تا عمل ، از
پیشین تاروش ، ریاست تا زمانگری .

انقلاب در انقلاب ، ریاسترین و سراترین نام برای آنچه باید بشود تا انقلاب برآید و پیاید .
انقلاب در انقلاب این کوتاه ترین و سراترین نام آن وظایفی است نه برای پیشروی در ریزگره انقلاب
پیش روی ماست . این وظیفه اینست در برابر همه کمونیستهای جهان است . در برابر همه جنبش جهانی ما .
هنکامیکه جنبش نوسازی در سال ۱۹۸۵ در اتحاد شوروی آغاز شد ، زرفا و گستره آن هرگز در آنسو ی
مرزهای اتحاد شوروی ناسناخته بود . اما اینک برای کسانی که واقعا این جنبش را شناخته و پذیرفته و سینه
آن پیوسته اند روشن است نه این جنبش نه از نظرات غیرت جنبش آن بلکه از نظر خصلت و مشخصات آن ،
از نظریات و روش ناظر بر آن ین جنبش انقلابی با زا فرینی در جنبش کمونیستی و تاریکی است . این جنبش ،
حتی آنجانه شیوه های ستابدهی پیشرفت اقتصاد ی در اتحاد شوروی ویا چنین را مشخص میسازد ، نسبه
بطور جنبشی ، بلکه بطور مشخص و مستقیم جنبه فراگیرید امیکند ، چون ناچار بسیاری از تئوریها و اندیشه
های اقتصاد ی مزبور به چگونگی تامین شرایط رشد اقتصاد ی و تامین عدالت اجتماعی را یا زیر تاثیر میبرد
و یادگرون میزند . به بیان دیگر ، جنبش نوسازی در کشورهای سوسیالیستی ، بدون نوسازی تئوریک
(از فلسفه تا سیاست) ممکن نمیشود و خود نمیتواند به دسترس نوسازی تئوریک نیانجامد . از آنجانه مـ
کمونیست نهاد راین تئوریها شریک هستیم ، حتی چنانچه نوسازی را ویژه کشورهای سوسیالیستی بدانیم نیز
(منفرمود علاقه مخالفین خود نوسازی) مستقیما در معرض آن فرار میگیریم . اما خوشبختانه کم نیستند نیرو
هایی که از همان آغاز جنبش کمونیستی را نیازمند نوسازی دانسته و امر نوسازی را به همه جنبش کمونیستی
تعمیم میاورند .

جنبش نوسازی بلحاظ خصلت خود ، بلحاظ جنبه های پیشنی و تئوریک و بلحاظ سمبکری خود جنبشی
فراگیرنده همه جنبش کمونیستی و کارگری است . در همین حال این جنبش ، متناسب با اینکه در کجایده امسایل
را میخواهد حل کند جنبه خاص پیدا میکند . این جنبش ، آنجانه میخواهد فلسفه را بر علم ، آید تئوریزی را بر
واقعیت و سیاست را بر موقعیت انطباق دهد ، آنجانه میخواهد نیاندیشی و پیوایی را جایگزین کهنه پرستی
و ایستایی کند ، آنجانه میخواهد دود سخن بزرگ در میدان ، یعنی پند ارگرای بدگفایسیم و بد و فرزند
صاحبناج و تخت آنها یعنی شخصیت پرستی و بوروکراتیسم را شکست دهد و یگورنیسپارد ، آنجانه میخواهد
صلحخواهی و انساندوستی ، پیشرفت طلبی ، عدالت جویی و خوشنیت زدایی کمونیسم را آشنا رند و بنماید
آنجانه میخواهد دموکراتیسم و تنه به مردم را جایگزین استبداد و فرما نروایی و بوروکراتیسم لرزان از
مردم بزند ، و صلحه هر آنجاکه این جنبش بیانگر نبودن برابرنه است ، در آنجا جنبش جهانی است که همه
مانندینستها بطور مساوی در بر خوردن و به پیروزی رساندن آن مشغول هستیم . اما بسته به اینکه جنبش
نوسازی در کدام کشور در امسایل مشخص را بعنوان وظایف اصلی عملی خود تحریر میکند ، جنبه های خاص
و شاید بسیار خاصی پیدا میکند که شناخت و پیشبرد آنها جزیره بده حزب و مردم همان کشور نمیتواند بسا شد .
موارد ی نیز هست که نوسازی جنبه عام و خاص را بیسنان درخید جمع میکند . مثلا استراتژی تسریح رشد
اقتصاد ی در اتحاد شوروی هم جنبه خاص دارد ، چون مساله مشخص رشد اقتصاد ی شوروی در میان است ،
و هم جنبه عام چون استراتژی تسریح درگروتنکملی و شامل تئوریهای است که نه تنها بسیاری جنبه عام دارند ،
بلکه برخی از آنها مانند چگونگی درک رابطه نیروهای مولده و مناسبات تولید ی در سوسیالیسم ، برخورد به
مساله د ولتی کردن و جدونکی تامین مالکیت خلقی ، چگونگی پاسخگویی به خلا عملکرد عرضه و تقاضا در
سوسیالیسم واریست قانون ارزت ، چگونگی تحقق عدالت سوسیالیستی و چگونگی ارزیابی از چشم انداز
کمونیسم و مکانیسم های ذخیره آن در نوادیشی جنبش نفس تحمیل کنند دارند .

در پیدا این دو ستون جنبش‌نوسازی، به‌گونه‌ای شلخت شرایط اجتماعی - اقتصادی تأثیر حشیده است. جنبش‌نوسازی با تشبیه برجسته‌های حاکم‌سازندگی سوسیالیستی از اتحاد شوروی سربرآورد رهنسوز هم عمدتاً سیاسی شوروی بود را حفظ کرده است. در اتحاد شوروی، جنبش‌نوسازی از بنطن تلاشهای فکری و عملی برای تسریح رشد اقتصادی داده شد. موقعیت اتحاد شوروی در جنبش‌کمونستی جهانی و در جهان پشتوانه آن شده جنبش‌نوسازی در سمت ارتقا به یک روند فراگیر جنبش‌کمونستی پیش‌برود این در حالسی است که نیازه‌های نوسازی و نوآندی به قوت تمام در سرتاسر جنبش‌نوسازی و کمونستی، و کینه‌ای دیگر در جهان معاصر وجود داشته و ضرورت، در برآورد این رسانس آغاز میشد. ناگفته نماند جنبش‌نوسازی در اتحاد شوروی بدون مقدمه نبوده است. حتی برخی از اندیشه‌های مهم مربوط به جنبش‌کمونستی قانونمند یگانا تسریح رشد اقتصادی و نوسازی مناسبات تولیدی از همدتها قبل در برخی دیار کشورهای سوسیالیستی مطرح بوده است. از آنجمله در چین، از سوی مخالفین ماوشیسم اندیشه‌هایی در رابطه با مساله پیشرفت اقتصادی شکل گرفت که سرمنشأ روند‌های امیروارکنند. امروز در این کشور بزرگ سوسیالیستی شدند. در برخی از ایالات اروپای غربی، از آنجمله در حزب کمونست فرانسه، پیش‌از همه برخی از اندیشه‌های نوسازی جوانه زدند. این احزاب از آنجمله در شرایط امپریالیسم نبرد می‌کردند و دارای پشتوانه نیرومند تئوریک بودند، ظرفیت و تیران افراد داشتند که زودتر از دیگران برخی روندها را تشخیص دهند. اما احزاب کمونست آسیا و آمریکای لاتین (آفریقا به جای خود دارد) از این روندها دور ماندند. جنبش‌نوسازی در اتحاد شوروی، برای کمک‌گیری معنوی روبرو شرق، یا روبرو غرب در رنداشت ادراکسانی توانستند کمک قابل توجهی بکنند یا تأثیر بگذارند (اگر چه بطور غیر مستقیم) همیمن احزاب اروپایی بودند.

در احزاب غیر حاکم شرق، در احزاب منطقه خودمان، هنوز جنبش‌نوسازی و اندیشه نو چیزی بیشتر از ترجمه اسناد کتبه و پلنومهای حزب کمونست اتحاد شوروی، و آنهم بیشتر بخاطر وظایف انترناسیونالیستی است. ما هنوز مشغول تکرار گذشته و گذشته‌های دورتر هستیم. کهنه بودن برخی مشغولیات فکری ما را از هنوز نو بودن، بحت راه رشد غیر سرمایه‌داری "بخوبی میتوان دریافت سازمان مسا، حزب توده ایران، راه کاررو فدائیان پیرو بیانیه ۱۶ آذر هنوز هر یک مشغول پییودن راه خود به شیوه قدیم هستند. در سازمان ما، تاکنون رفقا از طریق کوشش دادن رادیو و مطالعه برخی اسناد، اطلاعاتی درباره نوسازی در اتحاد شوروی پیدا کردند. اما در این باره که این نوسازی واقعاً چه زرفا و چه ابعادی دارد و چگونه به اندیشه ما مرتبط می‌شود و آیا یک روند صرفاً مختص اتحاد شوروی است یا یک روند فراگیر و جهانی در میان نیست. ما بحثهای برنامه‌های بسیار مهم را پیش‌ببریم بی آنکه هنوز بحث مبانی برنامه را آغاز کرده باشیم.

ما که پذیرش اسناد جلسات مشاوره ۶۰-۶۹ را معادل پذیرش واقعی مارکسیسم - لنینیسم میدانستیم و پذیرش آن اسناد را شرط بنیادین و تعیین‌کننده وحدت حزب و سازمان میدانستیم، و پذیرش آن اسناد را معیار همه چیز میدانستیم و اعضا را از چگونگی آموزش می‌دادیم، گویا اصلاً نمی‌بینیم که آن اسناد چگونه بعنوان اسناد گذشته‌شد متخیر کرد و بازنگری می‌شوند و چگونه کماتیس و ذهنیگری مسترد ران اسناد هر روز بیشتر آشکار می‌شود. نیروهای سازمان ما نمی‌دانند که آیا هنوز همان اسناد مبنای برنامه و وحدت جنبش‌کمونستی هستند و یا به اسناد پایه‌ای جدیدی دست یافتیم.

در بالاترین سطح سازمان نیز ما هنوز به اندازه کافی روشن نکردیم که باید چه برنامه جدیدی را باید تدوین کنیم. بدون اینکه سیستم نظری کاملاً منسجم و پیوسته و کمابیش کاملی قلاً ناشی از کنارتستن سیستم نظری کاملاً منسجم و همپیوسته اعلامیه‌های ۶۰ و ۶۱ را بپرند، برخورد ما با عیبچیک از مسایل مهم برنامه‌ای نمی‌تواند بنیاد محکمی پیدا کند.

نوسازی و اندیشه نوین به انقلاب در انقلاب، یعنی به انقلاب در بینش و روش انقلاب و به انقلاب در چگونگی برخورد کشورها و نیروهای انقلابی با مسایل جهان و مسایل بنیادین جنبش در کشور می‌انجامد. برخی از این پیامدها هم اکنون در کشورهای سوسیالیستی و در نظر داعیه‌های احزاب بزرگ اروپایی پیدا شده است. این انقلاب در انقلاب هیچ شیبایی با آنچه کسانی چون آقای دبره زیر این عنوان جستجو می‌کردند ندارد. این انقلاب عبارت از تکامل بینش و روش احزاب جدیدی، متناسب با موقعیت جهانی و

وملی روند های انقلاب است * جستجویی است خلافانه برای یافتن راه پیروزی انقلاب در شرایط تجویز سرما به داری رشد یافته به انقلاب علمی - فنی ، در شرایط پخرنج تر شدن تناسب نیروهای مادی و معنوی جنبه های عمده جهانی ، در شرایط همپیوسته شدن زرف مساین طبقاتی و عموم بشری ، در شرایط برقراری رابطه دیاکتیکی جدیدی بین صلح جهانی و نبرد طبقاتی . در شرایط رشد وسیع تمدن و بالارفتن سطح فرهنگ ملتها و تمایل هرچه بیشتر انسانها برای برخورداری از آزادی و دموکراسی و در شرایط عقب ماندگی تبیین علمی فلسفی جهان نسبت به تحلیلهای علم از جهان * انقلاب در انقلاب عبارت است از همانگونه کردن اندیشه و عمل انقلابی * این انقلاب میباید فلسفه و نگارش و روش ما باید تکامل یابد ، میباید بخش اعظم آنچه که در اسناد جلسات مشاوره ۶۰ آمده است یادگامیستی و یاکهنه است . میباید جهان جدید را بگونه جدیدی باید دید * میباید جهان ما هم عمیسته و هم متضاد است و باید صلح و انقلاب را در یک کل باید یکسر جمع کرد .

فرضیاتی همانند راه رشد غیرسرما به داری توسط دموکراتها اندوخته که پس از این طرح میشد متروک میشود . این انقلاب در انقلاب بسیاری از جافتهاد به ترین تئوریهای ناظر بر انقلاب در کشورهای آن نازند یافته ایتوانند درگون کنند . سمت اصلی همه این تحولات عبارت است از خنهایی اندیشه و روش ما به شرایط واپسین سالهای قرن ۲۰ . این روند درست متضاد با آنچه در گامیستهای ما اجرا جویا فرصت طلب خوانندند جریان می یابند *

ما باید از خود بهرسم که ما این وجود چگونه می توانیم بحث بر نامه را جز با بررسی و شناخت روند نوزایی در اندیشه و عمل جنبش کمونیستی آغاز کنیم ؟ هر فیزیکی پیش از اینکه بر این یا آن الیترناتیویایی بفتارد و قبیل از آنکه به تدوین جزئیات برنامه مشغول شود بهتر است بحثهای قبلی سازمان در باره بینش و برنامه را بیاد آورد و کوشد نظرسازمان در آن به روشن شود و بر آن پایه نقطه عریعت خود برای بررسی مفاد مشخص برنامه را تعیین کند * روند نوسازی و نواندیشی در کشورهای سوسیالیستی و در جنبش جهانی کمونیستی خیزش نویی برای انطباق مارکسیسم بر شرایط پایان قرن بیستم است * بدون این انطباق ، بدون مشخص شدن جوانب بنیادین مارکسیسم در آن اتم ولیزر و کامیونیزم و کارگاشینی و تسخیر ما و مریسج ، بدون روشن شدن جوانب گوناگون روند های جهانی سالهای پایان قرن بیست و تدقیق شناخت ما از دوران و مرحله کنونی تحولات جهان ، یا ناچار خواهیم شد همانند گامیستهای ما اجرا مجموعه آموزش ها و آزمون های قرن را انکار کرده مستقیما به تجارب آغاز قرن متکی شویم ، و یا اینکه همچون دگامیست های نیمه دوم قرن بیست کماکان در حال و هوای اسناد جلسات مشاوره بسریم * در چنان صورتی حزب ما نه تنها نخواهد توانست به برنامه علمی دست یابد بلکه وحدت خود را نیز نخواهد توانست حفظ کند * مینای وحدت کمونیستها برنامه است و بنیاد برنامه ما بر مارکسیسم - لنینیسم و انطباق نویی آن بر شرایط پایانی قرن بیستم * جنبش نوسازی و نواندیشی روند اصلی این انطباق است * بهمین علت ، برای روشن کردن جایگاه خود و شناختن بنیانهای برنامه خود باید از جنبش نوسازی و نواندیشی آغاز کنیم * جنبشی که سمت آن انقلاب در انقلاب است *

جنبش نوسازی :

خصلت و گستره

نخستین تلاش باز دارندة گرایشهای کهنه درون جنبش ما ، و در اسام دگامیسم ، برای گنسد کردن و از پیشرو انداختن جنبش نوسازی و نجات خود از دست آن ، تلاش برای توضیح خصلت این جنبش در محدوده یک کوشش معمولی رفرمیستی است *

دگامیسم ، یعنی بزرگترین دشمن خائکی نوسازی ، با دوسیهای سنتی خود (سیمای ما اجرا جو و سیمای دست انداز) علیه نوزایی به میدان میآید * دگامیسم فرصت طلب ، یعنی همان گرایش که از فرط سودجویی و فرصت طلبی کهنه پرست است و دگامیسم را سپر منافع خود کرده است ، همان دگامیسمی که بسیار به صفت " خلاق " علاقه مند است اما خود سر سازش با خلا قیت ندارد ، همان دگامیسمی که

سیما رسمی خود را در بوروکراتیسمی عالیجنابانه و برای پائینی‌ها هراس‌انگیز جلوه در میسازد، همان دکماتیسمی که از همفکری امضاء مشترک و از همکاری دید و باز دیدهای پوک تبلیغاتی را می‌فهمسد، همان دکماتیسمی که خود را نقطه پرکار و لنگر زمین و آسمان میدانند و بالاخره همان دکماتیسمی که تا د بیروز تنها به ستایش د بیروز و پریروز مشغول بود و در پرورده آن کلهای انتقاد از خود و یا انتقاد و هشدار به برادر خود یافت نمی‌شود، وقتی از فرط فرصت طلبی مخالفت آشکار یا نوسازی را مصلحت نمی‌داند میکوشد تا نوسازی را از عنصر نوان تهی کرده و در حد رقمی بر روان همیشه محدود کند. دکماتیسم فرصت طلبانه میتواند و نه میخواهد بپذیرد که نوسازی خصیلتی انقلابی دارد و در مقیاس يك انقلاب سر بر آورده است. دکماتیسم نمیخواهد بپذیرد که نوسازی بناچار نیازمند يك نوسازی و باز آفرینی عظیم و بی سابقه تئوریک و محتوی است که او بی آنکه خود را نوسازی کند نمیتواند در آن شرکت کند.

اما چه ایان بخواهند و چه نخواهند جنبش نوسازی يك جنبش واقعا انقلابی است. نوسازی سیماي زنده جنبش انقلابی در کشورهای سوسیالیستی و تجلی کامل پویایی انقلابی در جنبش کمونیستی است. جنبش نوسازی، حتی آنجا که به مسایل مشخص اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی می‌پردازد تمام خصیلت‌های انقلابی و نوآفرینی خود را ظاهر میکند. آنجا که نوسازی به پهنه نوسازی اندیشه و مشی کمونیستها گسترش می‌یابد، مصلحت‌آفریننده و تماما انقلابی خود را باز هم بیشتر نمایان میسازد. واقعیت این است که نوسازی و نوزایی کنونی، پس از تکامل مارکسیسم توسط لنینیسم، نقطه عطف تازه‌ای در تکامل مارکسیسم، در تکامل و تحول مجموع جهان بینی و نگرش جنبش کمونیستی است. میخائیل گارباچف در گزارش به پلنوم زانویه ح - ک - اتحاد شوروی پیرامون نوسازی (۱۹۸۷)، درباره خصیلت انقلابی نوسازی در اتحاد شوروی میگوید:

" مقصود ما از نوسازی و روند‌های د میکراتیزه کردن عمیق جامعه که با نوسازی پیوند دارد تحولات واقعا انقلابی و همه جانبه در جامعه است. یاکولف، عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در نشریه کمونیست (شماره ۸ سال ۱۹۸۷) همین اندیشه را منعکس میکند و میگوید:

" نوسازی در روح خود نوآورانه و سرشار از رای انقلابی در لونی‌های جدی است "

در تحریف مشروح روند نوسازی اتحاد شوروی، میخائیل گارباچف جوانب اساسی این روند انقلابی را مشخص میکند:

" نوسازی عبارتست از غلبه قطعی بر روند‌های رکود، در هم شکستن مکانیسم ترمز، ایچسا د مکانیسم مطمئن و شمر بخش تسریع رشد و تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه شوروی. ایده اصلی در استراتژی‌ها آمیختن دستاوردهای علمی - فنی با اقتصاد با برنامه و بکار گرفتن تمام ظرفیت سوسیالیسم است.

نوسازی عبارتست از اتکا به خلاقیت زنده توده‌ها، رشد و تکامل همه جانبه د مکرسی و خودگردانی سوسیالیستی، تشویق نوآوری و ابتکار عمل، تحکیم انضباط و نظم، دسترس‌پذیریت، انتقال و انتقاد از خود در همه عرصه‌های زندگی جامعه و احترام رفیع نسبت به ارزش و شایستگی شخصیت نوسازی عبارتست از ارتقا مستمر نقش عوامل انتانسیدور رشد و تکامل اقتصاد شوروی احیاء و رشد و تکامل اصول سانترالیسم د مکراتیک در اداره امور اقتصاد ملی، داریست سرتاسری شیوه‌های اقتصادی مدیریت، احترام از فرمان دادن و امر و نهی، تأمین انتقال تمامی حلقه‌های اقتصاد به اصول خود کفائی کامل و اشکال نوین سازماندهی کار و تولید، تشویق با تمام توان نوآوری و ابتکار سوسیالیستی.

نوسازی عبارتست از روی آوردن جدی به علم، شراکت جدی پراتیب با علم به منظور دستیابی به نتایج نهائی علم، توانائی قرار دادن هر ابداع بر پایه استوار علمی، آمادگی و اشتیاق سوزان دانشمندان به پشتیبانی فعال از مشی حزب در جهت نوسازی جامعه در عین حال نوسازی عبارتست از دلسوزی و چاره اندیشی برای رشد و تکامل علم، رشد کادری‌های آن و مشارکت فعال آنان در روند‌های تحول.

نوسازی عبارتست از رشد و تکامل مقدم عرصه اجتماعی، برآورده ساختن هرچه کاملتر نیازهای مردم شوروی در رابطه با شرایط خوب کار، زندگی، اسراحت، آموزش و خدمات پزشکی، دلسوزی و چاره اندیشی مستمر برای ثروت معنوی و فرهنگ هر فرد و جامعه بطور کلی؛ توانایی تلفیق حل مسائل اساسی و بزرگ معیاس حیات جامعه با حل مسائل جاری مبتلا به مردم.

نوسازی عبارتست از رها نیدن قاطع جامعه از تحريفات اخلاق و سوسیالیستی، پیداه كردن پیکیرانه اصول عدالت اجتماعی؛ وحدت حرف و عمل و حقوق و تکالیف، ارج گذاری به کارصافانه و با کیفیت و زدن گرایشات برابر سازی در پرداخت کار، غلبه بر مصرف زدگی، (گزارش به پنجم ک. م. ح. ک. اتحاد شوروی - زانویه ۸۷)

یا کوفد را اثر خود " دست یابی به وضعیت کیفیتاً نوین جامعه شوروی و علوم اجتماعی "، بگونه های دلیرانه ضرورت يك نوزایی در کار علوم اجتماعی را مطرح می سازد.

او تصریح می کند که می بایست " دیدی نوین نسبت به چشم انداز سوسیالیسم و درکی عمیق از اهداف و خصلت دگرگونی های انقلابی " بی ریزی شود. باید به " ماند و بی تفاوتی، بی مسئولیتی سیاسی و حرکت بدون فکر در جهت جریان دکماتیسیم و اسکولاستیک پایان داد " باید " در علوم اجتماعی فضای خلاق ایجاد شود "، " نوسازی انقلابی بدون در هم شکستن قاطع ساختارهای شماتیک و دوران زندگی و بدون دست شستن از هر آنچه که پراتیک آنها تا بناید نکرده و یا بر پراتیک آنها چاری استوار بوده که بطور عینی رکود و محافظه کاری را تقدیر می کرده است، ناممکن است. " یا کولف می گوید:

" ایدئولوژی رکود و استتار رکود به شناخت دقیق از زندگی نیاز نداشت " از اینرو " نه بسط و تکامل خلاق تئوری، بلکه اسکولاستیک و تقسیم دکاماتیک برخی احکام مارکسیسم-لنینیسم به تدوین دولت یافت " و " تصوراتی سطحی در باره سوسیالیسم و کمونیسم، تئوری باقی تجسید و پیشگویی های ساختگی که از زندگی واقعی و رونق های واقعی دور بودند، اشاعه می یافتند. "

یوری کراسین، یکی از اندیشه پردازان پیشرو نوسازی می گوید:

" راه طی شده را چگونه باید ارزیابی کرد؟ دیاکتیک مارکسیستی حکم بر ارزیابی انتقادی و سختگیرانه هم از خود این راه و هم از نتایج بدست آمده در آن می دهد. امروز حزب و تمام جامعه ما ضمن اجرای نوسازی عمیق تمامی شئون حیات اجتماعی و ضمن رها نیدن خود از بارلختی و شماها و قالب های کهنه تفکر، باردیگر و باردیگر به سرچشمه ها رجوع می کند و مجدداً مراحل طی شده را از نظر می گذراند تا نورا بهتر بشناسد و موثرترین شیوه های انجام وظایف انقلابی کنونی را باز یابد. " هر جا که اندیشه پردازان نوسازی در اتحاد شوروی سخن می گویند، ابعاد عظیم مسایل روحیه انقلابی برای پیکار با آن مسائل همینگونه بازتاب می یابد.

میخائیل گابریلف، رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی بارها و بارها، نه تنها در باره خصلت انقلابی نوسازی و اهمیت سرنوشت ساز آن، نه تنها در باره وابستگی سرنوشت سوسیالیسم به پیروزی در پیشبرد برنامه نوسازی، بلکه همچنین بر ضرورت احیای فضای کاملاً انقلابی، با الهام از سالهای انقلاب اکتبر و سنت بلشویک های آن روزگار، برای پیشبرد امر انقلابی نوسازی تأکید کرده است. به آسانی می توان آمیخته انقلابی گری پر شور، توانمندی بی باکانه، انساندوستی و صلح خواهی پیکیرانه و صداقت کامل در گفتار و کردار در پیشوایان جنبش انقلابی نوسازی دید.

همه این واقعیت ها بخوبی روشن می نند که جنبش نوسازی در اتحاد شوروی نه یک اقدام رفرمیستی نوینی و مطابق معمول، بلکه یک جنبش واقعاً انقلابی برای انطباق فلسفه، جهان بینی، اندیشه و روش، سیاست و آهنگ رشد و تکامل جامعه شوروی با معضیات پایان قرن ۲۰ و آستانه قرن ۲۱ است. این واقعیت ها نشان می دهد که بدون پیروزی جنبش نوسازی، نه تنها اتحاد شوروی بلکه جنبش کمونیستی در چارصفت مد آرمانی و ایدئولوژیک، سیاسی و علمی خواهد شد.

دومین تلاش دکماتیسیم این است که نوسازی را امری خاص اتحاد شوروی معرفی کند، و حزب خود یا کشور خود را رافع خود - را از آن بی نیاز نشان دهد. این تلاشها همانگونه که در جنبشها

نیده می‌شود. به‌دو صورت انجام می‌گیرد، از راه اعلام نظر پنهان در باره اختصاص‌نوسازی به اتحاد شوروی و دولت آشکار در باره جنبه فراگیر آن، و از راه گسستن عملی رابطه بین روند نوسازی و نتواند یکی در جنبش‌گونیستی با برنامه انقلاب‌ما.

دگماتیسم فرصت‌طلب، که هنوز پشت‌پشته شده‌ترین اندیشه‌های اعلامیه جلسه مناووره ۶۰ سنکسر گرفت و به همین اعتبار صفت "خلاق" را برعکس خود می‌افزاید، در تلاش برای مهار جنبش نوسازی و

نوسازی، از هم‌کاری دگماتیسم ماجراجو برخوردار است. دگماتیسم ماجراجو، چه آنجا که بصورت "سینک سازمان" تجسم عینی پیدا می‌کند، و چه آنجا که گرایش غیرمسلط را در گسختن از ان تشکیل می‌دهد، چون همه چیز را بگونه‌ای مضحک و اوارانه می‌بیند، روند نوسازی و نوسازی را هم وارونه می‌بیند. دگماتیسم‌های ماجراجو سوای آن‌بندیه بطلی خود سوسیالیسم موجود و جنبش‌گونیستی را انکار می‌کنند. پیش‌نسل مضحکی تصور می‌کنند که تاریخ دارد به عقب و به عقب‌تر برمی‌گردد و اکنون به حوالی آخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم رسیده است، و به همین علت مسائل آن روزگار در میدان اندیشه و عمل ظاهر شده‌اند. اینان گمان دارند نوسازی یعنی نوکردن گذشته‌های دور و احیای عصرهای سپری شده. اینان تصور می‌کنند نوسازی یعنی "چپ" شدن و "چپ" تر شدن، یعنی نزدیک شدن جنبش‌گونیستی به اندیشه‌های کودکان و در بهترین حالت معصومانه آنها، تصور می‌شود که گویا نوسازی و نتواند پیشی یعنی حسن‌سند و دستاورد‌های اندیشه (البته اپورتونیستی) پس از انقلاب اکثریت به همین علت این گرایش گمان دارد شعار "دیکتاتوری پرولتاریا همین فردا" شعاری است که با جنبش نوسازی پشتوانه‌تئوریک و معنوی جدید پیدا کرده است. واقعیت آن است که دگماتیسم در ره‌بریک از اشکال عده‌آند دشمن آنتنی ناپذیر ما رگیمیم - لنینیسم و نوسازی و نتواند پیشی در جنبش‌ماست و هرگونه تلاشی برای از زیر ضرب خارج کردن یکی از اشکال دگماتیسم از راه تندید تهاجم به شکل‌گیری از آن چیزی جز مخالفت عملی بسا نوسازی و خدمت به دگماتیسم نیست.

عاقبت‌ترین دگماتیسم‌های جنبش‌ما امروز تا آنجا پیش می‌آیند که "تاثیرات" جهانی نوسازی را می‌پذیرند. آنها تا آنجا پیش می‌آیند که می‌پذیرند پیاده‌های نوسازی در اتحاد شوروی و یانتایسج تئوریک "تفکر جدید" در باره تحلیل اوضاع جهان تاثیراتی وسیع‌تر از محدوده اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دارد و ناچار جنبش‌گونیستی از آن متأثر می‌شود. اما همچنان نوسازی را در وسیع‌ترین مفهوم آن نیز مختصر اتحاد شوروی و یا دست‌بالا کشورهای سوسیالیستی می‌دانند و تنها "تاثیرات" جنبشی آن را از این محدوده وسیع‌تر در نظر می‌گیرند.

اینکه ما نوسازی را روندی فراگیر جنبش‌گونیستی و خود را نیازمند نوسازی می‌دانیم و یا اینکه از "تاثیرات" روند نوسازی اتحاد شوروی بر جهان و بر خود صحبت می‌کنیم و مقوله کافلا متغیوتودارای نتایج حتی متضادند. اگر ما بطور کامل نوسازی را فراگیر و جنبش‌دارکنی خودمان را نیازمند یک حرکت نو نوسازانه جدی (با ویژگی‌های خود) ندانیم هرگز نخواهیم توانست حتی از تاثیرات جنبشی نوسازی در کشورهای سوسیالیستی نیز به توشه تئوریک جدیدی کرد آوریم.

جنبش نوسازی تا آنجا که ناظر بر تحولات مشخص اقتصادی و فرهنگی اتحاد شوروی است روشن است که جنبه خاص دارد. اما این جنبش در گستره وسیع‌تر خود، جنبشی است که هم ضرورت تکامل تئوریکها و نگرش‌های مجموع جنبش‌گونیستی را مطرح می‌کند و هم ضرورت نوسازی خود این جنبش و هریک از - گردانهای آنرا (در سطوح متفاوت) - نوسازی هم اکنون نیز در عمل علاوه بر اتحاد شوروی در برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی جزینان دارد (اگرچه با اشکال و ابعاد متفاوت و در هرکجا با خود ویژگی‌های آنجا). در جمهوری خلق چین یعنی پرجمعیت‌ترین کشور جهان این نوسازی از عمیق‌ترین عرضه‌های تئوریک تا سیاست زودر حال گسترش و پیشروی است. برخی از اندیشه‌های نوسازی در حزب کمونیست چین، در جریان نبرد با ماؤتسیم‌تکونین یافتند و سابقه طولانی دارند. خطاهای سیاست خارجی چین و یا انحرافات ایدئولوژیک سیاسی ماؤتسیم در چین نباید مانع از مشاهده روند‌های نو و پالنده در این کشور شود. دگماتیسم فرصت‌طلب در کشور ما اکنون سالهاست که سخن گفتن در باره

چین را تحریم کرده است و مایل نیست که حتی يك وارمشیته نثار هیچ کوشه ای از زندگی حزب کمونیست این کشور بکند. این در حالی است که برای يك انترناسیونالیست و انسان دوست واقعی يك تحول مثبت معمولی در زندگی خلق چین از پیروزی انقلاب در چند کشور نیز می تواند اهمیت بیشتری داشته باشد، چرا که در آنجا يك چهارم بشریت زندگی می کنند.

نیروهای واقع بین در حزب کمونیست چین تا امروز موفق شدند سنگرهای بزرگی را تسخیر کنند و چین را از چنگال پندارگرایی مائوئیسی نجات دهند. آخرین لشکر حزب کمونیست چین گواه روشنی بر ستمگری پویا، امید آفرین و نوسازانه حزب کمونیست است. این لشکره تریبون بزرگ نوسازی و نوآفرینی و واقع بینی بود. در رکنه ۱۳ حزب کمونیست چین ضرورت تکامل یافتن و نو شدن مائوئیسم دیاکتیک، ضرورت انطباق فلسفه و نگرش مارکسیستها با دستاوردهای عظیم علوم و تجارب عظیم بدست آمده، ضرورت نگاه واقع بینانه به همه مسائل جهان و مسائل چین امروز مطرح شد. مورد تأیید قرار گرفت. بنا بر اساس اظهار رهبران حزب کمونیست چین، کارها به تئوریک لشکره ۱۳ تکامل و نوسازی مارکسیسم بود. زائویانگ در بیرکل جدید حزب کمونیست چین در کتاز رتر کمیته مرکزی اظهار داشت:

"در رپروسه ساختمان جامعه جدید، ضرورتا مواقعی پیش می آید که از بخشی از ارزیابی مسای پیشینان که به دلیل محدودیت تاریخی، هادی عناصر ذهنی و خیالی هستند صرف نظر کنیم در اساس. شرایط جدید تئوری سوسیالیسم علمی را تکامل دهیم."

چنین اظهار نظری، آنگاه که با تأکید و تکیه بر سوسیالیسم و کمونیسم به منابه سد ف و آرمان گریزناپذ تحولات تاریخی همراه شود، آنگاه که با ارزیابی واقعی از روند ساختمان سوسیالیسم و روند حل مسایل و مشکلات همراه شود، آنگاه که با طلیمه های نگرش نوین به عمیق ترین مسائل جهان معاصر در راس همه مسائل صلح و مناسبات میان کشورها همراه شود، روند بالنده در حزب کمونیست چین را نشان می دهد. حزب کمونیست چین، این کشور را در مرحله ابتدائی ساختمان سوسیالیسم ارزیابی کرده و زمان لازم برای به پایان بردن این مرحله را حدود ۱۰۰ سال ارزیابی می کند. حزب کمونیست چین بر ضرورت تکامل ساختمان سوسیالیسم در چین، با کمک درکی واقعی از امکانات و روند هادی مقیاس ملی و بین المللی تأکید می ورزد. در عرصه سیاست خارجی نیز، علیرغم موجودیت اندیشه ها و گرایش های نادرست، تحولات بسیار مثبتی در شرف تکوین است. موضوع چین در دفاع از صلح جهانی برجسته ترین معیار این تحول است. می توان گفت برپشت روند های فوق، امروز درسیانهای اقتصاد، اجتماعی، اتحاد شوروی و چین همکاری دیده می شود و موضوع ملت چین در سمت بهسازی رابطه با اتحاد شوروی قرار دارد.

با توجه به آنچه آمد، تحولات چین نیز (نه به دلیل نامگذاری مشخص در خود چین، بلکه به دلیل محتوای آنها) علیرغم تفاوتها بیسی گاه جدی نسبت به روند دوران ساز نوآزی در اتحاد شوروی، چیزی جز نوسازی نیستند. در چین نیز مثل اتحاد شوروی، انگیزه اصلی این روند هماهنگ سازی اندیشه و عمل، و هماهنگ سازی پیشروی اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی آن کشور با الزامات مرحله کنونی حرکت تاریخ است. در کشورهای چون ویتنام و برخی از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی جنبش نوسازی آغاز شده است. اینها همه گواه بر این واقعیت است که تاریخ به نوسازی، جنبه يك جنبش فراگیر می دهد.

نوسازی در اتحاد شوروی آنجا که مسئله تبیین تئوریک و سیاسی آن در میان است بطور مستقیم به مسئله مجموع جنبش کمونیستی تبدیل می شود و جنبه عام پیدا می کند. مثلا در زمینه چگونگی شریک رشد اقتصادی - اجتماعی کشورهای سوسیالیستی، چگونگی درست قانون ارزش، خودگردانی، مالکیت خلقی و دولتی، نقش سیستم شورائی، رابطه حزب و دولت، رابطه حزب و جامعه، دموکراسی، ملتیت، حقوق فردی و اجتماعی در سوسیالیسم، چگونگی عملکرد عدالت سوسیالیستی در شرایط کنونی و مسئله برابری و پرداخت مزد، چگونگی پرکردن خلا عملکرد قانون عرضه و تقاضا، رابطه متقابل سوسیالیسم و سرمایه داری و جهان سوم، مرحله کنونی تحولات دوران ما، مسئله طبقاتی و عموم بشری، تضاد و وحدت جهان، جنگ و صلح در جهان، انقلاب علمی و فنی و نقش و تاثیر آن در جهان و چگونگی جذب آن توسط سرمایه داری و سوسیالیسم، فعالیت احزاب کمونیست در شرایط شکوفایی انقلاب علمی - فنی

د کشورهای رشد یافته سرمایه داری، مسئله شکاف جهان سوم با جهان پیشرفته سرمایه داری و عواقب آن، مسئله چگونگی برخورد با کسب قدرت و اعمال حاکمیت توسط انقلابیون و حتی در باره چشم اندازهای جدید از نظر اشتغال نبرد انقلابی، «تئوریهایی جدیدی یا خلق شده یا در حال خلق شدن است» • چنانچه به مجموعه این مسائل نگاه کنیم و مجموعه تئوریک توضیح دهند آنها را در نظر آوریم، آنگاه ناچار خواهیم شد بپذیریم که: «بحث بر سر مجموعه تئوریهایی بنیادینی است که می بایست روزگارا را توضیح دهند و ما را در این روزگار متلاطم هدایت کنند» • مسئله بازشناسی و باز آفرینی مجموعه آندیشه و دانشی است که می بایست نه تنها تمامی دوران سپری شده و بطور مشخص و اسپین سالهای قرن ۲۰ را توضیح دهد بلکه انقلاب «سوسیالیسم، صلح و بشريت را از خطرات کنونی نجات دهد و جهان را به گونه ای صلح آمیز و سازنده و بشري روانه قرن ۲۱ کند» •

اگر کسی واقعا بر این اندیشه باقی بماند که نوسازی روندی ویژه اتحاد شوروی است، آنگاه راهی جز این ندارد که با تئوریهایی کهنه شده دهه ۶۰ در مقابل این نوسازی بایستد و در همان موقعیتی قرار گیرد که ما تئوسیم در سالهای ۶۰ در آن قرار داشت •

نوسازی تنها بدین علت مطرح نشد که صرفا در محدوده اقتصاد اتحاد شوروی ناسائیهایی بروز کرد، نوسازی دلایل بسیار وسیعتری دارد • جذب انقلاب علمی فنی توسط کشورهای امپریالیستی و — در گرونیهای اقتصادی — اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عظیم ناشی از آن و تاثیر آن بر دیگر بخشهای جهان، عقب افتادن کشورهای سوسیالیستی در برخی از مهمترین عرصه های اقتصادی، رکود دم افزون در جنبشهای دمکراتیک و انقلابی جهان سوم و بالاخره ناتوانی تئوریهایی گذشته برای توضیح ایسین پدیده ها در جهان نوسازی را الهام می دادند و ضروری می کردند •

آیا رهبران و اندیشه پردازان جنبش نوسازی در اتحاد شوروی، خود نوسازی را امری مختص اتحاد شوروی اعلام کرده اند؟ شاید کسانی یافت شوند که بسیار مایل باشند چنین قضاوتی را بشنوند و — چنین دستاویزی پیدا کنند • اما باید گفت روندها در این زمینه هم به زیان آنهاست • رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی هر روز که می گذرد بیشتر عام و خاص را در جنبش نوساز ب تفکیک می کنند و جنبه های عام و فراگیر آنها بیشتر روشن می کنند • بهترین و آخرین گواه این امرها میشمهای بزرگ به مناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر روسکواست • میخائیل گابریلوف د پیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی، در همایش نمایندگان احزاب و جنبشهای انقلابی و ترقیخواه، طی يك سخنرانی بسیار مهم مسائل را طرح کرد که در این راستا باید برآنها تاکید کنیم • او در سخنرانی خود گفت:

«ویژگیهای رشد و تکامل جهانی که طی تمام دوره بعد از جنگ انباشت می شدند و نضج می یافتند، در سالهای ۸۰ بطور بارز نمودار گردیدند: قبل از همه، ویژگیهای عصر هسته ای که مسئله خود بقای بشريت را پیش کشیده است، سپس روند بخرنچ شدن روابط اقتصادی جهانی و تشدید وابستگی متقابل کشورها و خلقهای جهان، شکل گیری یکپارچگی جهان در شرایط متنوع و متضاد بودن، و بالاخره حدت گرفتن مسائل گلوبال، که خود قابلیت تطابق انسان را با خطرات، شتابها و فشارهای هستی معاصر به پیکار فرا می خواند» •

این همه «مضمون ایده همزیستی مسالمت آمیز را در ابعاد جدیدی نمایان می سازد و از نهضتک سیاسی طلب می کند تا باز تبیین و تحلیلی جدید از وظایف خود ارائه دهند و شماها والکوهای — موجود آید تئوریک را رفح کنند» •

میخائیل گابریلوف در بخش دیگری از سخنرانی خود می گوید:

«اکنون دیگر نمی شود رشد و تکامل جهانی را صرفا از نقطه نظر مبارزه دوسیستم اجتماعی متضاد مورد بررسی قرار داد • دیالکتیک این رشد و تکامل عبارتست از وحدت، تقابل، سابقه و همذاری کشیری از عوامل • در همین همذاری جوامع مختلف است که هر یک امتحان خود را پس می دهد» • • • •

میخائیل گابریلوف ادامه صریحا می گوید:

«هفتمند بسیاری از دیگر پدیده های جهان معاصر، جنبش کمونیستی به نوسازی و تحولات کیفی نیاز دارد» • برای ما کمونیستهای ایرانی، تجربه برنامه راست روانه حمایت از جمهوری اسلامی و شکست آن کمتر از تاثیر الهام بخش جنبش نوسازی اتحاد شوروی ضرورت نوسازی را مطرح نمی کند • این

کدام درك از جهان، کدام تئوریهها و کدام آموزشها بیدند که برنامه ما را تا درجه برنامه شکوفاسازی جمهوری اسلامی تنزل دادند؟ اگر مغز ما یاری نمی داد چرا قلب ما گواهی نداد؟ چرا تئوریههای ما به ما اخطار نکردند؟ چرا این تئوریهها چنین مشی ای را توجیه می کردند و توضیح می دادند؟ نگاه ما به تئوریهها و تحلیلهای ما ابعاد وسیع خطاها و کاستیها را نشان می دادند، نگرش ما در جهان، در باره سطح رشد سوسیالیسم و سرمایه داری و مسئله توازن قوا، در باره دیالکتیک رابطه توازن قوای بین العلی و ملی، در باره راه رشد، در مکرسی، آزادی، قدرت سیاسی، در باره مالکیت دولتی و چگونگی پیشبرد آن، در باره نقش خرد و بورژوازی و خرده مالکی، در صنعت و نقش و آینده آن و چگونگی جذب انقلاب علمی و فنی از سوی اقتصاد ایران و چگونگی رشد فنکرت اقتصاد کشور و چگونگی رابطه رشد و عدالت و رابطه عدالت با برابری و رابطه انقلاب و رفاه توده ها و ... و بدین شک در همه این زمینه ها به آسانی می توان آثار اندیشه ذهنی گرا، دکماتیست و کهنه را نشان داد (و بیاستد بطور مشخص نشان داد) بدون نقد این اندیشه ها و بازسازی نگرش ما به این مسائل صحبت بوسه در دستیابی به برنامه بی خطا و کم خطا یک تعارف بی سواد گول زن است. در هیچ کجای جهان رژیم کهنه تر و وابسته تر از رژیم "ولایت فقیه" به قدرت نرسید و در هیچ کجا کمونیستها اینگونه به حمایت از رژیم غیر انقلابی برخاستند و سرانجام در هیچ کجا ارتجاع آن رژیم و شکست این خط مشی اینگونه فاش نشده است. اینهمه برای کورها هم به اندازه کافی روشن می کند که در میان جنبشهای غیر حاکم، هیچ جنبشی به اندازه جنبش کمونیستی ایران نیاز به بازبینی و نوسازی همه جانبه خود ندارد. آخرین نکته ای که باید پیرامون ایستادگی دکماتیسم در برابر نوسازی و نواندیشی گفت شاید مهم ترین و رایج ترین شگرد آن باشد، تلاش برای محدود و محصور کردن مضمون نوسازی، در حصار دکمهای کهنه. دکماتیسم می گوید: "مواظب باشید"؛ "تند نروید"؛ "دور نروید"؛ "دست به اصول - نزدیک"؛ "به سیم خاردار دست نزنید"؛ "آنجا تیول سوسیال دموکراتهاست"؛ "اینقدر نوسازی و دکماتسی نگویید"؛ و ...

این علائم خطر به هیچ خطر مشخصی اشاره نمی کنند مگر خطر شکستن همان دکمهای که باید بشکند. دکماتیسم حد اکثر می پذیرد که درون حصار دکمهای قدیم نوسازی انجام گیرد، در چنین شرایطی قدم به قدم بالا و پایین این حصارها را یا علائم خطر پرمی کند. چه افراطی؟ کدام زیاد، روی؟ آیا نه این است که به جز حزب کمونیست اتحاد شوروی (که به دلیل موقعیتش در جنبش کمونیستی می تواند این بارستکین را برد و شر گیرد) حزب دیگری حتی بخش ناچیزی از مسائل امروزی نوسازی را مطرح می کرد همین دکماتیسم او را به "افراط" و یا انحراف متهم می کرد؟ آیا نه این است که حزب کمونیست اتحاد شوروی و هیچ حزب دیگری بی آنکه این "خطر"ها را به جان بخرد نمی توانست پای در راه نوسازی بگذارد؟

دکماتیسم گاهی منطق فوق را با استدلالهای از این دست تکمیل می کند: "بگذار ببینیم روند به کجا می رسد"، "مسئله سنگین تر از توان ماست"، "باید پیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم" و ... این حرفها نیز هرکجا که بیان شوند همان هدفها را دنبال می کنند؛ تهدید مضمون نوسازی و گریز از نوسازی. درك و شناخت جنبش نوسازی بدون شرکت عملی در آن و بدون مشخص کردن سهم خود در این جنبش و بدون روشن کردن وظایف نوازانه خود ممکن نیست و یا در حرف باقی می ماند.

نوزایی و نواندیشی در جنبش کمونیستی به هیچ حد و حصار تصنعی نمی تواند محدود و محصور شود. تا آنجا که نوزایی و نواندیشی برای سوسیالیسم و بخاطر تسهیل راه دستیابی به سوسیالیسم، و برای صلح و بحاضر تسهیل راه دستیابی به صلح پیم می رود هیچ محدود و حصار از پیش تعیین شده ای نمی تواند بر سر راه آن قد علم کند. نوزایی و نواندیشی در رهفیداس جنبش کمونیستی باید برودتسا فلسفه را بر علم، جهان بینی را بر واقعیت و برنامه را بر موقعیت جهان ما انطباق دهد. این بسندان معناست که در پیوند فلسفه ما با علم، در پیوند برخی عناصر جهان بینی ما با واقعیت، و در پیوند برنامه و مشی عمومی جنبش ما با موقعیت کمست های خطرناکی پدید آمده است. این بدان معناست که در راستای این انطباق چه بسا یک اصل کهنه اعلام شود و اصلی تازه جای آنرا بگیرد. اندیشهای که تصور کنند هیچ اصلی هیچ کاه کهنه نمی شود و هیچگاه نمی تواند تغییر کند و تکامل یابد، چه خواهد

وجه نخواهد تا حد منافريك سقوط می کند . برای دیاكتيك هيچ چیز بی تکامل و تغییر نیست . آن چه مقصود است انسان و زندگیست .

ادامه دارد

اهمیت

عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی سازمان

اینک جریان‌ات اصلی جنبش کمونیستی ایران، همگی متفق القولند که انقلاب ایران در مرحله گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و استقرار جمهوری دمکراتیک بهرژوایی قرار ندارد و نیست هیچکدام از آنها رسماً اعلام نکرده‌اند که انقلاب ایران در مرحله سوسیالیستی و برقراری حاکمیت پرولتاریا (دموکراسی پرولتری) است. ظاهراً همه قبول دارند که انقلاب آتی در کشور ما انقلاب ضد امپریالیست - دمکراتیک در راستای سوسیالیسم است.

یکی از مباحث اصلی و در واقع اصلی‌ترین بحث میان نیروهای جنبش ما اینست که در کشور ما کدام دموکراسی بشابه شکل دولت گذار و بشابه نوعی از آن میتواند زمینه عینی و ذهنی لازم را برای ایجاد "دموکراسی هر چه گسترده‌تر" (دموکراسی پرولتری) و آغاز نوسازی سوسیالیستی کشور فراهم کند. به زبان دیگر کدام دموکراسی میتواند انقلاب دمکراتیک را در راستای سوسیالیسم هدایت و رهبری کرده و زمینه را برای ایجاد دولت پرولتری و گذار به سوسیالیسم فراهم سازد دموکراسی خرده بهرژوایی؟ دموکراسی خلقی؟ یا نوع دیگر.

برای اینکه وارد بحث مشخص، بشویم و نیز قبل از اینکه به این موضوع بپردازیم، لازمست نگاهی اجمالی به تکامل تاریخی دموکراسی نظری بپوشیم. چرا که دموکراسی پدیده تاریخی است و در هر مرحله معینی از تکامل تاریخ و با توجه به ویژگی‌های آن، دچار درگونی شده است و ما باید درک روشنی از سطح رشد و کیفیت "دموکراسی" در مرحله کنونی تکامل دوران معاصر در کشورهای نظیر کشور ما داشته باشیم.

در عین حال، برای دستیابی به پاسخ‌های علمی و همه جانبه به سائیل مطروحه در جامعه و جنبش ما، ضرورت دارد به تجارب چند دهه گذشته جنبش کمونیستی توجه لازم را داشته باشیم. ما نمیتوانیم با تکیه بر تمامی همان مبانی و احکام ناظر بر برنامه و استراتژی جنبش کمونیستی ایران، با چشم پوشیدن به تجارب چند دهه گذشته و نادیده گرفتن تحولات کیفیتا نوینی که در جنبش کمونیستی جهانی می‌گذرد به برنامه و استراتژی علمی و همه جانبه دست یابیم.

حقیقت اینست که پرداختن به موضوعات فوق‌تار سنگینی است و از اینرو، وظیفه ما نه یک فرز بله و وظیفه همه رفقا است. ولی بزرگی مسئله نمیتواند و نباید ما را از گام گذاشتن در راستای دستیابی به حقایق، در راستای پاسخ یابی و یاسخگویی به مهمترین مسائل جنبش، بترساند. جنبش ما و در این میان سازمان ما دارای آنچنان ظرفیتی است که بتواند در راستای دستیابی به حقایق، برنامه و استراتژی علمی و همه جانبه و انقلابی گام بردارد و به آن دست یابد. من با توجه به امکانات و فرصت موجود سعی می‌نم بظرفی فرشته به برخی از جنبه‌های مسئله بپردازم.

"دموکراسی در مبارزهای که طبقه کارگر علیه سرمایه‌داران برای رهائی خویش، انجام میدهد اهمیت عظیم دارد. ولی دموکراسی به هیچوجه حدی نیست که نتوان از آن فراتر رفت، بلکه فقط یکی از مراحل راه گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری و از سرمایه‌داری به کمونیسم است." (۱)

در دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در جمهوری دمکراتیک بهرژوایی، اگر چه

(۱) - لنین - دولت و انقلاب - ص ۴۱۱ (۲) - لنین - دولت و تکتیک - ص ۹۴

دموکراتیسم دم و بیشتر اهل جاری بود ولی همیشه در چارچوب تنگ استثمار سرمایه داری محصور بود و از اینرو همیشه در ماهیت امر، دموکراتیسم برای اقلیت استثمارگر بود. با پدیدایش امپریالیسم، دموکراسی پوزیوئی پشایه شکل دولت، از نظر تاریخی و طبقاتی رسالت خود را برای هدایت تاریخ در راستای تکامل از دست داد.

اویل قرن بیستم، لنین با ارائه تحلیل علمی و همه جانبه از اوضاع بین المللی و ملی علی‌رغم اینکه انقلاب روسیه را، پوزیوئی ارزیابی میکرد، ولی با اینحال پوزیوئی را فایده خصلت انقلابی برای رهبری آن میدانست. وی می‌گفت: "شعار ما، یعنی دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهفانان ۰۰۰۰ می‌شود به این انقلاب شکل‌هایی بدهد که حد اکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد. پالنتیجه از انقلاب دموکراتیک بمنظور موفقیت‌آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم، حد اکثر استفاده را بنماید" (۲)

لنین از این موضوع که "پوزیوئی من حیث المجموع طرفدار انقلاب است و در باره آزادی سخن می‌گوید و روز بروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت می‌کند" به این نتیجه نرسید که سپس زنده باد جمهوری دموکراتیک پوزیوئی.

بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، نوم ویزوئی از "دیکتاتوری دموکراتیک دارگران و دهفانان تحت رهبری اس ارها و منشیوکیها (کنماینده دموکراسی محدود و سازشکار خرده پوزیوئی)" پدید آمد. لنین با عطف توجه به محدودیت، سازشکاری و ناپیگیری این دموکراسی، شعاری "همه قدرت بدست شوها را مطرح ساخت." دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک ۰۰۰۰ موجود اگر چه عالیترین شکل دموکراسی موجود در جهان بود ولی در چارچوب دموکراسی خرده پوزیوئی باقی مانده و با پوزیوئی سازش کرده بود. لنین اذاعلا بر این امر واقف بود که محصور شدن این دموکراسی زیر سلطه دموکراسی پوزیوئی و در چارچوب تنگ و محدود و سازشکار دموکراسی خرده پوزیوئی به معنای توقف و مرگ آنست. چرا که "دموکراسی خرده پوزیوئی قادر به نگهداری حکومت نیست و همواره فقط پرده ساتری است برای دیکتاتوری پوزیوئی و فقط پله‌ای است برای رسیدن پوزیوئی به قدرت مطلق." شعار همه قدرت بدست شوها اگر چه متحقق نشد ولی به لحاظ تئوریک این موضوع را بیشتر روشن ساخت که "دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک دارگران و دهفانان" با کیفیت و شکل کوناگون مطرح است.

با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاریخ بشریت برای اولین بار با "دموکراسی طراز نویی جهانی" یعنی دموکراسی پرولتری به مفهوم واقعی آن مزین گشت. دولتی پدیدار گشت که بیشتر دموکراتیک بود. در اینجا "کمیت به کیفیت بدل گردید" در اینجا دموکراتیسم باخروس جامعه از نظام پوزیوئی و آغاز نوسازی سوسیالیستی همراه بود.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و پیدایش دوران نوین تا آغاز جنگ جهانی دوم، بصور گذرا و صورتی بچند دولت تشکیل شد ولی نتوانست پایدار بمانند. ما در این دوره با تشکیل جدید و تثبیت شده دولت انقلابی در خارج از اتحاد جماهیر شوروی مواجه نیستیم از آنجا که دولت‌های پدید آمده در اتحاد شوروی مستیما زیر رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست پیروزمند شوروی قرارداد شدند و دارای ویژگیها و قانونمندیهایی خاصی بودند. ما در این محبت به آن نمیپردازیم.

در پروسه جنگ جهانی دوم و پیروزی سوسیالیسم بر فاشیسم، استال جدید دولت در برطن انقلابات دموکراتیک پرورده میشدند. در این پروسه، انقلابات دموکراتیک در کشورهای نارشد

۱- لنین، منتخب آثار ۱۲ جلدی. جلد ۱۲، ص ۱۵/۲، ۴، به ص ۱۱۵ دولت و انقلاب آثار منتخب ۱۲ جلدی مرآعه شود.

یافته مثل ویتنام و نسبتاً رشد یافته مانند کشورهای اروپای شرقی، در اشکال بسیار متنوع و کاملاً متفاوت نسبت به اوایل قرن بیستم تیارز یافتند.

انقلاب دموکراتیک و همگانی در این کشورها پیروز شد و دولت انقلابی دموکراتیک زیر هژمونی طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ تشکیل گردید. بگفته هوشی مین "برای اولین بار در تاریخ خلقهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، حزبی که فقط ۱۵ سال از عمر آن میگذشت انقلاب را با موفقیت رهبری کرد و قدرت را در سراسر کشور در دست گرفت." (۱)

پیروزی انقلاب ضد امپریالیست - دموکراتیک تحت رهبری احزاب نمونست به لحاظ تئوریک، مسائل کاملاً مهمی را پیش روی نمونستها قرار داد و گنجینه مارکسیست - لنینیست را پر بارتر کرد.

دموکراسی خلقی که در اروپای شرقی و در ویتنام و کره بوجود آمدند، با دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان تحت رهبری خرده بورژوازی سازشکار که در اوایل انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه پدیدار شد کیفیتاً متفاوت بود. در حقیقت در این کشورها "حاکمیت دموکراتیک خلق، حاکمیت دوران گذار است که باید رشد و تکامل کشور به سوسیالیسم را تأمین کند" (۲). این دموکراسی، نه دموکراسی خرده بورژوازی و نه دموکراسی پرولتری بود. این دموکراسی از نوع دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان و شکل نوینی از آن بود که نسبت به آنچه که در اوایل انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه بوجود آمده بود تکامل یافته تر و بشریحتر بوده است. بدین سان "دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان" پاکیفیت و شکل نوین و متعالی تر پدیدار گشت. چیزی که تاریخ بخود ندیده بود.

بخرنجی "دموکراسی خلق" در اینجا بود که دولت تحت رهبری حزب نمونست بود، در عین حال سوسیالیستی نبود این حاکمیت از یکسوی شعارها و برنامه دموکراتیک و همگانی در رأس انقلاب دموکراتیک قرار گرفته بود و در عین حال رسالت و وظیفه فراهم کردن شرایط عینی و ذهنی برای گذار به دموکراسی پرولتری، و آغاز نوسازی سوسیالیستی را بعهده داشت.

حاکمیت دموکراتیک خلق، حاکمیت مطلق بر اراده مشترک کارگران، دهقانان، خرد بورژوازی، ترقیخواه بود که در برخی از کشورها منافع بورژوازی ملی دموکرات را نیز تأمین میکرد، در عین حال زیر هژمونی طبقه کارگر و حزبی قرار داشت.

دموکراسی خلق اگر چه در هر یک از کشورها تحت تأثیر شرایط خارجی و داخلی، دارای ویژگیهای معینی بودند ولی علیرغم اینها در عمومی ترین مختصات که فوقاً برشمرديم مشترك بودند.

"دموکراسی خلق" شکل جدید و نوع جدید دولت بود که تا آن زمان پدید نیامده بود. برخی صاحب نظران جنبشهای رهاپیشگر ملی نتوانستند عمق دیالکتیک جاری در بطن انقلابات دموکراتیک دوران معاصر را دریابند. آنها نتوانستند ببینند که حزب نمونست در رهبری يك انقلاب دموکراتیک و دولت برآمده از آن فرار بگیرد و انقلاب سوسیالیستی نباشد. و انقلابات دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر را نوعی انقلاب سوسیالیستی ارزیابی کردند. در صورتیکه "تمام تجربه نشان داده است که تاریخ هرگز در هیچ راستایی از طریق ساده تر شدن پیش نرفته است، برعکس هر فرمایشیون و هر سیستم اجتماعی اقتصاد، و سیاسی به لحاظ درونی بخرنجتر از نمونه های پیشین خود از بار درآمده است." (۳)

(۱) - کمینترن و خاور، ص ۴۷۰

(۲) - ارگزارش، کمیته مرکزی حزب نمونست بلغارستان به نگره پنجم حزب (دسامبر ۱۹۴۸)

آثار منتخب شورکی دمتریفوف ج - ۲ - ص ۱۳۲ - ۱۳۸

(۳) - یاکولوف - مقاله "دستیابی به وضعیت کیفیتاً نوین" - مندرج در نشریه "نمونست" شماره ۸

سال ۱۹۸۷

دموکراسی بود *

بعد از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و در پروسه فروپاشی سیستم ذهن استعماری نزدیک به ۱۰۰ کشور از قید استعمار آزاد شدند ما در این دوره با اشکال بسیار متنوع و گوناگون دولت مواجه هستیم. در لویا، بعد از سوگونی رژیم باتستا، اول ژانویه ۱۹۵۹ حکومت موقت با شرکت نمایندگان بورژوازی لیبرال تشکیل گردید این حکومت به جهت امتناع از تحول انقلابی به سود خلق در ماه فوریه همان سال تحت فشار شده ها مجبور به استعفا گشت دولت انقلابی و دموکراتیک به رهبری فیدل کاسترو تشکیل گردید. دستگاه دولتی دهنه در هم شکست. ارکانهای حاکمیت کومینس انقلابی استقرار یافت و شرایط گذار به مرحله سوسیالیستی را فراهم ساخت. اینبار دولت کارگران دهقانان و زحمتشان در شکل دیگری پدید آمد که اگر چه ماهیتا با حاکمیت دموکراتیک خلق دهه ۴۰ تفاوتی نداشت ولی دارای ویژگیهای معینی بود. برجسته ترین ویژگی این دموکراسی این بود که یک گروه کوچک کومینستی، که هنوز بطور سازمانی شکل نگرفته بود در رأس جنبش، ۲۶ ژوئیه و فراتر از آن بعنوان نماینده خلق، در رهبری، انقلاب دموکراتیک قرار گرفته و دولتی متکی بر کارگران و دهقانان و ... تشکیل داده بود. این اولین بار در تاریخ بود که دولت انقلابی و دموکراتیک تحت رهبری، یک گروه کوچک کومینستی تشکیل شده بود که انقلاب را در راستای سوسیالیسم هدایت و رهبری، میکرد.

برخی از صاحب نظران نتوانستند این رویداد بزرگ تاریخی را بدرستی تفسیر و تعریف کنند. پدیرش، این واقعیت که در شرایط وجود حزب سوسیالیست خلق لویا (حزب کومینست)، یک جریان کومینستی کوچک، بتواند با داربست خلاق مارکسیسم - لنینیسم در لویا، در رأس خلق و انقلاب و دولت برآمده از آن فرار گیرد پدیرش حصار ذهن آنها بود. در نتیجه بجای پدیرش، کومینست بودن رهبری، انقلاب و دولت، آنرا نفی کردند، و این تصور را بوجود آوردند که گویا رهبری انقلاب نه در دست کومینستها بلکه در دست دموکراتهای انقلابی بوده که بتدریج به مواضع حزب صبه کارگر فرا رفته است. فیدل کاسترو و ... بارها تاکید کرده اند که: "اگر ما در مبارزه خلق متکی بر اصول مارکسیسم - لنینیسم نبودیم نمی توانستیم انقلاب کنیم ... در واقع انطباق اصول ما را به سبب حاکمیت انقلابی موفق گرد ... تمام مفصل استراتژیک ما، در مورد بدست گرفتن حاکمیت در آن شرایط برپسین کارگران و دهقانان در ابتدا علیه دولت و سپس علیه سیستم پیروزی شده بود. برای تهیه و تنظیم این تضریه ما باید به تئوری انتقام میزدیم. مارکسیسم سلیسم برای ما چنین تئوری بود ... با پیروزی انقلاب لویا و تشکیل دولت انقلابی و دموکراتیک متکی بر کارگران و دهقانان و خرده بودرژوازی تحت رهبری کومینستها، نوع دیگری از "دموکراسی خلق" با ویژگیهای خاصی پدید آمد.

بعد از پیروزی سوسیالیسم بر فاشیسم، در پروسه پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و فروپاشی سیستم ذهن استعماری، در یک سلسله از کشورهای عقب مانده، دموکراسی ملی بمنابۀ شکل دولت گذر از ساختار ماقبل سرمایه داری به سرمایه داری پدید آمد. دموکراسی ملی در این دوره آمیزه ای، از دموکراسی بورژوازی و خرده بورژوازی بود، که گاهی با دموکراسی عمیق تر و وسیع تری همراه بود. تحت رهبری، این دموکراسی در تعداد زیادی از کشورها، استقلال سیاسی بوجود آمد و در ساختار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور، دگرگونیهای عمیقی رخ داد. در این کشورها دموکراسی ملی بمنابۀ شکل دولت گذار، قبل از تثبیت دارای خصایل انقلابی و ترقی خواهانه بود و توانست

کشور را از ساختار ماقبل سرمایه داری به مرحله طراز بالاتر ارتقا داده، چهره کشور را تغییر و به اقتصاد کشور رونق ببخشد. اما علیرغم همه اینها، این دموکراسی، به شیوه های رهبری انقلابی و دموکراتیک تکیه نداشت. برای حل مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور نه به ابتکار عمل توده ها بلکه شیوه های بورژوازی و از بالا متصل میشود. این دموکراسی تامین کننده منافعی

اهلیت بود نه اکثریت مردم. برخلاف تصور برخی صاحب نظران جنبشهای رهائیبخش ملی کسبه "دموئراسی ملی" را در مرحله کنونی شامل دوران محاصر "۰۰۰ بیانگر وضع آینده توده ههانه، عظیم خلعهای آسیا و آفریقا و تا حد و د معین برخی کشورهای آمریقای لاتین^(۱۶) میدانستند و حتی آنرا دموئراسی انقلابی میانیدند. دموئراسی ملی بیانگر وضع آینده توده ها نیید در کشورهای، نه دموئراسی ملی بمنابه شکل دولت گذار بچچود آمد و تثبیت گردید، پورزوازی ملی به هدف خود رسید اما انقلاب دموئراتیک در نیمه راه متوقف گردید و توده ها به مبارزه خود علیه امپریالیسم و علیه ستم و استثمار ادامه دادند.

عمرمان با پیدایش دموئراسی ملی"، نوع دیگری، از دموئراسی تحت عنوان "دموئراسی ملی" در کشورهای با ساختار مابهل سرمایه داری بوجود می آید نه دارای تفاهتهای اساسی بنا دموئراسی ملی است. لازم به ذکر است نه دموئراسی ملی و دموئراسی انقلابی در واقعیت زندگی در جوامع با ساختار مابهل سرمایه داری به دلایل گوناگون از جمله بعلت تکمین نیافتگی ساختار اقتصادی و اجتماعی آنها و کند بودن پروسه شکل گیری طبقات و افشار اجتماعی، نیروی اجتماعی دموئراسی ملی و دموئراسی انقلابی دو نیروی علا جدا شده از هم با صف بندی مشخص، نیستند اما آنچه که در تحلیل نهائی ایند و راززند یگر تفکیک میکند این است نه دموئراسی ملی بلحاظ تاریخی و طبقاتی متعلق به جبهه های به رهبری پورزوازی ملی یا خرده پورزوازی علیه امپریالیسم و نظام مابهل سرمایه داری برای استقلال و دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی در راه سرمایه داری است. که در مراحل اولیه و قبل از تثبیت، بصور محدود به منافع توده ها نیسز توجه دارد.

"دموئراسی انقلابی" بمنابه شکل دولت گذار، ابزار چپیه وسیع دهفانان، زحمتکشان کارگران و جناح ترقیخواه پورزوازی ملی است و دارای این ظرفیت است که در یک شرایط معین و مفسروض جامعه را در مسیر تامین استقلال و دموئراسی برای مردم زحمتکش علیه امپریالیسم و ساختار مابهل سرمایه داری با سمتگیری سوسیالیستی و هدایت و رهبری می کند. در شرایط استقرار دموئراسی انقلابی، دموئراتیسم، بصور بالقوه با خروج جامعه از ساختار مابهل سرمایه داری و آغاز سمتگیری سوسیالیستی ارتباط تنگاتنگ وارد. ولی داشتن چنین ظرفیتی به هیچ عنوان به این معنا نیست نه دموئراسی انقلابی سرنوشت محتومش، پذیرش سوسیالیسم علمی و اتخاذ سمتگیری سوسیالیستی است. بی پایه بودن این ایده، در چند دهه گذشته به اثبات رسیده است. دموئراسی انقلابی به شرطی واقعاً دموئراتیک و واقعاً انقلابی عمل می کند و به شرطی میتواند سمتگیری سوسیالیستی را آغاز و ادامه بدهد نه جریانات مارکسیستی - لنینیستی نقشی لیدری و مرکزی در آن و در جامعه داشته باشند. "دموئراسی انقلابی" بمنابه شکل دولت انقلابی و دموئراتیک و نوعی از آن زمانی می تواند واقعاً نقش دولت گذار از ساختار مابهل سرمایه داری با سمتگیری سوسیالیستی را ایفا کند نه رهبری جریانات مارکسیستی - لنینیستی در آن تامین گشته توده ها واقعاً در اداره امور دولت حضور داشته باشند و دوستی اتحاد با کشورهای سوسیالیستی و دیگر نیروهای انقلابی و دموئراتیک جهان نظراً و عملاً پذیرفته شود. دولت انقلابی و دموئراتیک که هسته اصلی آن مارکسیست لنینیست نیست و فاقد خصوصیات فوق است نمیتواند انقلاب دموئراتیک را با سمتگیری سوسیالیستی هدایت و رهبری کند.

(۱) - ر - ایوانفسکی - منیچ کتاب سمتگیری سوسیالیستی (تئوری و پراتیک) ص ۱۶۸ انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (منشعب از سازمان)

متأسفانه در طی چند دهه گذشته، برخی تصورات سطحی پیرامون سوسیالیسم و کمونیسم مبتذل کردن برخی احکام مارکسیسم - لنینیسم، تبدیل آنان به آئین خشک و جامد، ارائه تحلیل اغراق آمیز از سطح رشد سوسیالیسم و اعماق موجود، فقدان ارزیابی واقعی از ظرفیت های مشخص امپریالیسم و سرمایه داری جهانی اغراق در توازن قوا بسود سوسیالیسم و نیروهای انقلابی، تأثیرات منفی معینی را در زمینه مبانی نظری، استراتژی و تاکتیک کمونیستها در کشورهای نارس یافته و نسبتاً رشد یافته بجای گذاشته است.

رفیق گارباچف در پانوم ژانویه ۱۹۸۷ هیئت مرکزی ح. کمونیست اتحاد شوروی گفت: "نظرات تئوریک پیرامون سوسیالیسم عدتاً در سطح سالهای ۳۰ - ۴۰ یعنی رمانیکه جامعه و وظایف کاملاً متفاوئی را به انجام میرساند باقی مانده بود. سوسیالیسم رشد یافته، دیالکتیک های محرکه تضاد های آن، وضعیت واقعی جامعه به موضوع پژوهش های عمیق علمی تبدیل نشدند. احکام لنینی در مورد سوسیالیسم بگونه ای مبتذل تفسیر میشدند و عمق و اهمیت شان غالباً سلب میگردد" وی اضافه میکند "تصورات سطحی پیرامون کمونیسم، غیب گوئی های گوناگون و افکار تجریدی معینی رواج پیدا کرده بود این امر به نوبه خود نقش تاریخی سوسیالیسم را کاهش میداد و نفوذ ایدئولوژیک و سوسیالیسم را تضعیف میکرد."

اما دگماتیسیم حاکم بر ما، سعی دارد عهروی وانمود کند که گویا این ساده کردنها و تصورات سطحی پیرامون سوسیالیسم و کمونیسم، امری مربوط به جامعه شوروی بوده و ارتباطی با جنبش کمونیستی ایران بهمانه جری از جنبش جهانی کمونیستی نداشته و ندارد. این پیشتر بی آنکه به مباحث انتقاد ی در جنبش کمونیستی و پیروزه در اتحاد شوروی پیرامون درک نادرست از مسائل تئوریک توجه داشته و به نقد خلافتان و شجاعانه نظریات و پراتیک گذشته خود برخیزد، سعی دارد با همان افکار دگماتیستی و شبهه شده حاکم بر جنبش کمونیستی ایران به توضیح جهان و جامعه امروزی ما پرداخته و برنامه خود را برای جنبش ارائه دهد.

ایته بدیهی است که بخشی از مسائل مطروحه از جانب رفقای حزب کمونیست شوروی و احزاب برادر حاکم، خاص جامعه شوروی و سایر جوامع سوسیالیستی است، اما در کنار این واقعیت، حقیقت بن مهم دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه هم تفسیر مبتذلانه برخی احکام لنینی در مورد سوسیالیسم و تصورات سطحی پیرامون کمونیسم و ... ابعاد جهانی داشت و هم مسائل تئوریک مطرح شده از سوی این رفقا اهمیت جهانی دارد.

حقیقت اینست که این ساده کردنها و غیبی گوئی ها، تأثیرات منفی معینی را در زمینه مبانی نظری استراتژی و تاکتیک کمونیستها در کشورهای نارس یافته و نسبتاً رشد یافته بر جای گذاشت. من در اینجا قصد بررسی همه جوانب این تأثیرات در همه زمینه ها را ندارم. از اینرو فقط به برخی جنبه ها و تجاربی که مستقیماً به بخشهای استراتژی و تاکتیک جنبش کمونیستی ایران مربوط است می پردازم.

در سطح جهانی، برخی صاحب نظران جنبش رهائی بخترا تا آنجا به ساده کردن مسائل پرداختند که "دموکراسی ملی را بیانگر وضع آینده توده های عظیم خلعهای آسیا، آفریقا و تا حد و دی معینی برخی کشورهای آمریکای لاتین (۱) اعلام کردند و از این تئوری درست که "در زمان ما سمت

(۱) - ص ۶۸ سنگیری سوسیالیستی از انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران به نقل از مسائل آسیا و آفریقا نوشته ر - الیانفسکی

سمت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می کند به این نتیجه نادرست رسیدند که در مقیاس جهانی همزونی پرولتاریا تأمین شده است و بدون تأمین همزونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه امکان فرار رسیدن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فراهم گشته است. ک. پروتسنی در مجله کمونیست (شماره ۱۷، سال ۱۴) در این باره بصراحت می نویسد:

"سیسم سوسیالیسم که نیروی پیشرو انقلاب جهانی است، نفعر دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا را ایفا می کند. ۰.۰.۰ طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی نسبت به توده های دهقانی و نیمه پرولتاریا مستعمرات سابق در حدم پیشاهنگ پرولتری نیرومندی است که در پرتو آن دامنه امتانات تاریخی انقلابات ملی در کشورهای نوحاسته و وسعت یافته است و در نغمای واقعی برای پیروزی کامل این انقلابات پیدا شده است." با این ارزیابی ها بود که تئوری راه رشد غیر سرمایه داری " در دهه ۶۰ و ۷۰ بشابه تنها الگو برای تمامی کشورهای نارشد یافته و نیز کشورهای نظیر کشور ما که مناسبات سرمایه داری در آن به مناسبات غالب بدل گشته بود، پذیرفته شد و نیز انقلابات دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر یعنی انقلاب سوسیالیستی فله داد گردید. نگاهی به اسناد منتشره از سوی سازمان های کمونیستی ایران، در این زمینه بخوبی بیانگر این حقیقت است که چه آنها بی که نظریه "راه رشد غیر سرمایه داری" به رهبری طبقه کارگر را برای جامعه سرمایه داری ایران قبول دارند و چه آنها بی که این راه را بدون رهبری طبقه کارگر می پذیرند و این تئوری را دارای فعالیت عملی خود فرار میدهند، شدیداً تحت تاثیر اینگونه اندیشه ها بودند و هستند.

ما با پذیرش و برنامه و خط مشی حزب توده ایران، آشکارتر و صریحتر از آن به دفاع از این نظرات و تئوری راه رشد غیر سرمایه داری " در جامعه سرمایه داری ایران پرداخته مدعی شدیم که: " مفهوم سرکردگی طبقه کارگر در دورانی که انتقال همزونی سرمایه به همزونی کار در گستره سیاره در دسترس روز فرار گرفته ۰.۰.۰ در همان چار چوب های قدیمی نمی گنجد. ۰.۰.۰.۰.۰ روند ایجاد این همزونی در داخل یک کشور حوزه انقلاب و رهائی بخش از روند پیشرفت و تعمیق انقلاب در آن کشور تفکیک نا پذیر است و روند پیشرفت و تعمیق از امر همزونی جهانی پرولتاریا جدا نیست.

اصولاً برقراری همزونی پرولتری در پایگاه های وسیعی از کره منگونی ما و توسعه تحکیم جهانی این همزونی، به فرهای وسیع دهقانان و زحمتکشان میدان داده است تا زمانیکه رهبری جنبش ضد امپریالیستی را در دست می گیرند و وظایف دموکراتیک انقلاب را در مسیر جداسازی جامعه از سیستم سرمایه داری جهانی جدا کند. (۱)

این درک اغراق آمیز از سطح رشد سوسیالیسم واقعاً موجود که: "مرحله جدید در نظام جهانی سوسیالیسم آغاز شده است، اتحاد شوروی در ساختمان جامعه کمونیستی را در همزه زمینه ها با موفقیت به پیش میبرد و دیگر کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی پایه های ساختمان سوسیالیستی پایه های ساختمان سوسیالیسم را با موفقیت بنیان می گذارند و بعضی از آنها هم اکنون به دوره ساختمان سوسیالیستی پیشرفته وارد شده اند. (۲)" نمیتوانست تاثیرات منفی خود را بر جنبش کمونیستی از جمله جنبش کمونیستی کشورمان نگذارد. تصادفی نیست در دوسه دهه گذشته " احزاب کمونیست با برخی استثنائات چه در کشورهای سرمایه داری و چه در کشورهای

(۱) - جنبشهای رهائی بخش ملی در عصر ما و مساله انتخاب راه رشد - انتشارات سازمان

(۲) - اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیست - کنفرانس ۱۹۶۰

جهان سوم نتوانستند به سامان توده‌ای میدل گردند و پشتیبانی قسمت بزرگی از طبقه کارگر و زحمتکش را برای خود تامین کنند" (۱)

بر اثر این برداشتهای سطحی و ساده کردن های سوسیالیسم و احکام لنینی بود که رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان در اوایل انقلاب با پداف آوردن قدرت سیاسی " در ضد پیاده کردن سوسیالیسم در جامعه ای با مناسبات مسلط فئودالی برآمد که امروز پس از گذشت ۸ سال رهبری این حزب بدرستی به اصلاح خط مشی گذشته پرداخته و سیاست واقع بینانه‌ای را در پیش گرفته و اعلام کرده است که " انقلاب ما نه پرولتری و نه سوسیالیستی است" (۲)

هم چنین قابل توجه است که امروز پس از گذشت سالها از استعرا سوسیالیسم در ویتنام کمیت مرکزی حزب کمونیست ویتنام نیز در لشکر ۶ خود در ماه دسامبر ۱۹۸۶ اعلام کرد: " ما بسه ضعفها و اشتباهات جدی که برای ما مدت‌های مدید در عرصه دیدگاههای اساسی، مشی هسا رهنمودهای استراتژیک و فکری تشکیلاتی وجود داشته است، شجاعانه معترضم و صادقانه به تحلیل آنها می پردازیم (۳)

آموختنی است که حزب کمونیست چین نیز ۳۸ سال بعد از انقلاب و شب قدرت سیاسی بعد از ۳۸ سال تلاش سنگین برای پیاده کردن سوسیالیسم در کشور، به این نتیجه میرسد که: " کشور ما در مرحله اولیه ساختمان سوسیالیسم با ویژگیهای چین است" و نهایند کمیت مرکزی حزب کمونیست چین " رن سیانوینا" پیش بینی میکند " کشور چین در اواسط سده بعد به سطوح متوسط رشد اقتصادی میرسد" (۴)

جای پس خوشحالی و خوشوقتی است که امروز در جنبش جهانی کمونیستی بویژه در کشورهای سوسیالیستی روند بازنگری به گذشته برای زدودن افکار دگماتیستی و دهنه و انحرافات گذشته و کشودن راه آینده یا فاصحیت به پیش میرود. در حالیکه تجارب چند دهه گذشته و تحولات عظیم در حال گسترش همه و همه ضرورت بازسازی میانی نظری برنامه، استراتژی و تانژیک را از ما می طلبد و ما نمیتوانیم با تکیه بر همان طرز تفکر حاکم بر جنبش کمونیستی ایران در چند دهه گذشته روند های کلیدی و بخرنجیهای تامل جهان و جامعه امروز خودمان را دریابیم و پیشاپیش مردم قرار بگیریم. برخی ها هنوز هم برایین باور هستند که نه انحراف آیدئولوژیکی در کار بود، نه احکامی را میتدل کردیم، نه دگماتیسم بر ما و حزب توده ایران حاکم است و گویا فقط خط مشی سیاسی مکان غلط بوده است. هنوز هم بر این باور هستند که این تحولات که در جنبش کمونیستی جهانی می گذرد مربوط به جنبش کمونیستی ایران نیست. مربوط به شوروی و ... است.

متاسفانه ما هنوز هم به ساده کردن ها و غیب گویی هامشغول هستیم. برخی از رفا کار را بسه جایی رسانده اند که پراحتی اعلام می کنند که اگر کمونیست ها زود ولت بر آمده از انقلاب دمکراتیک نیروی همزمن باشند، حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار خواهد داد. با در اختیار گرفتن بخش دولتی اقتصاد و گسترش آن و تصاحب سرمایه های بزرگ " بخش سوسیالیستی" را ایجاد خواهد کرد که این بخش به سرعت نقش عده را در اقتصاد کشورها ایفا خواهد کرد. (۵)

(۱) الکساندر پوپوین ایزوستیا ۱۹۸۷

(۲) کنفرانس حزبی ح د خ افغانستان - پراودا - ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ - ۳-

(۳) روزنامه پراودا ص ۵ - ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷

(۴) "..... چرا حاکمیت کارگران و زحمتکش به رهبری پرولتاریا حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد؟ آیا این حاکمیت قصد ندارد بخش دولتی اقتصاد را در اختیار گرفته و آنرا گسترش دهد و آیا قصد ندارد سرمایه های بزرگ را تصاحب کند؟ اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم همه این اقدامات، اقداماتی با ماهیت سوسیالیستی است و بخش سوسیالیستی به سرعت نقش عده را در اقتصاد ایران ایفا خواهد کرد" بولتن ش ۲ - ص ۶۲ مقاله " دربارہ استراتژی و تانژیک سازمان " نوشته رفیق خسرو.

ساده کردن سوسیالیسم " تصاحب بخشد ولتی " ، تصاحب سرمایه بزرگ

" در صورت تأمین هژمونی کمونیستها در دولت برآمده از انقلاب دموکراتیک و نیز ادعای اینکه تحولات هژمونی ما ، بخش سوسیالیستی ، بسرعت نفع عده زاد اقتصاد کشور ایفا خواهد کرد ، جز ساده کردن تئوری مارکسیسم - لنینیسم نیست . مارکسیسم - لنینیسم در توضیح دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم بر این احتیاج علمی استوار است که " دیکتاتوری پرولتاریا یا دموکراسی پرولتاریا یعنی برابری تمام اعضا جامعه در رابطه آنان با تملک وسایل تولید ، یعنی برابری کار ، یعنی برابری مزد " حاکمیت پرولتاریا بر بعضی دموکراسی پرولتری یعنی همگانی کردن وسایل تولید ، یعنی گذار مستقیم و بلاواسطه از سرمایه داری به سوسیالیسم ، برای استغراض حاکمیت ، و آغاز چنین نظام ، باید شرایط عینی و ذهنی لازم فراهم گردد . باید اثریت عظیم مردم آگاهی و آمادگی لازم را کسب کند . صحیح نیست به این تصور دامن زده شود که صرفاً با تأمین رهبری کمونیستها و عقبه کارگردانان سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک ، نوسازی سوسیالیستی در ابتدای کار فرار خواهد گرفت و " سکتور سوسیالیستی " بسرعت نفع عده زاد را اقتصاد کشور ایفا خواهد کرد . حیثیت اینست که تصورات سطحی پیرامون سوسیالیسم و کمونیسم ، از ناپسی داملا افراقی آمیز از سطح رشد سوسیالیسم و اعماموجود ، از توازن قوا در جهان و در چند دهه گذشته به این ساده نگری منجر گردید که گویا انقلاب دموکراتیک تحت رهبری عقبه کارگر ، نوعی انقلاب سوسیالیستی هستند . تئوری و تجربه بما این اجازه را نمیدهد که مسئله آغاز ساختمان سوسیالیسم را صرفاً به تأمین رهبری طبقه کارگر و حزب وی در انقلاب دموکراتیک و دولت برآمده از آن کرده و از نقش جدی سایر عوامل عینی و ذهنی چشم پوشی کنیم . در چند دهه گذشته انقلابات متعددی رخ داده پس وجود هژمونی کمونیستها در آن ، انقلابات سوسیالیستی نبودند و وظایف ساختمان سوسیالیسم در ابتدای کار در برابر آنها فرار نگرفت . آنها فقط شرایط را بر گذار به سوسیالیسم فراهم ساختند و بعد از طی ایمن مرحله وارد سوسیالیسم شدند . از حمله این انقلابات ، میتوان به انقلابات ویتنام ، کسره ، کشورهای اروپایی شرقی اشاره کرد .

پراست ، اگر فردا ، رهبری صاحبان چنین عزز تغیری در انقلاب دموکراتیک ، ایران تأمین گردد و بسته " ایده آل " خود پرسند چه خواهند کرد ؟ آیا دست به اقدامات زود رس نخواهند زد ؟ آیا " از قدرت سیاسی استفاده بد " نخواهند کرد ؟ آیا بحای تأمین دموکراسی و گسترش آن که لازم گذر به دموکراسی پرولتری و سوسیالیسم است ، آنرا دور نخواهند زد . سوسیالیسم راه شیوه " جهشی " که در چین پیاده کردند ، پیاده نخواهند کرد ؟ آیا اقداماتی نظیر اقدامات رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اوایل انقلاب بعمل نخواهند آورد ؟

حیثیت اینست که سوسیالیسم ، چیزی نیست که بتوان صرفاً با کسب قدرت سیاسی در انقلاب دموکراتیک ، بتوان آنرا از ابتدا در دستور قرارداد . نمیتوان اراده گرایانه به واقعیات جهان و جامعه فرمان حرکت داد . بنظر میرسد که دیگر زمان آن فرارسیده است و بسیار هم دیر گشته است که مبانی نظری ناظر بر برنامه و استراتژی جنبش کمونیستی ایران را ، بدینطور عمیق و همه جانبه و وسیع مورد نقادی قرار داد ، به خودمان جرئت افروزیدن بدهیم تا بتوانیم به ضرورتهای برآمده از دل واقعیت جهان و جامعه امروزی و به شیوه امروزی پاسخ بدهیم .

خیالبافان و دکامنیستهای پیش نخواهیم بود اگر تصور کنیم که در مرحله انقلاب دموکراتیک در کشور ما ، با تأمین هژمونی مادر حاکمیت برآمده از انقلاب ، اثریت نموده های ایرانی به استقبال " برابری همه در برابر وسایل تولید " ، همگانی کردن وسایل تولید " لغو حق بهره‌وایی بروسایل تولید ، برابر کار و مزد ، به استعمال ، پیشروی سریع و جمعی صنعتی کردن و اثبات تیزه کردن و داراست دست آورد های انقلاب علمی و فنی ، به ایجاد انضباط آگاهانه و دموکراتیک و میروند و بخش سوسیالیستی ایجاد و بسرعت به بخش عده بدل میگردد .

اگر قبول داریم که دموکراسی پرولتری و سوسیالیسم، یعنی "برابری همه در برابر وسایل تولید" یعنی همگانی کردن وسایل تولید، یعنی شرکت گسترده ترین توده ها در مورد ولتی و کشورداری، یعنی لغو حق پیرروائی بروسایل تولید، یعنی ۱۰۰۰ بایبده این سؤال پاسخ دهیم که اگر جنبه دموکراتیک که پیشاهنگ طبقه کارگر در راس آنست (جنبه ای که هنوز جنبه سوسیالیستی نیست)، اگر توده های میلیونی که با آرمان ها و اهداف و آگاهی مختلف و متفاوت در مرحله دموکراتیک زیر رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر قرار گرفته، آماده پذیرش سوسیالیسم و پیاده کردن اصل سوسیالیستی "از هر کسی به اندازه استعدادش به هر کسی مطابق دانش" رانداشته باشند، آیا پیشاهنگ طبقه کارگر صرفاً با تکیه بر اهرم رهبری در قدرت سیاسی و تکیه بر قدرت سیاسی حق دارد سوسیالیسم را به این جنبه و این مردم تحمیل کند؟ یا اینکه می باید بدور از هرگونه سوزنیوسم و ولونتاریسم در راه ایجاد شرایط عینی و ذهنی لازم برای گذار به سوسیالیسم تلاش کنند؟

تجارب چند دهه گذشته بویژه در کشورها نیکه کمونیستها در رهبری انقلاب و قدرت سیاسی قرار گرفتند و نیز رشد و تکامل سوسیالیسم و جهان در مجموع مسائل بفرنیج و جدیدی را مطرح ساخته که ما نمیتوانیم بدون توجه به آنها، سمت عمومی استراتژی خود را به درستی طراحی کنیم. جنبش ما سالهاست که در جنبه این ساده دردنها و برخوردنهای دهگاتیک گرفتار آمده است. جنبش ما باید شجاعانه و برای پایان دادن به این وضعیت برخیزد. ما باید پاسخ صریح، روشن، علمی و شجاعانه ای برای این موضوع داشته باشیم که چرا جنبش کمونیستی ایران نتوانسته و هم اکنون نیز با توجه به وسیعترین زمینه برای دار انقلابی و سازما - نگر در کشور، به یک جنبشی با نفوذ وسیع توده ای و نیرومند بدل گردد؟ چرا حزب توده ایران از یک حزب بزرگ با نفوذ میلیونی در دهه ۱۰ به یک حزب کوچک جدا از توده بدل گشته است؟ چرا نفوذ و حتی عطیمی که سازمان در مدت ۸ ساله فعالیت خود بویژه در سالهای ۵۶، ۵۷ و ۵۸ در میان مردم بدست آورد، کاهش یافته است؟ چرا دیگر سازمانها همچنان کوچک و جدا از توده مانده اند؟ آیا بخاطر شفافیت آیدئولوژیک است؟ آیا بخاطر داربست خلاق مارسیسم - لنینیم بر اوضاع جهان و جامعه است؟ از نظر من اینها حقیقت نیستند. ما معضت هستیم که احزاب و سازمان های کمونیستی بخاطر شفافیت و علمیت آیدئولوژی، بخاطر اینکه برنامه و سیاستمان تا مین کننده و منحس کننده وسیعترین ا فشار و طبقات انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه علیه ظلم و ستم و استثمار داخلی و خارجی در مرحله دموکرا - تیک است، بخاطر روح پشرد ستانه بخاطر داشتن روح خلاق و رومجوانه، قابل نفوذ ترین احزاب و سازمان ها در میان توده های میلیونی هستند. ما نمیتوانیم و نباید ناامیهای خودمان را به حساب به اصلاح شفافیت آیدئولوژی و صحت برنامه و خط مشی خرینیم. ما نمیتوانیم ناامیهای حزب توده ایران و دیگر سازمانهای کمونیستی را به حساب این عوامل بگذاریم. این نوع برخورد، جز پائین آوردن ارزش مارسیسم - لنینیم ارزش برنامه و مشی علمی و انقلابی حزب طبقه کارگر، و ارزش و نقش حزب طبقه کارگر چیز دیگری نیست. علاوه بر این ما نمیتوانیم و نباید عوامل نظیر تبلیغات ضد کمونیستی امپریالیزم و ارتجاع داخلی، وجود دیکتاتوری خشن در جامعه بدت دهها سال، عیب ماندگیهای ذهنی توده ها، وجود مذهب و ... را عوامل اصلی و عمده ناامیهای خود بشماریم. ناامیهای ما قبل از همه ریشه در برداشتنهای سطحی ما از مار - سیسم - لنینیم، در تصورات سطحی ما از سوسیالیسم و کمونیسم، در دچار شدن جنبش کمونیست، در سوزنیوسم - یسم و دکماتیسم، در برنامه و مشی انحرافی جنبش کمونیست، ایران جستجو کرد.

متاسفانه جنبش ما آنچنان در جنبه این انحرافات گرفتار آمده است و این انحرافات آنچنان بپروخودمان نشسته و آنچنان در جنبش مارسمون کرده است که حاضریم بدون کوچکترین توجه به تحولات عطیمی که در جهان می گذرد، بدون توجه تحول عطیمی که در کشور ما گذشت و می گذرد، تمامی پاسخ های پیچیده ترین مسایلی انقلابات دوران معاصر را مستقیماً از روی آثار کلاسیک و اسناد مشاوه چند دهه قبل بیرون بکشیم. سالها

بحث کنیم که نسب قدرت سیاسی به رهبری کمونیست‌ها همان انقلاب سوسیالیستی است. تصادف نیست که نمیتوانیم روند‌های نوین را آنگونه که در محض زندگی و بر بنیاد پرورده لیدری و یعنی تکامل دوران معاصر و جامعه خودمان جاریست، لمس کنیم و دریابیم. تصادف نیست که رفقای حزب توده و سازمان ما با پدیرش راه رشد غیر سرمایه داری به دفاع از خمینی برخاستیم و رفقای منشعب از ما پارتی راه رشد غیر سرمایه داری از او دفاع کردند. این اصلا تصادف نیست که رفقای راه دارگر، هنوز هم نتوانستند امر اتحاد با دیگر نیروهای جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک را برای خود حل کنند و هنوز هم اندر خصم یک کوجه هستند. این انحرافات ما را مخیور میسازد بحای پاسخ یابی و پاسخگویی علمی و انقلابی بسه ضرورت‌های عینی برآمده از زندگی و واقعیات زنده جهان و جامعه امروز، به بحث‌های عریض و طویسل اسدولاستیگی بپردازیم. سالها چشممان را به واقعیات جهان و جامعه پسندیم و همچنان براین باور ایمانیم که تمام میانی نصری حاد برنامه و استراتژی حزب توده ایران و سازمان درست بوده، براین باور ایمانیم که در جامعه سرمایه داری ایران "راه رشد غیر سرمایه داری" راه‌های طیف کارگر و زحمتکشان برای گذار به سوسیالیسم است. سالها سازمان را در این بحث درگیر بسازیم که انقلاب بهمین در نیمه دوم پنهم سال ۱۳۶۱ شکست خورده است و شعار سرنگونی رژیم، در غمان سالی که ما از آنه زدیم، شعار درستی بود. انحرافات و ساده درتنها همین حان سخت هستند. در اشکال گوناگون در سازمانهای مختلف بروز می‌کنند. یکی با این استدلال که تاملین رهبری طیف کارگر در دولت برآمده از انقلاب دموکراتیک یعنی حاکمیت پرولتاریا و به محض تحقق آن "حتما برخی وظایف سوسیالیستی را در ابتدا در برابر خود قرار خواهد داد" و "بخش سوسیالیستی را ایجاد" و "بسرعت به بخش عمده بدل خواهد کرد"، حاکمیت انقلابی خلق را هدف استراتژیک خود اعلام می‌کند و بدینصورت در تفکر دهنه و راست در جامی زند و از مبارزه واقعی در راه انقلاب دموکراتیک طفره میبرد. دیگری با گنجاندن "سنتور سوسیالیستی" در برنامه حاکمیت دموکراتیک خلق و در واقع جایگزینی دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی با انقلاب دموکراتیک و حاکمیت دموکراتیک خلق، هم در استراتژی و هم در تاتیک در سکتاریسم در جامیزند و بدینسان از مبارزه واقعی در راه انقلاب دموکراتیک باز میمانند. و سومی با اعلام اینکه "جمهوری دموکراتیک خلق" یعنی حکومت انقلابی دارگران و افشار توتانی خورده بهر ژوازی شهروستان بر رهبری پرولتاریا همچنان بر سکتاریسم در استراتژی و تاتیک خود پای می‌فتارد و تنها میماند. (تائید از نگارنده است)

ولی با شادی فراوان باید این حقیقت را بیان کرد که در یکی دو سال گذشته، تغییرات جدی در جهت شکستن دکاتاریسم و سکتاریسم در جنبش کمونیستی ایران پدید آمده است و هر روز دامنه وسیعتری پیدا میکند. در عرصه تشکیل جبهه واحد، امروز اکثر جریانها روی تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیست، دموکراتیک تیک تائید دارند و در راه تشکیل آن گام برمیدارند. اگر تادیر و زشکت در جبهه بدون تاکید بر تبلیغ استراتژیک مبارزه در راه تاملین رهبری طیف کارگر مجاز بود، و باید وون تاملین همزمنی کمونیستها در آن بهر مجاز بود، خوشبختانه امروز کمتر جریانی چنین حرفهایی می‌زند. پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ کمیته مرکزی

- ۱- به برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (منشعب از سازمان) مراجعه شود.
- ۲- به نشریه سازمان دارگران انقلابی (راه‌دارگر) شماره ۴۱-۴۲ مراجعه شود.

سازمان گام مهمی در این راستا بود. سازمان فدائیان خلق ایران (منشعب از سازمان) هر سازمان آزادی دار ایران (فدائی) نیز در راه شکستن دکواتیسم و ستاریسم خود و جنبش نه‌نیستی گامهای مثبتی برداشته اند. تلاش و مبارزه برای رهائی از این انحراف در سازمان کارگران انقلابی (راه نارگر) و در حزب توده ایران نیز همچنان با شدت تمام ادامه دارد.

کدام دموکراسی، کدام پیشرو؟

پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان بدرستی انقلاب آبی در کشورمان را، انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم ارزیابی کرد. تحلیل دیالکتیکی مبتنی بر واقعیات جهان و جامعه امروز ما و تجارب چند دهه گذشته نشان میدهد که در مرحله کنونی شامل دوران معاصر و در مرحله کنونی فراگرد تاملیسی انقلاب ایران، اپتار تاریخ در کشور ما در دست طیف کارگر است. طیف کارگر به لحاظ عینی در فراگرد پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم نقش کلیدی و پیش برنده دارد. اما این تحلیلها و تجارب این حقیقت را نیز نشان میدهد که طیف کارگر تنها در اتحاد و ائتلاف با دیگر اقشار و طبقات انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه است که قادر است نقش و رسالت خود را به درستی ایفا کند. اتحاد این اشرار و طبقات و تأمین رهبری طیف کارگر در این اتحاد و در شرط قانونمند برآمده از بطن واقعیات جهان و جامعه امروز ما برای پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم است. پیروزی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم در گرو تحقق اتحاد نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه و تأمین رهبری طیف کارگر در این اتحاد است.

نه اتحاد این اقشار و طبقات بدون تأمین رهبری طیف کارگر در آن قادر است انقلاب دموکراتیک را حفظ و تحکیم بخشد و در راستای سوسیالیسم هدایت و رهبری کند، و نه رهبری طیف کارگر بدون تحقق این اتحاد تأمین میگردد. اینست دیالکتیک زنده اتحادهای طبقاتی، و رهبری طیف کارگر در انقلاب دموکراتیک کشور ما.

پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ کمیته مرکزی سازمان بدرستی اعلام کرد که پیشرفت پیگیری به فرجام رساندن انقلاب در گرو تأمین رهبری طیف کارگر در انقلاب و قدرت سیاسی است و با عطف توجه به همین ضرورت عینی، مبارزه در راه تأمین رهبری طیف کارگر در انقلاب دموکراتیک را اساسی ترین و بنیادین سازمانی اعلام کرد در عین حال پلنوم وسیع یاد کرد دیالکتیک اتحادها و امر رهبری طیف کارگر در کشور ما و نیز توجه به شرایط کنونی جامعه، اعلام کرد: "در شرایط کنونی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آماج مقدم جنبش، است. تأمین اتحاد گسترده‌ای از نیروهای انقلابی، دموکرات و مترقی کشور که خواهان صلح، دموکراسی و سرنگونی رژیم هستند در یک جنبه واحد ضرورت عاجل دارد. اتحاد نیروهای محرکه انقلاب شاملوده این جنبه است." حقیقت اینست که طیف کارگر ایران «هم به دلایل تاریخی و طبقاتی و هم به دلایل مشخص و نیز به دلیل منافع صنفی اش، تنها طیفی است که میتواند و میخواهد منافع ترفیخواهانه دهقانان، تولید کنندگان خرد، پیشه‌وران، کسبه، تهیدستان شهر روستا، کارمندان و روشنفکران دموکرات و ترفیخواه، بورژوازی دموکرات و ترفیخواه را در انقلاب دموکراتیک تأمین کند. طیف کارگر تنها طیفی است که میخواهد و میتواند تأمین کننده عمیق ترین، وسیعترین و انقلابیترین دموکراسی در جامعه باشد. حقیقت دیگری آنکه هیچ‌یک از اقشار و طبقات دیگر نمیتوانند تأمین کننده منافع ترفیخواهانه همه اقشار و طبقات انقلابی، دموکرات و ترفیخواه باشند. تأمین واقعی منافع ترفیخواهانه این اقشار و طبقات در گرو تحقق اتحاد آنها و تأمین رهبری طیف کارگر در آنست»

حاکمیت دموکراتیک خلق، تجسم تحقق این اتحاد و تأمین رهبری طبقه کارگر در آن است. حاکمیت دموکراتیک خلق به لحاظ طبقاتی حاکمیت دهقانان، تهیدستان، شهروروستا، تولیدکنندگان خرد، پیشه‌وران، کسبه، کارمندان و روشنفکران مترقی، پرروازی دموکرات و ترفیخواه است که رهبر طبقه کارگر در آن تأمین گشته است. حاکمیت دموکراتیک خلق، حاکمیت نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه در برابر سرعلیه‌ضد انقلاب، امپریالیسم، سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ است. حاکمیت دموکراتیک تأمین کننده دموکراسی برای همه نیروهای انقلابی دموکراتیک و ترفیخواه است این حاکمیت، آزادی فعالیت سیاسی احزاب و سازمان‌های سیاسی، آزادی فعالیت اقتصادی و سیاسی لایه‌هایی از پرروازی که در رشد و گسترش اقتصاد ملی مؤثرند مادام که در برابر انقلاب و خلق فراتر نروند تأمین می‌شود. این حاکمیت، حاکمیت پرولتاریا نیست. حاکمیت یک حزب و سازمان معین نیست. ما با چنین درکی از دیالکتیک انقلاب ایران، هدف اصلی استراتژیک طبقه کارگر ایران را در این مرحله بیرونی انقلاب دموکراتیک در راستای سوسیالیسم می‌دانیم. در راستای سوسیالیسم میدانیم و معتقدیم که "دموکراسی خلق، بنیانه شکل دولت گذار، تنها دمکراسی منطقی و توانا برای حفظ، تحکیم و پیشروی انقلاب دمکراتیک در راستای سوسیالیسم" و از این رو با تمام قوا در این راه مبارزه می‌کنیم. عبارت دیگر "حاکمیت دموکراتیک خلق" هدف اصلی استراتژیک طبقه کارگر ایران در این مرحله از انقلاب است.

مبارزه در راه تحقق اتحاد نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه و مبارزه در راه تأمین رهبری طبقه کارگر دو جز مهم و غیر قابل تفکیک هدف استراتژیک ما و هر دو از اساسی‌ترین وظایف استراتژیک ماست.

هدف استراتژیک ما یعنی بیرونی انقلاب دموکراتیک، در راستای سوسیالیسم، تنها زمانی متحقق خواهد شد که ما بتوانیم این دو وظیفه را بصورت عینی مادیت بخشیده و متحقق سازیم. مبارزه در راه تشکیل جبهه گسترده‌ای متشکل از همه نیروهای انقلابی، دموکرات و ترفیخواه و مبارزه در راه تأمین رهبری طبقه کارگر در آن، دو جز یک نقشه استراتژیک و دو وظیفه مهم استراتژیک است که در خدمت هم و متصل هم هستند این دو به هیچ عنوان در برابر یکدیگر نیستند، ما لحظه‌ای نیز نباید یکی را تاخیر دیگری بنهیم. مسکوت گذاشتن حاکمیت دموکراتیک خلق به بهانه تشکیل جبهه، و یا عدم شرکت در جبهه به بهانه اینکه "حاکمیت دموکراتیک خلق" مورد نظر ما را نمی‌پذیرد، به هیچ عنوان مجاز نیست ما نمیتوانیم با دست بستن از هدف اصلی استراتژیک در جبهه شرکت کنیم. در عین حال ما حاکمیت "مورد نظر خودمان را بعنوان پیش‌شرط به هیچ جبهه‌ای و هیچ نیروی پیشنهاد نخواهیم کرد. ما مخالف برخورد ولونتاریستی و ماکیاولیستی با امر رهبری در جبهه هستیم.

حقیقت اینست که نه صرفاً با اعلام ضرورت رهبری طبقه کارگر در جبهه و انقلاب و اعلام ضرورت تشکیل "حاکمیت دموکراتیک خلق" کسی یا جریانی آنرا قبول خواهد کرد و نه با اعلام ضرورت جبهه به جبهه تشکیل خواهد شد تا رهبری ما هم تأمین گردد.

این دیگر روشن شده است که صرفاً با پیشنهاد نامیدن خودمان هیچ‌یک از اشرافیت و نیروهای سیاسی، ما را بعنوان پیشاهنگ قبول نخواهند کرد، پذیرش رهبری ما به جای خود دارد. امر رهبری در جبهه و انقلاب و حاکمیت انقلابی، چیزی نیست که بتوان آنرا در مشاوه و مداره با دیگر نیروها بدست آورد و یا آنرا به کسی یا جریانی حقه کرد. رهبری طبقه کارگر پیشاهنگی چیزی نیست که بتوان آنرا از دیگر جریانات مطالبه کرد یا برای شرکت در جبهه سیاسی آنرا پیش‌شرط گذاشت.

برای تأمین رهبری طبقه کارگر در اتحادیه‌های صیغاتی و جبهه سیاسی، ما نه تنها باید خود صیغه کارگر را بر نفع تاریخی و تولیدی خود در جامعه و انقلاب اتی و افسازیم آنرا سازمان بدیم و متشکل سازیم، بلکه باید دیگر اشرافیت و طبقات انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه را از عریق نارتیلیخی، ترویجی و سازماندهی مبارزات روزمره آنها، از عریق نشان دادن مهرمانیها، جانباریها و صداقت در راه‌رمانی آنگان، از طریق نشان دادن لیاقت، درایت، توانایی و وارداتی در امر رهبری مبارزات آنها، متقاعد

سازیم که واقعاً شایستهٔ رهبری مردم و انقلاب هستیم. رهبری تنها زمانی به یک حزب یا سازمانی سپرده خواهد شد که توده‌های میلیونی مردم به صحت استراتژی و تاکتیک، به صلاحیت و توانایی و صداقت آن در امر رهبری پی برده باشند و آنرا به پذیرند.

ما نمیتوانیم صرفاً با اعلام حاکمیت دموکراتیک خلق پیمانها بدهد فاصلی استراتژیک خود، پیمانها بدهد دموکراسی توانا برای تامین منافع ترفیخواهانه افشار و طبقات انقلابی، دموکرات و ترفیخواه، جنبش حاکمیتی را به توده‌های مردم و نیز به نیروهای سیاسی جبهه گسترده بقبولانیم. صحت عد فاستراتژیک در نزد ما به معنای تامین آن و تحقق آن در واقعیت نیست. ما ضمن تبلیغ و ترویج آن، باید بسطی دست یابی به آن، راهها، شیوه‌ها، تانندها و نقشه‌های را جستجو کنیم که در هر گام، ما را به هد فرمان نزدیک سازد. قطعاً چنین راهها و شیوه‌ها و تانندها باید به واقعیت جامعه و جنبش منتهی باشد. واقعیت اینست که جنبش ما هنوز به آن درجه از رشد نرسیده که بتوانیم توده‌های میلیونی مردم و نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه را حول شعار حاکمیت دموکراتیک خلق، بسیج کنیم. جنبش ما تا رسیدن به این حد فرسنگها فاصله دارد. اگر واقعیت پیمانها به جنبش نصری بیگنیم به سادگی در خواهم یافت که هیچ نیروی حاضر نیست حاکمیت و برنامه مورد نصر دگر نیروهایی سیاسی را کاملاً بپذیرد. امرار بر اینکه همه نیروها باید یک شکل حاکمیت و یک برنامه را در شرایط کنونی بپذیرند، آنهم حاکمیت و برنامه مورد نظر ما. ما را، تنها به معنای عدم درک روشن و مشخص از سطح رشد جنبش، عدم درک پیچیدگی انقلاب، و نیز بد درازداریت سیاسی است. منطق عینی جنبش ما و مصالح طبقه کارگر ایجاب میکند که ما بیه دنبال اشکالی بگردیم که بتواند نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه را از این پراکندگی اسفبار حاکمیت بکشد. پیدا کردن این اشکال و متحقق ساختن آن موفقیت بزرگی در راستای هد فاستراتژیک طبقه کارگر است. در شرایط کنونی مشروط کردن تشکیل جبهه گسترده سیاسی به پذیرش حاکمیت و برنامه مورد نظر هر یک از جریانها یا سازمانهای سیاسی، و متوجه کردن تشکیل جبهه به حل این مسئله اساسی، بجز عدم درک و صایف، عدم درک شرایط کشور و عدم انجام وظیفه مهم و استراتژیک معنای دیگسری ندارد. دموکریستهای ایران، باید با برخورد دموکراتیک با امر همزمنی در جبهه و انقلاب، بترجم مبارزه با برخورد هکا کرده بپروژه‌ها بمانند، ولونتاریستی و ماکیاویستی با امر همزمنی را بپردازند. ما باید مبلغ این باشیم که سازمانها و احزاب و گروه‌ها و محافل ترفیخواه میتوانند با حفظ همیت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی خود، ضمن تبلیغ و ترویج حاکمیت و برنامه مورد نظر خود، حول شعار صلح، دموکراسی و سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت انقلابی و دموکراتیک در یک جبهه واحد متشکل شوند.

پنجم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ نیمه مرکزی سازمان بدرستی اعلام کرد که: "در شرایط کنونی که سرگونی رژیم جمهوری اسلامی آماج مدم جنبش است. تامین اتحاد گسترده‌ای از نیروهای انقلابی، دموکراتیک و مردمی کشور که خواهان صلح و دموکراسی و سرنگونی رژیم هستند، در یک جبهه واحد ضرورت عاجل دارد."

از نظر ما مبارزه در راه تامین اتحاد همه نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترفیخواه در یک جبهه واحد برای سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت انقلابی و دموکراتیک در خدمت هد فاستراتژیک پرولتاریای ایران و حلقه اصلی در دستیابی به این هد فاست.

مجموعه

عصم حیات سیاسی و دبیر کمیته سرگونی

آبان ۱۳۶۶

درباره مسأله مرزبندی در جنبش کمونیستی

دیالکتیک رابطه معیارهای ملی و بین‌المللی در ارزیابی جنبش کمونیستی

اکنون تعیین مرزهای هویت و نحوه نگرش به امر وحدت در جنبش کمونیستی ایران و ارزیابی از نیروهای مختلف آن به محوری عمده در بحث‌های درون سازمانی بدل شده است. این بحث‌ها تحت عنوان اظهار نظر حول "قطعنامه وحدت" یکی از محورهای مباحث بولتن‌کنکره رانیز تشکیل می‌دهد. در این مقاله کوشش می‌شود پس از ارائه تعاریفی در مورد مقولاتی که در این بحث نقش کلیدی دارند، نظرگاه راهبر و مواضع سازمان در این زمینه با اتکا به اسناد رسمی انتشار یافته پی گرفته شود و در مورد دیدگاه ناظر بر این اسناد، و برخی گره‌گاه‌های ذهنی موجود در این عرصه اظهار نظر شود.

مبنای مرزبندی چیست؟

برای پاسخ متدییک به مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی ابتدا می‌بایست بر سر مقولاتی چند اتفاق نظر داشت این مقولات عبارتند از: ایدئولوژی، تئوری، خط‌مشی و برنامه. تداخل این مفاهیم و مقولات و اغتشاش ذهنی در این مورد، از جمله علل برخورد‌های غیر علمی و اختلاف نظر در این زمینه است.

تعریف و تبیین این مقولات را با اتکا به منابعی که نام آنها در پایان مقاله ذکر شده است یا توضیح ایدئولوژی آغاز می‌کنم:

شعور اجتماعی با دو ویژگی تجلی می‌یابد: خودانگیخته و یا آگاهانه، بر اساس شکل تجلی، می‌توان آن را در دو سطح روان اجتماعی و ایدئولوژی تعریف نمود. برخلاف روان اجتماعی که بازتاب شعور عادی مردم و ناشی از روابط اقتصادی و تولیدی و شرایط اجتماعی زندگی مردم، تجربیات عملی و آگاهی تاریخی تجلی یافته در ذهن آنان است، ایدئولوژی نظام کم و بیش همگون و همساز از فرضیه‌ها، تئوری‌ها، نظرات و نحوه نگرش به مسائل و مقولات سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاق، زیبایی‌شناسانه و مذهبی است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی را منعکس کرده و مواضع، علایق و اهداف یک طبقه مشخص اجتماعی را بیان می‌کند و به منظور حفظ یا تغییر ساختمان اجتماعی موجود پدید می‌آید.

مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است. مارکسیسم - لنینیسم به عنوان ایدئولوژی طبقه کارگر نقش وجدان بیدار و آگاه طبقاتی کارگران را ایفا می‌کند و طبقه کارگر را در راهی خود و دیگر اقشار خلق رهنمون می‌سازد.

مقوله تئوری بر مبنای تبیین شناخت تئوریک توضیح داده می‌شود. شناخت بشر از واقعیت

یعنی خارج از ذهن را می‌توان به دو سطح تجربی و تئوریک تقسیم نمود بر خلاف شناخت تجربی که اساس بر تجربه (مشاهده و آزمایش) متکی است در سطح شناخت تئوریک، شیئی در غالب ارتباطات و قوانینی که نه تنها به طریق تجربه بلکه به وسیله اندیشه مجرد نیز آشکار می‌گردند، منعکس می‌شود. مارکسیسم - لنینیسم در ارائه شناخت از جنبه‌ها و اجزای مختلف فراگرد زندگی اجتماعی تئوری‌های مجرد و مشخص مربوطه هر یک از جنبه‌ها و اجزای آن را پدید آورده است و این تئوری‌ها بنا بر قانون مندی پیونده تکاملی دانش، تکامل و تدقیق می‌یابند و خواهند یافت. ماتریالیسم تاریخی، اقتصاد سیاسی، تئوری دولت، تئوری امپریالیسم، تئوری انقلاب سوسیالیستی و غیره از این جمله‌اند. تمامی این تئوری‌ها به عنوان اجزای ارگانیک سوسیالیسم علمی، در مجموع پدید آورنده ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم هستند. مارکسیسم-لنینیسم نظام گسترده و به هم پیوسته‌ای از تئوری‌های اجتماعی است.

حاصل انطباق مارکسیسم - لنینیسم بر تمامیت جهان امروزی ما، ارائه شناخت از دوران نابودی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم است. این اولین و مقدم ترین کام در گذار مارکسیسم لنینیسم به عنوان یک تئوری از سطح مجرد به مشخص در جهان امروزی ماست. حاصل این گذار، در وهله اول، توضیح تئوریک مهمترین فراگردها و تبیین انواع انقلابات عصر ماست. با توضیح این مطلب بر اساس "تئوری سیستم‌ها" تئوری مشخص مزبور در زیر سیستم دیگری فی‌المثل در حوزه انقلابات ضد امپریالیستی دمکراتیک، خود تئوری مجرد، با سطح تجرید پایین‌تر و مشخص بودن بیشتر را نسبت به مرحله قبل تشکیل می‌دهد. این توضیح از نظر اهمیت آن در تشریح رابطه بین ایدئولوژی و تئوری و در ارتباط با آنها برنامه و سیاست (خط‌مشی) که در سطوح بعدی مقاله به آن پرداخته خواهد شد، اهمیت می‌یابد.

خط‌مشی یا سیاست عبارتیست از نتیجه پیوند شناخت مشخص تئوریک با پراتیک. سیاست مستقیماً در عرصه عمل قابلیت کاربرد دارد. حاصل فراگرد انطباق شناخت مارکسیستی-لنینیستی بر شرایط معین زایش سیاست یا خط‌مشی علمی مستقل طبقه کارگر است. استقلال سیاست طبقه کارگر در یک "سیستم" مفروض، به معنی تمایز و منحصر به فرد بودن آن نیست و بالنتیجه این با آن سیاست پرولتاریا به خودی خود آن عاملی نیست که بتواند کاملاً نقش وجه‌میزه پراتیک انقلابی طبقه کارگر را نسبت به دیگر اقشار و طبقات جامعه بازی کند. در میان بخش‌هایی از اقشار و طبقات خلق گرایش به تقلید و پذیرش این یا آن سیاست و خدماتی این یا آن حکم و استنتاج تئوریک طبقه کارگر در عرصه‌های معینی وجود دارد تقلید و انطباق‌مشی اقشار و طبقات غیر پرولتری نسبت به طبقه کارگر، نسبی و مشروط به مرحله‌ای خاص و سیستمی معین است. بدین لحاظ خط‌مشی به‌هیچ وجه نمی‌تواند معیاری برای ارزیابی جنبش کمونیستی یا نیروهای خارج از آن و تنها معیار وحدت در

درون آن باشد.

ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم وجه ممیزه طبقه کارگر با دیگر اقشار و طبقات غیر پرولتری جامعه در عرصه شعور اجتماعی است و بعد جهانی دارد. ایدئولوژی طبقه کارگر، مارکسیسم - لنینیسم، را نمی‌توان با هیچ پیوند ایرانی، روسی و... توصیف کرد. ایدئولوژی مرزهای جهانی جنبش کمونیستی را تبیین می‌کند اما کدام مقوله می‌تواند وجه ممیزه طبقه کارگر در عرصه پراتیک انقلابی و در بعد ملی باشد؟ نام این مقوله برنامه است.

در حالی که سیاست (خط‌مشی) محدود به سیستم معینی از پراتیک انقلابی است، برنامه ناظر بر پراتیک انقلابی طبقه کارگر تا رسیدن به کمونیسم است. به عبارت دیگر، در اینجا سیستم در کلی‌ترین شکل خود مطرح می‌شود. در حالی که خط‌مشی بیانگر سمت اصلی عمل انقلابیست برنامه نظامی تفضیلی، همه‌جانبه و فراگیر از پراتیک انقلابی می‌باشد اگر سیاست و خط‌مشی حاصل انطباق تئوری بر جامعه است برنامه نتیجه انطباق تمامیت نظام تئوریک مارکسیسم - لنینیسم بر جامعه است. همین خصلت همه‌جانبگی و فراگیری تفضیلی و جاری شدن آن در کلی‌ترین وجه سیستم پراتیک انقلابیست که امکان تقلید دقیق آن را از همه دیگر بخش‌های جامعه می‌گیرد. برنامه آن چنان نظامی از اهداف و روش‌های پراتیک انقلابی طبقه کارگر است که چنانچه در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به اجرا درآید به ناکزیر به تحقق سویالیسم منجر می‌شود به همین جهت نیز نمی‌تواند در همه جوانب خود از طرف نمایندگان سیاسی اقشار و طبقات غیر پرولتری جذب و پذیرفته شود. برنامه که در یک کشور معین یگانه است، همه عناصر ایدئولوژی طبقه کارگر را بر شرایط مشخص ملی منطبق کرده و در همه عرصه‌ها پاسخگوست و از همه آنها یک کل منسجم و موزون و یک پارچه علمی پدید می‌آورد. بدین ترتیب برنامه به مثابه ایدئولوژی تعیین یافته، یا به بیان دیگر ایدئولوژی به شکل عینیت یافته آن، اساس و محور وحدت پیشاهنگ پرولتاریا و نیروهای مختلف آن و وجه ممیزه پراتیک انقلابی طبقه کارگر در پهنه جامعه است.

باید توجه کرد که در عرصه ملی بر برنامه، به عنوان اساس و مبنای همیشگی و ضرور وحدت کمونیست‌ها تاکید می‌شود و گرنه، نه تنها خط‌مشی بلکه حتی اختلاف بر سر یک تاکتیک و یک ارزیابی معینی نیز در لحظاتی تاریخی می‌تواند به انشقاق و افتراق در میان کمونیست‌ها منجر گردد.

به بیان دیگر تحقق وحدت برنامه که خود مبین وجود وحدت ایدئولوژیک است، سنگ پایه و شرط ضرور وحدت سازمان‌های کمونیست درون یک کشور اما نه شرط کافی برای آن است. برای انجام وحدت علاوه بر برنامه وجود وحدت خط‌مشی، اساسنامه و منش تشکیل‌دهی واحد، روانشناسی وحدت، رزم مشترک و پایبندی به اجرای برنامه و... نیز قابل تاکید است.

اکنون بر بنیاد مطالب پیش گفته به نقد آن چه که تاکنون در نشریات سازمان به عنوان معیار مرزبندی و مبنای وحدت جنبش کمونیستی ارائه شده است بپردازیم.

در مقاله "درباره مساله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما" مندرج در نشریه کارشماره ۹۷ بهمن ۵۹ آمده بود: "در پاسخ به این مساله که وحدت نظر روی کدامین مسایل می تواند ضمن حفظ وحدت سازمانی کمونیست ها باشد، دو نگرش کاملاً متفاوت وجود داشت یک نگرش معتقد بود که وحدت سازمانی زمانی حفظ می شود و تد اوم می یابد که نیروهای آن روی مسایل مبهم، ملموس و عملی جنبش به وحدت نظر دست یابند. این جریان اینطور ادعا می کرد که تنها از این طریق است که معلوم می شود در سازمان ما "وحدت ایدئولوژیک" وجود دارد یا نه... این نظر پیشنهاد می کرد "قبل از پرداختن به کلیات" باید تحلیل از حاکمیت و تاکتیک کمونیست ها در برخورد به آن به بحث گذاشته شود... نگرش دوم می گفت اساس وحدت کمونیست ها ایدئولوژی است. یعنی بر مبنای پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری شکل می گیرد." و "ما مرکز معیارهای فراکسیون اقلیت را که مرکز کمونیست با جریان های وابسته به سایر نیروهای اجتماعی را در تحلیل حاکمیت، در عرصه سیاست و در نوع تاکتیک جستجو می کرد، نپذیرفتیم" و در ادامه... "مبانی و معیارهای وحدت کمونیست های ایران همان مبانی و معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی جهانی است."

در این جملاتی که از سند مزبور که از این پس برای رعایت اختصار آن را مقاله "مرزبندی... می نامم نقل شد، داوری هایی درست همراه با خطاهایی جدی مشاهده می شود. خطاهایی که ضریب سنگینی را نیز به سازمان ما و جنبش کمونیستی ایران وارد آورده است. مقاله "مرزبندی... به درستی بر ایدئولوژی به مثابه اساس وحدت کمونیست های جهان تأکید کرده است. این حکم مقاله مرزبندی که با درک مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری به مثابه اساس وحدت کمونیست ها، "گامی نوین در روند تکامل اندیشه سازمانی برداشته شد" و "...چشمان مابه جهان گشوده شد. نگاه مابه روی جهان به روشنی به ما آموخت که انترناسیونالیسم پرولتری واقعا وجود دارد فقط باید چشم بکشاییم تا شکوه و عظمت دوران ساز آن را دریابیم." اصولی واقعی است. نگاهی بر جایگاه کنونی سازمان و مقایسه ای با نگرش آن زمان خود در این زمینه و با نگرش دیگر نیروهای جنبش کمونیستی ایران نیز بر صحت آن دلالت دارد. اما خطاهای جدی مقاله "مرزبندی... در محدوده ای که به بحث این نوشته مربوط می شود را می توان در بیان این حکم خلاصه نمود که اعلام می دارد: "مبانی و معیارهای وحدت کمونیست های ایران همان مبانی و معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی جهانی است." مقاله مرزبندی... "با توضیح نگرش "اقلیت" که تحلیل از حاکمیت و تاکتیک را معیار وحدت و مرزبندی کمونیست ها می دانست در برابر آن ایدئولوژی را

به عنوان تنها معیار و مبنای وحدت کمونیست‌های ایران قرار می‌دهد. در این میان آنچه فراموش می‌شود برنامه است گویا در فرهنگ مارکسیسم مقوله‌ای به نام برنامه وجود نداشته است. پس از آن و تاکنون نیز با ارائه درکی کم و بیش خط‌مشی گونه از برنامه، برنامه و اساسنامه به دنبال مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری به عنوان مبنای وحدت کمونیست‌های ایران "اضافه" می‌شوند. این اصل مسلم به کلی نادیده گرفته می‌شود که در عرصه یک کشور معین، برنامه یک حزب کمونیست در معنای واقعی و بسطی که تعریف شد، خود مهمترین عرصه تجلی و تجسم مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری و با انحراف از آن است.

واقعیتی است که ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم اساسا مقوله‌ای جهانی است و بر این مبنا اساس وحدت کمونیست‌ها در سطح جهان را تشکیل می‌دهد. اعتقاد هر نیرو به مارکسیسم - لنینیسم و انطباق آن بر تمامیت جهان امروزین یعنی کسب و ارائه شناخت در چارچوب دوران گذار به سوسیالیسم، معیار و محکی است که بر اساس آن می‌توان هر نیرو را ارزیابی نمود که در کجای جهان ایستاده است، با چه نیروهایی در پیوند و با کدام نیروهای تاریخی - اجتماعی در نبرد است. ایدئولوژی انطباق یافته بر شرایط دوران در سطح جهان مرز بین مارکسیست - لنینیست‌ها با آن نیروهایی در جنبش جهانی کمونیستی را که از ایدئولوژی طبقه کارگر انحراف جسته‌اند ترسیم می‌کند. مارکسیسم لنینیسم در انطباق با پراتیک انقلابی کلی در سطح جهان، برنامه بنیادین بخش آگاه طبقه کارگر بین‌المللی را برای نابودی نظام اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری و همه نظامات پیش از آن، گذار به سوسیالیسم و پیشرفت در راه ساختمان جامعه جهانی کمونیستی پدید می‌آورد. این برنامه، یعنی برنامه بخش آگاه طبقه کارگر بین‌المللی، تعیین‌یافته ایدئولوژی طبقه کارگر در سطح جهان، معیار اصلیت و با انحراف و ارتداد نیرویی است که خود را مارکسیست - لنینیست می‌داند و آن معیاری است که هم‌زمان مارا، آنان که با ما در کلی‌ترین خطوط هم‌بازمانند، آنان که می‌توانیم با آنها بر انترناسیونالیزم پرولتری با آنها به زبان و اصول مشترک، بازو در بازو مبارزه علیه امپریالیسم، در راه سوسیالیزم و کمونیزم و در راه تقویت مبارزه جهانی طبقه کارگر و در راس آن مبارزه طبقه کارگر بیروزمند در کشورهای سوسیالیستی را به پیش ببریم، تعیین می‌کند. اما در بحث کنونی ما ناتمام گذاشتن حکم در همین نقطه و بیان تنها همین نیمه حقیقت، خود ضد حقیقت است. معیار ارزیابی جنبش کمونیستی در جهان به هیچ وجه نمی‌تواند عینا به عرصه ملی تعمیم داده شود. مارکسیسم - لنینیسم، کل‌یکانه و واحدی را تشکیل می‌دهد که هم در عرصه بین‌المللی و هم در عرصه ملی ممکن است زیرپا نهاده شود.

مارکسیست - لنینیست بودن و اعتقاد واقعی هر سازمان کمونیستی به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری در یک کشور معین در عمده‌ترین وجه در تعیین برنامه‌ای ایدئولوژی آن -

که هم عرصه ملی و هم بین‌المللی را شامل می‌شود. در انطباق خلاق ایدئولوژی بر شرایط جامعه معین و تلاش در جهت به واقعیت در آوردن این برنامه یعنی پراتیک آن قابل ارزیابی است. در توضیح این مطلب تمرکز توجه به نکات زیر ضروری است: در سطح جهان، مرزبندی جنبش جهانی کمونیستی با یک حزب کمونیست معین تنها حول مقولات تئوری و ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند اصولی باشد هیچ حزب کمونیست و هیچ مجموعه‌ای از احزاب کمونیست با حزب کمونیست معینی در کشور دیگر حول سیاست و برنامه آن مرزبندی نمی‌کنند. از زمان انحلال کمینترن به مثابه مرکز رهبری واحد جنبش جهانی کمونیستی که مساله تدوین برنامه و نیز خط مشی برای احزاب کمونیست کشورهای مختلف توسط جمعی از رهبران جنبش کمونیستی منتفی گشته است، و به دلیل اصل عدم دخالت احزاب برادر در امور یکدیگر، و همچنین به دلیل عدم امکان شناخت ویژگی‌ها، آرایش سیاسی و عملکردهای نیروهای مختلف طبقاتی و پیچیدگی تحلیل روندهای اجتماعی جاری در هر یک از کشورها، توسط کمونیست‌های کشوری دیگر، پذیرش مارکسیسم-لنینیسم و هم‌پیوندی در مهمترین عرصه‌های مبارزه عملاً جاری کمونیست‌ها در سطح جهان، برای تشخیص مرزهای هویت و وحدت جنبش جهانی کمونیستی و ارزیابی از رهبر و کفایت می‌کنند. (قابل تاکید است که در اینجا مراد فقط ذکر اساسی‌ترین معیار برای تعریف مرزهای جنبش کمونیستی جهانی است. شکی نیست قضاوت و داوری در مورد اصولیت یا انحرافی و اپورتونیستی بودن خط‌مشی و برنامه یک حزب کمونیست، استنتاج تئوریک از عملکرد آن و تبادل تجربه و نظایر آن توسط کمونیست‌های کشورهای دیگر نیز صورت می‌پذیرد) همین معیار یعنی پذیرش مارکسیسم-لنینیسم و هم‌پیوندی با مبارزه طبقه کارگر بین‌المللی برای تعریف و تعیین چارچوب و مرزهای جنبش کمونیستی در عرصه ملی نیز صادق است. بدین‌قرار که اعتقاد یک نیرو به مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری خود به معنای قرار گرفتن آن نیرو در چارچوب جنبش کمونیستی یک کشور معین است. درجه پایبندی و اصولیت و یا انحراف در تجهیز به مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را از ارزیابی برنامه آن می‌توان دریافت.

مارکسیسم-لنینیسم در یک سازمان سیاسی که ایدئولوژی طبقه کارگر را به عنوان تئوری راهبر خود در پیشبرد انقلاب اجتماعی شناخته است، نمی‌تواند خارج از چارچوب یک برنامه معین که همچنانکه ذکر شد هم عرصه ملی و هم عرصه بین‌المللی را شامل می‌شود تجلی یابد. ارزیابی یک حزب جدا از تعیین برنامه‌ای ایدئولوژی آن و تنها به صرف اعلام اعتقاد به یک ایدئولوژی عیناً همان است که معتقد باشیم مفاهیم سفیدی، بلندی، انسان، میز و شفافیت جدا از مصادیق عینی آنان وجود دارند. نام فلسفی آن ایده آلیسم ذهنی است. اعتقاد به وجود کلیات و مثل افلاطونی، این‌بار در هیات تئوری‌های مارکسیستی است. تئوری‌های مارکسیستی-لنینیستی به

منابه عالی‌ترین درجات انتزاع شناخت تئوریک جوامع بشری زمانی حضور واقعی داشته و امکان می‌یابد به نیروی مادی بدل شود که در پهنه یک کشور معین زمینی شده عینیت یابد و از عرصه تئوری مجرد به عرصه تئوری مشخص و پراتیک گام بگذارد. در پروسه این گذار از مجرد به مشخص است که تعلقات، گرایش‌ها و انحرافات طبقاتی و خطاهای معرفتی نیز امکان عینیت یافتن می‌یابند. اگر می‌پذیریم که پراتیک معیار حقیقت است، حقیقت مارکسیسم - لننیزم هر حزب را تنها در عینیت یافته آن یعنی برنامه‌اش و در اجرای آن می‌توان و می‌بایست به محک گذاشت.*

در همین روند گذار از مجرد به مشخص است که در مواردی نفی کلی یا جزئی تئوری‌های مارکسیستی - لننیستی و حتی ایدئولوژی مارکسیسم - لننیزم به منصف ظهور می‌رسد. در تعیین برنامه‌ای ایدئولوژی که گامی از عرصه تجرید دور شده و بر عرصه مشخص تکیه زده شده است می‌توان با انکار بر مشخص خطا را شناخت، انحراف را دریافت و بر ارتداد انگشت گذاشت. در این مرحله است که می‌توان میج احزاب مدعی مارکسیسم - لننیزم و انترناسیونالیزم پرولتری را گرفت که اینکه ترمی گویی در این وجوه و یا اساسانی مارکسیسم - لننیزم است. اما هنوز برای تکمیل این

* در اینجا ذکر یک نکته هرچند با بحث عمومی مقاله رابطه مستقیم ندارد، دارای اهمیت است. برنامه طبقه کارگر نه تنها معیار و محک مرزبندی و وحدت در جنبش کمونیستی در عرصه ملی بلکه مبنای تنظیم رابطه با نیروهای سیاسی متعلق به اقشار و طبقات دیگر و معیار اتحاد‌های سیاسی طبقه کارگر نیز هست. یکی از متدهای تحلیلی غلطی که با بررسی ریشه‌های خطای ما در گذشته عیان می‌گردد، در عدم درک همین امر نهفته است. ما در گذشته با تحلیل مرحله انقلاب، تعریفی تاریخی از خلق ارائه می‌کردیم و از تعریف خلق به نحوه رابطه با نیروهای سیاسی که آن اقشار و طبقات خلقی را نمایندگی می‌کردند و یا به زعم ما نمایندگی می‌کردند می‌رسیدیم ما رابطه خود را با سازمان‌های سیاسی طبقات و اقشار مختلف، بر اساس موجودیت اجتماعی و خود آن قشر با طبقه معین می‌کردیم. این روش بدون شک بازم به خطای ارزیابی از نیروهای مختلف و انحراف از سیاست اصولی منجر خواهد گشت. با استفاده از این متد در رابطه با یک سازمان خرده‌بورژوازی با هر نوع عملکرد آن، چاره‌ای جز اتخاذ سیاست "اتحاد و انتقاد!" باقی نخواهد ماند. اصولی این است که با مینا قرار دادن برنامه طبقه کارگر، برنامه، عملکرد، تاثیرات و نقش هر یک از نیروهای سیاسی در پیشبرد و یا تقابل با برنامه طبقه کارگر، مورد ارزیابی قرار گرفته و مبنای تنظیم رابطه با آن گردد. به عبارت دیگر نباید از عینیت طبقه و یا قشر اجتماعی نحوه رابطه با سازمان‌های سیاسی آن اقشار و طبقات را نتیجه گرفت بلکه بر زمینه تحلیل طبقاتی عمومی از جامعه بر مبنای برنامه طبقه کارگر، عملکرد، برنامه، تاثیر و نقش هر نیروی سیاسی را و در هر مقطع از زمان ارزیابی کرده و با آن تنظیم رابطه کرد.

پروسه گام کیفی دیگری در پیش است و آن گذار از عرصه اندیشه به عرصه عمل است. برای ارائه ارزیابی کامل از یک سازمان سیاسی کمونیست، خدمشی و پراکتیک انقلابی آن نیز باید مورد تحلیل قرار گیرد. تفاوت یک جمع آکادمیک مارکسیست لنینیست و با تجمعی از روشنفکران طبقه کارگر یا یک سازمان سیاسی پرولتری در همین عرصه بازتاب می‌یابد در این عرصه است که درجه انطباق حرف با عمل، برنامه با پراکتیک انقلابی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

خلاصه کنم: بین معیارهای بین‌المللی تعیین هویت و مرزهای جنبش کمونیستی و معیارهای ملی آن دیالکتیک ویژه‌ای حاکم است. ایدئولوژی، مارکسیسم - لنینیسم انطباق یافته بر دوران گذار به سوسیالیسم که انترناسیونالیزم پرولتری را به مثابه خصیصه ای اصلی با خود همراه دارد، مرزهای جهانی جنبش کمونیستی را با همان طیف بندی، تنوع و گستردگی آن تعیین می‌کند. مرزهایی که پیرامون نیروهای کمونیست هر کشور نیز امتداد یافته و بر آنها محیط است. مرزهایی که در درون هر کشور نیز همان وسعت جهانی را داراست و برنامه انطباق و اصلیت ایدئولوژی را مدلل ساخته و آن را عینیت می‌بخشد. ایدئولوژی تکامل یافته و منطبق گشته بر دوران مرزها را تعیین می‌کند و حضور هر نیرو را در نبرد برای آماج‌های عام و همگانی جنبش بین‌المللی کمونیستی و برنامه در سطح ملی اصلیت و یا درجه انحراف از مارکسیسم - لنینیسم را مدلل ساخته ایدئولوژی را تعیین و تجسم می‌بخشد. و به عنوان نتیجه و حکم و با تاکید می‌توان گفت بر خلاف مقاله "مرز بندی ... " میانی و معیارهای وحدت کمونیست‌های ایران همان میانی و معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی جهانی نیست بین این دو به هیچ وجه رابطه این‌همانی برقرار نیست.

باید افزود در میان نیروهایی که در چارچوب جنبش کمونیستی یک کشور می‌کنند، بدون مبنا قرار دادن برنامه، تراژیدی امر وحدت بر اساس درجات انتزاعی و یا مشخص بودن مجادلات و اختلافات موجود نیز غیر اصولی و غلط است. چرا که هم جهان ماکل به هم پیوسته و واحدی را تشکیل می‌دهد و هم مارکسیسم - لنینیسم. در شرایط درهم تنیدگی و رابطه دیالکتیکی، بین وظایف ملی و انترناسیونالیستی کمونیست‌ها و یگانگی و هم پیوندی روندها در سرتاسر جهان، شکلی از زیرپا نهاده شدن اصول مارکسیسم - لنینیسم چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی نمی‌تواند بر اشکال دیگری از آن رجحان داده شود.

مارکسیسم - لنینیسم یک جهان بینی علمی است و به دلیل همین ویژگی هم چون سایر رشته‌های علوم به همراه سیر تکامل تاریخی، گسترش و تکامل می‌یابد. به همین دلیل نمی‌توان آن را همچون یک شریعت جامد تکامل یافته تا زمان کلاسیک‌های مارکسیست درک کرد. در زمان ما ایدئولوژی جهان شمول طبقه کارگر خود را در انطباق خلاق تئوری‌های مارکسیستی - لنینیستی بر دوران گذار از

سرمایه داری به سوسیالیسم به نمایش می‌گذارد.

سازمان ما در فاصله سال‌های ۵۸، ۵۹ و ۶۰ توانست کام‌هایی کیفی در جهت کسب درک کامل‌تر و وسیع‌تری از تکامل خلاق مارکسیسم بردارد و در این راه بر بسیاری روحیات و تفکرات ناسیونال‌کمونیستی خود غلبه کند اما محور قابل تأکید و اساسی این است که تعیین برنامه‌ای ایدئولوژی‌ما اثبات نمود که درکی انحرافی و دکماتیک از تئوری‌های انقلابات ضد امپریالیستی - دمکراتیک کسب کرده بودیم. علل متعدد معرفتی، طبقاتی و تشدیدکننده به انحراف برنامه‌ای ما باری رساند. در اینجا قصد ذکر علل ریشه‌های خطاهای مادر تجهیز به برنامه "در راه شکوفایی جمهوری اسلامی" نیست. هدف این است که توأمان بودن و دیالکتیک شکر ف رابطه بین باز شدن چشم ما به جهان، شناخت مضمون دوران و انترناسیونالیزم (هر چند مشحون با خطا و درم اندیشی)، اعتماد و اتکا ما به جنبش جهانی کمونیستی به مثابه دستاوردی گران بها، از یک سو از سوی دیگر انحراف برنامه‌ای، انحراف فاجعه‌باری که ما را در کنار رژیم ضد مردمی خمینی قرار داد، توضیح داده شود. در شرایط کنونی درک رابطه بین این دو که دقیقاً انعکاسی از دیالکتیک رابطه بین معیارهای ملی و بین‌المللی وحدت و مرزبندی در جنبش کمونیستی است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چرا که عدم درک لنینی از هر یک از این دو جنبه بازم در سطوح و اشکال دیگر می‌تواند فاجعه‌آفرین باشد، چه از سمت نیروی توجیه‌گر خط "خط امامی" شدن ما به مثابه مهمترین و بزرگترین نیروی جنبش چپ، فاجعه‌ای که ما را متحد رژیمی قرار داد که می‌بایست در تقابل با آن می‌بودیم، و چه همچنین از سوی دیگر، از سمت سازمان‌هایی که با اتکا به این فاجعه می‌کوشند دستاوردهای هم‌پیوندی ارجمند ما با جنبش جهانی کمونیستی را به زیر علامت سؤال کنند.

نیروی نخست می‌کوشد با اتکا بر ارتقا و پیشرفت نسبی ایدئولوژیک سازمان بر برنامه رفرمیستی "در راه شکوفایی جمهوری اسلامی" که خود بدون شک مبین درک انحرافی از تئوری‌های جنبش جهانی کمونیستی و یا اخذ تئوری‌های انحرافی جنبش نیز هست سایه افکند. تلاش نیروی دوم در نادیده انگاشتن دستاوردهای نظری و عملی ما در پیوند با جنبش جهانی کمونیستی و عدم درک هم‌زمانی دیالکتیک رابطه وجود این دستاوردها در عین انحراف برنامه‌ای، اگر صرفاً ناآگاهانه و یا واکنشی طبیعی در مقابل برنامه رفرمیستی و انحرافات گذشته تلقی گردد، مبین سطحی‌نگری در برخورد با وقایع و روندهای تاریخی و سیاه و سفید دیدن پدیده‌هاست. آفاناسیف می‌نویسد - "تلاش در جهت ایده‌آلیزه کردن تاریخ و دست‌کم گرفتن و "ساده کردن" گذشته، گذشته‌ای که همیشه پیچیده، چند بعدی، متضاد و فاجعه‌آمیز بوده است ناپسند و گاهی مضر است. درخواست مارکس و انگلس را در مورد به‌کارگرفتن "رنگ‌های رامبراند" هنگام تجسم گذشته و برخورد سخت آنها را با هرگونه تعبیر باب میل و مورد پسند از گذشته، به یاد آوریم." (۱)

به امر مرزبندی در جنبش کمونیستی ایران بازگردیم. علیرغم درک ارائه شده در مقاله مرزبندی پی‌جویی امر وحدت سازمان ما و حزب توده ایران خود به روشنی نقش برنامه به‌مثابه معیار ضرور مرزبندی و وحدت در عرصه ملی را بازمی‌تاباند برخلاف آنچه که در پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ ذکر شده که: "کمیته مرکزی سازمان تحت تاثیر این درک از وحدت، بدون برخورد انتقادی لازم با برنامه و مشی حزب توده ایران به منطبق کردن برنامه و مشی سازمان با آن پرداخت"، ما قبل از آن خود به برنامه ای همسان برنامه حزب هر چند تدوین نشده تجهیز شده بودیم که حرکت شتابان به سوی وحدت با حزب را امکان پذیر ساخت. قبل از آن و بعنوان پیش شرط به تعبیر مقاله "در راه وحدت" روند فرارویی سازمان به یکی از گردان‌های مدافع انقلاب و جمهوری اسلامی طی شده بود. عملکرد ویرانگر اجتماعی ما از مدت‌ها قبل از تدوین برنامه "در راه شکوفایی جمهوری اسلامی" در چارچوب آن به اجرا در می‌آمد. روند فاصله‌گیری کنونی سازمان و حزب توده ایران که با آغاز به برخورد انتقادی ما نسبت به خط‌مشی و برنامه گذشته و تدوین برنامه جدید و تکیه و اصرار حزب توده ایران بر همان برنامه و خط‌مشی انحرافی و اپورتونیستی، ایجاد و گسترش یافته است خود مبین نقش برنامه به‌مثابه معیار مرزبندی و وحدت سازمان‌های کمونیستی در عرصه یک کشور معین است.

اندیشه ای که می‌کوشد دور شدن سازمان ما از حزب توده ایران را نه نتیجه حرکت ما در جهت فاصله‌گیری از برنامه و فرمیستی و انحرافات گذشته بلکه نتیجه فاصله‌گیری از "مبانی وحدت بخش کمونیست‌های جهان" قلمداد کند نیز شیپور را از سرگشادش میدهد است. در حقیقت این نیز ودفاع از همان مواضع و انحراف را هدف قرار داده است.

در راستای نفی این انحراف مطلقاً نباید این را از نظر دور داشت که در عرصه برنامه، خط‌مشی و تشکیلات، امکان بروز اپورتونیسم، بدون آنکه ضرورتاً به ارائه یک سیستم ایدئولوژیک اپورتونیستی تکامل یافته باشد کاملاً متصور است این واقعیتی است که اپورتونیسم به لحاظ تاریخی و در نهایت ملی نیست. هم‌تای خود را در عرصه بین‌المللی می‌یابد و با آن متحد می‌گردد، اما این بدان معنا نیست که اپورتونیسم در هر جا و در هر لحظه و از همان آغاز پیدایش بین‌المللی است. فراموش کردن جنبه عام و تاریخی این حکم منجر به تطهیر انواعی از اپورتونیسم و یا اپورتونیسم معینی در مرحله‌ای از عمر آغازین آن می‌شود. اپورتونیسم از همان آغاز اپورتونیسم است اما در نهایت بین‌المللی می‌گردد. می‌توان برای اجتناب از جدل لفظی، اپورتونیسم را در شرایطی که هنوز به یک سیستم ایدئولوژیک اپورتونیستی بدل نشده است، انحراف اپورتونیستی اطلاق کرد اما این امر ذره‌ای از خطرناک بودن و ضرورت مبارزه با آن نمی‌کاهد. انحراف اپورتونیستی ممکن است پیش از آنکه به عرصه تئوری گسترش یابد در همان عرصه پراتیک چنان اثر مخربی از خود بر جای گذارد که در برهه‌ای بحرانی و تعیین‌کننده ضربات سهمگین و غیر قابل‌جبران بر جنبه

قضاوت در باره هر حزب کمونیستی نیز نه بر مبنای اعتقاد کلی به مارکسیسم - لنینیسم بلکه در رابطه با برنامه و نحوه پاسخ آن در لحظات و تندبیج های تاریخی صورت می پذیرد. بنکرید که در کتاب تئوری و تاکتیک جنبش کمونیستی چاپ ۱۹۸۵ مسکو، یک حزب کمونیست (حزب سوسیالیست نیکاراگوئه چگونه مورد ارزیابی قرار می گیرد - برنامه و سیاست جبهه از سوی برخی کمونیست های نیکاراگوئه که به نبرد مسلحانه همراه با اقدامات سیاسی - توده ای پیوسته بودند حمایت شد. غلبه اپورتونیسیم راست بر حزب کمونیست های نیکاراگوئه (حزب سوسیالیست نیکاراگوئه) موجب انشعاب حزب مزیور در نقطه عطف مبارزه گشت. حزب سه پاره که هر یک برنامه و استراتژی و تاکتیک خویش را داشتند تقسیم شد به عبارت دیگر موجودیت حزب کمونیست به پایان رسید اما گروه قابل توجهی از کمونیست های نیکاراگوئه بر اشتباهات اپورتونیستی چیره شده و به نبرد مسلحانه و حرکت های توده ای پیوستند و بدین سان در پیروزی انقلاب نیکاراگوئه نقش بازی کردند. (۲)

حزب کمونیست السالوادور که توانست با طرد اپورتونیسیم از صفوف خود سرنوشت دیگری را برای خود رقم زند و هم چنین حزب سوسیالیست کوبا به هنگام پیروزی انقلاب کوبا با ویژگی های خاص خود نمونه ها و دلایل دیگری هستند بر صحت این مدعا که قضاوت در مورد یک حزب در رابطه با برنامه و خط مشی و در عرصه پراکتیک و انقلاب فراروی آن صورت می پذیرد. در عین حال باید افزود آن گاه که اپورتونیسیم به عرصه تئوری راه می یابد شاهد نمونه هایی چون حزب کمونیست استرالیا (این حزب بر اثر مبارزه ایدئولوژیک حزب سوسیالیست استرالیا دیگر موجودیت ندارد) حزب کمونیست ایتالیا، اسپانیا و... هستیم. این حقایق و فاکت ها ثابت می کنند که حضور یک حزب در خانواده احزاب کمونیست به هیچ وجه آن را در برابر اپورتونیسیم و یا انحراف اپورتونیستی روئین تن نمی کند، اما تا آنجا که اپورتونیسیم به عرصه تئوری و ایدئولوژی راه نیابد مبارزه با آن در عرصه ملی به پیش می رود. تحلیل کردن مبارزه با اپورتونیسیم به صرف این حکم که اپورتونیسیم در نهایت جنبه بین المللی دارد و باید مبتای آن را در سطح جهان یافت یا به صرف این حکم که چون حزبی از سوی احزاب کمونیست کشورهای دیگر به عنوان حزب طبقه کارگر آن کشور شناخته می شود لذا موضع گیری در برابر سیاست و برنامه آن به معنی موضع گیری در برابر جنبش بین المللی کمونیستی است. سیاستی خطا و غیر مارکسیستی - لنینیستی است. این سیاست در واقع وجه مبارزه جنبش کمونیستی با اپورتونیسیم متجلی شده در سیاست و برنامه در عرصه ملی را به کنار می گذارد. از سوی دیگر، گسترش مبارزه با انحراف در عرصه ملی به موضع گیری علیه دیگر احزاب کمونیست بر این اساس که چرا دیگر احزاب کمونیست بر روی سیاست و برنامه حزبی معین موضع نمی گیرند، نیز سوی دیگر انحراف است. انحراف نخست یا برخورد لیبرالی و ناسیونال - نیهیلیستی به اپورتونیسیم

در عرصه ملی میدان می‌دهد. و انحراف دوم، بر پایه‌ای ناسیونال کمونیستی، طبقه کارگر کشور خویش را در کنار انواع جریان‌های انحرافی یا ضد کمونیستی در عرصه بین‌المللی قرار می‌دهد. این هر دو برخورد انحرافی در مقابل برخورد علمی و متدلوژیک با مساله مرزبندی قرار دارند. دیالکتیک میان استقلال و وحدت احزاب کمونیست چنان است که مرزبندی با اپورتونیزم در تئوری و ایدئولوژی را در عرصه بین‌المللی و مرزبندی با اپورتونیزم در برنامه و سیاست (پراتیک) را در عرصه ملی به پیش می‌برند. بر این اساس در مورد حزب توده ایران نیز به هیچ عنوان نمی‌توان با تکیه بر بنیادهای ایدئولوژیک آن و حضورش در خانواده احزاب برادر، برنامه و مشی رفرمیستی آنها را از دیده پنهان داشت و یا "تراز بالاتر وحدت" با آنها را نتیجه گرفت. همچنانکه نمی‌توان با تکیه بر انحرافات و اپورتونیزم آن در شرایطی که به ارائه یک سیستم ایدئولوژیک اپورتونیستی منجر نشده است خارج از دایره جنبش کمونیستی بودن آن را نتیجه گرفت. این هر دو قضاوت نشان از عدم درک دیالکتیک مرزبندی در عرصه ملی و بین‌المللی دارد.

در پایان این نوشته نمود دیگری از عدم درک برنامه به مثابه مهمترین معیار و محک مرزبندی در جنبش کمونیستی در عرصه ملی را متذکر می‌شوم. نمودی که در شرایط کنونی اهمیت یافته است و آن اینکه با کاربرد تعبیر مذهبی حب علی و بغض معاویه معیار مرزبندی قرار می‌گیرد. گفته و ناگفته، مکتوب و شفاهی نحوه نگرش نسبت به حزب توده ایران به جای برنامه معیار مرزبندی در جنبش کمونیستی ایران می‌گردد. گفته می‌شود که بگو نسبت به حزب توده چه می‌اندیشی تا بگویم چه هستی. این متذکر هم از سوی حزب توده ایران اشاعه می‌یابد و هم بر زمینه نفرت بسزای عمومی از مواضع گذشته در حمایت از جمهوری اسلامی توسط برخی نیروهای سیاسی دیتز دامن زده می‌شود، از سوی هر دو قطب مخالف در این زمینه به یکسان به کار گرفته می‌شود. یک قطب اگر حزب را اپورتونیست بشناسی ثورا انقلابی و دارای بینش پرولتری می‌نامد و دیگری اگر بر انحراف و اپورتونیزم انگشت بگذارد ثورا ضد انترناسیونالیست می‌شناسد که اگر خواسته باشیم از ادبیات خود حزب استفاده کنیم القاب عامل امپریالیسم و غیره نیز بر آن افزوده می‌شود. یکی از اثبات حزب به نفعی نافی آن می‌رسد و دیگری نفعی حزب را اثبات انقلابی و پرولتری بودن نفعی کننده می‌داند. نتایج متفاوت اما روش یکی است. باید با تاکید گفت که نه آن اثبات و نه این نفعی نمی‌توانند معیار وحدت و معیار مرزبندی باشند. این هر دو معیار ایدئولوژی و برنامه را به عنوان مبنای تعیین هویت و مرزبندی زیر پا می‌نهند. این هر دو معیار و پرچم‌های دروغینند. به زیر این پرچم‌های دروغین هر تجمع نیرو و وصف آرایی نه پایاست و نه واقعی. از هم پاشیدگی درونی و تکه تکه شدن حزب و روند گسترش یافته و تعمیق یابنده نفعی بینش گذشته در سازمان ما و در سطح جنبش، کاذب بودن پرچم نخست و انشعابات گسترده منفصلین از حزب و نظرات در زمینه‌هایی

متضاد موجود در سازمان های مختلف مارکسیست - لنینیست هم سخن در نفی حزب و "بیش تروده ای" دروغین بودن پرچم دوم رابه اثبات می رساند . علم ویراثیک چندساله اخیر نفی برنامه و عملکرد و مشی حزب رابه اثبات رسانده است اما هیچ نفی به خودی خود اثبات نیست . پرچم شدن این نفی نیز از اصولیت برخوردار نیست . اثبات واقعی و پرچم پرولتاریا همانا مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است که خود را در عرصه ملی در برنامه و خط مشی طبقه کارگر و ابزارهایی که برای تحقق آن مهیا می کند (تشکیلات و ...) ، متجلی می سازد . این پرچم مانا و پیروزمند و مرزبندی و وحدت حول آن اصولی و پایدار است .

* * *

بر اساس مطالب گفته شده ، مبارزه در راه وحدت کمونیست های ایران و تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران و قطعنامه وحدت را می توان بر بنیاد و با مشخصات زیر اصولی دانست :

حزب واحد طبقه کارگر ایران ، بر پایه آموزش های مارکسیسم - لنینیسم و حول برنامه ای روشن مبتنی بر دوران گذار جهانی به سوسیالیسم و شرایط مشخص جامعه ایران ، با توجه به تجربیات مبارزاتی در کشور و مجموع تجربیات مبارزاتی جهانی تشکیل می یابد .

حزب واحد طبقه کارگر ایران ، حزبی است انترناسیونالیست ، حزبی است در همبستگی عمیق با اردوگاه سوسیالیسم ، جنبش جهانی کمونیستی و مبارزات پرولتاریای جهانی و همه خلق ها علیه امپریالیسم و ارتجاع .

شرط مقدم برای مشارکت داشتن در امر تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران ، داشتن شرکت عملی در امر آگاه سازی و سازماندهی کارگران و زحمتکشان ایران است .

برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران ، نخست باید به برنامه و اساسنامه واحد و روشنی دست یافت و برای این منظور باید مبارزه ایدئولوژیک مسئولانه و جهت داری را پیش برد . هدف این مبارزه ایدئولوژیک ، طرد انحرافات مختلف در اشکال رفرمیسم و سکتاریسم و دیگر اشکال اپورتونیسم راست و "چپ" ، ناسیونال کمونیسم و تزلزل در پیوند با اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم ، و هر جلوه ای از بروز ضدیت با لنینیسم است .

سازمان ما با تمام وجود در راه تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران ، مبارزه می کند و بر این اعتقاد است که کمونیست های ایران باید تلاش عمده خود را مبتنی بر حرکت به سوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر بنمایند . اشکال مختلف مشاوره ، همکاری و اتحاد عمل بین سازمان ها و گروه هایی که به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری ، و ضرورت تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران اعتقاد دارند ، روند تشکیل حزب را تسهیل می کند . برای دستیابی به زبان مشترک ، تجربیات مشترک و عواطف مشترک و برای بالا بردن قدرت تاثیر نقش کمونیست های ایران ، باید در راستای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر این مشاوره ها ، همکاری ها و اتحاد عمل ها را گسترش بخشید . اتحاد عمل

در میان نیروهای مارکسیست - لنینیست در ایران از زاویه گسترش بخشیدن به دامنه تاثیر گذاری

آنها بر روی حوادث جاری و افزودن بر ثقل پرولتری جنبش نیز ضروری است.

نادر

شهریور ۱۳۶۶

منابع و مآخذ:

— اصول فلسفه مارکسیستی - لنینیستی چاپ پروگرس ۱۹۸۵

— دائره المعارف بزرگ شوروی

— ایدئولوژی به مثابه شعور اجتماعی - فلسفه در اتحاد شوروی چاپ پروگرس ۱۹۷۷

(۱) - مقاله "گذشته و ما" نوشته آفاناسیف - انقلاب و سوسیالیسم ۱۴

(۲) - تئوری تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی چاپ پروگرس ۱۹۸۵ (نویسندگان این بخش از

کتاب ی. م. کوکوشکین، اس. سنوف .

بررسی خط مشی گذشته از موضع طبقه کارگرها از موضع افشارستانی

ارتزایی از خط مشی گذشته همچنان یکی از مسائل مهم مورد اختلاف در سازمان ماست. خط مشی گذشته به نیک تاکتیک انحرافی بلکه مجموعه‌ای از انحراف در استراتژی، در تاکتیک، در متدها و بینش هاست. از این نظر اختلاف نظر بر سر گذشته، اختلاف پیرامون مسائل میسریم حال و آینده نیز هست و مادام که بحث بر سر استراتژی، تاکتیک، نحوه برخورد به طبقات، زندگی حزبی و... در سازمان باقی است، بحث خط مشی گذشته نیز باقی خواهد بود. بررسی خط مشی گذشته مبارزه بسا آن بینشها و اسلوب‌هایی است که به "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" انجامید. این بررسی از قشر ضروری است که اگر این انحرافات طرد نشوند، در شرایط دیگر "انحراف به راست" یگری را پدید خواهند آورد. ضرورت دیگری بر پیگر جنبش کمونیستی وارد خواهند ساخت. این انحراف در بینش هنوز در سازمان ما وجود دارد.

یکی از ارکان اساسی در مسئله خط مشی گذشته، نحوه نگرش به دستگاه روحانیت شیعه، بررسی آن (حداقل از انقلاب مشروطیت به این سو) و نیز بررسی حیات و فعالیت خمینی از دوره رضاخان تا انقلاب بهمین است. بدون این بررسی، خط مشی گذشته و در کل انقلاب ایران را نمی‌توان تحلیل کرد. پای بندی به دیالکتیک مارکسیستی این بررسی را طلب می‌کند.

در شماره اخیر پلتن "مقاله ای با نام "در باره تزارتجاع سیاه" انتشار یافت. این مقاله از آن نظر در خور توجه است که نقطه نظرات برخی رفقا در باره تئوری ولایت فقیه "علمل قدرت گیری روحانیت ماهیت طبقاتی حاکمیت جمهوری اسلامی، سیاست ما نسبت به آن و... را بیان کرده است.

ما در بخش اول نوشته حاضر، بطور فشرده سیر حرکت دستگاه روحانیت را از انقلاب مشروطه به این سو نشان خواهیم داد و روند حرکت خمینی از دوران رضا خان تا مقطع تدوین تئوری ولایت فقیه را به اجمال خواهیم گفت. در بخش دوم و سوم به برخی انحرافات بینشی رفقا در باره تحلیل تاریخی، برخی اصول اساسی در برخورد به مبارزه طبقاتی و نیز تاکتیها و... خواهیم پرداخت.

نگاهی به سیر حرکت روحانیت از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمین

در ردیابی عسل وزمین های تکوین ولایت فقیه

"روحانیت" نیروی عظیمی را در شرق تشکیل می‌دهد. این نیرو از دوران صفویه، به ویژه از آستانسه انقلاب مشروطیت تا کنون نقش برجسته ای در تمام کشاکشهای سیاسی - اجتماعی ایران ایفا کرده است. ولی جز محدودی تحلیل‌ها که از سوی سوسیال دموکراسی و حزب کمونیست ایران صورت گرفته سازمانها کمونیستی ایران تا کنون تحلیل تاریخی، طبقاتی، آیدئولوژیک صریحی از این نیرو ارائه نداده‌اند. بینش راست همواره از این تحلیل‌ها شانه‌هالی کرده و این امر خود به اپورتونیسیم خدمت کرده است. بینش راست همواره با این نیروی عظیم و پر نفوذ، بر اساس "مصالح" و "سیاست روز" برخورد کرده است. ما خواهیم کوشید نشان دهیم که ولایت فقیه همچون هر اندیشه دیگری محصول پروسه معینی بود و در خلا پدید نیامد. برخلاف آنچه که تا کنون از سوی بینش انحرافی وانمود شده است خمینی قبل از ۴۲ نیز وجود داشت و حرکت او در ۴۲ و تلاش او برای تدوین ولایت فقیه و حکومت اسلامی ادامه تلاشهای او در سالهای قبل بوده است.

* روحانیت وزینه‌ها مومن در پیدیده متفاوتند و ما رسیسم در برخورد متفاوت با این دو پیدیده متفاوت را حکم می‌کند، تأکید بر ماهیت ارتجاعی دستگاه روحانیت و حرکات اولیه معنی انکار وجود برخی افسران روحانی نه برخلاف "روحانیت" بسوی ترقیخواهی و آزادی طلبی روی آورده‌اند، نمی‌باشد. ولیسی به بهانه این عناصر نمی‌توان از تحلیل مارکسیستی دستگاه طرد رفت.

تذکر این نکته ضروری است که نوشته حاضر مدعی ارائه کامل و همه جانبه تحلیل تاریخی قرن اخیر جامعه ایران و تصویر جامع دستگاه بخرنج روحانیت شیعه در ایران نیست. آنچه که مورد نظر است سعی در نشان دادن سیر حرکتی است که به ولایت فقیه انجامید.

روحانیت شیعه در آستانه انقلاب مشروطیت قشر خاصی از طبقه زمینداران بزرگ را تشکیل میداد. علاوه بر اموال غیر منقول دیگر، اراضی بیکرانی تحت عنوان اراضی موقوفه در تملک روحانیت بود. میزان این اراضی با توجه به برخورد دولتها با دستگاه روحانیت نوسان می‌کرد. علاوه بر اراضی موقوفه، هر کدام از روحانیون بزرگ (مراجع و ۰۰۰) مالک اراضی خصوصی نیز بودند. از طریق استثمار فئودالی دهقانان و در مواقعی با ایجاد قحطی‌های مصنوعی و ۰۰ زحمتکشان را غارت می‌کردند.

علاوه بر قدرت مادی، روحانیت نقش مرجع عالی قانونگذاری را در کشور ایفا می‌نمود و کلیه امور مربوط به قضا و آموزش بر عهده آنان بود. دستگاه دولت و روحانیت همچون رقیب بهم می‌نگریستند. هر چند در سالهای قبل از دوره امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار اقداماتی جهت محدود ساختن قدرت مادی و معنوی روحانیت انجام گرفت ولی این اقدامات به جوشی نبرد و قدرت این نهاد بویژه در ربع سوم قرن نوزدهم روبه افزایش نهاد. "یک دولت بود و یک شریعت، در یک سوادعالیین شاه حکم می‌راند" بنام دولت و یکسو ملایان فرمان می‌راندند. بنام شریعت و آیند و همیشه با هم در نهان و آشکار کشاکش می‌داشته‌اند. ۰ ملایان هرچه به فرمانروایی خود افزوده‌اند آنرا پیشرفت شریعت نام نهادند. "۱) روحانیون علاوه بر کشاکش با قدرت دولتی، از هر چیز تریبی می‌میریدند" (۲) نفوذ سرمایه‌داری و فرهنگ بورژوازی (غربی) در کشور آنها را وحشتزده می‌ساخت و به عس‌العمل امید داشت. خصلت "ضد بیگانه" بی روحانیت، در مواردی بخشهایی از آنها با برخی بخشهای بورژوازی نسو پای ایران (که تجارت و ربا از جمله خصوصیات آن بود)، هم‌موضع می‌ساخت بورژوازی نوپا با تجار بازاری برای حفظ موجودیت خویش از خطر سرمایه و کالای غرب از این خصلت روحانیت بهره می‌گرفتند.

در آستانه انقلاب، به جهت وابستگی اکثر کشورهای مسلمان نشین به استعمار غرب (مسیحیت)، مسلمان بودن به یک معنی تجسم مبین پرستی و ناسیونالیسم محسوب می‌گشت و پان اسلامیسم عموماً همچون ضد امپریالیسم جلوه گری می‌شد. این عامل و نیز جدا نشدن اندیشه اجتماعی - سیاسی از تفکر دینی موجب نیرومندتر گشتن نفوذ و اعتبار قشر کثیر العده روحانیون می‌گشت. روحانیت در جنبه سبب شرایطی - در شرایط نیرومندی و تحدید منافع از سوی دولت و "بیگانه" - پای به انقـلاب مشروطه نهاد.

با شروع جنبش بخشی از روحانیت از همان اوایل در کنار استبداد قرار گرفت (فضل‌الله نوری، امام جمعه ۰۰۰) بخش دیگر دوشادوس زمینداران لیبرال و بورژوازی، با هدف محدود کردن قدرت حیوت مطلقه شاه در جنبش شرکت جست. (بهبهانی و طباطبائی و ۰۰۰) "روحانیت هر چند با برخی خواستهای مردم همراهی کرد ولی منافع منفی خویش را فراموش نکرد، او پیگیرانه بخاطر تشدید نفوذ خود در حیات سیاسی کشور مبارزه می‌کرد." با پایان یافتن مرحله اول انقلاب (تصویب قانون اساسی و متمم آن) روحانیت به‌مراه بورژوازی - که تا حدودی به مشروطه خیز رسیده بودند - در وحشت و ترس و هراس از جنبش زحمتکشان در برابر انقلاب قرار گرفت. روحانیت به اهداف خویش رسید. بنویسه یکی از اعضای نخستین گروه سوسیال دمکرات ایران (تیریز): "روحانیت دیگر نمی‌توانست با مردم همراهی کند. این کسب‌آشکار در مجلس پدید آمد که پس از افتتاح مجلس سخت به نبرد با سرمایه خارجی پرداخت و بحدت مامورین بلژیکی در پست و گمرک خاتمه داد. اما همیشه مجلس خواست به اصلاحات داخلی بپردازد، دست روی دست گذاشت. مردم متوجه عقب‌گردد روحانیت شدند، عقب‌گرددی که در مدت کمی خشمگینانه‌ترین واکنش را در میان فقرا برانگیخت" (۳).

در جریان انقلاب مشروطه روحانیت توانست با توسل به انواع شوررها، فشارها، توسل به دولت استعمارگرو ۰۰۰ منافع خویش را در قانون اساسی، قانونی کنند. روحانیت موفق شد با نجات آن کرد که تمام اهالی کشور در برابر قانون مساوی الحقوق اعلام کردند، تحصیل اجباری کرد و آزادی مطبوعات رسمیت یابد. هیچکدام از اینها نمی‌توانست پاسخگویی نیاز آنها باشد. روحانیت دریافت بود که بدون شرکت در دولت و بدون کسب حق نظارت بر قوانین، هر بجای نخواست بر ارتجاع

روحانی اصل زیر را برای افزودن به قانون اساسی پیشنهاد کرد و برای انجام آن به سرزادتی دست زد. این اصل چنین بود:

"باید در هر عصری از اعصار، مواد احکامیه آن (مجلس) مخالفتی با قوانین مندرسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت جبرائیل نام... نداشته باشد... اهرمی که روحانیت برای کنترل قوانین منطرح می کرد این بود که... در هر عصری از اعصار انجمنی از فزاینده مجتهدین و مصلحان و متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند... اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شریعه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهند کرد... این ماده ابتدا تغییر پذیر نیست" (۵)

این فرمول در اثر فشارهای ارتجاع روحانی در منتم قانون اساسی (ماده دوم) تصحیح شد. بر طبق این ماده هیچ فقیه موظف می‌گشتند قوانین موضوعه مجلس را بازمی‌کنند و در صورت غیر شرعی تشخیص داده شدن آن، مصوبه مجلس قانونیت نمی‌یافت. روحانیت که اقتدار دوران صغویه را از دست داده بود، حق شرکت در قدرت همراه سلاطین را یافت و خواهم دید که بخدا داد دوره تدوین تئوری ولایت فقیه، نقش این سلاطین را نیز پیچید اختصاص داد. بهر حال پس از سالهای ۱۶۰۷ از یسوی مبارزات زحمتگشان برهبری سوسیال د مکرراتها افزایش یافت (در آذربایجان و دیلان) از سوی دیگر روحانیت برهبری آیت الله بهبهانی* تمام طبقات ارتجاعی جامعه را برای مبارزه با انقلاب متکامل ساخت. بهبهانی رهبر حزب ضد انقلابی "اعتدالمین" روز نهم رجب ۱۹۲۸ توسط ۴ تن از سوسیال د مکرراتها و بر اساس طرح حیدرخان عموا و غل... می ترور شد. ولی روحانیت توانست در کنار ارتجاع د رماز و استعمار و بیوزو ملانان آخرین قانون انقلاب را در تیریز در سال ۱۹۱۱ خفه کند (۶) هنگامی که از نقش دستاورد روحانیت در دوره انقلاب مشروطه سخن می‌گوئیم باید یادآور شویم که بر اساس آثار موجود:

"روحانیون خرده پا هر چند در برخی مواقع در ردگیری مردم با حالامیت، جانب مردم را می‌گرفتند ولی در اکثر مواقع علیه هرگونه تشییشی برای نوگرایی... مبارزه می‌کردند و دستور علما با تفضیلق علی... افراد دارای افکار ترفیخ و خواهانه، برای حفظ ارتجاعیترین و پوسیدترین عادات و سنن می‌گوشیدند" (۷)

و به نوشته احمد کسروی در اوایل جنبش "هنوز بسیاری از پیشتهاران... با آزاد یخواهان می‌بودند... چیزی که عبت همه اینها جز چند گاهه نمی‌بود... همان پیشتهاران نیز کچم و یذایک نثاره گرفتند و نماسند در میان مشروطه خواهان مگر آنکه یکباره از پیشه ملایی و از درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند" (۸) طالبانی که به روشن اندیشترین روحانی شهره شده است در توضیح علت دوری روحانیت از جنبش مشروطه، در مقدمه ای بر کتاب "تنبیه الامه و تنزیه المله" علامه نائینی، چنین نوشت:

"با آنکه برای در هم شکستن مقاومت استبداد، علما و توده مسلمان پیشقدم بودند، محاسن که مجلسی برپا شد، یکجده از سیکسیران از فرنگ بردشته و خود یاخته سخنان و ظواهر زندگی اروپایی بهمنان افتادند... گاهی سخن از آزادی زن میان آوردند... گاهی کلمه حریت و مساوات را با مصد خود تفسیر می‌کردند... همه اینها موجب آزدگی و بدبینی عدلهان از علما و مسلمانان گردید" (۹) هر چند در انقلاب مشروطیت، محیط روحانیت در اذهان توده‌ها سخت آسیب دید ولی این نهاد توانست با گنجاندن اصل دوم متمم، پیروزی بزرگی بچنگ آورد. این اصل چنانکه خواهیم دید، آن رشته سیاهی است که سرتاسر میازره روحانیت شیعه در ایران را از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهم پیوند داد.

* بهبهانی که تا تصویب قانون اساسی در اسس جنبش بود، کسی بود که استعمال تنباکو را در برابر دریافت یکمزار لیره از انگلستان حلال کرد، جیزه مخیار را زیود، آراضی مسیحی داشت و ارتش و قوغن شهر بود (به صفحات ۱۹۰-۱۸۲ کتاب حیدرخان عموا و غل... چکید کتاب "نوشته رضازاد ملنگر جوع شود")

** با اینها رزمی خمینی به شا به تجلیل کنند که مسیح فضل الله و امامه هند دان را آن، انقلاب مشروطیت را بجهت باز کردن دیدگان خلق و... "دفع فاسد به افسد" می‌داند.

● روحانیت دردوران رضا خان - تداوم مبارزه برای اجرای اصل شورای فقها

رویداد بنا در سالهای پس از انقلاب - بموجب قانونی پدیده تاریخی - به زبان دستاورد روحانیت بود. اصل دوم متمم جامعه عمی نپسندید. در اواخر دهه دوم، کمترین جنبشهای دینرانیکی در شمال کشور، وقوع انقلاب اخیر در روسیه، درهم ریختگی اوضاع کشور و... دستاورد روحانیت را نیز همچون زمینداران بزرگ، بهرژوا ملاکان، بازرگانان وابسته به بازارهای بینالمللی، تجار بزرگ تبرها، امرای قشون و... هراسان ساخت. همه این نیروها به "شش آهنی" محتاج بودند که با تامل به آن، خود را از خطر پرتاب آهنگین نیز ناچار بود. بهجت همجواری ایران با کشور اکثریت تخمیراتی در سیاست خویند عد و آونیزه مشت آهنگین نیازمند بود. روحانیت نیز مانند دیگران، مشت آهنگین را در سیمای رضاخان یافت و به پشتیبانی از او برخاست. رضاخان نیز برای تحکیم موقعیت خویش، به پشتیبانی از روحانیون و حوزههای علمیه روی آورد.

بنوشته حیدرحان عوامقلی در ایندوره ۱۰٪ از کسل اراضی زیر کشت کشور در دست روحانیت بود (۱۰) و بنوشته پیشه‌وری ۱۵٪ از کل اراضی قابل کشت به آنان تعلق داشت (۱۱)

در ایامی اقتدار رضاخان مسئله جمهوریخواهی در ایران مطرح گشت. توده‌ها و عناصر روشنفکر خواستار لغو سلطنت و استقرار جمهوری بودند. حزب کمونیت ایران نیز از این شعار پشتیبانی میکرد. (۱۲) از سوی دیگر رضاخان برای لغو سلسله قاجار و رئیس جمهور شدن شخص خود از این شعار حمایت می‌نمود. او در اندیشه آن بود که آتاتورک ایران شود. قساد قاجار و ارتباط احد شاهها شیخ خزعل، جمهوریخواهی را افزایش میداد ولی روحانیت و متحدان آنها آریستوکرات علیه جمهوریخواهی بیجا خاستند. زیرا جمهوری با اسلام و منافع دستاورد روحانیت در منافات است. تحب فشار روحانیت و مذاکرات بین این دستاورد و رضاخان، او از شعار جمهوری دست برداشت و با جلب پشتیبانی روحانیت در جهت فراهم آوردن زمینه برای سلطنت خویش حرکت کرد. رهبری جریان روحانیت در مبارزه برضد جمهوری را آیت‌الله عبدالکریم اصفهانی، آیت‌الله خائری (استاد خمینی) و علامه نائینی و مدرس مشهور در دست داشتند. بدستور نائینی (که حزب او را از جمله روحانیون مبارز بشمار می‌آورد) تمثال علی‌ابن‌ابیطالب بعنوان شکر به گردن رضاخان انداخته شد. روحانیت طرفدار سلطنت رضاخان بود. در مجلس موسساتی که به این منظور تشکیل یافت، کاشانی، یزدی، بهبهانی، آشتیانی و... بنماینده روحانیون، رضاخان رای سلطنت برگزیدند.

بنایه دلایی که جای بحث آن در اینجا نیست رضاخان دست به اصلاحاتی زد که موجب تضعیف روحانیت می‌گشت (اصلاحات حقوقی بر اساس قوانین اروپایی - اجباری شدن آموزش ابتدائی، محدود شدن اختیارات محاکم شرع و...) از تعداد مدارس روحانی و محصلین علوم دینی کاسته شد. بدنیال اجباری شدن خدمت نظام وظیفه - که رضاخان و امپریالیسم انگلیس برای ایجاد ارتش منظم پیش‌نهاده بودند - شورتهای کارگران و دهقانان علیه رضا شاه در مخالفت با خدمت اجباری بطور گسترده برپا شد. این شورشها روحانیت را به فکر بهربرداری از ناراضی توده‌ها، جلب آنان بدنیال خویش، بمنظور حفظ منافع خود انداخت. روحانیت نسیبه به رهبری مدرس و آیت‌الله حاج آقا نورالله نجفی پرچم مبارزه برافراشت. بنوشته روزنامه جمهوری اسلامی: روحانیت سیمه "به بهانه قانون نظام اجباری، ما بین مردم تهییج‌های مفری نمید و توانست مردم را یکپارچه علیه دستاورد سلطنتی پهلوی بشوراند." در سپهر ۱۳۰۶: ۱۲ ملایان شهرهای مختلف در قم درد آمدند و با تظاهرات بهر صفا شاه حیواناتی زیر را مطرح کردند:

۱- جلوگیری از اصلاح و تعدیل نظام وظیفه اجباری

۲- اعزام ۵ نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه در مجلس

۳- جلوگیری کامل از منشیات شرعی

۴- ابقا و تثبیت "محاضر شرعی"

۵- تعیین یک نفر ناظر شرعیات از طرف روحانیت در وزارت فرهنگ

۶- جلوگیری از نشر اوراق مضله و تعطیل مدارس پیدانگان (۱۲)

تحت فشار روحانیت رضاشاه همه کلیه خواستههای روحانیت در مدت دو اتحاد میان این دو استحقاق یافت. (۱۴)

در سال ۱۲۱۴ فرمان لغو حجاب از سوی رضاشاه صادر شد. زنان اجازه تحصیل در مدارس عالی و شرکت در برخی کارهای ادارات را یافتند. مدارس مختلط تشکیل شد. حرکت‌هایی برای محدود ساختن موقوفات انجام گرفت. روحانیت دیگر بار بر آشفت. رضاشاه هر مخالفتی را قاطعانه سرکوب می‌کرد منت‌هایی سرکوب جنبش کمونیستی کارگری و جنبش‌های دهقانی هدف محو آنان را تعقیب می‌کرد ولی هدف از سرکوب روحانیت در برابر اصلاحات، امحاء آن نبود، رضاشاه به افیون توده‌ها نیاز داشت. جنبش روحانیت تحت رهبری مدرس (روحانیت مبارز) سرکوب شد. و بدنیال مقاومت رضاخان و عزیمت راسخ او برای برخی اصلاحات روحانیت بد و بخش تقسیم گشت بخشی بحد مت‌رژیم در آمد و در اوقاف و عدلیه و دفاتر ثبت اسناد و ... بکار پرداخت (از جمله حائری زاده و شیخ اسدالله مقانی، سید احمد بهیبهانی، میرزا هاشم‌اشتیانی و ... ولی بخش دیگر تحت رهبری مدرس ازبانشست به "مبارزات حق طلبانه" خود "قاطعانه" ادامه داد و از این نظر مدرس نیز همچون فضل‌الله نوری از نظر رژیم - جمهوری اسلامی از بنیانگذاران روحانیت مبارز محسوب می‌شود.

باتوجه به مندرجات "کشف الاسرار" و بااستناد به نوشته‌های پیروان خمینی می‌توان گفت که خمینی در این دوره از موضع دفاع از منافع صنفی روحانیت در کنار مدرس و نوزاده نجفی قرارداد بسته است. او یک‌دفعه در سال ۱۲۸۰ در خوانواده‌های روحانی بدنیایمید، درست در هنگامه جمهوری و مخالفت روحانیت با آن، به حوزه علمیه اراک تحت رهبری حائری یزدی وارد شد. از سال ۱۲۰۵ مدرس مستقیماً در محضر حائری تلمذ کرد و از سال ۱۲۱۵ شمسی از جمله سرشناسان حوزه علمیه قم محسوب می‌شد (۱۵) او از زمان زمان سیاست‌رأبادین تعلق می‌کرد. خمینی در سال ۱۲۲۲ یعنی درست پس از سقوط رضاخان کتاب "کشف الاسرار" را انتشار داد. این کتاب نشان دهنده آن بود که وی از همان آغاز، تکامل تشریحی فقهی و دفاع از آن را در اندیشه داشت او می‌نوشت:

"شبه حکومتی که خرد آنرا حق می‌داند و با آغوش نشاده و چهره باز آنرا می‌پذیرد حکومت خداست ... ما نمی‌گوئیم که حکومت خدا باید با فقیه باشد، حکومت باید با قانین خدا بی ... اداره شود

و این بی نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد. (۱۶)

او شاهان رابه شدت دادن روحانیت در قدرت فرامی‌خواند و شرکت آنان در قدرت دولتی را بسود سلطین می‌شمرد و علامه مجلسی، علامه حلی، شیخ بهایی و ... را به‌مثابه نمونه کشرد می‌کرد. (۱۷)

● روحانیت در سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۰ و بعد

با سقوط دولت رضاشاه در شهریور ۱۳۰۲ ایران پایه یکی از پرجنب و جوش‌ترین دورانهای تاریخ معاصر خود نهاد. در نتیجه از میان رفتن استبداد رضاشاهی تمام طبقات و اشرار و نیزوعای اجتماعی در طلب حقیق خویش می‌آمدند. روحانیت نیز وارد صحنه گشت ولی تحول در اوضاع ملی و بین‌المللی او را بعمل جدیدی را. همنامی می‌کرد. این تحول حتفا عبارت از این بود که طبقه کارر، در حقایق برحمت کسان شهری که عهد تازیربهری - حزب توده ایران قرارداد شدند - وسیع‌تر رصحنه مبارزات اجتماعی شرکت داشت و نفساً و فطرتاً عظیم برای طبقات ارتجاعی، در باره امپریالیسم محسوب می‌گشتند. از طرف دیگر پیروزی ارتش سرخ مدام بر هراس ارتجاع و بر نیرو و نفوذ حزب توده ایران و کمونیسم می‌افزید. در این دوره روحانیت از نظر برخورد به سایل سیاسی جامعه بسده بدسته تقسیم می‌گشت. بدسته اول بخشی بود که به جناح راست شهرت داشت و دخالت در امور سیاسی را حائز نمی‌شمرد. بدسته

● خمینی به تقویم میلادی در سال ۱۹۰۰ در خانواده روحانی در خمین بدنیایمید. او از راه سنائی بسده آموختن قرآن پرداخت و در آسائلی به اراک - که ایت‌الله حائری در آنجا پذیرد رفت.

بروجردی که پس از مرگ آیت‌الله اصفهانی به جای او برگزیده شد، اوست که "سیاسی" که رهبری آن در دست کاشانی بود. در هر حال اوضاع جدید موجب می‌گشت که روحانیت موقتا نینه خود از دست پهلوی رافرا موش‌کند و در میدان جدید بزمزد. ارتجاع دربار، زمینداران، بیوز و ملاکان، امرای ارتش دست در دست حداقل روحانی به مبارزه علیه جنبش موزکاتیک و بیوز علیه حزب توده ایران که جنبش عمومی خلقی زحمتکش را نمایندگی می‌کرد. برخاستند. همه محتاج هم بودند. بر سر بردی با "عدم دخالت در سیاست" در این مبارزه شرکت می‌جست و ناشانی که به جهت طرفداری از آلمان در زندان متفقین بود. با موضح فعال ضد شوروی و ضد توده‌ای و...

مناسبات سازمان روحانیت با جنبش موزکاتیک آذربایجان - و نیز کردستان - از فزایندهای مبارزه روحانیت در این دوره محسوب می‌شوند. دستاوه روحانیت در این دوره رکنار امپریالیزم و ارتجاع فعالانه علیه این جنبش شرکت کرد و فتوی "قتل" داد. هفتاد و هفت هزار تن از کارگران در هفنان و زحمتکشان آذربایجان کشتار شاه بخون می‌گشتند، سبیل تلخسرافهای مراجع عالی روحانی و روحانیون متوسط با مضمون تشکر از رژیم و ارتش و غیره شمشاعی سازمانگست و عظمت و سعادت اعلیحضرت از خداوند مسئلت کردید.

پس از سرکوب جنبش آذربایجان، فشار علیه حزب توده ایران گسترش یافت و در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ با تیراندازی ناصر فخرآرائی به تاه به اوج رسید. دستگیری وسیع توده‌ای‌ها شروع شد، حزب منحل اعلام شد. حکومت نظامی برقرار شد ولی از طرف دیگر

"سین تلگرافات رجال سیاسی و روحانیون محریف به تهرمان سرانیز شد و از همه افراد وادعیه شکر در تار کمل گرفته شد و آشپزخانه‌هایی در مساجد و تکایای تهران و شهرستانها بکار افتاد و مردمان گرسنه و فقیر جنوب تهران را بختوان تمام در مساجد و تکایا جمع کردند و پس از خوردن و ۰۰۰، دعا و ثنا و روضه و دعای ندبه برای سلامتی شاه ۰۰۰، پناه می‌افتاد و سرآخرا فحش و ناسزایه حزب توده ایران ۰۰۰، خاتمه می‌یافت و این کار با عباد ادا یافت." (۱۸)

روزنامه‌ها از سوی خیرد ستگیری توده‌ها و پهلوی از سوی د پز تلگرافهای طفا و مراجع بزرگ از جمله بروجردی را چاپ می‌کردند و چنانکه حیایم دید خینی نزد یکترین مشاور بروجردی در این دوران بود. یکی از مشخصه‌های دوره دوم دهه ۲۰ شرکت فعال ناشانی در کشتار کاشانی. در او خرد دوره رضا شاه پسوی آلمانها رفت پس از پایان جنگ در برابر امپریالیسم انگلیس پسوی ایالات متحده آمریکا سمت‌گیری کرده‌ی رهبری جناح راست جنبه ملی ایران (مشکل از گروه مذعی خود او، مظفر قاشی و حاشری زاده) را برعهده داشت این جناح که بگفته ایوانف "حافظ مفتح روحانیون، مالکین و بیوز و اعیان ضد انطیسی بود، فعالانه علیه د موزکاتیکها و کمونیستها اقدام می‌کرد. این جناح ۰۰۰ خود وابسته به امپریالیستهای آمریکا - بود و سعی میکرد مسئله ند را بر سر آذربایجان عمل نماید." (۱۹)

بنوشته ایوانف پس از وقایع ۲۰ تیر ۱۳۲۱ و آلا در فتن جو ضد آمریکائی و رد پیشنهادات آمریکا از سوی مصدق و عدم شرکت او در عرضه‌های امپریالیستی و پس از حرکت مصدق برای محدود کردن اختیار اشخاص ان پهلوی کاشانی و طرفداران آنها روی دشمنان جدید و جنبش پیوستند**

زمانی که در سال ۱۳۲۱ نهال فشار جنبش ضد فئودالی دهقانان و ۰۰۰ مصدق تصمیم گرفت ۲۰٪ از زیره مالکانه بسپرد دهقانان کم سود و عیارش و سیورات مالکانه در رستخ حذف گردد، روحانیت و ملاکان مشترکا علیه آن بپاخواستند و زمانیکه مصدق برای نظارت بر موقوفات حضرت معصومه در قم، مشوق را بختوان نماینده بجای ابوالفضل تولیت (مالک بزرگ قم و اراک) به قم فرستاد. روحانیت قاطعانه مقاومت کرد و پس از تظاهرات شدید جنبه‌ها در قم و نزد حضور با پلیس نماینده مصدق را به حرم راه ندادند و این نیز به

* کاشانی در این دوره جنبه طرفداری از فاتیسم آلمان در زندان متفقین بود و علت رد اعتبارنامه و از سوی مجلس چهارم هم نیز همین امر بود.

** متأسفانه جزئیات سیاسی و نویسنده آن مختلف، زمانیکه در باره وقایع این دوره آثاری انتشار داده‌اند، از دیدن اشات محض کردن حقا بیده، پس مصدق را تیرنه‌زدند و اگر تحلیل توجیه انحرافات حزب را تعقیب میکرد، تمام بارنامه محکم جنبش بر بردن مصدق نهادند هاست مظفر در این جناح فاع از مصدق نیست.

دسترش شد شمی روحانیت یا صدق و پیوند روحانیت باد ریارتک ترد (۲۰)

در این دوره کاشانی و بروجردی و کل دستاوه روحانیت سعیرغم برخی اختلاف نظرها، هرآنجا که پهای مبارزه با جنین خلی و پاپای مصالح صغی حید آنان پمیان می آمد، متحدانه عمل ترد . روحا تیت هرچند در فضای پس از سقوط رضاخان توانست با استفاده از مذهب بخشی از توده هارابه در نیا حویس بشد ولسی این نیرو در مقابل نیروی حزب توده ایران وکل نیروی د مراسی بسیار اندک بود . روحانیت همنسو ز اهمیت اتکای فعال به نیروی توده هار و طر ق آنرا دریافتیته بود . ضرورت بعد ها این مهم رابه او اومخت .
خمینی در این دوره در کنار آیت الله اصفهانی (تاسا مرک او یخنی ۱۳۲۳) ونسپ در کنار بروجردی قرار داشت . او پس از مرگ اصفهانی برای مرجعیت بروجردی تلاش فراوان ترد . کارنامه سیاه او در ایسن دوران سبب اصلی جمع شدن تعام کتب و آثار او در این دوره از سوی پیروانش است . عمال و پیروان او همواره سال ۴۲ را مبد اظهار او محسوب میکنند . * اسناد موجود نشان مید هد که اندر این دوره در مقام مدرس بلند پایه حوزه علمیه قم صاحب آوازه ای بوده است .

خمینی در سال ۲۳ گشفا لاسرار " را انتشار داد . او در این کتاب پیکیری خود در حفظ منافع روحانیت را نشان داد و وفاداری خود به سلطنت ، بشرط رعایت موازین شرعی و شرکت روحانیون در قدرت د ولتسی را اعلام ترد . (۲۱)

سندی د پیری که در دست ماست بیانگر نحوه برخورد ایامساله مجلس موسسان (اسفند ۱۳۲۷) است . مید انیم که پس از واقعه تیراندازی پشاه و منحل اعلام شدن حزب توده ایران ، شاه بقصد تحکیم پایه های خویش قصد تشکیل مجلس موسسان و تکمیل و تغییر مواد قانون انسانی ترد . اظهارات شاه در باره مشروطیت و قانون اساسی روحانیت را بیعناک نمود . شایعه کشت که هد ف شاه اینست که رسمیت تشیع از قانون اساسی حذف شود . گروهی از زهد رسین و روحانیون برجسته حوزه علمیه قم در نامه ای با امضا خمینی ، کلیایگانی ، خاد می وسید محمد یزدی مگرانی خود را اعلام کردند و حیاستارد خالت برر . ی کشتند . (۲۲) . بروجردی در پاسخ به نامه خمینی و . . . اطلاع داد که : " . . . جناب آقای وزیر سترواقای رفیع از طرف اعلیحضرت ابلاغ نمودند که نه تنها در مواد مربوط به دیانت تصرفی نخواهد شد بلکه در تحکیم و تشدید آن اهتمام خواهد شد . " (۲۳)

خمینی در این دوران از دشمنان سرسخت و صدق بود او در سخنرانی ۳۰ خرداد سال ۶۰ صراحتا گفت که : " آنروزها مردم عینک به چشم زدند که آیت الله است ، من وقتی این منظره را دیدم به یکی از روحا نیون گفتم : " دیکر مسئله شخص مطرح نیست . صدق باید بود . اگر ایمان د اسلام سبلی میرزد . " (۲۴) او در این دوره از قوام میخواست که علیه و صدق به اقدام دست زند ، زیرا " حکومت صدق بسبب کونیستها است " (۲۵)

آنچه که در این دوره از حیات و فعالیت خمینی بچشم میخورد ، پیوستن او بجناب " سیاسی " دستگاه روحانیت و حساسیت او نسبت به مسایل سیاسی و در و راندیشی او از زاویه صیانت اسلام و اعتبار روحانیت است از این نظر فعال بودن کاشانی ، که طرفدار سرسخت حکومت ثئودراتیک بود بیشتر مورد پسند خمینی واقسح میگشت . او از فعالیت ترویستی " فدائیان اسلام " و ثواب صفوی طرفداری میزد .

هرچند روند تحولات در ایران پس از جنگ دوم جهانی و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خمینی را بشدت نگران میساخت ولی به گفته پیر وانشاویه جهت انفعال بروجردی سده مرجع خمینی بود . سده ست به اقدامی نزد ولی از این انفعال ناراضی بود . بنوشته میردانشاویه جهت رعایت حرمت سلسله مراتب روحانی " روی ژرفبینی و در و راندیشی ویژه خود هیچگاه علیه مرحوم بروجردی عملی انجام نداد و همواره به مقام ایشان راج می نهاد " (۲۶)

در این دوره بروجردی که همچنان مجتهد دربار بود ، به نوشته خود میرد ان خمینی محبت ویژه ای به خمینی داشت .

* متاسفانه تاکنون حزب توده ایران نیز هرگز نه قبل از ۴۲ اشاره ای نکرده است و این امر در باره بینش راست درون سازمان نیز صادق است .

" آیتالله بروجردی کرارا می فرمیدند: قصد داریم در موقعیت مناسبی زیر بازاری جوانی را بشیریم کسبه برای اسلام و مسلمین می تواند مثرشمر باشد " و اشاره به خمینی می کرد (۲۷) • بروجردی علاوه بر مشورت و تبادل نظر با خمینی بر سر مسایل مهم سیاسی، " ذاهمی نیز از ایشان دعوت بعمل می آوردند که در گفتگویی با مقامات مهم دولتی درباره امر مهمی شرکت نماید و از جانب ایشان با نماینده دولست و مقامات دولتی گفتگو کند " (همانجا) مرگ بروجردی خمینی را از قید سلسله مراتب روحانی خلاص کرد و اولین حرکت او پس از بروجردی، ایخاطار به شهرداری قم به جهت تأسیس سینما و شراب فروشی در این شهر بود (۲۸) خمینی در چنین اوضاعی پای به دهه ۴۰، دهه تحولات می نهاد •

● ظهور خمینی ۱۳۵۷ — ۱۳۴۰

از آغاز نفوذ استعمار در ایران تا پایان جنگ دوم، روابط استعمار و امپریالیسم با ایران بر پایه حفظ مناسبات ماقبل سرمایه داری قرار داشت • در دوران پس از جنگ و ویژه پس از تجدید تالی ۲۸ مرداد دژولو- نیهای در سیاست امپریالیسم امریکا — که به امپریالیسم مسلط در ایران تبدیل گشته بود — پدید آمد • هر چند امریکا بر اساس اصل چهارترنوم، از سال ۱۳۲۸ سیاست فعالترینی در رابطه با ایران در پیش گرفته و این امر به رشد نفوذ امپریالیسم و سرمایه داری وابسته نیز انجامیده بود، ولی سیاست نواستعماری امپریالیسم امریکا و استراتژی نوین آن، در گزینیهایی در کشور ضروری می ساخت • از طرف دیگر حیران اجتماعی ایران را فرار گرفته بود، جنبش های دهقانی در تمام سالهای ۴۰ — ۳۲ ادامه داشت • وضعیت موجود حالتی انفجاری آفریده بود • موقعیت استراتژیک ایران — همسایگی با اتحاد شوروی، مسئله نفت ••••• اوضاع داخلی کشور و تجربه انقلاب کوبا بر هراس امپریالیسم می افزود، آنرا به چاره اندیشی و ضرورت انجام برخی اصلاحات در ایران ناگزیر میساخت • کنده میقت که: " هیچ مقدار قشون و اسلحه نمیتواند به رزیهایی که نمیتوانند اصلاحات اجتماعی کنند ثبات و استواری ببخشد ••••• ماهرانه ترین مبارزات ضد پاتیزانی نمیتواند در نقاطی که مردم در چاربی نوایی هستند و به این جهات از پیشرفت خرابکاران (کمونیستها) نگرانی ندارند، با موفقیت رو برورد " (پیام به ننگره، ۲۵ مه ۱۹۶۱)

محافل طرفدار امریکا نیز اعتقاد داشتند که برای رهائی از خطر سرخ " باید از ۱۰ ریال سه ریالی راداد تا ۷ ریال دیگر حفظ شود " امپریالیسم اصلاحات از بالا را در نظر داشت • این اصلاحات هم خسطن خیزش توده ای را برای مدتی به تحویق می انداخت و هم راه را برای نفوذ سرمایه امپریالیستی و تسلط آن بر کشور، بازتر می نمود •

در تاریخ ۲۰ دی ماه سال ۴۰ لایحه اصلاحات ارضی از تصویب گذشت • تصویب این لایحه روحانیت را به لرزه در آورد • بموجب این لایحه نه تنها مناسبات فئودالی به مثابه بهشت روحانیت و تامین کننده نفوذ مادی و منحوی آن در معرض فنا قرار میگرفت، بلکه املاک و موقوفات و املاک خصوصی روحانیون نیز به مخاطره میافتاد • در این دوره ۱۲ درصد از کل روستاهای ایران بعنوان موقوفه در دست روحانیت بود (۶ هزار از ۵۰ هزار روستا) (۲۹) • لایحه اصلاحات ارضی روحانیت را بلرزه در آورد زیرا آغاز راهی بود که روحانیت پایان آنرا می توانست درک کند •

حرکتی که در جهت تغییر ساختار اقتصادی کشور آغاز شده بود روحانیت ویژه همان ساختار را نیز می طلبید نخستین نامها تغییر برخی مواد قرون وسطایی و نهادن مواد بورژوازی بجای آن بود • روز ۱۷ مهر ماه ۱۳۴۰ لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی در هیئت دولت به تصویب رسید، به زنان حق رای داده شد، شرط اعتقاد به اسلام از شروط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف گشت و در مراسم سوگند به امانت و صداقت، بجای قرآن " گل کتب آسمانی " رسمیت یافت •

روحانیت که به بهای مصایب و قربانی های فراوان توانسته بود " مشروعیت " را در قانون اساسی

* بر اساس بیعت اسلام و روحانیت، اعتقاد به نیفه انسان بودن زن و بی حقوقی او، رکنی از ارکان اسلام است • زن " مستحضع " (ناقص العقل) است و نفی این اصل کفر و ارتداد محسوب می شود •

مشروطیت بگنجانند، لایحه را " بمنزله اعلام چندک علیه قراب و اسلام " (۲۰) مورد حمله قرار داد .
 مورخ خمینی نوشته است که اگر خمینی نمی‌فرید " دیری نمی‌پایید که شاه شدید ترین و شکننده ترین
 ضربه‌ها را به پیکر اسلام وارد می‌ساخت و انتقام اصحاب اوستا ، تورا و انجیل را از قران می‌گرفت . . . و
 حقوق قانون اساسی و وضع قوانین ارتجاعی و ضد مردمی باسانی انجام می‌پذیرفت " (همانجا ص ۱۰۱)
 بمجرد انتشار مصوبه در جراید روحانیت اختلافات میان خود را بسوی نهاد و خمینی بیدرنگ علما ی
 طراز اول قم را به نشست فراخواند و ساعتی بعد جلسه ای با شرکت خمینی شریعت‌داری و گلبایگانی در خانه
 عبد الکریم حائری تشکیل شد .

بر اساس مصوبه اجلاس ، مقرر شد با تلگرافی به شاه لخصوصیه خواسته شود ، با مطلع ساختن دل روحانیت
 از نظر اس‌اس هم ، مبارزه با آنان سازمان داده شود . و برای مقابله با دیگر حرکات رژیم و هدایت مبارزه حد اقل هر
 هفته یکبار نشست‌ها انجام گیرد . این نشست فرازی نبود . متن تلگرام به شاه با اصرار خمینی چاپ و پخش
 شد . در تلگراف به علم - که چند روز بعد مخابره شد - روحانیت هشدار داد که مصوبه " مخالفت شرح اقدس
 مباین صریح قانون اساسی است . . . علما ی ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین ساکت نخواهند
 ماند " (همانجا ص ۱۰۴ - ۱۰۳) خمینی در تلگرافی به شاه (۱۰۵) به او هشدار داد که اجساره
 ندهد دولت علم بد خمینی خود با اسلام ادامه دهد و تمام کارهای خلاف دین و قانون را علیحضرت نسبت
 دهند " . اغتشاشات ادامه یافت .

تجار بازاریار که بد لایلی تاریخی پیوند دیرینه با مذهب و روحانیت داشتند (پیرو زاری کلریکال) - به
 حمایت از خمینی برخاستند و متن اعلامیه ای از آنان با امضای نمایندگان ۱۶ تن از بزرگان رشته های مختلف
 تجارت در همان ایام انتشار یافت . . . در ۱۹ دی ماه ۱۳۰۶ اصل " انقلاب سفید " از سوی شاه به فرماندم
 گذاشته شد . موج اعتراض بالا گرفت . نماینده روحانیت یا شاه دیدار کرد و او را منع نمود ولی شاه عقوبت
 ننشست و هشدار داد که اگر اصلاحات انجام نگیرد کمیونست‌ها بر سر کار خواهند آمد . بخشی از روحانیت
 متایل به عقب نشینی بود و بخشی خواهان مبارزه (روحانیت مبارز) و خمینی در رأس روحانیت مبارز قرار
 داشت . او هشدار می‌داد که ۶ ماده انقلاب سفید یا غاظه تصویب نامه قابل مقایسه نیست و اگر تصد ام
 نشود علما ی اسلام و روحانیت راه نیستی و انحراف خواهد پیچید و خدای ناخواسته از میان خواهد رفت .
 (همانجا ص ۲۲۷ - ۲۲۵) خمینی فرماندم راغبیراسلامی و تحریم کرد زیرا بنظر او اثاریت قاطع اهالی کشور
 شرعاً حق رای دادن ندارند زیرا به شرح آشناییستند و فقط فقها دارای حق رای هستند و آنها نیستند
 بی چون و چرا مخالفتند (همانجا ص ۹ - ۲۳۲) . تظاهرات تهران را فرا گرفت شاه آمادگی خود را برای
 گفتگو با روحانیت اعلام کرد و به قم رفت ولی روحانیت دیدار با او را تحریم کرده بود . . .

در رأس حرکت روحانیت در این دوره علاوه بر خمینی ، اعلایی ، بهبهانی ، شریعت‌داری ، میلانی و -
 خوانساری نیز حضور داشتند . ولی خمینی قاطع تر از دیگران پیش میرفت .

دستگاه روحانیت از همان آغاز در مبارزه با اصلاحات شاهی با زمینداران بزرگ وارد اتحاد گشت . از
 جمله قائم مقام الملک رفیع - از زمینداران بزرگ که در دوره های قبل راجد ربار با روحانیت بر همبری
 بر وجودی بود - با روحانیت تماس گرفت . نتیجه این تماس ها حرکت جدی تر روحانیت علیه اصلاحات -
 ارضی و از جمله صدور اعلامیه مشهور خوانساری بنام " خلال محمد خلال الی بیوقیاعه و حرامه حرامانی -
 بیوم قیامه " در محکومیت اصلاحات ارضی بود . بنوشته رفیق بیژن ، بهبهانی توسط پسر خود جعفر بهبهانی
 یا جناحهای مختلف و مخالف اصلاحات ارضی تماس گرفت . بهبهانی در میان بازاری و مخصوص مردم جنوب
 شهر مویذانی ها نفوذ مذ هبی داشت . طیب حاج رضایی و اردوسته او از طرفداران و مریدان بهبهانی
 بودند " (همانجا ص ۱۱۲) " رهبران ایلات و عشایر قراقرم نیز با ارسال طومار نامه به مقامات روحانسی
 قم آمادگی خود را برای فدائیت و جانپنازی اسلام کردند " (۲۲)

خمینی در ماه رمضان در اعتراض به امانت رژیم به روحانیت ، آنها را به " اعتصاب " نماز جماعت و بیعت
 و تبلیغ در سراسر کشور فراخواند . شاه اعلام می‌کرد نه زنان را جزو مسجورین و دیوانگان محسوب کرد و نیک
 لکه تنگ اجتماعی است و زودی این " آخرین ننگ اجتماعی " از میان خواهد رفت . همانگونه که خمینی
 از احساسات مذ هبی توده ها ، رکود اقتصادی و . . . برای براندختن آنان علیه شاه بهره می‌گرفت ،

شاه نیز برای سرکوب خمینی خود را "دموکرات" جلوه می داد. شاه و روحانیون (خمینی و...) را "شپش" مفسر فرمایید. و... ناید و آنها را تهدید کرد که اگر از خواب غفلت برنهیزند بزودی "به زندگی کثیف شان" خاتمه خواهد داد.

خمینی عید نیروز ۴۲ را اعلام کرد و اعلامیه مشهور "روحانیت اسما سال عید ندارد" را انتشار داد. این اعلامیه تماماً اعتراض به محدود شدن اسلام و روحانیت است. او "بهبود امریکا و فلسطین" را بجهت دشمنی آنان با قرآن و روحانیت مورد حمله قرار می داد. در این اعلامیه برای تحریک مردم گفته می شد که دولت دختران ۱۸ ساله را به سرپازی خواهد برد. در درگیریهای فیضیه قم میان پلیس و طلبه ها، مدرسه فیضیه آسیب دید. خمینی اعلامیه "شاهد سستی یعنی فارتگری" را صادر کرد. برخلاف آنچه که بعد ها وانمود شد، منظور خمینی از فارتگری، فارت فیضیه قم بود و نه فارت توده های خلق از سوی شاه. (متن کامل اعلامیه در ص ۲۸۱ منبع بالا) بدنبال حوادث فیضیه، سران فشار فرار به مسلحانه پارزیم می جنجیدند، با انتشار اعلامیه ای از خمینی حمایت کردند. در بدارنمایندگان از اعضای رژیم با خمینی اوتانید کرد که پارزیم شاهنشاهی هیچگونه مخالفتی ندارد و مخالفتش تنها با لالیح ششگانه است. او و نطق مشهور عا شورا ی ۴۲ را با همان مضامین فوق الذکر از موضع حمله به رژیم ضد اسلام و ضد روحانیت و حمله به "اربابان اسرائیلی" آن پایان داد. با انتشار خونین ۱۵ خرداد در وراول نبرد پایان یافت.

اصلاحات نواستعماری و گسترش سرمایه داری وابسته به ای امرالیسم و مستشاران آمریکایی در ایران می کشید. با تصویب لایحه مصونیت مستشاران خارجی در ایران خمینی مجدداً به مخالفت برخاست. همانگونه که از اعلامیه اعلیه "کاپیتولاسیون" پیدا است برای خمینی همچنان پایمال شدن اسلام و قرآن و روحانیت در زیر پای "اجانب" و بهبود عامل اصلی اعتراض است. * ایبه ارتش، "سیاسیون" "بازرگانان"، "علما، طلاب حوزه های علمیه نجف، قم و... اعلام خطر کرد و از "سران ملل اسلام" علمای نجف و قم، "سلاطین ملک اسلامی" و از خود "شاه ایران" استمداد طلبید. او در سخنرانی خود باریاد اصل دوم متمم قانون اساسی افتاد:

"بر حسب نص صریح قانون، طبق اصل ۲ متمم قانون اساسی تأمجدتهد بیند ر مجلس نظارت نداشته باشدد قانون هیچ اعتباری ندارد. از اول مشروطه تا بحال کدام مجتهد نظارت داشتند و اگر بیچ نفر مجتهد در این مجلس بود... توی دهن اینها میزد" (همانجا ص ۲۲۵)

اصلاحات ارضی مهم ترین عاملی بود که کل روحانیت و فصوله خمینی را به تقابل جدی با شاه و اداشت اصلاحات ارضی علاوه بر تخریب پایانه مادی این نهاد، به موقوفات نیز آسیب می زد. دفاع سرسختانه از اسلام و حرمت روحانیت (اعتراض به تساوی حقوق زن و مرد، اعتراض به حذف شرط مرد بودن در انتخاب شدن و انتخاب کردن و...) مضمون اساسی اعلامیه های وراثت شکل میداد. در برخی از اعلامیه ها - هابه بازار و وضع گساده اشاره شده است، در مواردی که علیه اسرائیل و امریکا مطالبی بیان شده، علت اساسی آن حمایت آنان از رژیم و دشمنی آنان با اسلام و روحانیت می باشد. استفاده از احساسات مذهبی مردم با لریزه صحنه گرایی و با پاتوصیف ما هرا نه حوادث فیضیه و... جای ویژه ای در حرکات این دوره از فعالیت خمینی را بحد اختصاص می دهد.

در جنبش سالهای ۴۳-۴۰ علاوه بر روحانین و طلاب، بازاریان نسبه، دوره دردها، دستفروشها و کارگران کارگاههای سنتی شهری، مثل نانوا، آهنگر، حلبی ساز، خیاط و... شرکت کردند. بنوشته رفیق بیژن "قشرهای محروم شهری، بطور کوریه جنبش کشنده شدند. علت اصلی حمایت آنها از خمینی عامل مذموب و رکود اقتصاد ی بود. دهقانان اطراف تهران نیز حرکت درآندند. دهقانان ورازمینی به ارسوی رژیم دستارندند" عازم جهاد با دشمنان دین بودند. روحانیت از نارضایتی توده ها از استبداد، رکود اقتصاد ی، و فشار اقتصاد ی بهره گرفت و استفاده از افیون مذهبی آنان را بدنبال خیش کشاند.

* پیروان خمینی در رساله های بعد، نوشیدند چنین وانمود سازند که علت تبعید خمینی، این اعلامیه، یعنی اعلامیه علیه حضور مستشاران خارجی در ایران بود. هر چند پرازنشاران این اعلامیه رژیم وراثت تبعید کرد ولی علت تبعید مجموعه موضع گیریها و حرکات خمینی از سال ۴۰ به اینسو بود.

در سالهای ۴۲-۴۰ کل روحانیت به مبارزه علیه رژیم پهلوی درگیری برپا کرد. روحانیت به معنی نیاز آن به مذهب و نهاد روحانیت نبود. او نیز بران مقابله با حاکم کمونیسمه این افیون نیازمند بود. او روحانیتی را می خواست که خود را با اوضاع جدید وفق دهد.

دستگاه روحانیت در این دوره به دو بخش تجزیه گشت:

- ۱- جریانی که به سرمایه ریزیم اوس هر چند با اگراه می بردن نهاد (جریان شریعتداری)
- ۲- جریانی که از موضع دفاع از منافع صنفی خویش ایستادگی کرد و به مبارزه ادامه داد (جریان خمینی رژیم جریانی اول را بر رسمیت شناخت و امکانات فراوان برای گسترش فعالیت در اختیار آنان نهاد ولی جریانی دوم همچنان در اپوزیسیون ماند و به مبارزه خود با رژیم ادامه داد ولی غیرمقیم جریانی اول نیز استقلال خویش را حفظ نمود.

مستقل از اراده خمینی و شریعتداری و پس از اصلاحات ارضی، مناسبات فتوای بهائیه مناسبات مسلط از زمان رفعت. این امر سبب می شد که با توجه به پیوند های دیرینه این دستگاه با طبقات محینی از جامعه با توجه به تغییر در آرایش طبقاتی کشور - کردار هر بخشی از روحانیت با عملکرد و مطالبات اقشار و طبقات محینی انطباق یابد و در نتیجه پیوندی میان آنان پیدا آید. در سالهای پس از زوال فتوای بهائیه تنه های اصلی روحانیت در مناسبات سابق، زوال یافته. تجاریان ایران (تجاری که هم بدلیل تاریخی پیوندی دیرینه با مذهب و روحانیت داشتند، هم در طلب سهم بیشتر از نفوذ، پادشاه درگیر بودند و هم با سرمایه و سوداگر " بیگانه " سرسبز شده بودند) به اساسی ترین تنه های خمینی و خمینی به زبان مذهبی برای بیان خواسته های آنان میدان گشت.

● "ولایت فقیه" راه بیرون رفتن از "بحران"

دیدیم که از اوایل قرن حاضر، قدرت روحانیون که زمانی با دستگاه رلنی رقابت میکرد، مدام رو بهیستزل رفت. به همان میزان که سرمایه و فرهنگ آن در کشور نفوذ میکرد. به همان اندازه نیز از نفوذ روحانیت کاسته میشد. بخش "آگاه" روحانیت ماده دوم متمم قانون اساسی را به قانون افزود. ولی این ماده نیز که زمانی خواسته حد اکثر روحانیت بنیادگرا و متعصب محسوب میشد - نتوانست او را از زوال تدریجی نجات دهد. زیرا هرگز اجرا نگشت. فتوای لیس، موفقات، محاضر شرعی، محامد شرع، مدارس دینی و... مدام رو به زوال میرفت. تلاشهای مدرس و نجفی و کاشانی و... برای جلوگیری از این روند از طریق تأمین اصل دوم متمم - یعنی قرار گرفتن خود دستگاه روحانیت بر رأس قوه قانون گذاری - شمر می داد. استدادهای خمینی از سلاطین دول اسلامی بی نتیجه ماند. خمینی دریافت که جز قرار گرفتن خود دستگاه در رأس قوه قدرت دینی را نمی بیند. تشریح ولایت فقیه در حال تکوین بود. اجزای این تشریح در مباحثه آید. تئوریک روحانیت شیعه (قران، احادیث و...) وجود داشت. خمینی در سالهای ۴۳-۴۸ آید بهای دیرباره اسلام و حاکمیت مطرح کرد. زندگی در عراق و مشاهده حرایبی روز افزون اوضاع "عالم اسلام و مسلمین" و تجاوز رو به گسترش "اجانب" به مسلمین، به او فیهائید که فقط به ایران نیاید محدود ماند. "پان اسلام" بنوعی دیگر ظهور میکرد. در شرایط شدیدی با افزون مبارزه طبقاتی در جامعه، خمینی - بهائیه رهبریتبعیدی روحانیت بنیادگرا، خود را ناگزیر از آن می یافت که با برنامه مدون حرکت کند. خمینی از اوایل بهمن ماه سال ۴۸ سلسله درسهایی را تحت عنوان "ولایت فقیه" آغاز کرد. این درسها بصورت جزواتی انتشار یافت و مجموعه ای بنام "حکومت اسلامی" گردآوری شد. خمینی در کتاب یاد شده کوشید با استناد به اخبار و احادیثی از آثار فقهای کهن، اثبات نماید که برخلاف نظریات رایج اسلام فقط احکام طهارت و خمس و... نیست، اسلام فقط قانونگذاری را برعهده نگرفته است بلکه جاری کردن قوانین نیز برعهده فقهاست. نمونه مورد استناد خمینی در این خلافت بود. او محمد را بهائیه نمونه حاکمیت اسلام معرفی میکند. "در زمان رسول الله اینطور نبود که فقط قانون بگذرانند، دست می پریدند، حد میزدند، زجر (سنگسار) میکردند، همه اینها را خود رسول اکرم میکرد. خلیفه برای این امور است." (کتاب "حکومت اسلامی" یا "ولایت فقیه")، او می افزود: "ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند..."

احکام اسلام اقتضا میکند تشکیل حکومت داده شود. " او نه از جمهوری بلکه از خلافت سخن می‌گفت. خمینی هنگامیکه سلسله درسهای " ولایت فقیه" را شروع کرد هنوز درک روشنی از حکومت اسلامی نداشت. او سلسله درسهای خود را بعنوان طرح خطوط اساسی " حکومت اسلامی" و با قصد بحث شدن بر روی آنها و تکمیل آن انتشار داد. خمینی ارادتهای دولتی را به سه بخش تقسیم میکرد ۱- قوه تصمیم گیرنده که فقهایند ۲- مجلس (پارلمان) حی قانونگذاری ندارد. این ارادان موظف است طرحها و برنامه‌هایی تهیه کرده و به فقها تقدیم کند و شورای فقهی^۱ ریاه انطباق یا عدم انطباق آن با شرع نظر دهند^۲. در صورت مخالفت فقها مصوبات مجلس قانونیت نخواهد یافت. ۳- قوه مجریه که باید تحت نظر فقها عمل کند.

خمینی هنگامیکه تئوری ولایت فقیه را مطرح میکرد هرگز و مرکز تصوری در ده ۸ سال د پیرایس تئوری تحقق حوا هدا یافت. او چنین حنومتی را هدف استراتژی می دانست نه باید " نوبه ها" به آن تحقق می بخشیدند. خمینی به روحانیت توصیه می کرد "خیان نکنید فانی توانیم، استعمارگران از ۴۰۰-۳۰۰ سال پیش زمینه تهیه کردند، از صفر شروع کردند تا این جا رسیدند. شما هم از صفر شروع کنید". (از کتاب ولایت فقیه) او باره علیه رژیم، علیه " بیادگان"، علیه " یهود و صهیونیسم"، روحانی نمایان (آنان که به رژیم گردن نهاده بودند) و... را وظایف روحانیت می دانست. آنان را فاسر میخواند که اسلاطین شهرهای اسلامی قطع امید کنند و به خید دل بندند.

خمینی جامعه را به دو بخش یعنی " طاغوت" و " مستضعفین" تقسیم میبندد، مستضعف در معنای اسلامی آن " ناقص العقل"، " صغیر"، " مهجور" و فاقد حق تصمیم گیری و فاقد قوه تشخیص نیک از بد و شرعی از غیر شرعی است. * * * " مستضعف" (صغیر) به " قیم" و " ولی" نیازمند است. این " ولی" کسی جز فقیه نیست. ولایت ویژه فقیه است. " قیم ملت با قیم صغار از نظر وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد" (ولایت فقیه ص ۶۴). " فقها" " زیدگان" اند و توده ها قروما به دان^۳. این اندیشه (زیدگان و قروما به کان) از قرآن استخراج شده است. (این تئوری بصورت متداول است)

* شورای نگهبان " کنونی همان شورایی است که در " ولایت فقیه" پیش بینی میشد. * مقاله " درباره تزار تاجع سیاه" رژیم کنونی ایران را تلغیقی از تئوراسی و پارلمان تشاریسم" دانسته است. " تئوراسی" - بویژه بشکل ولایت فقیه - و " پارلمان تشاریسم" ناقض همد یکنند. این حکم مقاله " درباره تزار تاجع سیاه" بمعنی عدم درک واقعی و دقیق تئوراسی نوع ولایت فقیه است. " رای، شورای نگهبان است"

* * * هر چند کلمه " مستضعف" بحد ها، بویژه در دوره انقلاب از سوی رژیم فریبنا رانه به معنای " شهید ستان" نیز کار گرفته و حزب نیز به این توهم دامن زد ولی منظور همان معنای اسلامی آن است و همواره در عمل به آن معنا بکار گرفته شد.

* * * کمیته مرکزی حزب توده ایران " در نامه سرکشاده درباره قانون اساسی و تدوین متمم آن" نوشت: * " اگر اصول مربوط به حاکمیت (یعنی اصول مربوط به ولایت فقیه، رهبر و شورای نگهبان و غیره) منحصرا برای دوران حیات امام خمینی تدوین شده بود، حزب توده ایران کمترین تردیدی در صحت آنها نماند داشت. ولی قانون اساسی برای دوران راز و براری نسل آینده تدوین میشد و لذا این پرسش مطرح است که: آیا در دوران های آینده نظیر امام خمینی را بعنوان مرجع تقلید و رهبر مورد قبول و بلا منازع توده های ملیونی مردم، هر چند گاه یکبار میتوان یافت؟ و اگر نتوان یافت تمرکز این همه قدرت و اختیار که مستقیم و غیر مستقیم... به یک فرد تفویض کردیده زمینه فراهم نخواهد کرد حاکمیت فردی چا یکزین حاکمیت خلقی کرد؟" (اسناد و اعلامیه های حزب... ص ۲۶۲ - تاکید روی امام خمینی از حزب و تاکیدات د پیکر زماست)

حزب در شش پیش نهادی که برای " مردم توجه قرار گرفتن" از سوی خبرگان مطرح کرد، مخالفتی با اصل ولایت فقیه، شورای نگهبان و " غیره" نکرد (رجوع کنید به همان منبع) حزب اصل ولایت فقیه، شورای نگهبان و... را پذیرفت. نگرانی حزب فقط آن بود که پس مرگ طراح این تئوری جانشینان و نتوانند این اصل را بد رستی و همچون خمینی بکار بندند.

انگن در ایران پکارسته میشود) • آنچه که خمینی میخواست این نبود که روحانیون فقط " انحصار قدرت" را در دست داشته باشند • مقصود اجرای احکام فقه غنی اسلام و احکام قران در جامعه بود • خمینی جاری کردن احکام اسلام را هدف قرار داد " انحصار قدرت" می دانست • پیر وان اواز انقلاب سخن می گفتند ولی آنرا بمعنی بازگشت به صدر اسلام معنی میکردند: " انقلاب بمعنی برگشت، قران کریم انقلاب بمعنی بازگشت معنی میکند • انقلاب اسلامی بازگشت به حالات اولیه مسلمین (چهار مرتبه خوانی اش باشد، چه در شورش داری اش باشد چه در قضایش باشد) " (۲۳) • این انقلاب باید به همه جهان صادر شود • این بازگشت به صدر اسلام نه در قرن پس از مرگ محمد، بلکه در قرن بیستم در یک جامعه سرمایه داری باید انجام میگرفت. واقعیات عینی از طرفی ولی فقیه رایه خادم سرمایه داران تید یل میکرد و تعابیر دیگری از احکام فقهی می طلبید و از طرف دیگر ملامت سرمایه ستیم های دیگری رایه طبقه وتوده و خلقها و زنان وغیره تحمیل میکرد • (آنچه که انگن در ایران می گذرد بخشی از این اسلامی کردن است و خشد یکرهنوز انجام نگرفته است خمینی و پیروان او پس از تدوین تئوری ولایت فقیه " به جذب هرچه بیشتر " مستضعفین " و مبارزه سیاسی روی آوردند • آنگاه که برخلاف انتظار خمینی جنبش توده ای اوج گرفت وتوده های انقلاب حقیقی (ونگه انقلاب بمعنی بازگشت) برخاستند، در اثر عوامل مختلف، از جمله انحراف و انفعال وضعف پیشاهنگ طبقه کارگر (ضعف مفرط عامل ذهنی) خمینی در راس جنبش قرار گرفت ***

۲ در باره برخی انحرافات پیشی

مانشان دادیم که هدف دستگاه روحانیت شیعه در ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بیهمن، همواره و در هر مقطع، در درجه اول مبارزه در راه تامین منافع مادی ومعنوی خویش بود و در هر مقطعی و در این مبارزه با بخشی از طبقات استعمارگر جامعه هم منافع می گشت • ما کوشیدیم نشان دهیم آنچه که روح الله خمینی تحت عنوان تئوری ولایت فقیه عرضه کرد تکامل اندیشه مبارزه در راه این حقوق و منافع و در جهت عالنیترین شکل تلفیق دین و دولت یعنی استقرار عالیترین نوع حاکمیت تدبیر است • خمینی آن اندیشه های را تکامل داد که بخش های آگاه " و " مبارز " و " ارتداد " روحانیت ایران همواره از مشروطیت تا سال ۵۷ با خاطران رزمیدند و خرنجی نیروهای اجتماعی، در این رزم آنان نیز داخل بود • روحانیت در تلاش برای حفظ منافع مادی ومعنوی خویش، توده وسیع خلق را با و تده به پشت حاکمیت ولایت فقیه و عدل علی فریفت و در این فریب اپورتونیسیم و انحراف و انفعال " پیشاهنگان طبقه کارگریزه سهم خود نقش قابل توجهی ایفا کرد •

حال نظری به مقاله " در ساره تزار تجاع عیاه " بیافزید • این مقاله که در باره ارتجاع سیاه " نوشته شده است در تحلیل • ۸ سال از جامعه ایران وطل قدرت گیری سازمان روحانیت فقط در مورد آن هم هنگام بحث از سال ۲۰ آنها به اصطلاح " تجدید اعتبار اسلام و تامین منافع صنفی روحانیت " بدون کوچکترین تامل بر روی آن اشاره ای میدند و میگویند: *

مقاله هنگام بحث از انقلاب مشروطیت، علاوه بر انحرافات متعدد (در باره اهداف، علل شکست، نیروها شرکت کننده و...) حتی کله ای نیز در باره دستگاه روحانیت بیان نمی کشد • این سکوت در باره انقلابی انجام میگردد که بدون تحلیل وتوجه به نقش روحانیت حتی سخن گفتن از آن نیز ممکن نیست • مقاله به هنگام بحث در باره دوران رضا خان، نه تنها از مبارزه نهاد روحانیت در راه شورای فقهی و... سخنی نمی گوید بلکه به تلویح، مد رس را نیز از اتهام ارتجاعی بودن مبرامی سازد (ما بعد این نکته را توضیح خواهیم داد) • رفیق نویسنده در سالهای پس از شهریور ۲۰ نیز در باره این نیرو سکوت میکند و تشبیهات رسک مورد به اشاره ای گذر رایه گرد آمدن بخشی از روحانیون حول دارایه معدق انتقامی نماید • علت این سکوت چیست ؟ شاید گفته شود که هدف تحلیل ردیابی حرکت خواستاران " رشد سرمایه داری از اینین

* مقاله مورد بحث در آغاز مدعی آن شد ما ست که گویا از اسناد پلنوم ۶۵ (در باره ارزیابی از حطمشی گذشته) دفاع میکند • ولی تم اصلی آن در دفاع از همان پیشی است که پلنوم آنرا " انحراف بر است از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی کرد • ما در اینجا قصد توضیح تناقضات پلنوم و تناقضات احکامها را که مورد بحث با مصوبات پلنوم است داریم این خود محتاج مقاله دیگری ولی بحثوان نمونه میتوان از ارزیابی پلنوم از روحانیت پیرو خمینی و اهداف آن - را با احکام مقاله " در باره تزار تجاع عیاه " مقایسه کرد •

است و نه چیز دیگر. پذیرفتنی نیست. زیرا حتی به صرف متری بودن این خواست در همه دوره ها، باز نمی توان از هدف رهبری این "خواستاران رشد سرمایه داری ازباین" یعنی "تجدید اعتبار اسلام برای تأمین منافع صنفی" خود سخنی نگفت. مگر نه این است که خود مقاله، خمینی را مبارزه "تجدید اعتبار اسلام و تأمین منافع اقشار سنتی" می داند و اساساً مقاله درباره خمینی و دستگاه روحانیت است؟ ما هلست این سکوت را توضیح خواهیم داد.

● الف - خط امام از دوره رضاخان تا انقلاب بهمن

در مقاله گفته شده است که در دوره رضاخان "اقشار وابسته به ساختار سنتی اقتصاد که رشد سرمایه داری ازباین را می طلبند به پاسداری از عقاید واید ثلویزی سنتی یعنی اسلام روی آوردند تا در زیرسپر دفاعی آن زمینه را برای رشد مستقل و ازباین پیروازی هموارکنند" (پولتن، ص ۱۱) و ما می دانیم که ایمن سپرد فاعی یعنی پرچم "عقاید واید ثلویزی سنتی یعنی اسلام" در آن دوره در دست مدرس و نورالله نجفی قرار داشت و تحت این پرچم بود که شورشهایی در دوران رضاخان انجام گرفت. در بحث دوران سالهای ۲۲-۲۰ گفته میشود: "جنبش وسیع عکازکسبه، بازاریان، بازمندان، و پیشه وران و بخشی از روحانیون حول کاربایه ممدق و در چهارچوب نهضت ملی کردن نفت پدید آمد." (ص ۱۷) مقاله اندکی بعد تریاکد می کند که علت این پیوستن، اقشار وابسته به نظام اقتصادی سنتی تلاش برای امکان رشد "این اقشار د مکرآتیک" بوده است. و ما در بخش تحلیلی نشان دادیم که ایمن بخش از روحانیون جزگاشانی و بیروان روحانی خطا نمیدند. حال یا باید ازیک طرف پذیرفت که روحانیت و آیت الله گاشانی جزواقشار د مکرآتیک محسوب میشوند و یا باید حداقل قبول کرده که گاشانسی نیزد موقعیتی همچون خمینی در راس این اقشار د مکرآتیک قرار داشت. پس بدین ترتیب مدرس و گاشانسی هر دو پرچم دار مبارزه اقشار طالب رشد سرمایه داری ازباین بوده اند. و می دانیم که مقاله مبارزه برای "تجدید اعتبار اسلام" یعنی تأمین منافع صنفی روحانیت و مبارزه برای تأمین منافع اقشار سنتی را ارتجاعی نمی داند (ص ۱۹). مقاله آخرامی گوید:

"بخش اصلی آن (یعنی بخش اصلی روحانیت - جریان خمینی) از موضع تجدید اعتبار اسلام که تأمین منافع صنفی روحانیت را در پی داشت و منافع اقشار سنتی به مبارزه با شاه روی آورد. این واقعیت های تاریخی خصلت غیرعلمی بودن ترازپوزیسیون ارتجاعی را روشن میسازد (ص ۹ - تاکیدات از ماست).

استدلالی در میان نیست. مبارزه برای حاکمیت راسی فقیه، برقراری سیستم حکومتی دوران خلافت و مبارزه برای "رشد سرمایه داری ازباین" در شرایط تسلط سرمایه داری و وجود انحصارها و مبارزه برای "احیای نقش گذشته بازار" (ص ۱۸) ارتجاعی نیست و متری است و با این منطبق باید این نیرو را به تلاش وسیع برای ادامه این مبارزه تشویق نمود و خمینی را برای تکامل تئوری این مبارزه یعنی بحاطرتدوین ولایت فقیه ستود و از مدرس و گاشانسی اعاده حیثیت کرد زیرا آنان نیز به اعتراف خود مقاله با همین هدف مبارزه می کردند ولی تاکنون انقلابیون آنانرا مرتجع ارزیابی می کردند! [ایمن یکی از نتایج منطقی تحلیل مورد بحث است.

● ب - آیا مبارزه برای تجدید اعتبار اسلام و تأمین منافع صنفی روحانیت، مبارزه برای احیای نقش گذشته بازار و مبارزه برای رشد سرمایه داری ازباین ارتجاعی نیست؟

مقاله در بحث دهه ۴۰ می نویسد:

"این تحولات روحانیت را به سه شاخه تقسیم کرد... بخش اصلی آن از موضع دفاع از تجدید اعتبار اسلام که تأمین منافع صنفی روحانیت را در پی داشت و منافع اقشار سنتی به مبارزه با شاه روی آورد. این واقعیت های تاریخی خصلت غیرعلمی بودن تراز ارتجاعی را روشن می سازد." (ص ۱۹ - تاکید از ماست)

معنی "دفاع از تجدید اعتبار اسلام و تأمین منافع صنفی روحانیت" روشن است و زمان آنرا به میان نشان داد ولی دفاع از منافع و اقشار سنتی "به چه معناست؟

مقاله پس از بر شمردن ترکیب " افشار سنتی " به صراحت می‌گوید که آنها برای حفظ ساخت قد میسوی اقتصاد باز خطر ناپیدی مبارزه می‌کردند ولی این مبارزه " بمنظور حفظ این ساختارها برای همیشه نبود . بلکه آنها می‌خواستند از طریق حفظ آنچه که دارند و در چارچوب آب پسوی آنچه که آرزو می‌کنند حرکت کنند " * (ص ۱۸ بولتن ۴ - تأکیدات از نگارنده) . آنچه که آرزو می‌کردند چه بود ؟ مقاله توضیح می‌دهد که بخشی از این افشار " خواهان براندازی رژیم و گروههای انحصاری و قطع حالت حارجیان بود تا رشد سرمایه داری از پائین را تأمین کنند " و بحث دیگر " خواهان لیبرالیسم اقتصاد یعنی احیای نقش گذشته بازار بودند " (همانجا) و سپس می‌افزاید که " اسلام ۰۰۰ اید نولوزی این نیروها نبود و روحانیت ۰۰۰ با آنها پیوند تاریخی داشت " (همانجا) موضوع روشن است : سه نیرو دست اتحاد بهم دادند ، هر کدام اهداف خاص خویش را تعقیب می‌کنند و در عین حال منافع آنان یا منافع دیگری در پیوند است . اتحاد بمنظور حفظ ساختار اقتصاد قدیمی و مبارزه در چارچوب آن برای تجدید اعتبار اسلام و برقراری حاکمیت تئوکراتیک ولایت فقیه ، مبارزه برای رشد سرمایه داری از پائین و احیای نقش گذشته بازار . * این اتحاد - با توضیحی که خود مقاله نموده است - روز روشن برای حفظ مناسبات مسلط ارباب رعیتی ، برای حفظ اقتدار مادی و معنوی روحانیت مبارزه می‌کند تا از نظر تاریخی به سوی " آنچه که آرزو می‌کند " حرکت کند و این دوران آرزو شونده ، دوره‌ای جز در پائین قشود الیسم و آغاز گسترش سرمایه داری کلاسیک نیست زیرا در این دوران است که سرمایه داری از پائین رشد خواهد کرد و بازار رونق خواهد یافت . از سوی دیگر نظام سیاسی - حقوقی این دوران نیز باید تئوکراتیک و تأمین کننده منافع صنفی روحانیت باشد . . .

مارکسیسم - لنینیسم هرگز مبارزه صنعت حرد با صنعت بزرگ یا استراتژی گسترش صنعت خسرد را مبارزه‌ای " ترقی " حیا هانه نداشته است . لنین بارها و منجمله در احتضای با یکی از منشیویک هنا در مورد مسئله ارضی ، صریحا می‌گفت :

" ما سلفو درک نمی‌کنند که حمایت از مالکیت کوچک در صنعت ، هرگز نمی‌تواند کار سوسیالیسم دموکراتها باشد ، زیرا این فعالیت بطور قطع و بصورت ثابت ارتجاعی است . . . مارکس هرگز از صنعت کوچک در مقابل صنعت بزرگ حمایت نکرد " (۲۴)

مارکسیستها مبارزه تجار بازار - این انگلی ترین بخش بورژوازی - بخاطر " احیای نقش گذشته بازار " (یعنی بازگشت به کهن) را جز مبارزه ارتجاعی نام دیگری نمی‌دهند .

مقاله بویژه در شرایطی مبارزه برای ولایت فقیه ، مبارزه برای " احیای نقش گذشته بازار " و " رشد سرمایه داری از پائین " را مترقی می‌داند که بر اساس مصیبات پنجم ۱۵ " بر اثر رفم های شاه در دهه ۴۰ مناسبات سرمایه داری در پیوند ارکانیک با امپریالیسم جهانی بسرعت رشد کرده و به مناسبات غالب در کشور ما مبدل گشت ، تضاد کار و سرمایه به تضاد اصلی جامعه تبدیل شد " فقر و تهیدستی یک نیرو هرگز تعیین کننده انقلابی بودن آن نیرو نیست . محک انطباق اهداف و برنامه آن با راه تکاملی جامعه است . آیا راه تکاملی جامعه ما در سالهای ۵۷ - ۴۲ تجدید اعتبار اسلام بمنظور تأمین منافع صنفی روحانیت ، احیای نقش گذشته بازار و رشد سرمایه داری از پائین را می‌طلبید ؟ پاسخ چیست ؟ اندکی نیز روی تجدید اعتبار اسلام و تأمین منافع صنفی روحانیت ، بحث نمی‌کنیم . مارکسیست ها هرگز و در هیچ دوره‌ای مبارزه برای این تجدید اعتبار را مترقی نمی‌دانند . مبارزه برای جدایی دین از دولت از جمله اصول برنامه‌های ماست . می‌دانیم که تلفیق دین و دولت ، با شدت و ضعف ، در تاریخ تظاهر کرده است و هدف خمینی از این تجدید اعتبار ، عالی ترین (یعنی وحشیانه ترین و ضد انسانی ترین) نوع دولت تئوکراتیک بود . آیا ارتجاعی ندانستن این مبارزه لغزش از آموزش سوسیالیسم * تحلیل مقاله در باره ترکیب نیروهای پشتیبان خمینی و اهداف آنان از مبارزه مورد تأکید کامل نگارنده نیست . منظور ما در اینجا نشان دادن متد و بینش انحرافی رفقا در باره " ارتجاع سیاه " است . * البته به ترکیب این نیروها باید زمینداران مخالف اصلاحات و سران عشایر را نیز افزود ، زیرا آنها نیز بگواهی تاریخ جزو پشتیبانان خمینی بودند .

علمی نیست ؟

لنین که انقلابات رها بیخیش ضد امپریالیستی بود ده نخست قرن حاضر را تجربه کرده ، روند انقلاب مشروطیت ایران را مستر تا تعقیب و تحلیل نموده بود و موقعیت روحانیت و پان اسلامیس را در جوامع عقب ماند به خوبی می دانست ، در رنکزه در دم کمیشن خطاب به احزاب کمونیست این کشورها با تکیه می گفت : "اولا ..."

ثانیا : مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مترج و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذند ، ضرورت دارد .

ثالثا : مبارزه علیه پان اسلامیس و جریانات فرت نظیر آن که می دوشند جنبش رها بیخیش ضد امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خانها ، ملاکان و احرند ها توأم سازند ، لازم و ضرور است " (۳۵ - تاکید از نزارنده)

این روح مارکسیستی در تمامی آثار لنین - که به نوی به مسئله نهاد روحانیت و دین مربوط است متجلی است . لنین حساب جنبش رها بیخیش را از حساب پان اسلامیس و روحانیت پیوسته به جنبش جدا میبرد . مارکسیسم لنینیسم پشاه به جهان بینی طبقه کار در مبارزه برای نخراسی را ارتجاعی می داند ، عد و ن از این امر ، معنایی جز سقوط به موضع همان افشار سنتی ندارد .

● ت - معیار انقلابی و ترقیخواه بودن یک نیرو در چیست ؟

" معیار پیشا هک طبقه کارر برای انقلابی بودن یا نیر چیست ؟ " این پرسش از همان آغاز تردید نسبت به صحت خط مشی گذشته در سازمان مطرح گشت . چگونگی پاسخ به این سوال دارای اهمیت اصلی بود . دیکروشن شده بود که ملاک پایه توده های نیست . . . ضرورتا یجاب میکرد که در باره خفنی نه از سال ۵۷ بلکه از سالهای قبل ارزیابی ارایه شود . ونخستین شرط ارزیابی صحیح روشن نمودن معیار ترقی و ارتجاع بود .

درکی که در گذشته در سازمان مارواج یافت این بود که : چون تضاد عمده جامعه ما در زمان شاه ، تضاد خلق با رژیم شاه بود . پس هر مبارزه یا با این تضاد عمده مبارزه ای انقلابی بود . پس لاجرم مبارزه خفنی نیز مبارزه ای انقلابی و خود اوجزونیروهای انقلابی محسوب میگشت . این منطق ساده منکرانه هنوز نیز در سازمان ما وجود دارد و مقاله " در باره تزارتجاع سیاه " نیز علیرغم صغرا و کبرا های متفاوت آن ، منطق دفاع میکند . این بینش و منطق هلاکت بار است .

جامعه پدیده بغرنجی است . نیروهای مختلف اجتماعی با اغداف مختلف وارد صحنه نبرد طبقاتی می گردند . در جامعه سرمایه داری فقط طبقه کارگر نیست که با " تضاد عمده " به نبرد برمیخیزد . نیروهای نیز ظهور میکنند که حتی با اهداف ارتجاعی (رجعت به کهن ، کسب امتیازات بیشتر برای طبقات در حال زوال و . . .) با دشمنان ماد رگیری شوند .

تنها " آینده " نیست که با " حال " میریزد ، گذشته " نیز با " حال " در نبرد است و این نبردها گاه حتی بصورت نبردهای عظیم نیز رخ مینمایند . با " آنچه که هست " می توان هم از زاویه دفاع از " آنچه که بود " به مبارزه برخاست و هم از موضع " آنچه که باید باشد " تنها آن مبارزه ای ترقی و انقلابی است که در راستای آینده انجام گیرد . دیاکتیک مبارزه طبقاتی از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم چنین است : دشمن دشمن من من می تواند دوست من باشد و می تواند دشمن من باشد . در مبارزه طبقاتی نمی توان با تبسیل به منطق صوری ، با اتکاب به منطق " دود و تاجها را شرکت جست و پیروز گشت .

مبارزه برخی از فئودالها ، نید پس بارشاه مبارزه ارتجاع با ارتجاع دیکر بود ولی مبارزه حزب کمونیست ایران مبارزه انقلاب با ارتجاع و از اینرو کمونیستهای ایران هرگز شیخ خزول و مد رس را بجهت مبارزه بارشاه شاه انقلابی ، ترقیخواه و متحد خود محسوب نکردند . در روسیه از سوی حزب ضد انقلابی کادتها با تزار در رکیو د و از سوی دیکر حزب بلشویکها ، ولی لنین کادتها را ترقی نخواوند . هتا میکه کو نریف علیه ولت موقت قیام کرد ، لنین او را متحد خود ننامید . زیرا منطق مارکسیستی چنین حکم می کرد . با امپریالیسم و سرمایه داری

از موضع ارتجاعی هم میتوان نبرد کرد. *نئین می گفت:

"ما حق نداریم از هر مبارزه علیه امپریالیسم پشتیبانی کنیم. *مبارزه طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم پشتیبانی نخواهیم کرد. *ما رژیم طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم و سرمایه داری جانبداری نخواهیم کرد." (۳۵ تاکید از نگارنده)

روند مباحث با زنگری به مدت هارا طلب میکرد. *بیش کهنه ناکزیرگشت به اهداف مبارزه نیز توجه کند: فرمول زیرصاد رگشت.

"منافع توده ها مبارزه برای براندازی رژیم شاه را ایجاب میکند، آنجا که روحانیت علیه رژیم مبارزه میکند این مبارزه بطور عینی مترقی بود. *آنجا که روحانیت برای انحصار رهبری دردست خود و علیسه کمونیستها و نیروهای مترقی مبارزه می کرد این مبارزه ارتجاعی بود. * * * مقاله در باره تزارتجاع سیاه" ص ۲۰ - بولتن - تاکید از من است)

پس مبارزه روحانیت هم مترقی بود و عم ارتجاعی * پس وجه غالب یا کدام بود؟ مقاله پاسخ میدهد: "تا زمانیکه رژیم سلطنتی سرنگون نشد میبود. * مبارزه بطور عینی مترقی روحانیت وجه غالب مبارزه را تشکیل می داد. * * *"

متد همان متدی است که گفتیم. * نتیجه همان نتیجه ایست که قبلا گرفته می شد. * منتهی تلاش برای تئوریزه کردن انحراف و اصولی جلوه دادن آن، خود زاینده انحرافات دیگر است. * مقاله "در بشاره تزارتجاع سیاه" مبارزه را آنچنان از هدف مبارزه تفکیک می کند که یکی مترقی و دیگری ارتجاعی از کار در می آید! * مبارزه در پیوند ارگانیک با هدف قرار دارد. * "تاکتیکها جزئی از استراتژی هستند، تابع آنند و به آن خدمت می کنند." با کدام متد مارکسیستی می توان اثبات نمود که مبارزه در راه هدف ارتجاعی است. حتی اگر با دشمن طبقه کارگر نیز انجام گیرد. مبارزه ای انقلابی و مترقی است. * تئوریه فرمال تاکتیک نیروی ضد انقلابی با تاکتیک سازمان پیشرو طبقه کارگر، دلیلی به انقلابی بودن آن تاکتیک یا نیرو نیست. * بخدارید با متد رفقا در برخی رخدادهای تاریخ شرکت کنیم: * آنجا که کادتها علیه تزار و آنجا که کورنیلوف علیه کرنسکی مبارزه می کرد این مبارزه بطور عینی مترقی بود و آنجا که برای گرفتن قدرت و علیه بلشویکها و نیروهای مترقی مبارزه می کرد، این مبارزه ارتجاعی بود. * "با این تحلیل آنجا کسه سلطنت طلبان با رژیم خمینی مبارزه می کنند مبارزه آنان بطور عینی مترقی است و آنجا که برای استقرار مجدد سلطنت و علیه کمونیستها، این مبارزه ارتجاعی است! * * * مبارزه خمینی با رژیم شاه جزئی از مبارزه او برای ولایت فقیه و علیه کمونیستها بود."

شاید گفته شود که مقاله این مبارزه را بطور "عینی" ارزیابی کرده است. * باید پرسید کدام "عینی"؟ روشن است که رفقا عینی را بجای اصطلاح "همسویی" بخار می برند. ولی تصاد فاهمین "سو" است که مبارزه خمینی را ارتجاعی می ساحت و رنه مبارزه مجرد و بی "سو" مفهومی ندارد. * جنایکاری با سلاجی دردست برای کشتن زندانیان بر حاسه تا خود بجای او نشیند و خود به شکنجه آنان - حتی بشدت - مشغول گردد. * هنگامی که این جنایکار با زندانیان در نبرد است. * منافع زندانیان نیز ناپودی زندانیان و آزادی را ایجاب می کرد: * آنجا که جنایکار برای کشتن زندانیان مبارزه می کرد این مبارزه بطور عینی مترقی بود. و آنجا که برای از سرگیری شکنجه و تشدید آن مبارزه می کرد این مبارزه ارتجاعی بود. و تا زمانی که زندانیان کشته نشده است وجه غالب این مبارزه وجه مترقی آن بود. * * * ۱۱۹"

به ادامه مقاله توجه کنید:

"حکومت جدید ارتجاع سرنگون شده و مقاومت آنرا سرکوب می کرد و در نتیجه ارتجاعی نبود. * اصل همین حکومت جنبش ملی خلقهای تحت ستم را سرکوب می کرد و در برابر حرکت مستقن توده کارمندا

دانشجویان و کارکنان می‌ایستاد و در برابر تعرض روه کسترش دهقانان علیه بزرگ مالکان موضع بینابینی گرفته بود. در نتیجه انقلابی نبود... (بولتن ص ۱۹)

نیازی به توضیح نیست، منطق و متد و پیش‌نسیبت به مبارزه طبقاتی انحرافی است. بگفته خود مقاله " برای روحانیت و اقشار سنتی انقلاب بپایان رسیده بود... " (ص ۲۰) جنبش ملی خلقها را سرکوب می‌کرد و... ولی چون هنوز برای تثبیت پایه‌های خود با بقایای رژیم شاه مبارزه می‌کرد ارتجاعی نبود. آیا با انتقال قدرت بدست ولی ققیه می‌توان حاکمیت جدید را ارتجاعی نامید؟ پاسخ مقاله منفی است. حاکمیت روی هواست.

" با فرغادوم قانون اساسی که رژیم تشکراتیک را قانونی می‌کرد، پروسه گذار حکومت جدید به حکومت ارتجاع آغاز شد... "

یعنی دوره گذار از آذرماه ۵۸ آغاز شده و

" این گذار با تصفیه بنی‌صدر از قدرت و کشتار خرداد سال ۶۰ به پایان رسید... " (همانجا)

اینست ما حاصل مقاله، رژیم خمینی تا سال ۶۰ ارتجاعی نبوده است. نتیجه‌ایست که پیش‌راست مدتهاست بر آن اصرار می‌ورزد. حزب توده ایران نیز وقایح ۲۰ خرداد، ۷ تیر و ۶ شهریور را کسه منجر به عزل بنی‌صدر و مرگ بهشتی و رجایی و... کشت بعنوان زمینه ساز تغییر کیفی در حاکمیت می‌داند. تفاوت در چند روز است.

حال با این تحلیل، سیاست ما از فدای انقلاب تا ۲۰ خرداد چه باید می‌بود؟ مقاله سکسوت می‌کند. زیرا اینجاست که سیاست اتحاد و انتقاد به ناچار مطرح خواهد گشت.

● درباره برخی تاکتیک‌ها ●

این پیش‌بینی‌های انحرافی در سازمان ما وجود داشته که هر نیرویی در زمان شاه، خمینی را مرتجعیدانست و افسوس افشای می‌کرد. ناگزیر در موضع دفاع از شاه قرار می‌گرفت. مقاله " درباره ارتجاع سیاه " این حکم را بپایان دیگری فرموله کرد است:

" اگر در وهله انقلاب کمونیستهای ایران به این نتیجه میرسیدند که روحانیت ارتجاعی است، در آن صورت ناچار می‌شدند سیاستی را اتخاذ کنند که در آن واحد هر ارتجاع سلطنتی و هم "ارتجاع روحانیت را هدف مبارزه قرار دهند. ۱۰۰۰ این سیاست کمونیستها را به موضوع دفاع از حکومت بختیار سوق میداد یا به شرکت در جنبش بی‌علاقه می‌کرد. حتی ممکن بود آنان را در برابر انتقال قدرت قرار دهد. این... سیاست به انفراد کمونیستها می‌انجامد... " (ص ۲۰)

سپس می‌افزاید:

" زمانیکه کمونیستها نیروی کوچکی را تشکیل میدادند، ایستادگی آنان در برابر انتقال قدرت (به خمینی) با شکست روبرو می‌شد و حکومت جدید برقرار میشد، در این صورت ادامه منطقی آن ایستادگی در فرودای پیروزی قیام، اتحادیست سرزنش‌نویسی و آغاز ناپایین سیاست پسند... آیا این سیاست میتواند سازمانهای اصلی جنبش دموکراتیک را به یکدیگر نزدیک کند؟ "

احکام و سوالات مقاله را در سه محور بررسی کنیم:

● السیف آیا "مصلحت"ها سیاست را وسیاست اصول راتعیین میکند؟

مقاله به بیانی دیگر معتقد است برای اجتناب از انفراد و انزوا باید از افشای خمینی پیش‌طبعه و توده خودداری میشد. با توجه با اینکه حرکت کمی نیروی کمونیستها بهر صورت حاکمیت جدید برقرار میشد پس باید برای نزدیک شدن سازمانهای جنبش دموکراتیک، خمینی را افشا نمی‌کردند و سیاستشان حیاست براندازی نمی‌بود.

* مینا قرار دادن "قانونی" شدن یک دولت برای آغاز پروسه گذار یا کلا ارتجاعی شدن آن، انحراف در پیش‌نسیبت به مقوله "دولت" است.

باید گفت؛ کمونیستها هرگز ار فرمول "جنبش سیمه چیز، هدف نهایی هیچ چیز"؛ پیروی نمی کنند و هرگز برای "مصلح" و دسترزش نمودن؛ سیاه را سفید جلوه گر نمی سازند و آنکه نه توده قریب حورده و خود باحتسه به نیرویی ایمان یافتند، کمونیستها موظفند در آن آگاهی طبقه وتوده با آنعطاف و ظرافت ود قسبت عمل کنند ولی هرگز استراتژی خود را در کرون نمی سازند ود لرونه جلوه نمی دهند. تاکتیک های پلشویکها در برخورد به مسئله دولت موقت نمونه ای از این پای بندی قاطعانه به استراتژی وانعطاف در تاکتیک بود. وانگهی می دانیم که همین سازمان زمانی نیروگرفت وزمانی اعتماد بخش های وسیعی از طبقه کارکرد. راجب درد که در اپریل سیون بود وزمانی مدام نیرواز دست داد به توجیه سیاست های رژیم روی آورد. آنکه بخشی از توده ها از آزادی برتافت و بخشی (هرچند اندک مدت برای مدت اندک) نه ازگانان مابنکه مستقیما به نیروهای طرفد ارزیم پیوست. مقایسه آرا بی که سازمان در انتخاب سال ۵۸ بدست آورد با آرای سال ۵۹ گویاتر از هر تطیلی است.*

● پ- آیا سیاست افشای همزمان ارتجاع سلطنتی و خمینی، کمونیست ها را بدفاع از اختیار سوق میدهد؟

اگر آن فرمول متافیزیکی " دشمن دشمن من دوست عینی من است " را بپذیریم ناچار باید به این پرسش پاسخ مثبت دهیم. ولی گفتیم که آن منطق، منطق انحرافی است. بگذرید از زبان تجارب سخن گویم: می دانیم که لنین کادتها وکل احزاب پررزواری لیبرال در روسیه را ضد انقلابی می نامید. او ایسن ارزیابی را صد ها بار تکرار کرده است. با اصطلاحات رایج در میان ما لنین در آن واحد هم اینرا ضد انقلاب می خواند هم آنرا. منتهی لنین می دانست که نونک تیرحملة متوجه آن ارتجاعی است که هم اینقدرت در دست است. او می نوشت:

" مالیرالها و کادتها را به ضد انقلابی بودن متهم می سازیم. حداقل یک نمونه از این اتهامات را نشان دهید که با نیروی بیشتری علیه دست راستی ها متوجه نشده با ..."

مالیرالها را به " ناسیونالیسم" و " امپریالیسم" متهم می سازیم، از این گونه اتهامات، حداقل یک نمونه را نشان دهید که با نیروی بیشتری علیه دست راستی ها متوجه نشده باشد. ... در روزنامه های مایک نمین (از این اتهامات) را نمی توانید پیدا کنید که در آن واحد برضد دست راستی ها نیا شد. (۲۷) تاکید د و م از نگارنده)

لنین بجهت ضد انقلابی نامیدن سوزواری لیبرال روسیه و شدیدترین افشاگرها علیه آن طرفدارو مدافع تزاریسم نکشت!

هنگامیکه کورنیلیوف به قیام مسلحانه علیه دولت موقت ضد انقلابی دست زد. حزب لنین نه کورنیلیوف را به جهت مبارزه با دولت موقت مترقی نامید، نه از دولت موقت پشتیبانی کرد و نه از افشای هر دو آنها در آن واحد دست شست. لنین با تاکید بر عدم پشتیبانی از مبارزات طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم در موضع دفاع از سرمایه داری و امپریالیسم قرارگرفت. لنین در باره برخورد به قیام کورنیلیوف علیه کرنسکی نوشت:

* بنوشته آقای: " در انتخابات مجلس خبرگان ۵۰۰ مجاهدین ۳۰۰ هزار فدائیان حدود ۱۰۰ هزار و حزب توده ایران ۴۷ هزار رای آوردند. در انتخابات مجلس در مارن سال ۸۰ تعداد آرائی که بدست آوردند برترتیب ۵۳۰ هزار، ۲۲۰ هزار و ۹۶ هزار بود. مجاهدین ۷۸٪، فدائیان ۱۲٪ و حزب توده ایران ۱۰٪. رشد داشتند اینچنین رشد فدائیان را نباید بدلیل شرکت مسلحانه در جنبش خود مختاری کرد ها ... در عدم محافظه کاری و ... دانست ... اما بزودی شهرت سازمان رویه گاستن می گذارد و این با مواضع سازمان نسبت به " رژیم اسلامی" در ارتباط است. (آقای: را دیدالیسم چه دم موکراتیسم انقلابی و سوسیالیسم علمی در کشورهای خاورزمین. بولتن راه کارگر شماره ۱ ص ۱۹)

* منظور لنین از دست راستی ها " احزاب حکومتی است. (نگاه کنید به " احزاب سیاسی در روسیه" منتخب آثار ریگلدی فارسی ص ۳۴)

"ما حتی حالا هم نباید از دولت کمرسختی پشتیبانی کنیم. این کاری پرسیمی است. می پرسند مگر نباید پاکوئیلوف بپایا رکزد؟ البته نه باید بپایا رکزد! اما این با آن فرق دارد. اینجا مرزی هست که بعضی از بلشویکها ضمن سقوط به ورطه "سازشکاری" و ضمن در بستن به روند حوادث از این مرزی گذرند."

ما با شوریلوف مانند سایر همکاران کمرسختی خواهیم جنگید و می جنگیم ولی از کمرسختی پشتیبانی نمیکنیم. پس تاکتیک ما پس از قیام کورئیلوف چه تغییری کرده است،

این تغییر در آنست که ما شکل مبارزه خود را با کمرسختی تغییری دهیم. ما در راه ای از خصومت خود نسبت به وی نمی کاهیم و کلمه ای از گفته های خود پرضد او را پس نمی گیریم و از وظیفه سرنگون ساختن کمرسختی صرف نظر نمی کنیم. (لنین، ج ۵، از منتخب آثار ۲، جلد ۱ ص ۲۱۱ تأکید از لنین)

ولی با متمدن رفقالتین باید از کمرسختی پشتیبانی می کرد.

ما موظف بودیم از یکسوی مبارزه مردم علیه رژیم راسا زمان در هم و از سوی دیگر ما هیئت و چند و چون اهداف و برنامه خمینی را نیز با قضاوت کنیم. طبیعتاً تکیه بر جمله ما و نیروی اصلی آن متوجه مبارزه و افشای رژیم می بود. افشای ماهیت خمینی با توجه به اعتماد و اطمینان عظیم توده اغفال شده و سرکشی گرفته قطعا و تاگزیر باید بصورتی، ظرفیت و طریقه انجام می گرفت. جوار شرکت در مبارزه فعال و آگاهانه در جنبش و موازات ترفیق توده، هابه مبارزه فعالتر، وظیف بودیم توده ها را بریزیم و خود فراخوانیم و آنان را به اندیشیدن در باره "جمهوری اسلامی" سوق دهیم. ما موظف بودیم در آن شرایط توده ها را به ناتوانی خمینی در پاسخ گویی به خواسته هایشان آگاه سازیم. تاکتیک های ما می بایست نه در خدمت افزایش توهم توده ها بلکه در جهت مبارزه با آن تنظیم می گشت. روشن است که اگر جنبش کمونیستی بجای افتخار به "۱۸ اسل سل پشتیبانی بی کبر" از خمینی از همان سالهای ۴۰، خمینی را افشای کرد، نه ترمیم توده ها در آستانه انقلاب نقد عظیم می بود و نه پس از قیام ۲۲ بهمن کار افشاکاری از صفر شروع می شد. در اینصورت مسیر رویدادها، توهم توده ها را در علم می شکست. ما باید همچون لنین می گفتیم:

"حالا ما در اقلیت هستیم و توده ها فعلا به ما اعتماد ندارند. ما توانایی آنرا داریم که صبر کنیم؛ وقتی که دولت خود را به توده ها نشان داد آنها به ما خواهند پیوست. تزلزلات دولت می تواند آنها را از خود دور کند و آنها بسوی ما سرازیر خواهند شد. و ما آنوقت با توجه به تناسب نیروها خواهیم گفت در زمان ما فرارسیده است." (۳۸)

بطور قطع اگر سازمانی سیاست مستقل پرولتری را ترک کند و قبل از انتقال قدرت، از ترس "مزوی" شدن به صف موهمین بپیوندد و سر توهم آنان بیفزاید، در آنصورت هرگز توده های که از حاکمیت جدید دور می شوند برآ حتی به او نخواهند پیوست. زیرا او خود به توهم آنها افزوده بود.

در ۹ ژانویه ۱۹۵۰ بلشویکها که موفق نشدند بپیوندی داد خواهی از "پدر تاجدار" را به کارگزاران تفهیم کنند، خود نیز همراه آنان بسوی کاخ زمستانی رفتند. تزار ۴۰ هزار کارگر را حوا را به گلوله بست و هزاران تن کشته و زخمی شدند. این ایمان به تزار بود که در میان کارگران تیرباران گشت و نگاه بلشویکها در اعلامیه کوتاهی چنین نوشتند:

"ما سوسیال دموکراتها پیشاپیش شما گفته بودیم که با التماس و تسنا از تزار و عمال او چیزی عایدتان نخواهند شد. . . . گفته بودیم که آنها دشمنان خون آشام شما هستند و نه دوستانان. اینرا خودتان در عمل دیدید. پس به ما پیوندید. بگذارید خون ریخته شده عذر تردید" (۲۶)

و این بود مکانیزم "نفوذ" در میان طبقه توده.

دیدیم که مقاله "در باره تزار تجاع سیاه معتقد است که ارتجاعی دانستن روحانیت به قرار گرفتن در موضع دفاع از ختیا رمی انجامد و "ادامه منطقی آن ایستادگی در فردای پیروزی قیام، اتحاد سیاست سرنگونی و اعلام آن بود" (ص ۲۰)

ما بی پایکی احکام اولیه این حکم راهم به لحاظ متدیک وهم از نظر تاریخ نشان دادیم. حال ببینیم آیا ادامه منطقی ارتجاعی دانستن روحانیت اعلام سیاست سرنگونی از فردای پیروزی قیام بود؟

نخست باید مشخص کرد کدام منطقی مورد نظر است؟ اگر منظور آن منطقی است که مقاله با آن رخدادها را تجزیه و تحلیل کرد و به اتخاذ تائید پرداخت، آری، با آن منطقی باید سرنگونی اعلام می گشت و ولی ما نشان دادیم که آن منطقی، منطقی دیالکتیکی نیست. آن منطقی، منطقی صوری است و آن حتی در ساده ترین پدیده ای اجتماعی نمی توان اعتماد کرد. کارست آن منطقی در جامعه بغرنج هلاکت بار است و نمونه هلاکت پارویدن نیز همین نتیجه ایست که گرفته شده است.

نه رفقا با توجه به روانشناسی توده ده های میلیونی و اعتقاد آنها به حاکمیت جدید نباید شعرا سرنگونی اعلام می شد. هسبان گرفتن اتحادیک سیاست و اعلام آن ساده ندری است. آیا باید سیاست سرنگونی اتخاذ می شد؟ آری، طبق نوشته خود مقاله انقلاب برای رهبری حاکمیت "بپایان رسید میوه" مانچیشرف انقلاب بود"، "جنبش ملی خلقها را سرلوب می کرد" "آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم مشخصه اصلی آن بود، دشمن طبقه کارگرو توده زحمتی بود. و میرفت به جامعه رابه "کندیدگی" پشانند و با استقرار ولایت فقیه، قرون وسطایی ترین دولت معاصر را قانونا بدید آورد. پس از طرفی نشستند به انتظار قانونی شدن رژیم، استقرار ارکانهای قهر، عزل پنی صدرو... سپس اتحاد سیاست سرنگونی، سرسوزنی با خرد علمی و مینش طبقاتی سازگاری نمی داشت و از طرف دیگر اعلام سیاست سرنگونی از فردای قیام کار سفیهانه و عدول از قوانین مبارزه می بود.

به تجربه بلسویسم نظری افکنیم. در فوریه سال ۱۹۱۷ طبقه کار در روسیه در اثر فقدان آگاهی و تشکل کافی حاکمیت رابه دست بورژوازی ضد انقلابی داد، بامند مقاله "در باره تزار تجاع سیاه". چون بلسویکها کادتها را از قبل ضد انقلابی می دانستند، "ادامه منطقی آن ایستادگی در فردای پیروزی قیام، اتحاد سیاست سرنگونی و اعلام آن بود". ولی بلسویکها چنین نکردند. حزب بلسویک سیاست برانداختن دولت بورژوازی را اتخاذ کرد ولی در آغاز اعلام نکرد.*

بلسویکها سیاست سرنگونی اتخاذ کردند زیرا دولت موقت بورژوازی نه میتوانست صلح دهد و نه میتوانست نان دهد و نه میتوانست آزادی دهد. اعلام نکردند زیرا اکثریت شیروهای کارگران در همان وسریازان به خطا از آن پشتیبانی می کردند. بلسویکها با زبان دیگری سخن گفتند. لنین "در فردای پیروزی قیام" بمجرد دریافت خبر انقلاب، در اعلامیه ای بانام "به رفقای که در اسارت رنج می کشند" نوشت:

"... این دولت موقت از نمایندگان سرمایه داران لیبرال و زمین داران بزرگ تشکیل یافته است. حکومت جدید می خواهد جنگ غارتگرانه را ادامه دهد. این حکومت مزد و سرما به داران روس انگلیس و فرانسه می باشد. حکومت جدید نمیخواهد زمینهای ملاکان را بسود خلق مصادره کند. نمیخواهد به روسیه آزادی دهد. در هر جا که امکان یافتید متکلم شوید..." (۴۰)

و حزب رابه عدم اعتماد به دولت موقت عدم پشتیبانی از آن و تسلیح پرولتاریا فراخواند. لنین نوشت:

"... از اینجای بدید که چرا رفقای مانیز اینقدر در چاراشتابه هستند وقتی مسئله را بطور ساده مطرح نمود و می گویند: آیا باید فوراً دولت موقت را برانداخت؟

* اعلام سیاست سرنگونی در فرهنگ سازمان ما طرح شعرا "سرنگون باد..." است و مانیز آن مفهوم

بنازمی بریم.

پاسخ میدهم) آنگاه باید برانداخت، زیرا این یک دولت لیگاری پوزیوی است نه حکومت تمام مردم، این دولت نه صلح و نه نان می تواند بدهد و نه آزادی کامل (۲) انترنیمتوان اکنون سرنگون ساخت زیرا این دولت بوسیله سازش با شوراها می نمایندگان کارگران و قیل از همه شورای پترسبورگ خود را روی پانگه داشته است (۴۱) ... تاکید از ماست

لنین پلشویکها را به گسترش فعالیت و مبارزه عظیم فراخواند. زمانی شعار "تمام حاکمیت به دست شوراها را مطرح ساخت" و آنگاه که شرایط فراهم گشت سیاست سرنگونی اعلام گشت. حزب پلشویک آن هنگام افراد را که به توهم توده های افزودند محکوم می کرد. ولی فرمول منشویک ها واسا رها این بود که "هر قدر حکومت موقت وظایف انقلاب را انجام دهد بهمان اندازه هم باید از او پشتیبانی نمود. اگر حکومت بخواهد پایه عقب بگذارد و سوسی نظامات کهن برود باید او را نقد کرد. بهیچوجه نباید در قدر برانداختن آن بود" (۴۲)

پلشویکها این فرمول را فریب توده ها میدادند. و این نیز تجربه ای از تاریخ! پس برخلاف مندرجات مقاله "درباره تزارتجاع سیاه" کمونیستهای که خمینی را ارتجاعی می دانستند نه در موضع دفاع از شاه و بختیار قرار می گرفتند، نه از شرکت در جنبش روی برمی تافتند، و نه ادامه منطقی تحلیل آنهاد و شرعاً مژک بر خمینی و "زنده باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" در فردای پیروزی قیام میبود. در صورت پایبندی به مواضع پرولتری در دیگر عرصه ها، ادامه منطقی مرتجع دانستن خمینی: حفظ استقلال طبقاتی پرولتاریا، اجتناب از افزودن بر توهم توده، تلاش وسیع بسیاری سازماندهی طبقه توده، تلاش برای تشکیل جبهه نیروهای انقلابی و مکرانیک و غیره میبود. و این امر مانع از غلبیدن بزرگترین سازمان جنبش کمونیستی ایران به فاجعه "انحراف بر راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" می گشت ...



تیهنگار پیوسیده مغزی بنام "روح الله المیسوی الحمنی" دیگر در ایران ظهور نخواهد کرد تا سال ۴۲ بشود. و در سال ۱۳۵۷ شمسی در راس جنبش قرار گیرد این رویداد دیگر تکرار نخواهد شد. پس بررسی خط مشی گذشته از چه رویری سازمان دارای اهمیت حیاتی است؟ از این روهه شیهه های رفیع انحرافات خود را بیاموزیم: بررسی خط مشی گذشته بررسی آن بینش ها، آن متد ها و منطق هایی است که به اپورتونیسیم و "انحراف بر راست از سیاست مستقل طبقه کارگر انجامید. اساسی ترین وظیفه ما در بحث پیرامون خط مشی گذشته، شناخت و طرد آن بینش ها و اسلوب ها و جایزین کردن نحوه نگرش لنینی است. زیرا انحراف در بینش ها و متد هاد شرایط دیری، دیکراری می تواند به فاجعه نومجگر گردد.

اکبر - آبان ۶۶

مناسیح

- ۱- کسروی. تاریخ مشروطه ایران ص ۱۳۰
- ۲- همانجا
- ۳- داراشنکو و روحانیت شیعه در ایران معاصر (بزبان روسی) ص ۴۰
- ۴- آرشاویر چلنجریان. "ریشه های اقتصاد اجتماعی انقلاب ایران" (تبریز ۱۹۰۹) اسناد تاریخی
- ۵- کسروی ۲۱۷-۲۱۶ جنبش ۴۰۰ ج ۹ ص ۱۱
- ۶- نگاه کنید به م. س. ارد وادی "تبریز به آلود" جلد ۲ بزبان آذربایجانی ۲۸۷
- ۷- تاریخ مختصر آذربایجان جنوبی (۱۹۱۷-۱۸۲۸) - بزبان آذربایجانی ص
- ۸- کسروی ۲۰ ص ۳۴۸-۳۴۷
- ۹- "تنبيه الامه وتنزیه الله" مقدمه طالقانی ص ۱۲

- ۱۰- تزه‌ای حید رحان عمو وظلمسی
- ۱۱- پیشه‌وری • منتخب آثار ص ۱۶۷ (آذربایجانی)
- ۱۲- طبری • جامعه ایران در دوران رضا شاه
- ۱۳- روزنامه جمهوری اسلامی د ی ۶۵
- ۱۴- سلطانزاده • پایه های اجتماعی - اقتصادی سلطنت رضاشاه
- ۱۵- روحانی • بررسی وتحلیلی از نهضت امام خمینی ج ۱ ص ۲۶ (بعد از این روحانی ۵۰۰)
- ۱۶- "خمینی" • کشف الاسرار " ص ۲۸۱
- ۱۷- همانجا ص ۱۸۷
- ۱۸- رسول مهربان • گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران • ص ۲۱۲ (بعد از این مهربان ۵۰۰)
- ۱۹- ایوانف • تاریخ نویف ایران ص ۱۷۲
- ۲۰- رسول مهربان ۵۰۰ ص ۴۲۶ - ۴۲۵
- ۲۱- کشف الاسرار ص ۱۸۷
- ۲۲- مهربان ۵۰۰ ص ۲۲۰
- ۲۳- خاطرات زندگی پروچردی ص ۹۲ (نقل از مهربان ص ۲۲ - ۲۲۱)
- ۲۴- "کار" اقلیت شماره ۱۲۷ - ۲۵ شهریور ۶۰
- ۲۵- همانجا
- ۲۶- روحانی ۵۰۰ ص ۱۰۰ - ۹۹
- ۲۷- همانجا ص ۱۰۱
- ۲۸- همانجا
- ۲۹- ساختار اقتصادی ایران • سازمان پیروان بیانیه ۱۶ آذر ص ۷
- ۳۰- روحانی ۵۰۰ ص ۱۴۸
- ۳۱- بیژن جزئی • تاریخ سی ساله ایران ج ۲ ص ۱۱۲
- ۳۲- روحانی ۵۰۰ ص ۱۸۲
- ۳۳- اطلاعات ۷ مهر ۶۱
- ۳۴- لنین مجموعه آثار ج ۱۵ ص ۲۶
- ۳۵- لنین "درباره انترناسیونالیسم پرولتری" ص ۱۷۶
- ۳۶- لنین • کاریکاتوری از مارکسیسم
- ۳۷- لنین • مجموعه آثار چاپ پنجم ج ۱۵ (آذربایجانی) ص ۴۱۲
- ۳۸- لنین • ج ۵ منتخب آثار ۱۲ جلدی فارسی ص ۷۷
- ۳۹- نقل از کتاب درسی مدارس ابتدایی اتحاد شوروی
- ۴۰- لنین • مجموعه آثار • چاپ چهارم ج ۲۳ ص ۲۱۶ - ۲۷۸ (بزبان تاجیکی)
- ۴۱- لنین • ج ۵ منتخب آثار ۱۲ جلدی ص ۲۸
- ۴۲- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ص ۲۳۵ (دیرخری چاپها ۲۴۷)

باز هم درباره هژمونی و دیکتاتوری

چنین به نظر می‌رسد که اکنون دیگر مباحث درون سازمان در مسیری ضروری، درست بر سر یکی از گره‌های نظری یعنی برسر مفهوم هژمونی متمرکز شده است. از بحث پیرامون این مفهوم گریزی نیست. توافق یا تخالف بر سر این مفهوم می‌تواند به دسترسی به بسیاری توافقهایی بعدی بر سر برنامه ما برای انقلاب دمکراتیک یا به دو برنامه متمایز بیانجامد. از همین جا است که من مکتب بیشتر بر این مفهوم را ضروری و مفید می‌دانم و در زیر می‌نویسم با مراجعه به "لنین و اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی" تمایزی را که در مقاله "درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا" از هژمونی و دیکتاتوری به دست داده شده تشریح و مستندتر سازم.

در مقاله "درباره ۰۰۰" هژمونی را "توانایی طبقه کارگر تحت رهبری خوب - حزب کمونیست برای هدایت و پیشبرد جنبش انقلابی و فف خواسته‌ها، شعارها و اسناد مبارزه طبقه کارگر برای مرحله معینی از انقلاب" تعریف کرده و آن را از عرآن مفهوم دیگری که سه هر نحوی از انحا با "رهبری در حاکمیت سیاسی" یگانی دارد اساساً متمایز دانسته و تعبیر اخیر را با دیکتاتوری یکی گرفته‌ام.

قابل ذکر است که در مقابل این دید رفقای دیگری دیکتاتوری پرولتاریا را حاکمیتی به تنهایی "تحت رهبری طبقه کارگر باشد" ندانسته و در تعریف آن "برد و عامل - ترتیب طبقاتی متحدین عیبه کارگر (با رهبری طبقه کارگر بر این ترکیب - افزوده من) و وعایف ایسین دیکتاتوری" تکیه می‌کنند و به نظر از وظایف نیز "نه آنچه به برخورد های تأسیسی و عقبه - نشینی‌ها و تعرض‌ها مربوط می‌گردد بلکه سمت ماعت و برنامه است. بر این اساس این رفقا جمهوری دمکراتیک خلق، به مثابه شعار استراتژیک مرحله‌ای را حاکمیتی که در آن "حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در اس اتحاد طبقه کارگر دهستان تهیدستان (؟)، خرده بهره‌روزی و روشنفکران خلقی فرارداست" و وظایف ضد امپریالیستی و دمکراتیک - و در تعبیر دیگری - وظایف دمکراتیک و انتقالی در دستور انقلاب باغد "تعریف می‌نند".

می‌خواهم مجدداً و منحصر به این سوال که "آیا تعبیر نخست از هژمونی و دیکتاتوری لنینی ساند؟" بپردازم اما پیش از پرداختن به بحث اصلی این نکته را نیز متذکر شوم که در همان مقاله "درباره ۰۰۰" در ایضاح نسبی اشتراکات هژمونی و دیکتاتوری تأکید کرده‌ام که - بین هژمونی و دیکتاتوری اشتراک وجود دارد. ۰۰۰ دیکتاتوری متضمن این توانایی، یعنی توانایی هدایت انقلاب، در حاکمیت سیاسی نیز هست و نتیجه گرفته‌ام "دیکتاتوری حاکمیت

یا شکست‌تعالی یافته هژمونی برعوضه قدرت سیاسی است. * پس باید روشن باشد که دیگر هر گونه برتری کمی یا "تفوق" یا "داشتن سهم سیر" یا "داشتن دست بالا درحاکمیت را نمی‌تواند در دیکتاتوری نامید. رهبری درحاکمیت سیاسی یعنی دیکتاتوری می‌تواند بدون داشتن برتری کمی در آن نیز تأمین شده باشد اما در هر حال - به بیان فشرده لنین - "پرولتاریا بسه عنوان طبقه رهبر، همه انرا باید بتواند سیاست را عموماً هدایت کند در نخستین وهله فوریترین و "حادترین مساله را حل نماید"

معنا شاید گفته شود می‌تواند حاکمیتی وجود داشته باشد که اگر چه پرولتاریا رهبری آنرا سب کرده است اما قادر نیست همواره در نخستین وهله فوریترین و حادترین مساله را حل کند. * باشد، در این صورت این نیز همان دیکتاتوری پرولتاریاست که هنوز چندان که باید و شایسته، تحکیم نشده است. * مثل هر دیکتاتوری پرولتاریایی درید و "پیدا این اش". *

حال به اصل مطلب می‌پردازیم و از "دوئالتیک" شروع می‌کنم - "اندیشه اساسی" "دوئالتیک" - هژمونی و نفثر رهبری کننده پرولتاریا در نبردهای عیقاتی است. * لنین مجبور بود در خصوص هژمونی طبقه کارگر با مفاعیم نظری و سیاسی که موهعیت‌نیر و ههای طبقاتی را وارونه جلوه می‌داد مفاهله کند. * یکی از این جریانها "شوشیسم بود. * منشریکها مضمون بورژوا - دمکراتیک انقلاب ۰۷-۱۹۰۵ را مطلق نمودند. * با ادعا نمودند که نفثر رهبری باید همچون تمام انقلابات بورژوایی پیشین به نحو اجتنابی به بورژوازی تعلی گیرد. * لنین ضمن اینکه تأکید می‌کرد که مضمون انقلاب بورژوا - دمکراتیک است اما از این نتیجه - را نمی‌گرفت که نفثر رهبری باید به بورژوازی تعلی گیرد. * بلکه بر اساس تحلیل و بررسی انقلاب بورژوا - دمکراتیک در دوران امپریالیسم و در ارتباط با اوضاع احوال بین‌المللی به این نتیجه می‌رسید که "طبقه کارگر روسیه باید تمام توان خود را به مبارزه انقلابی راجعاً نگتشرش دهد که با تکیه به آن قادر به ایفای نفثر رهبری و پیش‌برنده انقلاب تمام خلقی روسیه گردد. * برای ایفای این نفثر اتحاد طبقه کارگر با دهقانان ضروری بود. * حاصل این اتحاد و آن رهبری پیروزی فعلی بر تراریسم و تحلیق دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان بود. * آیا لنین از این رهبری پرولتاریا درحاکمیت سیاسی را می‌فهمید؟ پاسخ منفی است. * لنین عقیده داشت که شرکت نمایندگان طبقه کار در حکومت انقلابی نه تنها معدن بلهه در شرایط مساعد حتی ضروری است. * پس تا آنجا که مساله بر سر حکومت موقت انقلابی و نفثر پرولتاریا در آن، لنین ایسمن نفثر را به شرکت در آن محدود می‌کند. * حتی - رور همواره این نیز برای شدت قابل نیست اما دیده می‌شود که گفته می‌شود -

"حکومت انقلابی نه حامیت آلترا ناتیواست و نه جمهوری . این حکومت از نظر لنین تنها ابزار استغفار چنین دیکتاتوری (دیکتاتوری دمکراتیک - انقلابی دارگران و دهقانان حساب به من آید ."

من لایه این نخته خواهم پرداخت که حکومت انقلابی موقت از نظر لنین نه ابزار استغفار دیکتاتوری بلکه ارگان سیاسی این دیکتاتوریست ، اما ، فعلا می پذیریم که استنتاجی در مورد حکومت انقلابی موقت الزاما استنتاج درستی در مورد دیکتاتوری دمکراتیک دارگران و دهقانان نیست باشد اما عنوان قطعنامه منشویکها " در باره به کف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت است و سر آغاز کلام لنین با منشویکها انتقاد از عمین عنوان است و تا چه اندازه گویا -
" قطعنامه کنفرانس پهماله " به آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت " اختصاص داده شده است

در حقیقت امر " به آوردن قدرت " از عرف سوسیال دمکراسی همان انقلاب سوسیالیستی است و هر گاه این لغات به معنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمی تواند داشته باشد . ولی هر گاه منظور از این کلمات بدف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد ، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از " به کف آوردن قدرت " بطور کلی نیز صحبت شود ؟
چنانکه دیده می شود " بدف آوردن قدرت " از طرف سوسیال دمکراسی آنروزها و کمونیست های امروز همان انقلاب سوسیالیستی است . می تائون توضیحی در باره این گفته صریح و عادی لنین ، که علیه ترسکی هم گفته نشده و نیازی به معنی آن هم نیست ، از جانب رفقای که معتقدند " دیکتاتوری پروتاریا حکومتی که تنها نخت رهبری عبه دارگر باشد نیست " ندیده ام . از این رو ناگزیریم پاسخ احتمالی این وقتا را حدس بزنم (و صد البته استدلالهای بعرف اهل مستقل از هر پاسخ احتمالی دنبال قیاعم کرد) . پاسخهای احتمالی می توانند چنین باشند .

- ۱ - بدف آوردن قدرت همان رهبری عبه دارگر بر حاکمیت سیاسی نیست
 - ۲ - نخت عنوان جمهوری دمکراتیک خلق بدف آوردن قدرت به معنای صریح و عادی آن استعمال نمی شود ،
 - ۳ - منظور از " جمهوری دمکراتیک خلق " بدف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک است ،
 - ۴ - منظور از بدف آوردن قدرت انحصار در قدرت است . در جمهوری دمکراتیک خلق قدرت در انحصار عبه دارگر نیست ،
- ...

اعم از اینکه پاسخ، هر یک از موارد فون با د. یا چیز دیگری، دنباله نقل قول برای اثبات منظور
 در ضمن توافق است. هر گاه منظور از این دعوات به حذف آوردن قدرت برای انقلاب
 سوسیالیستی نبرده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در این صورت دیگر چه معنایی دارد
 علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از به حذف آوردن قدرت بطور کلی صحبت شود؟

ایا روشن نیست که دیگر مطلب تنها به ایضاح نعر عبیه کارگر در حکومت انقلابی موقت محسوس
 نشده و صحبت از به حذف آوردن قدرت برای انقلاب دمکراتیک یعنی برای یک دوره کامل است؟
 و آیا بوجه برانگیز نتیجه بخیر نیست که به نظر نئین آنچه زاید است و صحبت از آن علاوه بر
 شرکت در حکومت انقلابی بین معناستم به حذف آوردن قدرت است؟

تصور می‌نم هم آن روشن است و عم این توجه برانگیز و نتیجه بخیر و رفا. به رسمشهای متعدد
 دی که این گفته ایجاد می‌کند پاسخ دهید!

من دیگر در بانی مسمهای "دو تاکتیک" "پرسه نخواهم زد و مطلب را تا اینجا ولی
 نه در محدوده توافق موقت فون - دایر بر وجود تمایز بین دولت موقت و دیکتاتوری دمکراتیک -
 خلاصه می‌نم - لنین در "دو تاکتیک" "ضرورتی برای به حذف آوردن قدرت" در انقلاب
 دمکراتیک توسط پیشاهنگ پرولتاریا قابل نیست. به بیان دیگر دیکتاتوری دمکراتیک
 انقلابی کارگران و دهقانان متحد من رهبری طبقه کارگر برجها کمیت سیاسی مبین این دیکتاتوری
 نیست. اما اندیشه اساسی او متوجه هزمونی و نعت رهبری کننده پرولتاریا در انقلاب دم-
 کراتیک است.

مسئله این است که برخی از رفا اعتقاد دارند حکومت موقت انقلابی همان دیکتاتوری دمکراتیک-
 تیک نیست و نتیجتا نمی‌پذیرند که منظور از رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، همان رهبری
 در راه کمیت (دیکتاتوری) دمکراتیک کارگران و دهقانان نیست. پس لنین را در اثر دیگری از
 آثار متعدد در نبال شیم. به سراغ "دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان
 " - جزوه مختصری که در گرگهاگرم اختلافات بلشویکیها بر "سر دو تاکتیک سوسیال دمکراسی
 در انقلاب دمکراتیک روسیه" یعنی در آوریل ۱۹۰۵ نگاشته شده می‌رویم.

"خیر، امروز خضر سیاسی واقعی که سوسیال دمکراتها را تهدید می‌کند در آنجایی
 نیست که نوایسدرائسها به دنبالش می‌گردند. آنچه باید موجب ترمو و حشمت ما باشد نه
 آینده دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، بلکه روح دنباله رو - ایسم
 و خوشی است که بر روحیه حزب پرولتاریا اثر تخریبی شدیدی دارد، و بیان خود را در قالب
 انواع تئوریهای "شکل به مثابه پروسه" "تسلیم به مثابه پروسه" و چه ها که نه، باز
 می‌یابد به عنوان مثال، کار آخر ایسرازا در نظر بگیرید که در صدد بر آمده است بین دولت
 موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک، پرولتاریا و دهقانان تمایزی علم کند. آیا این

نمونه ای از استولاتیسم بیجان نیست؟ آنها که دست به اختراع چنین تمایزاتی می‌زنند کسانی هستند که قادرند جملات زیبایی بهمین‌فند اما از فکر کردن مطلقاً فاصله می‌گیرند. این دو مفهوم در واقع تقریباً ۵۰ سال را بطنه ای برقرار است که میان شکل حقوقی و محتسوی طبقاتی است. اگر بگوئیم "دولت موقت انقلابی" بر جنبه قانون اساسی فسیه تأکید کرده‌ایم، پس بر این حیقت تأکید کرده‌ایم که این دولت ناشی از قانون نبوده بلکه ناشی از انقلاب است. و دولتی است مختصر و متعهد به فراخواندن مجلس موسسان آینده. لکن صرف نظر از شکل، صرف نظر از محتوا، صرف نظر از شرایط، یک چیز به هر حال روشن است: اینکه دولت موقت انقلابی باید از حمایت طبقات معینی برخوردار باشد. در ذهن داشتن همین حیقت ساده کافیست تا تشخیص دهیم که دولت موقت انقلابی جز دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود. و دهقانان هیچ چیز دیگری نمی‌توانند باشند. به این ترتیب تمایزی که ایستراخایل شده جز آنکه در آن حزب راه عقب، به منازعات بی‌حاصل به‌کشاند و از انجام وظیفه تحلیل منافع طبقاتی در انقلاب روسیه دور سازد، اثری ندارد. ^۳ "چند مقاله از لنین" به دواثر "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی" و "ارزیابی انقلاب روسیه (۱۹۰۵)" که در آنها مستقیماً و مشخصاً پیرامون مفهوم تا زمان نگارش تحقیق نیافته دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان نوشته شده است مراجعه نمی‌کنم. گمان می‌کنم همین مقدار برای ارائه جمعبندی زیر کافی باشد. لنین پیروی قطعی بر تزاریسیم را با تحقیق دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان میسر می‌داند و بین این دیکتاتوری و دولت موقت انقلابی تمایزی قایل نمی‌شود و دولت موقت انقلابی را دولتی می‌داند که باید از حمایت طبقات معینی برخوردار بوده و ۰۰۰ و به پرولتاریا چنین آموزش می‌دهد: "نه رفاه! انقلابی در یک انقلاب جمهوریخواهانه - و در صورت لزوم با - رکت در دولت موقت انقلابی حاصل از قیام، زیرا مدین است چنین شرکتی ضرورت یابد. ^{*} خویشتن را بی‌الایند."

به علاوه لنین کسانی را که دست به اختراع تمایز بین "دولت موقت انقلابی" و "دیکتاتوری - دمکراتیک ۰۰۰" می‌زنند کسانی می‌داند که "قادرند جملات زیبایی بهمین بیافند، اما از فکر کردن مطلقاً فاصله می‌گیرند." لنین، گوتیا پیامبرانه با پیش‌بینی آنچه امروز در بین ما میگذرد، میگوید: "خفتن چنین تمایزی را به عنوان مثالی از آن روح دنباله‌رو - ایسم و رختی به نقد می‌کنم که "بیان خود را در قالب انواع تئوریهای "تشکل به‌مثابه پروسه" تسلیح به‌مثابه پروسه" و چها

* افزوده من، برگرفته از قسمت دیگری از نوشته لنین:

نه ، باز می‌یابد . " در انتهای این نوشته با اختصار خواهیم گفت " شعار جمهوری دموکراتیک خلق نیز تئوری پیروزی به مثابه پروسه ایست که روحش دنباله روی از خرده بورژوازی است .

اما این نیز آخرین باری نیست که لنین به صراحت - رباره دیکتاتوری دموکراتیک ... و مصفا در این باره می‌نویسد . گرچه انقلاب ۱۹۰۵ شدست خود ما دیری نمانید نه ... انقلاب سار دیگر سر برافراشت . در ۲۷ ام فوریه ۱۹۱۷ " زیر ضربات توده‌های مردم که از بلشویکها ابهام می‌گرفتند سلطنت رومانفها سرنگون شد " شوراها بوجود آمدند و این بار " برخلاف دوران انقلاب ۱۹۰۵ که شوراها به‌طور جدا از هم وجود داشتند این بار وحدت رزمی کارگران و سربازان ... به شکل یک سازمان انقلابی واحد به نام شورای نمایندگان کارگران و سربازان درآمد .

" شوراها ارگان اتحاد کارگران و دهقانان ، ارگان قیام و ارگان حاکمیت کارگران و دهقانان بودند که در اثر انقلاب به پیروزی رسیده بودند . " لنین موازی با این شوراها که مظهر دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان به شمار می‌رفت ، حکومت موقت دیگری نیز پدید آمد که ارگان حاکمیت بورژوازی و ملاکان بود . " میخ خوده بورژوازی ترکیب اکثریت شوراها را تعیین نمود و برتری را در آنها به نمایندگان اسرارها و منشیوکیها داد . در آن هنگام که بلشویکها در راست توده ها بر نند تزار ایسم می‌جنگیدند اسرارها و منشیوکیها از روزی مردم شتابان استفاده کرده بر فراز میخ انقلاب خود را برهبری شوراها رساندند . اختلاف فوق العاده خاصی از د و دیکتاتوری دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان که داوطلبانه قدرت را به بورژوازی واگذار می‌کرد ، که داوطلبانه خود را ضمیمه بورژوازی مساخت پدید آمد . "

" همه قدرت بدست شوراها . " این بود شعار لنین و او در پاسخ به کسانی که می‌گفتند " ... نقشه کلی رفیق لنین از آنجایی که از این فرض حردت می‌زند " انقلاب سوریوا دموکراتیک تمام شده و بر انتقال بلافاصله این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تأکید دارد ، برای ما پدیدرفتی نیست " می‌گفت :

من نگفتم " تزار نه بلکه يك دولتکارگری " ، ... من گفتم نه هیچ دولت دیگری ^{اگر سوسیالیست پروتاریا شود} نمی‌تواند در روسیه وجود داشته باشد چه جز شوراها ، نمایندگان کارگران ، دارگران کشاورزی ، سربازان و دهقانان ، من گفتم که اینک قدرت در روسیه می‌تواند از گودف و لوف فقط به این شوراها منتقل شود ، و در این شوراها همانطور که اغلب اگر بخواهیم يك اصلاح علمی مارکسیستی ، يك توصیف طبیعی و نه یک توصیف عامیانه و حرفه‌ای را به‌دار بریم این دهقانان سربازان رده‌روافع خرده بورژوازی است که سلطه است . " ۴

در همین مقاله و در پاسخ به همکاران است که او این سوال را طرح می‌کند:

"به نظر می‌آید که آیا هنوز هم در حال حاضر معنی است که يك " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان " ویژه که از دولت بوزوایی جدا باشد در روسیاطاهر نبود ؟ و سپس می‌افزاید :

"اگر همین خبر عمده متن باشد ، آنگاه يك راه و فقط يك راه به سوی آن وجود دارد ، یعنی دایی بلافاصله قاطع و برگشتناپذیر عناصر کمونیستی پرولتری از عناصر خرده بوزو " . ۶

می‌پرسد :

" چگونه می‌توان خرده بوزواری را - اگر حتی الان بتواند قدرش را در دست گیرد ، بلی این را نخواهد ، بطرف قدرت " هل " داد ؟ ۷

و پاسخ می‌دهد :

" این را فقط می‌توان از طریق جدا کردن حزب پرولتری کمونیستی ، از صریح انجام مبارزه طبقاتی فارغ از ترسویی این خرده بوزوها انجام داد . فقط از راه استحکام پرولترهایی که جدا از نفوذ خرده بوزواری هستند ، در عمل و نه فقط در حرف ، می‌توان زمینه را زیر پای خرده بوزواری آنقدر داغ‌تر کرد که مجبور شود تحت شرایط خاصی قدرت را به دست گیرد . " ۸

از این همه نقل قول چه می‌توان فهمید ؟ هیچ چیز مگر : مبارزه طبقاتی پرولتری فارغ از ترسویی خرده بوزوها را انجام دهید . ، این امر می‌تواند ، و تنها این راه است که می‌تواند ، زمینه را زیر پای خرده بوزواری آنقدر داغ‌تر کند که مجبور شود قدرش را بدست گیرد و این نیز به معنای تسخیر آن " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان " ویژه ایست که می‌تواند از دولت بوزوایی جدا باشد . و آیا در این نکته بحثی هست که ویژگی ایست دیکتاتوری هم در این است که می‌تواند از دولت بوزوایی جدا باشد ؟

در دیگر نوشته‌های لینین ، چه قبل و چه بعد از ۱۹۱۷ ، نیز اشارات و تصریحات فراوانی در این باره وجود دارند اما گمان می‌کنم موارد فوقی بر این نتیجه گیری کفایت کنند که دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان متضاد رهبری طبقه کارگر بر حاکمیت سیاسی همین ایسند دیکتاتوری نیست رهبری طبقه کارگر در حاکمیتی نه يك دیکتاتوری دمکراتیک بلکه يك " دیکتاتوری سوسیالیستی است . اکنون دیگر می‌توان از این همه حرف‌های لینین این حرف و راهم نتیجه گرفت .

" دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از سیاست توسعه پرولتاریا . پرولتاریا ، به عنوان طبقه رهبر ، فرمانروا ، باید بتواند سیاست را عریی هدایت کند که در نخستین وهله و قویترین و حادترین مساله را حل نماید . " ۹

در جمهوری دموکراتیک خلق هم پرولتاریا جز این نمی‌کند .
معمولا این استنتاج سه پرسش ضروری را بدنبال دارد . در زیر می‌نویسم ، به گونه‌ای که این پرسشها را برآورد خود پاسخ گفته‌ام ، مطلب را تشریح کنم :

۱- آیا با این ترتیب نباید پیشاپیش هدف فکسب قدرت توسط پرولتاریا بلافاصله پس از سرنگونی را منتفی دانست یا به عبارت دیگر آیا بین " مبارزه برای کسب قدرت در مرحله انقلاب دموکراتیک " و " کسب قدرت توسط پرولتاریا یعنی انقلاب سوسیالیستی " تناقضی هست ؟
چنین نیست . صرفسرازانینه استعمال کسب قدرت توسط پرولتاریا چه میزان باشد و اعم از اینکه توازن هوا چه باشد و چه بتواند باشد ، پرولتاریا پیشاپیش هدف فکسب قدرت در انقلاب دموکراتیک ، حتی اگر بلافاصله پس از سرنگونی حکومت ارتجاعی باشد ، را از نظر دور نمی‌دارد و آنرا منتفی نمی‌داند . در صورت وجود چنان توازن هوایی که کسب قدرت را برای پرولتاریا میسر سازد - و مفدر هم نیست چنین توازنی حاصل نشود ، ویتنام ، چین و غیره . گواهند - به این مهم دست نمی‌یازد . تحقق این امثالیکه به معنای مثلا ارزیابی اشتباه از مرحله انقلاب بلکه به معنای فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است . باید در نظر داشت که سرنگونی حکامیت ارتجاعی نیز یک وظیفه ، بلکه وظیفه اساسی انقلاب دموکراتیک است و با تحقق آن یک وظیفه اساسی انقلاب دموکراتیک عملی شده و همزمان انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرا رفته است . لنین تأکید می‌رکند دیوارچینی بین این دو انقلاب وجود ندارد و ایجاد فاصله ای بین این دو جز با درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد او با دهقانان تهیدست از جمله بدترین تحریفات در مارکسیسم است .

درجه مناسب آمادگی پرولتاریا و اتحاد و با دهقانان می‌تواند در هر موقعی از سیسمر انقلاب دموکراتیک و از جمله در روندی که به سرنگونی حکومت ارتجاعی منتهی می‌شود حاصل گردد . در اینجا تدریک نسته نیز ضروری است . در بسیاری موارد لنین عبارت انقلاب سوسیالیستی را در معنای محدود آن یعنی " اقدامات سوسیالیستی " یا " معمول داشتن سوسیالیسم " بکار میبرد و نامی روندی را که کسب قدرت توسط پرولتاریا را نیز شامل می‌شود در نظر ندارد . از این رو نباید شرایط آماده برای کسب قدرت توسط پرولتاریا - یعنی انقلاب سوسیالیستی به مفهوم عام - را با شرایط آماده برای عملی کردن سوسیالیسم - یعنی انقلاب سوسیالیستی به مفهوم خاص - یکی و همان تنعی کرد .

بر این پایه است که می‌توان تأخیرات نسبی را دایر بر اینکه "هدف مبارزه ما بدون سابقه و سرنگونی تزاریسیم و دست‌خاکی‌سیاسی توسط پرولتاریا است" یا "هدف مبارزه تصرف قدرت

توسط پرولتاریاست" ۰۰۰ دریافت.

۲- چگونه می‌توان از فراروی انقلاب سوسیالیستی، در صورتیکه قدرت بلافاصله پس از سرنگونی بدست پرولتاریا افتاده باشد، سخن گفت در حالیکه عیجیک از وعایف انقلاب دمکراتیک انجام نشده باشد به عبارت دیگر نعت وعایف انقلاب در تعیین مراحل آن چیست؟

اولا در این‌گونه از طرح مسأله مفهوم ناقصی از وعایف انقلاب آرایه می‌شود. مگر سرنگونی حاکمیت ارتجاعی در مرحله انقلاب دمکراتیک هم یکی از وعایف انقلاب دمکراتیک نیست که با انجام آن هنوز نتوان با انقلاب سوسیالیستی فرارفت؟ همانگونه که در بالا اشاره شد چنین است. لنین با آوردن از سرنگونی تزاریسیم سخن که اولین مکتب است. نام هر دو تاریخ ۱۹۱۷ میلادی می‌نویسد:

"لنین در سال ۱۹۱۵ ۰۰۰ نوشت که انقلاب آینده از لحاظ حاصل‌خیزد انقلاب بورژوا-دمکراتیک خواهد بود. و وعیفه مستقیم آن همانچنان بر انداختن تزاریسیم و از میان برداشتن همه و هر نوع بازمانده روابط سروار است" ۱۰

و در جایی دیگر، در تأکید تحول در مرحله انقلاب پس از سرنگونی تزاریسیم:

"با سرنگونی تزاریسیم مرحله‌ای - رتاریخ کشور پایان یافته و مرحله نوی آغاز شده است. با اوضاع و احوالات تازه نیز الزام می‌گردد که حزب کمیت و برنامه استراتژی نوی، تاتیک و شعاری‌های نوی انتخاب نماید. و ای. لنین راه حل این مسأله را بدستداد. وی در همان نخستین روزها که انقلاب ۰۰۰ نوشت که انقلاب هنوز به آخر نرسیده و تنها نخستین گام آن پایان یافته است، کارگران باید مبرمانی نشان دهند و پیروزی انقلاب را در دوین مرحله آن تأمین کنند" ۱۱

معدن استگفته شود که صحبتین بر سر سرنگونی تزاریسیم است و نه تزارو بنا بر این غرض سرنگونی آن عواملی که تزارو تزاریسیم میزایند نیز هست. این درست است و درست به همین اعتبار است که می‌توان فی‌لمثل بحث لنین را در "در باره تاتیکها" یا "بلشویکهای جدیدی" دریافت و یا دلیل اینکه چرا لنین پیروزی سیرال را ضد انقلابی آرژایمی می‌کرد باز شناخت. (این دلیل چیزی نیست جز اینکه: "این طیف متقاعدتر با منافع تزاریسیم در هم آمیخته بود. پیروزی که از فاطحیت انقلابی پرولتاریا هراسان بود نمی‌توانست نیروی محرک انقلاب باشد و نبود. هر قدر دامنه انقلاب بیشتر گسترش می‌یافت پیروزی نیز به همان اندازه جنبه اپوزیسیونی خود را از دست می‌داد. تا جائیکه به خاطر محور انقلاب با تزاریسیم

بتوافق مستقیم رسید و بالاخره به جبهه ضد انقلاب پیوست . " به بیان دیگر بورژوازی نیرویی نبود که تزاریسم را براندازد و لو که تزار برانداخته شده باشد) .^{۱۰} ایضا بهمین اعتبار است که می توان به این اعتراض احتمالی که " باین ترتیب اگر خمینی یا ج . ۱۰ سرنگون شود و دولتی مثلا سـ نـ طـ نـ طلب جایگزینش شود باید نتیجه بگیریم انقلاب تنفیذ شده " پاسخ گفت .^{۱۰} از چنین سرنگونی ای ^{میرحاجان} گرفت که انقلاب تنفیذ یا پیروز شده است زیرا گرچه خمینی سرنگون شده اما " خمینی ایسم " - مراد جنبه اقتصادی - سیاسی ج . ۱۰ است و نه حقوقی - ایدئولوژیک آن - سرنگون نشده است .

اما مگر در حاکمیت تحت رهبری پرولتاریا ، ولو آنکه همین الان و بلافاصله پس از سرنگونی تزار باشد عوامل موجد و موجد تزاریسم باز هم می توانند تزارو تزاریسم بیافرینند ؟ پاسخ مثبت به این سوال یعنی "۵" یا آن رهبری پرولتاریا خیلی هم رهبری نباشد و یا آن پرولتاریا ^{چندان هم پرولتاریا} نباشند . با سرنگونی " تزار " و افتادن مدرک پدست پرولتاریا تزاریسم نیز سرنگون می شود یعنی وظیفه ^{سراسر از وظایف} اساسی انقلاب دمکراتیک انجام نشده و تماما انقلاب به انقلاب سوسیالیستی فراروشده است .

ثانیا ، مفید خواهد بود اگر دست به تفکیکی بین " ارجنبه اقتصادی " و " ارجنبه سیاسی مساله ^{بزرگ} " (منظور محدود کردن وظایف یا جنبه های انقلاب به اقتصادی و سیاسی نیست ،^{۱۰} اختیار ژانویه ای برای اصلاح مطلب است) ، مارش میگفت . " بر اقتصاد نمی توان چیزی را تحمیل کرد . " این حرف در حوزه مائزالیسم تاریخی یاد بیشتر در دوره های نسبتا بنسبت مدت و بنسبت مدت اعتبار وضعی دارد . در این حوزه امضای تعیین کننده ویا اساسی است اما لنین میگفت - " انقلاب تحولی است ناگهانی ، ۱۰۰۰ " و در این تحول ناگهانی ؛ " مساله اساسی حاکمیت سیاسی است . " انقلاب به حوزه ای تعلق دارد که در آن سیاست اساسی است .^{۱۰} باین ترتیب می توان گفت که وظایف انقلاب دمکراتیک مجموعه تحولات ضروری در یک جامعه تا نیل آن جامعه به سوسیالیسم است یا به بیان دیگر مجموعه آن تحولاتی که بی انجام آنها سوسیالیسم تحمیلی بر اقتصاد یک جامعه مفروض خواهد بود . ضرورت مرحله دمکراتیک انقلاب یعنی ضرورت انجام تحولات معینی اساسا و نه تماما ، در عرصه اقتصاد . روشن است که این ضرورت باز تا بخود را در نیرومانند می توانند آن تحولات را عملی کنند ، در صورت پدید یابی ^{ملائم} آنها ، و در سیاست خواهد یافت . " سیاست چیده اقتصاد است " اما این با آنرا تا چیدگی غایبی

انفعل بالانحل نیست و از جمعه اینه در سیاست این امر میسر است که فاصله‌ای بین حاکمیت
ارتجاعی و حاکمیت پرولتاریا بروز نهند. برای جلوگیری از سوءتفاهم احتمالی باید تأکید کرد
که این فندان فاصله به معنای اینکه پرولتاریا می‌تواند در مرحله انقلاب دموکراتیک به تنهایی
حاکمیت ارتجاعی را سرنگون کند نیست بلکه برعکس است. سایر طبقات در امر سرنگونی خود یلی
از اصلی ترین اعتبارات دموکراتیک بودن انقلاب است، خود تأیید این حکم است که "سیاست
چنیده اقتصاد است." "بیار دیگر این گفته نین را بخوانیم."

"دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم
دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن حکومت مطلق، سراسر سلطنت و ممتازیت است.
در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضدانقلاب "وحد ساراده" پرولتاریا و دهقانان ممکن
است. زیرا وحدت منافع وجود دارد. آینده آن مبارزه با االیست‌خصوصی، مبارزه لارگز روز مزد
با صاحب کار و مبارزه دژکروس یا لیسم است. اینجا وحدت اراده غیر ممکن است." ۱۲.

حاکمیت برهبری پرولتاریا، در انقلاب دموکراتیک، حاکمیتی است که تاریخاً گذشته دیکتاتوری
دمکراتیک... را تحقق بخشیده و آینده آنرا به اکنون تبدیل کرده است. اما
ضرورت گذر از سایر تحولات دموکراتیک هنوز باقی است. هنوز باید "در انتظار قشرینسدی
عبهاتی در روستا نشست" و موجبات آنرا فراهم آورد. هنوز باید "با دهقانان بطور اعم
بلوک موثقی تشکیل داد" و نسبت به دهقانان میانه‌حال، یک سلسله گفتگو شد. زیرا
"انقلاب عمومی دهقانی یک انقلاب بورژوایی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی
در یک کشور عقب مانده بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل گذاری غیر ممکن است." ۱۳

توجه می‌دهیم که سخن نین منوجه پرولتاریای بلشویکی روسیه و در باره تبدیل انقلاب
بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی پس از اکتبر ۱۹۱۷ است.
تا نا، چنانکه در نانی اشاره شد، اقتصاد با زتاب خود را در سیاست خواهد یافت. این
بازتاب آئینه وار نیست و تمام اجزا و آساده و مناسبات موجود در اقتصاد همین در سیاست منعکس
نمی‌شوند. تضاد بین سیاست و اقتصاد در بسیاری از مفاصل یک و هر جامعه واقعیست
دارد و تنها در بلند مدت است که این دو بر هم انطباق می‌یابند. با این احوال در اینجا
می‌خواهیم بر انطباق این دو تأکید کنیم و نه بر افتراشان. در بالا گفته شد که ضرورت
یک انقلاب دموکراتیک در جامعه مغرب، از ضرورت گذر آن جامعه از یک دوره تحولات دموکراتیک
تیک تا نیل به سوسیالیسم نتیجه نمی‌شود. این ضرورت پایه ایست که در پرتو آن نیروهای
که در انجام آن تحولات دیکتاتور خواهند بود، آنها که به انجام این تحولات توانا خواهند
بود و تأکید روی سنی نوارن عبهاتی این نیروها نیز روشن می‌شود.

• ایت مجموعه و عوام مسل

ثانوی متعددی در قدرت سیاسی این دوره تحویلی تجلی می یابند • قدرت سیاسی تجسم
فردی انقلاب یا ماهیت آنرا مشخص می سازد • با این توضیحات می توان گفت وعظایف يك انقلاب
یا همان تحولات ضرورت به سورتسقیم بنده از مسیر حاکمیت سیاسی یا در گذران منشور حاکمیت
سیاسی مرحله انقلاب را تعیین می کند • تحول در حاکمیت سیاسی مبین انقلاب دموکراتیک چیزی
نیست جز انجام پنی از آن تحولات ضرور برای ورود به مرحله ای دیگر • یعنی گذر به مرحله
بعدی انقلاب •

" سواله اساسی انقلاب مساله حاکمیت دولتی است • ماهیت غیر انقلابی از روی این نشا -
نه اصلی مشخص می گردد که انقلاب بر ضد چه عیبهای انجام می گیرد و حاکمیت دولتی بدست
چه عیبهای افتد • " ۱۴

لازم به توضیح نیست که حصول رهبری صبه کارگر بر حاکمیت سیاسی در جریان انقلاب دموکراتیک
سلم از این رهبری در ندام موصح از انقلاب حاصل شود - نه فقط به معنای این است
که حاکمیت دولتی بدست عیبه کارگر افتاده است بلکه همچنین بدین معناست که دیگر انقلاب
بر ضد سرمایه انجام خواهد گرفت • پافشاری بر این نکته نه چنین رهبری هنوز نمی تواند
علیه سرمایه اتمام کند و یا انکار این حقیقت که این حاکمیت علیه سرمایه اتمام خواهد کرد ، بسبه
معنای این است که بی د و انقلاب دیوار چین بکنیم اصل را بر آنی و آتی بگذاریم و یا از
یک دولت سرمایه سخن " بخواهیم که سرمایه را شکند •

۳- فولهای از زمین و دیگران دایر بر اینده " هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریا
است نه بوسيله دیگر عیفات انقلابی کمک می شود " و از این دست را چگونه می توان توضیح
داد • ؟

استنتاج مبتنی بر این قولها ، دایر بر اینده حاکمیتی برهبری عیفه کارگر می تواند دیکتاتور
ی پرولتاریا نباشد ، معمولا حاوی یکی از خصایف زیر است •
اولا مواردی که استنتاج منعی بر فولهای است که در آنها بر ضرورت رهبری عیفه کارگر
بر (یا در) انقلاب دموکراتیک تأکید شده است • در تمامی این موارد رهبری دقیقا به مفهوم
" رهبری جنبه انقلابی " و نه " رهبری حاکمیت سیاسی " بدارفته است • به نمونه ای از نلین
مراجعه کنیم •

"حزب ما محکم بر این نظر ایستاده است که تغییر پروتاریا تغییر رهبر انقلاب پیروزواست - دغدغه فرانیک است که اقدامات مشترک پروتاریا و دعوتانان را برای پیروزی رساندن آن در برری است ، که به جز تصرف قدرت سیاسی توسط علیا - انقلابی غیر ممکن است . " ۱۵

بروستی دیده می شود که صحبت از "نقش پرولتاریا تغییر رهبر انقلاب است " اما " پیروزی انقلاب جز با تصرف قدرت سیاسی توسط عیفاست" ناممکن است " می باشد . ددام ملاحظه است که باعث می شود دلنشین از رهبری انقلاب توسط پروتاریا ولی از تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات انقلابی بگوید جز اینکه او دو عبارت " رهبری انقلاب " و " رهبری سیاست " را به یک معنا بنا ز نمی برد . ؟ استنتاج فوق اندک به حساب این دو را یکی می گیرد .

ثانیا میاردی "ننین یا دیگران از هدف مبارزه در انقلاب دموکراتیک بظیر کلی می نویسند چنین مواردی را عینا می می توان بدرسنی درک نزد که آنها را در کنار نصرت ننین در پیاره " پیروزی فعلی انقلاب دموکراتیک " ، " دیکتاتوری دموکراتیک " ، " دولت موقت انقلابی " ، و به عبارت دیگر در پیاره " هدف مبارزه در انقلاب دموکراتیک " بصورت مشخص فرار داد . مواردی اندک بر هدف مبارزه پروتاریا در انقلاب دموکراتیک بصورت کلی نظر دارند . این هدف تصرف قدرت سیاسی است . امری که با حصولش فقط انقلاب دموکراتیک تکمیل شده است بلکه به انقلاب دموکراتیک نیز فراروید " است . ما طرفدار انقلاب مداومیم . ما در نیمه راه متوقف نمی شویم " . در سخت بهمین اعتبار است که ما نیز با هدف پروتاریا را تصرف قدرت سیاسی اعلام کرده و از هم اکنون هم در این جهت مبارزه کنیم . استنتاج فوق الذکر کلی را جایگزین مشخص می سازد و در باره بسیاری از آثار ننین به از نظر طبقه دارگسر در " دیکتاتوری دموکراتیک " ، و نه از هدف مبارزه در انقلاب دموکراتیک ، سخن می گوید . سادوت می دند و یا دست به ایجاد نمایز بین " دولت موقت انقلابی " و " دیکتاتوری دموکراتیک " می زند .

ثالثا در مواردی این استنتاج میانی بر " میان کش " کردن جمله از ننین یا دیگران و تعبیر خود خواسته آن جمله است مورد ذکر شده در صفحه ۱۳ بونتن ۳ ، به نقل از رساله بسیار از شمعد هونیستهای آنان ، نمونه ای مناسب است . در مقاله " ترجمی را به شیوه ننین پیامویم " نوشته شده است " بی پایگی این نمکه هر چه می تحت رهبری پروتاریا را بشکلی از دیکتاتوری پروتاریا می داند " اثبات شد و باین منظور به تنه او در آن تنه به جمله از کتاب " دیباچه های برآثار جاویدان " تائید میشود . جمله مورد نظر این است :

"رهبری عبقری دارگر در انقلاب دیموکراتیک پیش شرط ضروری برای تامل اشغال قدرتی بود که در آن عبقری دارگر نقش تعیین کننده را ایفا می نمود." ۱۶

چنانچه دیده می شود صحبت از تامل اشغال قدرت است. بجا بود اگر رفیق نگارنده "تروتسکی را" "تفسیر خود را از آنچه اثر برجسته لنینیستهای آلمان در مورد نفوذ طبه دارگر در "حکومت انقلاب دیموکراتیک" میگوید نیز بیان می کرد و ساکت نمی ماند. اینست آنچه "دیباچه" در این باره میگوید.

لنین آموز سر مویس و به دولت رادر "دواتیک" "بسط داد" و تا پتدرد نه صعبه دارگر در انقلاب دیموکراتیک قادر است نه فقط از طریق مبارزه توده های "در پائین بلده" همین از طریق شرکت در حکومت "در بالا به حردت تاریخ شتاب بخند." ۱۷

دیباچه "مفهم خود را از این حکومت چنین بیان می کند: "موضوع بر سر شرکت در یک حکومت موقت انقلابی می باشد. حکومتی که از درون مبارزه جنبش انقلابی و تحت رهبری طبقه دارگر و حزب و استقرار یافته باشد، حکومتی که با از افق پارلمانتاریسم بپوزوایی فراتر بگذارد و گام به گام پیس نیازهای گذار به انقلاب سوسیالیستی را ایجاد نماید. لنین هدایت قدرت در چنین حکومتی را قبل از همه در دفع ضد انقلاب و حفظه نافع مستقل طبقه دارگر می داند." ۱۸

آیا روشن نیست که بنظر لنینیستهای آلمان نیز حکومت موقت انقلابی (دیکتاتوری دیموکراتیک) حکومتی است که تحت رهبری طبقه دارگر باشد. بلده در اثر رهبری جنبش انقلابی توسط پرولتاریا ایجاد و مستقر شده باشد؟ نیز آینده بنصر لنینیستهای آلمان نیز لنینیست نقش پرولتاریا در این حکومت را به "شرکت" محدود می سازد و این آن شکل حکومتی است که رهبری پرولتاریا در انقلاب پیش شرط ضروری^ت شامل آن است بنحویکه پرولتاریا در آن نقش تعیین کننده ایفا نماید؟

نمونه دیگری از همان مقاله "تروتسکی را" "راد کز نسیم" ماه به ترون لنین و بسسه انقلاب ویتنام استناد دارد. مقاله تنه نسبتا بلندی از نوسه ترون لنین را پیرامون به عهده گرفتن ابتدا و طایف انقلاب دیموکراتیک و سپس و طایف انقلاب سوسیالیستی شوسه دیموکراسی توده های ویتنام می آورد ولی در باره این نتیجه گیری فسرده و نوبه ترون لنین در همان کتاب و در همان بختر سلوشمی کند این است نتیجه گیری^ت لنین: "تاریخ سه شکل زیر را برای دولت دیکتاتوری پرولتاریا شناخته است. نمون پاریس

، سوزا‌های روسیه ، دموکراسی سوده‌ای در بعضی کشورهای آسیایی و اروپای شرقی . در کشور ما ، دیکتاتوری پرولتاریا بشکل دموکراسی سوده‌ایست . * ۱۹

سرانجام رفیق در ادامه نوشتن براد اثبات مدعا بر به این جمله از تروئین ختم میکند .
" در تاریخ جامعه بشری دیکتاتوری کارگران و دهقانان (و نه فئودال) ، جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست . * ۲۰

معتزده داخل پراگت از خود رفیق است . باین ترتیب رفیق در واقع مستمرامی خواهد شد چنین استدلال نند . " تروئین در جمله منقول نوشته ج . د خ . جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست ، بلکه دیکتاتوری کارگران و دهقانان پرولتاری را جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریا دانسته است . و ظاهراً استدلال غیر از این نمیتواند اداء یابد . " پس در دیکتاتوری کارگران و دهقانان نیز رهبری عقبه دارگر وجود دارد و گرچه جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست اما همان نیست . " رفیق توجه نمی کند که شروع این جمله " در تاریخ جامعه بشری " است . آری در تاریخ جامعه بشری دیکتاتوری دیموکراتیک جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست اما لنین نجسب گفته ده ولت موافقت انقلابی ده همان دیکتاتوری دیموکراتیک است و کمونیستها نباید از شرکت در آن بترسند . جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست ؟ اینک در تاریخ جامعه بشری انقلاب رهایی بختر جز انقلابات پرولتری محسوب میشوند اما گمان نمی کنم بر این اساس رفیق نصر داشته باشد کسه انقلاب پهمین یک انقلاب پرولتری نکست خورده است .

* * *

ایک در سابقان ما بحث پیرامون همزمنی با اغنا نضراترئستی همراه شده است من نیز با افدای نضراترئستی ، اما نه درگرمادرم اتهامات ، موافقم و امیدوارم بوضعیت ^{بشری} در این زمینه عمل کنم . اما آنچه دشمن از من بر می آید این است که از رفقای که معتقد به شعار ج . د . خ اند و آنرا " دیکتاتوری دیموکراتیک و انقلابی خلقی (تحت رهبری پرولتاریا) تعریف می کنند که " بر پایه اتحاد بین نیروهای معینی ، برای مبارزه علیه دشمن معینی و به خاطر انجام وظایف معینی و در سطح معینی از بلوغ نریسد دهنی پدید می آید " می افزایشند که این وظایف ، وظایف دیموکراتیک و انقلابی است و نه وظایف سوسیالیستی . " بخواهم که تعایز نضراتسان را بانضراترئستی و ترئسیدستیها آنگونه که در کتاب " برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی " اثر ترئستی ترجمه برهانیهایی تحت عنوان " دوره های عقب افتاده و برنامه در خواست های انقلابی " آمده است و نیز آنگونه که در کتاب " بین انقلاب چهارم " اثر

پیرفرانک، مستخرج از سند اصلی: "نگره تجدید وحدت" (مسور ذنکوه تجدید وحدت ترو-
تسنیستها معنده در سال ۱۹۶۳) تحت عنوان "انقلاب فد استعماری" تشریح شده است.
بیان دارند. ناگیر هستم بر این خواست اسرار داشته باشم، هنگامیکه من بینم رفیق نویسند
مفاله "تروتسکی را ۰۰۰" که "معتقد است و برپایه این اعتقاد عمل می‌کند که برای شناخت
درست تروتسکی باید به بنین و اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مراجعه کرد." با استناد
به سمتی از کتاب "دیباچه ای ۰۰۰" به در آن ار اجمیت عمی ناچیز نعرات تروتسکی در مفاله
با خضر منشویدها و خضرناک شده تروتسکیسم بخصوص مرید از انقلاب انتی رصحت شده است.
نتیجه می‌گیرد: "تروتسکیسم در واقع یک فرقه است که در سال ۱۹۰۵ در روسیه ظهور کرد."
"به این ترتیب من بینم نه اختلاف اساسی نئین با تروتسکی، برخلاف عیاهوهای کسراه
کننده، مزبونه به بعد از انقلاب اخیر است. زمانی که دیگر دینا توری پولا ریاستیافته شده و سچی
هم "از اختلاف حکومتداری پنهانان" و اختلاف بر سر رهبری آن نمی‌توانست وجود داشته
باشد." ۰۲۱

بدین ترتیب من، که وعده شناخت تروتسکی با مراجعه به اسناد معتبر جنبش کمونیستی
را هم دریافت کرده‌ام، باید بیستم که قبل از انقلاب انتی رصحت اساسی بین نئین و تروتسکی
وجود داشته است. بین شعار "دینا توری دسراتیک ۰۰۰" و تراژدی محضتداری "که
خود رفیق تأیید می‌کند تحریفانندیشه مارکس درباره انقلاب مداوم بوده و تروتسکی آنرا در ۱۹۰۵
معرف کرده بوده اختلاف اساسی ای وجود ندارد (تأیید از من است) خلاصه من باید
به خیلی شناختها از تروتسکی برسم. چه نئین و چه اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی
خلاف آنرا آموزش می‌دهند. آیا رفیق می‌داند که با همان نتیجه گیری کوچک در نوشتار اثر برای
شناختن و شناساندن تروتسکی، ^{تروتسکی} "صحبت کرده است؟ و آیا رفیق می‌داند که در جمع
بندیر هنگامیکه تائید وجود اختلاف اساسی بین نئین و تروتسکی قبل از انقلاب اکتبر و نائید
بر وجود اختلاف بین این دو بر سر رهبری را "عیاهوهای گمراه کننده" می‌خواند در واقع
این عیاهوها را به نئین و اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی نسبت می‌دهد؟ من نیز معتقدم
که برای شناخت درست تروتسکی باید به اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مراجعه کرد و به
نصر می‌رسد باید جمله را چنین تکمیل کرد: "و فعلا آن چه را که رفیق درباره تروتسکی گفته
معیار مینا قرار نداد." ۰

* * *

تکمله ضروری: نصر می‌رسد که "در گراگرم انواع اتهامات" رفقای که معتقد نیستند

دینتاتوری د موراتیک نارگران و دهقانان خانمیتی سخت زبیری پروتاریا نیس۔ در برابر ایس "اتهامات" قرار دارد که "آنها رهبری انقلاب د موراتیک و دولت انقلابی توسعه غبه دارگر را نفی می‌کنند؟" به ینگ جمله از زمین می‌سپند و آنرا مسخ مرسند و آران پریم سفید میسارند "پر پربانید بیدیم چه کسی جمله لنین را مسخ می‌شند و آران پریم سفید میسازد" در مقاله "پاز هم‌ناتی در پاره استراتژی انقلابی و مسائل مورد انقلاب" چنین میخوانیم صحبت بر سر دولت و لستووت انقلابی است نه به حانمیت آنتر ناتو است و نه جمهوری، میدانیم د لنین از نظام جانشین تزاریس و دینتاتوری د موراتیک و انقلابی نارگران و دهقانان را در نظر داشت و دولت و لستووت انقلابی را و چنین دولتی را هرگز با دینتاتوری و کیشگرسته ایست دولت از نظر لنین تنها ابزار استقرار چنین دینتاتوری مساب می‌آمد "اما ما چیز دیگری میدانیم"

میدانیم د تاریخ ۱۹۰۷ تر دولت و لستووت انقلابی را ارگان سیاسی دینتاتوری د موراتیک میدانند و دیدیم د لنین با صراحت شکفت انگیزی۔ در رابع چندان شکفته سام میدانم نهمه ختمی برای بحث بر سر هر موتی از نظر تئوریک فراهم کرد" باشد۔ از یگانگی دولت و لستووت انقلابی و دینتاتوری د موراتیک سخن میگوید "همچنین دیدیم که لنین نسائی را تعیین ایند و تمایز فایل میسوند به ببقری "مهم کرد"

آیا روشن نیست که دوشتر رفیق نویسنده مقاله "پاز هم‌ناتی" "می‌تواند مسخ نه ینگ جمله بلکه ینگ یک چند اثر دامل لنین تلفی شود، و می‌تواند تحریف لنین تلفی شود؟

از صرف دیگر هنگامی که رفیق در واقع درک خود را از دولت و لستووت انقلابی به عنوان ابزار استقرار دینتاتوری د موراتیک بیان میدارد، منطق خود را از مسیر احتمالی انقلاب نیز آستانار می‌دند "بیانید فرغ کنیم پس از سرنگونی جمهوری اسلامی ینگ حکومت و لستووت انقلابی پدید آید منصف رفیق، وابسته منصف بسیارسان دیگری که معتمد به شعار جمهوری د ستراتیک خلق اند نیز جز این نخواهد بود د چوب این خدمت ابزار استقرار دینتاتوری د موراتیک است و حانمیت د موراتیک با تامین رهبری صیقه‌دارگر بر آن حاصل میشود، پس از انقلاب د موراتیک هنوز پایان نیافته است و هنوز نباید برای انقلاب سه وسیالیستی زرمید "آخر پشور مصلن استکسی هم برای تامین رهبری در سامیت د موراتیک۔ که بر رفیق دینتاتوری پروتاریا خواهد بود۔ در چنین صورتی چنین کسی هدف مشخص زرم خود را در چارچوب تمیل انقلاب د موراتیک محدود خواهد کرد، اما آن‌شن نه دولت و لستووت انقلابی

را همان دیکتاتوری دمراتیک میدانم با تحقق دولت موقت انقلابی انقلاب دهمراتیک را تکمیل شده ارزیابی خواهد کرد و "درست میزان نیروی خود، پرولتاریای آگاه و مستقل، حرکت بسوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز و بلافاصله آغاز می‌کند زیرا عرصه دار انقلاب مداوم است و در نیمه راه متوقف نمی‌شود". این مبارزه بسبب بلشویدهاست و آن مبارزه بسبب "بلشویتهای قدیمی" در آریا روشن نیست. بارزه بسبب بلشویتهای قدیمی "می‌تواند به برافراشتن چه "پرچم سفید" یا عظمتی "بیانجامد؟ آیا روشن نیست که "جمهوری دمراتیک خلیج" همان تشریحی "پیروزی" به‌صنابه پروسه "است؟

روشن کردن جهت دیگری از این "پرچم افراشتن‌ها" یعنی برافراشتن پرچم "سرخ تیره" توسط شعار ج. د. خ. دار دسوازی نیست. صرف نظر از آنچه که در مضمی "راه کارگر"، "۱۱ آذر" و دیگران فی‌المثل در "اتحادهای عیسانی" شان مشهود بوده است، به این سفر رفیق پیرامون بروز اشتباهات فجاجیچ جبران ناپذیر در جمهوری دمراتیک افغانستان توجه کنیم:

در جمهوری دمراتیک افغانستان بر پایه چنین درسی نه "اگر ما در دولت تشریحی متغوی باشیم این دولت، دولت دیکتاتوری پرولتاریاست و باید وظایف سوسیالیستی را در پیروی خود قرار دهد، اشتباهات و فجاجیچ جبران ناپذیری صورت گرفته برعهده روشن است." من اطلاع ندارم که دموئیستهای افغانی زمانی (کافی است دست‌پا زدند) "راه کارگر" را در این روزها برای خلاصی از این منطق نمونه بیاوریم (معتقد بوده‌اند که چون دولتشان دولت دیکتاتوری پرولتاریاست باید وظایف سوسیالیستی را در پیش‌روی خود قرار دهد "یاخیر، اما روشن است که رفیق چنین اعتقادی دارد. اما

ننین و همبر اولی دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا اقدام احتمالی پرولتاریای بلشویستی بلافاصله پس از اکتبر - نوامبر ۱۹۱۷، یعنی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا را برای تبدیل انقلاب به‌روایی به انقلاب سوسیالیستی بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل گذاری غیر معدت دانسته و آنرا تحریف بلانچیسکی مارکسیسم و دوشترافیت برای تحمیل اراده خود برادریت تصویف می‌کند. دموئیستهای افغانی نیز می‌توانستند باور داشته باشند دولت دیکتاتوری پرولتاریاست اما "وظایف سوسیالیستی را در پیش‌روی خود قرار ندهند." رفیق باور دارد که دیکتاتوری پرولتاریا وسیله سوسیالیستی را پیش روی خود قرار می‌دهد و ننین درست‌تعمین باور را تحریف بلانچیسکی مارکسیسم مینامید ضمناً زاویه نظر رفیق به اشتباهات مذکور نیز قابل توجه است.

سبب قدرت توسط دموئیستهای افغانستان توجه تحلیلی رفیق را برمی‌انگیزد. اقدامات پس از آن آری. اشتباهات برپایه تلخی دموئیستهای افغانی از دوشترافیت و تبعیضات این تلخی ترضیح داده می‌شوند و نه برسر مبنای این واقعیت که آنها قدرت را در مسیر تاسمین همزونی و بر اثر اعتلا و آن در جنبه انقلابی شسب نبردند و پر از آتش نیرامدتها بودند.

نامی برای تأمین این هزمونی بعمل نیاروندند . چرا رفیق این زاویه را بر نمی‌گزیند ؟ زیرا هزمونی به معنای رهبری چینی‌زادان تلابی است غم‌زین میشد . آیا روشن نیست که " تحریف بلانکیستی مارتسیسم " ، دوشیز برای تحمل اراده‌های غیر انتریت " و " غم‌زین نسبت به لوز و نامیر رهبری بر جنبش انقلابی - که در نارسایان گرانه و آگاه‌گران در بین توده‌های نارگرو دیگر اهالی منجلیسی می‌شود و نه از ما در هرگونه نوشتار برای کسب - " می‌تواند به برافراشتن چه پرچم سرخ‌تینسره پرسوختی بیانجامد ؟ *

حال باید پرسید " چه کسی لنین را منسخ می‌کند " ، " چه کسی پرچم سفید منی افرازد " ؟ . . . اما به اعتماد من رفیق و دیگر رفقای هم‌سفری ، نه تروتسکیست‌اند ، نه بیفکر ، نه بلانکیست ، نه لنین را منسخ می‌کنند ، نه پرچم سفید و سرخ تیره بر می‌افرازند ، . . . بلکه رفقا - و من نیز هم‌سوز لنین را به تشکیل حواسده و نیاموخته‌ایم . و رفیقی که مینویسد لنین هرگز (تأیید از خود رفیق است) دولت موقت انقلابی را با دیکتاتوری یخسان نگرفت تنها این را انتخابات می‌دند که هنوز " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی نارگران و دهقانان " را خوانده است و نه هیچ چیز بیشتری غیر از این . باشد که در دوره‌ای نه در آنیم بیشتر لنین را بخوانیم " و بیاموزیم .

علی

مهر ۱۳۶۶

* نماینده خیره‌شونده همه پرچمها را هم میتوان در این گفته رفیق در باره دولت موقت انقلابی مندرج دید . " پرولتاریا از دولت موقت آزادی کامل ، سرکوب ضد انقلاب و مخالفت‌گیری خود را عیب حراهد کرد . " دولت موقت ، قصد دوتی نیستد پرولتاریا حواسده های معینی را از آن علب‌دند (وزیر عصب خد تا ناید بشد) بدند ، چنانته تاریخ ح ۱۰۰۰ ش . میگوید دولتی است نه

" . . . باید برنامه عدالت حزب نارگری سوسیال دموکراسی را اجرا کنند یعنی جمهوری

دمراتيك را اعلام دارد هشت ساعتار در روز را برقرار سازد ، اراضى زمينداران را معادله‌نند ،
 پشنام هتل روسيه‌خى تعيين سررسيت بدهد . اسلاب را به‌جنوبيرد " ۲۲
 پياز را اين مفيهوم نمرنه . ته‌اى آلمان را نيز اراين خدمتسئل كرده‌ام . (مراجعه كنيد به شماره
 ۱۸ در متن) . آيا روشن نيست ؟

فهرست مآخذ

- ۱- بولتن ننگره ، شماره ۳ ، صفحه ۳۹
- ۲- منتخب يك‌جلدى آثار نئين ، صفحه ۱۴۵
- ۳- چند معانه از نئين ، معانه " دينتاتورى دمتراتيك " ، صفحه ۳
- ۴- چند معانه از نئين ، معانه " درباره تاتيديها " ، صفحه ۱۳۲
- ۵- همانجا ، ۷ ، ۸ ، ۶ ، ۷ ، ۸
- ۹- منتخب يك‌جلدى آثار نئين ، صفحه ۸۰۳
- ۱۰- تاريخ سرزينه و نيست اتحاد شوروى ، صفحه ۲۲۵
- ۱۱- همانجا ، صفحه ۱۳۷
- ۱۲- به نعل از بولتن ننگره ، شماره ۱ ، صفحه ۵
- ۱۳- منتخب يك‌جلدى آثار نئين ، صفحه ۶۵۷
- ۱۴- تاريخ ك. ك. ۱۰۰۰ ، صفحه ۱۴۰
- ۱۵- به نعل از بولتن ننگره ، شماره ۳ ، صفحه ۱۲
- ۱۶- ديباچه‌اى بر آثار جاويدان ، صفحه ۳۷
- ۱۷- همانجا ، صفحه ۴۲
- ۱۸- همانجا ، صفحه ۴۳
- ۱۹- نرون شين - چگونه حزب ما ماركسيسم سئنينيم را در شرايعه پشنام بنا رست ، صفحه ۴۵
- ۲۰- به نعل از بولتن ننگره ، شماره ۳ ، صفحه ۱۲
- ۲۱- بولتن ننگره شماره ۳ ، صفحه ۷
- ۲۲- تاريخ ك. ك. ۱۰۰۰ ، صفحه ۱۰۳

دو تنگن در مورد امر وحدت جنبش کمونیستی ایران

درباره ضرورت وحدت :

میزان موفقیت مبارزه پرولتاریا و پیشاهنگی آن هم در راه خواسته‌های دموکراتیک عمومی و هم در راه — مناقع آتی طبقه کارگر با میزان تشکیل و اتحاد آنان بستگی مستقیم دارد. لنین بارها اهمیت وحدت پیکارجویانه طبقه کارگر را متذکر شده و تاکید کرده است : "کارگران پراکنده هیچ‌اند و کارگران متحد هم چیز". ضرورت وحدت طبقه کارگر از اشتراك مناقع و مقاصد طبقاتی و نقش این طبقه در مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی ناشی میگردد. علاوه بر اینها در شرایط کنونی جامعه ما که استبداد سیاه قرون — وسطایی بر جامعه حکم فرماست و رژیم درندای آزاد یخواهی و عدالتخواهانه رابا سرریزه و شکنجه و اعدا پیاسه میدهد، مبارزه برای تامین وحدت رزمنده طبقه کارگر بگانه نقش اصلی و تعیین کننده را در بین مجموعه خلق دارد؛ ضرورتی مبرم تریافته است .

در شرایط کنونی جامعه ما بویژه ضرورتی است تاکید شود که رابطه پیشاهنگی با کارگران و توده های زحمت‌ور اینها بین مجموعه گردانهای جنبش کمونیستی میهنمان بسیار اسفناور و در ناک است. از کسب عملکرد تاریخی و مشخص، هر یک از جریتهای مارکسیستی — لنینیستی در قبلی و بعد انقلاب شکار شدن تناقضات و اشتباهات جدی برنامه ای و سیاسی و خط مشی آنها، تأثیرات مخربی بر جنبش گذاشته و باعث شده که هیچکدام از آنها نتوانند مرکز جاذبه کارگران و زحمتکشان شده و آنها را در مبارزه متشکل و هدایت نماید. و از سوی دیگر تشتت، چند دستگی جنبش کمونیستی به نوبه خود مانع بکارگیری مجموعه امکانات جنبش کمونیستی برای بسیج کارگران و متشکل نمودن آنها در مبارزه ضد امپریالیستی دموکراتیک، خلقی و ضد تفکراتیک میهنمان شده است. خروج از این وضعیت اسفناور از وظایف ما کمونیستهاست. ظاهراً در مورد این ضرورت هیچیک از جریتهای جنبش کمونیستی میهنمان سازمان حزب توده ایران — راه کارگر سرجریان فدائی، سازمان آزادی کار، منقصلین از حزب توده ایران، جناحی از اقلیت شک و تردید ندارند و جمگی بر مبرم بودن آن تاکید می کنند. هر چند تاکید کلی بر ضرورت وحدت رزمنده پرولتاریا گامی به پیش است، اما اگر این تاکیدات با تدابیر عملی و راههای اصولی همراه نباشد، علیرغم عامه پسند بودنشان، میا تهی و بیثمر خواهد بود. صریحتر بگویم دیگر زمان آن سپری شده که فقط به شعارهای کلی نظیر "پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر" و یا "پیش بسوی وحدت پیشاهنگ در حزب واحد طبقه کارگر" بسنده کرد. اکنون زمان آن رسیده — است که مبنای و راههای وصول به این وحدت بطور مشخص ذکر گردد و گامهای عملی در این راستا برداشته شود. حرکت در راستای تامین وحدت جنبش کمونیستی را اگر چه عوامل نامساعدی همانند فرقه گرائی و سکتاریسم راست و "چپ" کند می کند. اما در کنار آن عوامل نیز هستند که استفاده صحیح از آنها را می تواند در جیره شدن بر عوامل نامساعد فوق متمرکز باشد. بحیثیت دیگر گرچه مشخصه اصلی جنبش کمونیستی میهنمان در این مقطع تاریخی، تشتت و چند دستگی آن است، لیکن در کنار این چند دستگی و تجزیه و مد افه، روند دیگری نیز در عمق جاری است و آن، روند وحدت و روند نزدیکی در جنبش کمونیستی است. غیور یا لکتیکی خواهد بود. هرگاه فقط جنبه تفرقه در جنبش کمونیستی را ببینیم چو لی آن مجموعه — تحولاتی را که بخصوص در چند سال اخیر در جهت مثبت رخ داده است، نبینیم. در ستیا توجه به همین وضعیت، ضروری است که بدو رازد رگونه فرقه گرائی و برخورد دکماتیستی با امور وحدت، در راه تحقق شرایط آن مبارزه شود .

مساله تامین وحدت، تعیین معیارها و مبانی وحدت، یکی از جنبه‌های محوری در سازمان بوده و هست در همین رابطه هم در گذشته و هم در حال حاضر نقطه نظرات متفاوتی وجود داشته. بویژه در این دوره از مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی این اختلافات بنحویر بیشتری ظاهر شده و معلوم گشته است که در این عرصه نیز مانند سایر عرصه ها و در درک متفاوت وجود دارد یکی درکی است که عمدتاً بر پیش

گذشته تکیه دارد که در مقالات "درباره وحدت جنبش کمونیستی ایران" و "اپورتونیزم یا انحرافراست" و وحدت اصولی یا وحدت صوری " منعکس شده است و دیگری درگی است که به پیش نمودن سازمان تعلق دارد که تلاش دارد در این عرصه نیز با برخورد خلاق به گذشته و نقد شجاعانه گذشته و با برخورد با نقطه نظرات انحرافی در گذشته، راه آینده جنبش کمونیستی را بشاید زیرا معتقد است بدون برخورد با نظرات انحرافی گذشته در مورد معیارها و مبانی وحدت نمیتوان بطور اصولی و سازنده مهارت را ه وحدت بود. لذا ضروری است که مروری دوباره بر اساس آن دوره صورت گیرد؛ تا انحرافات مدافعان پیش گذشته بیش از پیش آشکار گردد.

نگاهسی گذرنامه تاریخچه مباحثات وحدت:

درباره چگونگی انجام امر وحدت، مبانی و راههای وصول به آن، در سازمان ما، از اوایل پیدایش آن پیوسته بحث بوده است. در اینجا فقط به مباحثاتی اشاره میشود که قبل و بعد از انشعاب اقلیت سازمان تا به امروز ما مضامین و اشکال متفاوت در سازمان جریان داشته است.

قبل از اینکه اقلیت سازمان ما انشعاب نماید، دوگرایش در رابطه با وحدت درون سازمانی و همچنین در رابطه با ماهیت حاکمیت و سیاست ما در قبال آن بوجود آمد و آنرا در چهارحرفان جدی نمود. جناح - اقلیت سازمان که اپورتونیزم راست را خطر عمده جنبش کمونیستی می دانست راه بیرون رفتن از بحران را اساساً در دوین برنامه میدانست و معتقد بود که: "اولین گام مهم ... در جهت وحدت جنبش کمونیستی ایران کوشش بر آرائه راه عقلی جهت مبارزه سازمان یافته در سطح نیروهای کمونیستی بر سر مبرمترین مسایل مبارزه طبقاتی و تاریخی کارگران در ایران است" اگر اقلیت خرد اد ماه ۵۹ - شماره ۶۲ نگردد، دوم، که نگرش اکثریت سازمان نیز بود: معتقد بود که: اساساً وحدت کمونیستها باید ثلوثی است یعنی بر بنای پذیرش مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری شکل میگیرد "مقاله مرز بندی در جنبش کمونیستی کار ۹۷" این دیدگاه بحران سازمان را نه درنداشتن برنامه مواساسا بلکه ناشی از "بروزتباقضات ایدئولوژیک و شکسته شدن مرز بندیهای قبلی ... و عدم وجود حد و د صریحاً مشخص ایدئولوژیک" (۱) میدانست به همین جهت مدافعان این دیدگاه در مبارزه ایدئولوژیک با اقلیت با صراحت تمام اهمیت برنامه و اساسنامه را به مثابه یکی از اساسی ترین معیارهای وحدت نفی کرده و بنا اشاره به تاریخچه مباحثات درون سازمانی، نوشتند، "مادعوت از نیروهای کمونیست برای وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک را وحدت بی اساسی و شکننده می دیدیم" (۲)

مقاله در ادامه همان مطالب از هم صریح تر و روشن تر برنامه کمونیستها را تا حد برنامه همگانی پایین آورده و آنرا از ایدئولوژی کمونیستها کاملاً جدا میکند و در پاسخ به اقلیت مینویسد: "ما وحدت بر اساس برنامه و تاکتیک را وحدت همگانی میدیدیم که میتواند طیف اجتماعی وسیعتری را بپوشاند. ما میدانستیم که مبانی وحدت در حزب طبقه کارگر و وحدت در جنبه خلق از اساس با هم متفاوت است" (۳)

در اینجا است که اساساً انحراف فکری مادر مورد اهمیت برنامه آشکار میگردد. صراحتاً گفته میشود که وحدت بر اساس برنامه و تاکتیک "وحدت همگانی" است که "میتواند طیف اجتماعی وسیعتری را بپوشاند" مفهوم واقعی حکم فوق را نمودن برنامه از ایدئولوژی است. این بیست و نهمین بار بود که برنامه هر نیروی سیاسی "الزاماً پیش از آن نیرو، از همان پیش از آن نیرو، نشأت میگیرد و بر آن متکی است. اگر دیدگاه اقلیت با عمده کردن مسائل مبرم به نقش ایدئولوژی در تنظیم برنامه کم اهمیت میداد دیدگاه دیگر نامطلق نمودن ایدئولوژی؛ با جد افرض نمودن برنامه از ایدئولوژی، عملاً ایدئولوژی را از زندگی سیاسی و تشکیلاتی سازمان حذف مینمود و به یک مشی کاملاً بیروح و بیجان تبدیل مینمود. مدافعین این دیدگاه در پاسخ به اقلیت که میگفتند راه حل بحران سازمان پاسخ به مسائل عقلی جنبش و تدوین برنامه است، راه حل بحران سازمان را در وحدت نظر حول مبانی نظری بطور کلی میدانستند و مدعی بودند که "آنانکه به آموزشهای مارکسیسم لنینیسم و اصول انترناسیونالیسم پرولتری وفادار میمانند، قطعاً قادرند که اختلاف نظرمیان خود را از میان بردارند" (۴) این دیدگاه -

کاری نداشت که وحدت نظر روی مبنای ایدئولوژیک چگونه تحقق خواهد یافت و سئو محک آن چیست و به همین خاطر جریاناتی را که بر وجود مریندی در جنبش کمونیستی ایران تأکید داشتند "یاوه" گو نامیده و تصریح نمود که: "صحبت کردن از جنبش کمونیستی ایران" در همین حال اشاره کردن به مریزندی های درون آن تا چه حد بی پایه و "یاوه" است" (5) نتیجه این شده که سازمان ماباکم به یاد آن به منقش اساسنامه و برنامه و نیز به پراستیک انقلابی و مدافعین دیدگاه اقلیت باکم به یاد آن به نقش ایدئولوژی در تاهمین امروز حدت راه خطا پیچودند. امروز وقتی با دیدی انتقاد ی به گذشته نگاه میکنیم بروشی این حقیقت را در مییابیم که نتها هیچکدام از تمام حقیقت رابیان نمی کردیم بلکه برعکس هر کدام از ما، (البته به نسبت های متفاوت در کنار اشکالات عدیده، گوشه هایی از حقیقت رابیان میکردیم حقیقت از تفیق درست و علمی انقلابی این حقایق و یا لا یش اشکالات طرفین بحث می توانست بدست بدست آید. (در مورد رابطه برنامه با ایدئولوژی و تئوری و انقلابی و پراستیک انقلابی در بخش های بعدی پرداخته شده است.)

همانطور که انتظار میرفت، زندگی خیلی زود نادرستی هر دو نظر آشکار ساخت. باز هم بحران سیاسی ایدئولوژیک، تشکیلاتی دامن هر دو جریان را گرفت. تعدادی از رهبران انشعاب اقلیت، بدلیل اختلافات

ایدئولوژیکشان از اقلیت کناره گرفتند و در سازمان مابین جریان ۱۶ آذر شکل گرفت و بالاخره در این مورد - نیز کار به انشعاب و جدایی کشیده شد. سازمان مابین ریز بجای بررسی علل واقعی انشعاب، انشعاب را امری قانونمند دانست و آنرا تئوریزه نمود. نتیجه تکامل سازمان اعلام کرد و مقاله "در راه وحدت" چنین نوشت: "رشد بعدی سازمان و فراروشی آن به یکی از گردانهای مدافع انقلاب جمهوری اسلامی مدافعین نظرات اقلیت را در سازمان بسوی ورشکستگی کامل سوق داد. رشد سازمان جایز برای زیست آنان در سازمان باقی نگذاشت و بقایای آنها امروز متاسفانه خواسته و ناخواسته، اعلام بطور کامل در واردی دشمنان انقلاب ضدا مپریالیستی و مردمی ایران قرار داشتند ...

پیشرفت این مبارزه و جمعیه و تثبیت آن ... به شکل گیری فراکسیون توطئه گر که شنگر هلیل رودی و به افراد و طرد نظرات آنها مگر گردید" (6)

در مبارزه ایدئولوژیک با جریا ۱۶ آذر بود که منظور واقعی از تکامل سازمان اعلام گشت تا این مقطع منظور از تکامل سازمان بطور کلی پذیرش م. ا. و انترناسیونالیسم پرولتری بود ولی در مقطع مورد بحث در مقاله "در راه وحدت" یکباره اعلام شد که: "در آخرین تحلیل مضمون اساسی این مبارزه (مبارزه ایدئولوژیک) در تمام دوران مورد بحث در وجه عام مبارزه ای بوده است در جهت نزدیکی به مواضع حزب توده ایران" (۷) به این ترتیب روشن گشت که منظور از تکامل سازمان پذیرش درکی است که از سوی حزب توده ایران از مارکسیسم لنینیسم ارایه می گشت و مبارزه ایدئولوژیک در وجه عام مبارزه ای بوده است در جهت نزدیکی به مواضع حزب توده ایران. در حقیقت با اعلام این مطلب مواضع حزب توده ایران، بشابه ایدئولوژی فرض شد که نزدیکی به آن مضمون اساسی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را تشکیل میداد. در مقاله آنسوی جهه انشعاب خیلی صریح تر روشنتر حزب توده ایران را بجای ایدئولوژی نشان دیم و تکامل سیاسی ایدئولوژیک سازمان را منوط به پذیرش حزب توده ایران کردیم. "وحدت سازمان مابا حزب توده ایران، ... بزگه زبانی از پیرونده تکامل است ... هرگونه سنگ انداختن و توطئه گری در راه این وحدت تاریخی، تلاش برای متوقف ساختن و منحرف کردن روند تکامل مسا و بنابراین توطئه علیه هويت انقلابی سازمان پرافتخار است" (۱۰). در تمام این فکری که به نفس سازمان رسید پیوسته بود این راه از حزب توده ایران بدلیل عدم صلاحیت رهبریشان از حزب جدایی شد و به فعالیت مستقلا مبردا شد، محکوم کرده و آنها را یاران ناپیگیر طبقه کارگر نامیدیم "تجربسه ۱۶ ساله ما، حتی مجموعه تجارب، طبع و شیرین همین حد از تشمت فکری و سازمانی که در سه ساله اخیر

* کسی نیست که انشعاب این گروهها از سازمان به زبان جنبش کمونیستی مینمان بود. همچنین همه آنها علیرغم برخی حقایق دارای خطاهای جدی سیاسی و ایدئولوژیک بودند و مبارزه سازنده و اصولی با این خطاهای دگماتیستی و سکتاریستی و اپورتونیستی امری ضروری و مبرم بود.

سازمان وجود داشت، باور قطعاً ما را مطمئن می‌سازد که کسانی که بعد از شکست ۳۲ از حزب خسود نو امید نشدند؛ راه آتراتراک نکردند. ۰۰۰ مدیو، ترین وفد اکارتترین یاران خستگی ناپذیر طبقه کارگرند. مقاله در راه وحدت، مقاله از این هم در آنتر فرته حمله را متوجه بنیانگذاران سازمان می‌کند و تلاش — کسانیرا که میخواهند با ایجاد سازمانهای مارکسیستی — لنینیستی در راه اهداف طبقه کارگر و زحماتشان فعالیت انقلابی را تا اوم بخشند، "اولین، بزرگترین و خطرناکترین، اشتباه ضعف و انحراف از راه طبقه کارگر قلمداد میکند." انقلابی واقعی و خدمت گذار راستین توده، نه در حرف که در عمل کسی است که همه فکر این باشد که در روزهای سخت دست یاران خود را هان کند. ۰۰۰ انقلابی ناپذیر ۰۰۰ کسانی هستند که فکر میکنند اگر حزیشان راتراک نکنند، از نو شروع کنند، کارازیبیک نخواهد رفت و این همان اولین، بزرگترین، خطرناکترین اشتباه، ضعف و انحراف از راه طبقه کارگر است. مقاله در راه وحدت تاکید از گزارنده (البته ضروری است تاکید شود توصیفی که مقاله از صفات انقلابی واقعی ارایه میدهد میتواند در دنیاى مجردات مضمونی کاملاً درست باشد. از اینرو میتوان کسانیرا که صرفاً بدلیل شکست، از حزب خود جدا میشوند و حزب خود را در میدان پیکارهای طبقاتی تنهائی میکنند، و انقلابیون ناپذیر نامید، بنابراین بحث بر سر توصیف تحریدی صفت انقلابیون واقعی نیست، بلکه بحث بر سر مخاطب مقاله و نیز شرایط مشخص و نیروهای مشخص است که در مقاله را چهره آنها صحبت شده است. وقتی مخاطب مقاله و شرایط مشخص که مقاله به آن پرداخته روشن میگردد، مساله اساساً تفاوت میکند و وقتی معلوم میشود که روی سخن با بیزن ها و ضیا ظریفی ها، ۰۰۰ است و اینها هستند آن "بهترین" هایی که بخارجاریجاد سازمان مارکسیستی لنینیستی برای سبزه نیازهای جنبش، اولین، بزرگترین و خطرناکترین اشتباه، ضعف و انحراف از راه طبقه کارگر را مرتکب شده اند، و انحراف اساسی مقاله آشکار میگردد. در مقاله در باره این موضوع چنین آمده است:

"بیستون در اظهار نظر بر اموان وضعیت که حزب طبقه کارگر در آن سالها بدان دچار آمده بود، کار افرادی را که به "فعالیت مستقل از رهبری" و برای "مبارزه با رهبری" دست زده و راه حزب راتراک میکردند، محکوم نمیکند. بیستون روی "بی ایمانی به صلاحیت سیاسی رهبری" انگشت میزند و میگوید که این بی ایمانی ناشی از "عدم وظایف انقلابی از طرف رهبری" حزب بوده است. ما نمی توانیم امروز این داوری و این رهنمود موافقت داشته باشیم. زیرا "گاهترین و مومن ترین نیروهای حزب در چنین شرایطی کسانی هستند که ۰۰۰ باور داشته باشند که مارکسیسم لنینیسم و محک نیرومند تجربه زمان یقیناً سرانجام (۲۰ سال زودتر یاد برتر) وحدت فکری و سازمانی و صلاحیت رهبری را به حزب باز میگردانند."

آیا این دگماتیسم ناب نیست، پس چیست؟ ناپذیر نامیدن انقلابیونی که خواستند ۲۵ سال خانه نشین شده و صبر و انتظار پیشه کنند و جان برفک، تلاش نمودند به جنبش کمونیستی ایران حیاتی دوباره بخشند، فقط از مهبه ذهن مبتالجه دگماتیسم بر میآید که قادر نیست شرایط تحول یابنده را درک کند و پدید هاراد رحال تخنیر و حرکت دائمی بررسی کند.

در نتیجه این دگم اندیشی مقاله فرق درازاده گزایی شده و از واقعیت های عینی فرستگها فاصله میگیرد. و بدین توجه به این واقعیت که حزب توده ایران در سال ۳۶ رسماً اعلام نمود که دیگر رد اخل تشکیلاتی ندارد (چیزیکه خود مقاله به آن اذعان نموده است) و در دهه ۴۰ رهبری غیر انقلابی در حزب مسلط بوده است. تلاش نیروهای را که میخواهند بر پایه سیفسم در جنبش کمونیستی غلبه کنند مورد حمله قرار داده و آن تلاش را "اولین، بزرگترین و خطرناکترین" انحراف از راه طبقه کارگر قلمداد میکند. باید توجه داشت که بعد از اصلاحات ارضی شاه و نوسازی بورژوازی جامعه، جامعه مابه یک برنامه و خط مشی نوین از جانب حزب طبقه کارگر نیازمند بود و از نیروهای انقلابی، برخوردار فعال و خلاق و انقلابی را طالب میکرد. در چنین شرایطی حزب توده ایران، نه، توانست برنامه ای منطبق با شرایط نوین ارائه دهد و نه، توانست بلحاظ علمی، روشنفکران انقلابی و مارکسیست لنینیست هارا بسوی خود جلب — کرده و در جهت سازمانگری انقلابی توده هابکارگیرد. مقاله چنان دچار دهنگیری است که فراموش

می‌کند بیشتن هاویویوان هاومسعودها و ۰۰ راهمین نیازمیرم حنیب بود که بیوجود آورد
وتشکیل سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران به اراده افراد بستگی نداشت و فاشستی
ازیک ضرورت حتمی بودند حادثه ۰۰ درست به همین دلیل نیز هست که علیرغم انحرافات اساسی اش
پایدار ماند و سازمان امروزین ما تکامل پیدا کرد .

مقاله بدون توجه به شرایط مشخص دوره مورد بحث و بدون توجه به وضعیت حزب توده ایران در دوره
مذکور عملاً از طبقه کارگر و نیروهای پیشرو آن می‌تواند که دست روی دست بگذارد و منتظر شوند تا بعد
از ۲۸ سال حزب توده ایران، دوباره " وحدت فکری ، سازمانی و عملی " رهبری " پیید اتموده و سکان
امور را بدست گیرد . مقاله این رهنمود را در حالی ارائه میدهد که خود میباید بداند که سازمان بزرگترین نیروی
چپ بود . تاکید بر رهنمود قوه (صبر برای مدت ۲۵ سال اوتایید اینکه سازمان بزرگترین نیروی چپ بود ، عملاً
معنائی جز این ندارد که جنبش نیازی به این بزرگترین نیروی چپ نداشت . زیرا از نظر مقاله راه درست آن نبود
که ۲۵ سال صبر میشد تا با وقوع انقلاب فراهم آمدن شرایط مناسب رهبران حزب به داخل بر میگشتند
و طبقه کارگر مجدداً از زعمت حزب طبقه کارگر بهره مند میشاختند .

اشتباه و وحدت با حزب توده ایران و همچنین خط مشی دفاع از حاکمیت قرون وسطایی چنان مارا
بخود مشغول کرده بود که در نتیجه آن، بجای بررسی مسئولانه و باسعه صدر کمونیستی وید و راز در
گروه کینه سیاسی، علت‌کننده شدن بخشی از نیروهای جنبش کمونیستی میهنمان، از سازمان و تلاش آن
نیروها را دلیل صحت مشی و حقانیت خط مشی خود دانسته و صراحتاً نوشتیم: " . . . چنین بود که گروه
اشرف و اقلیت و جناح موسوم چپ اکثریت و پیش از آنها محفل گرایان روشنفکری که مدعی " راه کارگر "
بودند . . . دمی پس از اعلام موجودیت جوانمرگ شدند ، " آنها نتوانستند از سوی اعضا و هواداران سازمان
طرد شدند ، بلکه در جنبش خلق نیز صورت جذامی و داغ لعنت خورده ، تنه‌امانند و سرانجام در
بیراهه های کجا آباد خویش از پای درآمدند " (۱)

با همین منطق بود که سازمان ما نتوانست بدو را از پیشد آوری حرفهای دیگران رایشود و بنا آنها
بر خورد سازنده و اصولی داشته باشد . از این رو وقتی از سوی جریان ۱۶۶ از انتقاداتی علیه پذیرش تئوری
راه رشد غیرسرمایه داری در شرایط مشخص جامعه ایران مطرح شد ، بجای تعمق در آن انتقادات
آنها را با مقابله با تئوریهای مورد قبول جنبش کمونیستی متهم کردیم و اعلام نمودیم که آنها ،
" در تئوری راه رشد غیرسرمایه داری که یک تئوری انقلابی حاصلخیز (؟) ! و شکننده بن بست
بسیاری از کشورهای عقب نگه داشته شده است ، ایراد میبینند ، آن را تحریف میکنند و تئوریهای
خود را بجای تئوریهای مورد قبول جنبش اصیل کمونیستی جهانی قرار میدهند . " (۱۱)
و در مقابل زد دفاع از حزب توده ایران چنان از خود بیخود شدیم که برای اثبات حقانیت آن سازمان را
تا سطح یک جریان دموکرات انقلابی پایین آوردیم :

" بزرگترین فشیلیست سازمان این است که از موضع دموکراسی انقلابی به موضع پرولتاریای
انقلابی فرار ورزیده ، در پی بهره راد راه رسیدن به مارکس و ماتویسم راد راه رسیدن به
لنینیسم زیر پا گذاشته ، از کنار با توده گذر شده و اینکه بر آن کشش کردن با توده بازگشته است "
(مقاله آنسوی چهاره انشعاب)

بدین ترتیب تلاش مستقل سازمان برای دست یابی به برنامه و اساسنامه انقلابی عملاً توطئه
قلعاً د شد . و در پاسخ به جریان ۱۶۶ از که وحدت با حزب توده ایران را به دستیابی
سازمان به برنامه و اساسنامه و نقد برنامه حزب توده ایران منسوط میکرد چنین نوشته شد :
" و بهرلی انقلاب بچپین و انعمو میکرد که وحدت با حزب توده ایران روندی است که گویا توده
باید با مبارزه ایدئولوژیک بر محور اصول برنامه ای آغاز شود : در بیان این پیشنهاد توطئه ای
زیرکانه ای علیه وحدت تدارک شده بود . توطئه گران انکار میکردند که نزدیکی ما به حزب
توده ایران همان نزدیکی به برنامه حزب است . "

جالب توجه اینکه پیشی که در مبارزه ایدئولوژیک با اقلیت به اهمیت برنامه بی توجه بود

و از بحث حول آن طفره می‌رفت و وحدت بر اساس آنرا شکننده میدانست اینبار در مبارزه با جریان ۱۶ آذربایدیرش برنامه حزب بار دیگر از بحث و فحص درباره برنامه خود داری کرد و شرط نزدیکی به حزب را پذیرش برنامه آن حزب اعلام کرد. با این تفاوت که اگر در مبارزه ایدئولوژیک با اقلیت "وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک" و "وحدت بی اساس و شکننده" بود. در مبارزه ایدئولوژیک با جریان ۱۶ آذرباینبار برنامه بود که بجای ایدئولوژی شمسیت برنامه و "برهان قاطع" وحدت اعلام گردید. "انتشار طرح برنامه سازمان (که در حقیقت رونوشتی از برنامه حزب توده ایران بود) از بزرگترین دست آوردها و از پر دامنه ترین پیروزی های دوران حیات سازمان" دانسته شد و تعریف جدیدی از برنامه ارائه گردید:

"برنامه هر حزب سیاسی، دیدگاه جامع یک طبقه اجتماعی است. بنابراین اصل و طرح برنامه، اهداف واحد، و وجه اشتراک بنیادین و روح یگانگ استراتژی و مشی سیاسی حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را که قطعاً ترین برهان وحدت ماست، با همه برجستگی و تلؤلؤل آن نشان داد (۱۳)".

دقت کنید دیروز وحدت حول برنامه، وحدتی "بی اساس و شکننده" بود ولی امروز برنامه واحد "قطعاً ترین برهان" وحدت حزب و سازمان محسوب می‌شود. راستی چرا؟ دلیل این تغییر مواضع ۱۸۰ درجه ای چیست؟ پاسخش روشن است، هدف حزب توده ایران است. هر استدلال و هر روشی که مارا بی درد سرتز به سوی آن جلب کند، آن استدلال و آن روش عین حقیقت است.

از مسائل مورد اختلاف دیگر، مساله چگونگی تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بود. گروه ۱۶ آذر گرچه بلحاظ فرصت طلبی سیاسی، به د از انشعاب از سازمان، ده بار آتشین تر از ما برای حاکمیت خمینی سینه چاک میکرد (و از این لحاظ گناهش از همه بزرگتر است زیرا با وقوف بر ماهیت رژیم خمینی، به تثبیت و تحکیم ارتجاع مشغول بود. اما بدلیل برد تئوری راه رشد غیر سرمایه داری فرجام خوبی برای حاکمیت قائل نبود. ما بجای توجه مسئولانه به این شک و تردید آنها و نیز مطالبی که آنها در مورد ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بیان میداشتند، از یک سو به پرده برداشتن از تاکتیکهای فرصت طلبانه آنها در مورد حمایت از حاکمیت پدید آختم و از سوی دیگر تاکید آنها بر امر ضرورت وحدت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک را جزو گناهان کبیره آنها قلمداد نموده و صراحتاً نوشتیم "انشعابگران نمی‌خواهند: به انقلاب ایران رهبری آن و تاکتیک و استراتژی خود در این انقلاب را پیوست کنند. اظهار نظر نکنند. آنها مایل نیستند جان کلامشان را در موقتی بودن و مصلحتی و تاکتیک بودن حمایت ادعائی شان از این انقلاب و رهبری آن بر ما سازند و صراحتاً بگویند که به فرجام انقلاب شکوهمند با این رهبری کمترین خوشبینی ندارند." و "عدم اعتقاد انشعابگران به آخرو عاقبت انقلاب بار رهبری کنونی آن یک پشتوانه به اصلاح تفریک دارد. آنها معتقدند که انقلابهای ملی و دموکراتیک عصر ما، بدون رهبری مستقیم کمونیست‌ها دور نمائی ندارد و انقلاب ایران هم از این قاعده مستثنی نیست" (۱۴). نویسنده مقاله آنسوی چهره انشعاب آنقدر برآشفته است که پایان مقاله اش را به افشاگری سیاسی علیه جریان ۱۶ آذر اختصاص داده و مینویسد:

"نظریه پردازان انشعاب با کنار گذاشتن جنبه دموکراتیک انقلاب ایران، یکبار دیگر دعای خوبی را درباره تعهد "حمایت قاطع از خط مام خمینی بصورت سوال درمی‌آورند" جدا از وظایف عمد دموکراتیک، دفاع قاطع از خط امام خمینی چه معنائی میدهد؟ زیر این کاسه چه نیم کاسه ای است" (۱۵)؟ (تاکید از نگارنده)

امروز وقتی از فراز تاریخ به گذشته نه چندان دور نظر می‌افکنیم بروشنی در می‌یابیم که پذیرش مواضع حزب توده ایران و اتخاذ خط مشی اپورتونیستی در قبال رژیم جمهوری اسلام تا چه حد ستاره راه روند بالنده ای شده که در سازمان از ابتدای بنیانگذاریش وجود داشت و این روند بالنده بخصوم بعد

از انقلاب بهم. سرعتی بالنده به خود گرفته بود. بویژه جادارد تاکید گردد که سازمان مابنا به دلایل گوناگون، بویژه وفاداری به آرمان کارگران و زحمتکشان و نیز دلایل مجموعه پتانسیل انقلابی اش پیوسته جستجوگر بود و تمام تلاش این بود که با انتقاد و نقد از خود لبتی، کمبودها را بر تاراج کرده و انحرافات رازدوده و راه آینده را هموار سازد. نتیجه این پیوندگی ردمش چریکی در سال ۸۰ وگستره فعالیت انقلابی در درون زحمتکشان بویژه کارگران بود. این روند میرفت که با تجهیز هر چه بیشتر به مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری سازمان را در راستای تکامل دیالکتیکی اش "گامها" جلوبردگسه متاسفانه طی سالهای ۶۷ تا ۶۸ به عنوان روند عمده در سازمان متوقف گردید و در نهایت، منجر به این شد که:

- ۱- با جادانمودن آید فولوژی از برنامه و پراتیک انقلابی مارکسیسم - لنینیسم از مضمون انقلابی خود تهی گشته و به آیین جامد تبدیل گشت.
- ۲- با درک مکانیکی از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و خط مشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی تلاش برای انطباق خلاق آن با شرایط مشخص جامعه عملاً کنار گذاشته شد.
- ۳- با پذیرش کورکورانه و خط مشی برنامه حزب توده ایران، تلاش مستقل برای دستیابی به برنامه و اساسنامه انقلابی از سوی سازمان منتفی گشت.
- ۴- با مشروط نمودن تکامل سازمان به نزدیکی با حزب توده ایران، دچار دکماتیسیم و سکتاریسم راست گردید و این امر بنیاده خود از تاثیرگذاری سازمان بر حزب توده ایران و دیگر جریانات جلوگیری کرد.
- ۵- با نافی مکانیکی گذشته سازمان و منتزل آن تا سطح دموکراتهای انقلابی، عملاً بر تالش بدینان گذاران سازمان بر زمینه بکارگیری خلاق م - ل در جامعه قلم بطلان کشیده شد و این امر بنویسه خود سبب گشته که سازمان بجای دستیابی به خط مشی اصولی و انقلابی به اپورتونیسم راست در غلطید.

۶- با درک کم و معوج از خط مشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی و انطباق مکانیکی بر شرایط مشخص جامعه مان، ویژگیهای ملی جامعه، بالکل نادید، انگاشته شد و جمع بندی یهایی که بعد از کنفرانس ۶۹، احزاب برادر در کنفرانس برلین و ماوانا و ۷۰۰ مورد وضعیت جنبش انقلابی در جهان نقی طبقات و اقشار مختلف اجتماعی بویژه پرولتاریا در این جنبشها، نقی مذهب و ۰۰۰ بعمل آمده بود در تعیین استراتژی و تاکتیک سازمان و تنظیم برنامه سازمان مورد استفاده قرار گرفت.

در هلدوم فروردین ماه ۶۵ هر چند ناپیگیر اما بهر حال این جنبش مورد نقد قرار گرفت و بر نادریستی آن تاکید شد. در سند ارزهایی از خط مشی گذشته سازمان، ضمن پذیرش مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران، چنین آمده است: "هیئت سیاسی به مضامین مصوبات بلنومهای اسفند ماه ۶۰ مورداد ۶۰ پایبند نماند و به اهمیت و نقی برنامه و اساسنامه در امر وحدت تمهای لازم رانداد. کمیته مرکزی سازمان تحت تاثیر این درک از وحدت، بدون برخورد انتقادی لازم با برنامه و مشی حزب توده ایران به منطی کردن برنامه و مشی سازمان پرداخت.

روند فوق از مصلحت برنامه و مشی سیاسی نیز فراتر رفت و به آنجا منجر شد که اصل حقوق برابر میان دو سازمان برادر نقی گردید" (۱۶) درین انتقاد قوه نتیجه گیری شده که: "سیاست و راه درست آن بوده برای وحدت سازمان فدائیان خلیه ایران (اکثریت) و حزب توده ایران و دیگر سازمانهای م ۱۰۰ در حزب واحد طبقه کارگر ایران بر اساس م ۱۰ و انترناسیونالیسم پرولتری و برنامه و اساسنامه واحد و یاریت اعلان برابر حقوقی میان آنان مبارزه میشد" (۱۷).

متاسفانه این نقد نیز در عمل بکار گرفته نشد و منجر به صد و قطعه نامه ای گشته که علیه هم نکات مثبتی باز بعلت حفظ جوهر تفکر گذشته نمی تواند بطور علمی و انقلابی راهگشای تحقق امر وحدت در جنبش کمونیستی باشد. درست به همین علت است که بحث حول قطعه نامه وحدت در میان یکسری از

محورهای مهم مبارزه درون سازمانی است. بودجه لازمه تاکید است که بیش گذشته در مورد چگونگی معیارها و مبانی وحدت امروز نیز در سازمان ما وجود دارد و از مواضع جدی نزدیکی جریانات جنبش کمونیستی به یکدیگر نیز بشمار میرود و از این رو بر خورد با این نثرات انحرافی بجای تأمین شرایط وحدت جنبش کمونیستی ایران لازم ضروری است.

مداخله‌یین تفکر کهنه و امروز وحدت جنبش کمونیستی ایران

بنظر می‌رسد که گذشت زمان و همگ خوردن خط مشی گذشته سازمان در تمامی عرصه‌ها و از جمله چگونگی درآه ما از معیارها و مبانی وحدت و اشکال تحقق آن، دیگر شکی برای کسی باقی نخواهد گذاشته که آن درک از چگونگی تأمین امروز وحدت را انحرافی و نادرست بداند. اما متأسفانه فاکتورهای زنده تاریخی نیز هیچگونه کفایتی به شکستن دکماتیسم برخی رفقا نکرده است. زیرا همچون گذشته می‌اندیشند و حتی با نقدی هم که پلنوم از چگونگی امروز وحدت انجام داده است عواقب نیستند و مدافعیین بیشتر نوراً مانند گذشته به اتهامات رنگارنگ متهم می‌سازند. در همین رابطه تاکنون نوشته‌هایی تحت عنوانهای "مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران"، "اپورتونیسم راست یا انحراف راست" در بولتن شماره یک و مقاله‌ای تحت عنوان "وحدت اصولی یا وحدت صوری" در بولتن شماره ۳ درج گردیده است. محتوای هر سه مقاله در اثبات بینشی است که در مقالات "در راه وحدت" و "سرزندگی در جنبش کمونیستی" و "آنسوی چهره انشعاب" مشروحاً بیان شده بود. در این نوشته سعی میشود با بررسی دیدگاههای آرایه شده در این مقالات نشان داده شود که نویسندگان این مقالات در مورد زبرداری اشکالات اساسی هستند:

- ۱ - رابطه برنامه و اساسنامه باید تئوروی و رابطه تئوری انقلابی با پراتیک انقلابی
- ۲ - اپورتونیسم، دکماتیسم و اشکال بروز آن
- ۳ - انترناسیونالیسم در کردار و انترناسیونالیسم در گفتار
- ۴ - چگونگی سطح تکاملی جنبش کمونیستی ایران و عدم درک شرایط جدیدی که در جنبش کمونیستی ایران پدید آمده است.

۱- رابطه برنامه و اساسنامه باید تئوروی و رابطه تئوری انقلابی با پراتیک انقلابی

در گذشته نه چندان دور در مبارزه با انشعابچین اقلیت گفتیم نوشتیم، وحدت بر اساس برنامه و اساسنامه وحدتی شکننده است و تنها مبانی وحدت ما همان م. ل و انترناسیونالیسم پرولتری است و در بحث پاپیروزان ۱۶ آذر بنا تجدید نظر در این موضع و تغییر ۱۸ درجه ای آن، نوشتیم "طرح برنامه"، "فصلی ترین برهان وحدت ماست". مابین همه امروز نیز مدافعان بیشتر گذشته بدون درسی آموزی از گذشته، تبلیغ میکنند و مینویسند: "وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک وحدتی بی اساس و شکننده است که با تغییر موقعیت و تحول اوضاع قطعاً در هم نمی‌شکند" برای تشکیل جبهه "متحد خلت" و حتی "اتحاد چپ" می‌توان بر اساس برنامه و تاکتیک حرکت کرد. اما آنچه مبانی وحدت برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر است، همانا ایدئولوژی است" (۱۸) اینکه میتوان برای "اتحاد چپ" و یا تشکیل جبهه متحد خلت بر اساس برنامه حرکت کرد، امیدیهی است. اما نتیجه گیری از آن بسودنی ضرورت برنامه واحد، برای تشکیل حزب طبقه کارگر امری است عجیب و در ضمن گامی است بسو قهقرا طبقه ادعای رفقا و وحدت بر اساس برنامه، "وحدتی است بی اساس و شکننده" و مبانی وحدت برای تشکیل حزب طبقه کارگر، همانا ایدئولوژی است. بر اساس این درک، روشن است که برنامه هیچ ارتعاشی نباید تئوروی نی‌دارد و این دو تا کاملاً از هم جدا و متمایز هستند. برای اینکه روشن گردید این متد برخورد با برنامه و امروز وحدت تا چه اندازه غیرمارکسیستی است باید در درجه اول این مسئله اثبات شود که برنامه خود ناشی از ایدئولوژی است و ماهیت ایدئولوژیک باقیاتی یک جریان را به نمایش میگذارد

"برنامه حزب"

این سند اساسی تئوری و سیاسی حزب کمونیست می باشد که اهداف و وظایف دورنمدی این حزب را مشخص می کند و تحقق آنها را تعیین می کند.

— برنامه برپایه مارکسیزم-لنینیسم و یادداشت‌گرفتن رشد و قابلمندیهای تکامل جامعه و برحسب شرایط تاریخی مشخص تهیه میشود.

— برنامه امر رهبری گسترده فعالیت عملی را توسط حزب ممکن ساخته و در خدمت وحدت همه اعضای حزب است.

خصیلت کاراکتر و ترکیب برنامه حزب مارکسیستی انقلابی توسط اصول لنینیستی های لنینی مشخص میشوند و اولین اعتقاد داشت: برنامه حزب باید بر روی پایه علمی بنا شود که مابرای موضوعات معین و مشخص تکیه کند. در آن نظرات اساسی و وظایف سیاسی بطور دقیق بیان شود. . . .

— برنامه این اظهاریه (بیانیه) روشن و دقیقه در باره این است که حزب برای چه مبارزه میکند و به چه چیزی دست میباید (فردی) ساخت. اساساً حزب انتشارات سیاسی (پولیتایزوات) متکو (۸۶-۹۰ روسی)

بنابراین برنامه حزب طبقه کارگر در درجه اول بیانگر محتوی طبقاتی آن، هدفها و وظایف آن در قبال جنبه ازین سه سو وظایفی که پیش روی جنبه انقلابی قرار دارد، از سوی دیگر است. برنامه حزب طبقه کارگر جزو مسایل اساسی جهان بینی پرولتاریاست. بنیانگذاران مارکسیسم-لنینیسم نه تنها برنامه را از جهان بینی جدائی کردند، بلکه چگونگی تدوین آنرا را هم قیاداری یادم و قیاداری احزاب گوناگون پرولتری به آرمان و جهان بینی طبقه کارگر میدانستند. در همین رابطه است که لنین در کتاب یک گام به پیش، دو گام به پس، "میتویسید: " مادر مسایل اساسی جهان بینی خود یعنی مسایل برنامه

با اپورتونیسم مبارزه کرده ایم و اختلافاً نظر کامل در دهدها ناگزیر منجر به جدائی قطعی بین لیبرالها و سوسیال دموکراتها گردید. " (منتخب آثار جلد ۳ - ص ۲۹۵) بنابراین روشن است که هر نیروی سیاسی بر اساس جهان بینی خود، هدف معینی را دنبال میکند که بر اساس آن هدف معین برنامه عمل معینی را برپا میدارد. به این درک از برنامه چگونه میتوان مدعی شد که وحدت بر اساس برنامه، وحدتی بی اساس و شکننده است و تنها منافی وحدت همانا ایدئولوژی است؟ برخلاف تفکر مافان بین گذشته، برنامه و کار بست آن در برپا تیه انقلابی است که نشان می

دهد حزب پرولتاریا تا چه اندازه به ایدئولوژی پایبند است و تا چه اندازه تا میباید ایدئولوژی را راهنمای عمل خود قرار دهد؟ برنامه ای که متکی بر مصلحت و انتزاعیونالیزم پرولتری باشد، در درجه اول بیانگر جهان بینی و آرمان های و نهایی حزب طبقه کارگر است. برنامه حزب طراز نوین طبقه کارگر شامل اصولی از قبیل انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا، انتزاعیونالیزم پرولتری، درهم

شکستن ماشین نظامی بورژوازی، بورژوازی و . . . است که به هیچ وجه این اصول مورد قبول "جبهه متحد خلق" ادعای رفقانیست و نمی تواند باشد. بدیهی است که وحدت بر اساس چنان برنامه ای که متکی بر جهان بینی پرولتاریا باشد و مسائل اساسی آنرا انعکاس دهد و مهمتر از آن، خود جزو مسائل اساسی جهان بینی باشد، نه تنها بی اساس و شکننده نیست، بلکه وحدتی است پایدار و قابل تکیه.

با توجه به این درجه از اهمیت برنامه است که ما بیینیم مبارزه ایدئولوژیکی بر سر برنامه و اساسنامه در بسیاری از احزاب کمونیست در گذشته و حال یکی از اساسیترین محورهای مبارزه را تشکیل داده و میدهد با توجه به اهمیت برنامه است که از انتشار "مانیفست" بعنوان رخدادهای اهمیت و بزرگی در جنبش جهانی کمونیستی یاد میشود. با توجه به اهمیت برنامه و اساسنامه بود که مبارزه بلشویکیها با منشویکیها در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه اساساً بر روی این دو محور متمرکز گردید و در نتیجه بلشویزم و منشویزم پیدا شد که اتفاقاً هر دو با استناد به مارکسیسم دینوم برنامه اساساً متفاوت برای انقلاب روسیه پیشهاد کردند و بر همین اساس نیز قیاداری یادم و قیاداری خود را به مارکسیزم

نشان دادند و آنچه که باعث شد بلشویکها از منشویکها متمایز گردند نه رد آشکار مارکسیسم و وسط منشویک
هابلکه ناتوانی منشویکها در پیاده کردن و انطباق خلاق مارکسیسم در شرایط مشخص روسیه بسود
- را این گنگره که برنامه پیشنهادی بلشویکها پذیرفته شد. لنین مارتوف و معقران وی را که از درک
برنامه ماضی بلشویکها عاجز بودند به باد شدیدترین انتقاد میگردید و بعد از کتاب یک گام به پیش دوگام
به پس در حق آنان چنین مینویسد: "آنچه که موجب عدم درک این برنامه (منتظر برنامه ماضی است)
شده و میشود، همانابه ابتزال کشاندن مارکسیسم و به هنگام تطبیق آن با پدیده بغرنج و چند جانبه -
ای نظیر سازمان کنونی اقتصاد دهقانی روس است نه اختلاف برسر نکات جزئی" (منتخب آثار جلد
۲ - ص ۳۸) بنابراین برخلاف ادعای رفقا میتوان حتی با عدم درک اقتصاد چند جانبه دهقانی نیز
مارکسیسم را به ابتزال کشاند. درباره اهمیت پیروزی سوسیالیسم در موکراتها در تصویب برنامه پیشنهادی
لنین در گنگره دوم و جایگاه و مقام آن در خیالات حزبی و نیز اهمیت خود برنامه، در تاریخ حزب کمونسو
شوروی چنین آمده است:

"گنگره برنامه ای واقعا مارکسیستی برای حزب تصویب نمود ۲۰۰ کارگری سوسیالیسم در موکرات -
روسیه یگانه حزب کارگری بود که در آن زمان برخلاف احزاب سوسیالیسم موکرات اروپایی غربی در
برنامه آن اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا تصریح شدند. این برنامه حاصل مداخلات نظری
مارکسیستهای روس بود که برخی از تئزهای مهم آن مانند ارتباط متقابل مبارزه به خاطر
- در موکراسم و مبارزه در راه سوسیالیسم نقش رهبری طبقه کارگر در این مبارزه گنجینه مارکسیسم
را جدا کنی تر ساخت ۰۰۰ حزب بلشویکها بر پایه همین برنامه پدید آمد و پیروز گشت" (ص ۶۱)

تاکید از نگارنده (۱)

کفایت حزب لنین را در مورد برنامه واقعا مارکسیستی که گنجینه مارکسیسم راغنی تر ساخت و حزب
بلشویکها بر پایه همین برنامه پدید آمدند با نظری که ادعا میکنند وحدت حول برنامه وحدتی بی اساس
و شکننده است، مقایسه کنید تا می پایه بودن این درک بیش از پیش معلوم گردد.

لازم است این بحث از زاویه دیگری نیز پیگیری شود و آن اینکه رفقای که معتقدند "وحدت حول
برنامه سیاسی و تاکتیک وحدتی بی اساس و شکننده است" ضروری است نه این سوال پاسخ
دهند که چرا تمام احزاب کمونیست پذیرش برنامه و اساسنامه را شرط ضرورییت در حزب میدانند
آیا خنده دار نخواهد بود که فرضا کسی ادعا کند که من با درک فلان حزب از ۱۰۰۰ و البته تا سوسیالیسم
پیرولتاریا موافقم ولی برنامه اش را قبول ندارم و مجاز هستم که بدلیل اشتراک در مبنای قوه عضوان
حزب یا هم، اما در همین حال در جنبش از برنامه جریان دیگر پیروی کنم؟ واضح است که هیچکس
و من جمله رفقای مدافع تفکر گذشته مطلقا ضرر نخواهد شد چنین شخصی را عضویت سازمان ما بپذیرند
و سوال نیز همین جاست: این کدام منطقه است که پذیرش برنامه را بعنوان شرط ضرورییت
در حزب میشناسد و قبول برنامه و اساسنامه را عامل مهم حفظ وحدت و یکپارچگی حزب میدانند همه
اعضا حزب را موظف میسازد که از آن پیروی کند اما پیروی از این اصل را در روختن با دیگران بی اساس
و شکننده می داند. رفقا این تناقض را چگونه توضیح میدهند؟ همچنین بایستی رفقا توضیح دهند
که اگر برنامه گذشته سازمان (۶۱-۱۳۵۹) نه شکوفائی جمهوری اسلامی بلکه براندازی آن میبود
باز هم مدعی وحدت حول مبنای نظری یا حزب مدافع جمهوری اسلامی میشدیم آیا غیر از این بود که
در آن مقطع بدلیل حمایت حزب توده ایران از جمهوری اسلامی، ما و حزب توده ایران کاملاً از روی
روی هم قرار میگرفتیم؟ حقیقت این است که ما در آن صورت نه تنها وحدت با این حزب را مطرح نمیکردیم
بلکه با تحلیلی علمی و انتقالی برنامه حزب توده ایران نتیجه می گرفتیم که درک ما از مبنای نظری برنامه
با حزب توده ایران دوگانه است. زیرا اول حقیقت است، علم است و یکی است. آنچه که دو تالیف و
برداشت ما و حزب توده ایران از آن بود. در همین رابطه مدافعان تفکر گذشته بایستی به این سوال
نیز پاسخ دهند که این کدام درک از م ۱۰۰۰ است که به یک جریان مارکسیستی حمایت از حکومت
قرون وسطایی و تثبیت و تحکیم پایه های آن و به جریان دیگر مارکسیستی براندازی آنرا توصیه میکند.

مگر می توان درك واحد از مبانی نظری داشت و دولی دومی و دو استراتژی اساسی متفاوت و متضاد با یکدیگر اتخاذ کرد؟

تجزیه جنبش جهانی کمونیستی از آغاز تا به امروز به ما می آموزد که وفاداری ما به م. ا. و انترناسیونال - لیسم پرولتری زمانی وفاداری حقیقی و واقعی است که اولاً برخورد خلاق با تئوری داشته و در قرائت آن دایمی آن بکوشیم. ثانیاً با تکامل بخشیدن این تئوری بر حسب شرایط متحول جهان و جامعه و افراد عمل برای پیروزی پرولتاریا در مراحل مختلف مبارزه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و بنا بر این اساس کمونیسم بکار گیریم و ثانیاً بطور خستگی ناپذیر علیه هرگونه برخورد دکماتیستی و کتابی به م. ا. و بنا بر گونه جد انمودن م. ا. از عرصه عمل و زندگی مبارزه کنیم. برنامه حزب سابقه کارگری از آن عرصه هائی است که میزان وفاداری کمونیستهارا به متد قوه نشان میدهد. لنین درباره اهمیت برنامه در مقاله "طرز برنامه ما" چنین مینویسد:

"تئیه برنامه عمومی حزب، آن نظریات بنیادی مربوط به خصلت، هدفها و وظایف جنبش ما را که باید در پیش حزب رزمنده ای باشد که علیرغم وجود اختلاف نظرهای فرعی اعضای آن بر سر مسائل فرعی متحد و یکپارچه میماند، بطور محکم تثبیت میکند" (۱۹)

با این همه امروز کسانی یافت میشوند که مدعی میگردند وحدت حول برنامه "وحدتی بی اساس و شکننده" است.

برنامه پرولتری که برای دیکتاتوری پرولتری متکی است، حاصل انطباق اصول عام نظری با شرایط مشخص است و حاصل انطباق قوانین عام با شرایط خاص است. در همین حال تلاش برای تسویه بین برنامه انقلابی بنویس خودجهانبینی پرولتاریا را غنائی بخشد. آنرا میقل میدهد و باعث فکری تئوری میگردد. لنینیسم حاصل تلاش متعهدانه و انقلابی لنین و پیشرویکهای روسیه برای انطباق مارکسیسم در شرایط مشخص روسیه با توجه به مختصات عمومی دوران بود. هنر لنینی در آن بود که با پرهیز از دگماتیسم و سکتاریسم و تاکتیک بر مارکسیسم بر پایه گریز از تحارب مجموعه جنبش کمونیستی بکارگیری مارکسیسم را در عمل بکار گرفت و آنرا در بسیاری جهات تکامل داد.

تحلیلی از ماهیت دوران توازن قوا در عرصه جهانی و ملی، آرایش طبقاتی، تضادهای اصلی و فرعی در عرصه جهانی و ملی، نقش تاریخی و مشخص طبقات جامعه، نیروهای محرکه انقلاب، طبقه هرزمن در انقلاب، وظایف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انقلاب و ماهیت سیاسی نیرویی که باید برانداخته شود، درهم شکستن ماشین بوروکراتیک بورژوازی، دیکتاتوری پرولتاریا، اشکال مبارزه و غیره همه و همه مسائلی هستند که در برنامه حزب طبقه کارگر انعکاس مییابند. محتای درك درست و انقلابی از مارکسیسم - لنینیسم اینست که این مسائل بطور اصولی و صحیح در برنامه حزب در نظر گرفته شود و حزب طبقه کارگر در عمل در جهت تحقق آنها مبارزه کند.

برنامه هر حزب پرولتری و تلاش برای پیاده نمودن آن (پراتیک انقلابی) آن چیزی است که نشان میدهد که این یا آن حزب سیاسی تا چه اندازه به م. ا. وفادار است و یا تا چه اندازه از آن عدول کرد، است. ویم همین خاطر است که لنین بارها تاکید کرده است درباره اقصاد و جریانات نه بر اساس آنچه که خود درباره خود میگویند، بلکه بر اساس آنچه که عمل میکنند بایستی تفاوت کرد. بنابراین قبول م. ا. در گفتار هنوز به معنای قبول آن در کردار نیست. مدافعان تفکر گذشته که از متد دیگری پیروی میکنند بایستی به این سوال پاسخ دهند که طی دهه ۵۰ - ۶۰ با وجود تسلط مضرگیری غیر انقلابی در رهبری حزب " (۲۰) توده ایران این حزب در کدام یک از اسناد رسمی خود از م. ا. و انترناسیونالیزم پرولتری رسماً عدول کرده بود

آیا غیر از این بود که رهبری وقت حزب توده ایران در عرصه عمل نتوانست به م. ل. وفادار ماندن این کدام م. ل. است که به پرولتاریا توصیه می‌کند "در شرایط کنونی که طبقه کارگر ایران به حوزۀ می‌توانست مدعی هژمونی در انقلاب دموکراتیک و ملی باشد، ... معذالک از ادعای این نقش بسود آن افسار انقلابی که نثار به شرایط تاریخی - اجتماعی جامعه ایران از مقبولیت بیشتری نزد اکثریت بر خوردار شدند، صرف نظر نمود - بدین سان طبقه کارگر در مرحله کنونی انقلاب نشان داد که تحمل طبقاتی پذیرش دژمونی دموکراتیزم انقلابی را به همراه بیشتر اجتناب از چپ روی‌های کودکانه، که می‌توانست به زیان انقلاب و بسود امپریالیزم و ارتجاع باشد، در خود یکجا جمع دارد. چنین بینش اجتماعی پرارزش، ... درست نشانه و علامت بر خورداري این طبقه از شرم سیاسی، طبقاتی است" (۲۱). این کدام درک درست و انقلابی از مارکسیسم - لنینیزم است که درست محقق و عقب ماندگی طبقه کارگر را نشانه بر خورداري آن از "شم سیاسی طبقاتی" توصیف میکند؟ آیا توصیه این چنینی به طبقه کارگر، عدول او مبارزه طبقاتی و نفی رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نیست؟ و در نتیجه عدول از مارکسیزم - لنینیزم در این عرصه معین و مشخص نیست؟ بنابراین بدیهی است که میتوان به مارکسیسم - لنینیزم و انترناسیونالیزم پرولتری در گفتار قسم یاد کرد و در کردار فرستگها از آن فاصله داشت و بدستراز آن آنرا زیر پا گذاشت و از محتوی انقلابی تهی کرد.

مدافعان تفکر گذشته که همچنان وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک "را امری شکننده و بی اساس می‌دانند و به معیارهای کلی گذشته در باره وحدت جنبش کمونیستی پای بند هستند اگر به تشریح این معیارها پرداخته و درک خودشان را از م. ل. و انترناسیونالیزم پرولتری بسایر همیز از اینها و کلی گوئی، ارائه میدادند، کمک بزرگی به روشن شدن مباحث وحدت میکردند. عمت انحرافات مدافعان پیش گذشته در زمینه کم بها دادن نقش برنامه آشکار نمی‌گردد، مگر اینکه این قسمت از گفتار را با رابطه تئوری انقلابی با پراتیک انقلابی تکمیل کنیم.

پراتیک، مبادا هدف، ملاحظه تئوری است.

مدافعین، تفکر کهنه ضمن ارا که درک مغشوش از تئوری انقلابی رابطه آنرا با پراتیک انقلابی نیز قایل کرده و در عرصه کلیات جایزیند. به همین دلیل هم هست که معتقد هستند که میتوان خط مشی داشت که منجر به "فاجعه" شود، میتوان خط مشی ای داشت که منجر به خطای "استراتژیک" شود، میتوان دچار "دگماتیسم" شد، اما در عین حال درک درستی از مارکسیزم - لنینیزم داشت.

نتیجه عملی این طرز تفکر تبدیل مارکسیسم به آیینی دگم است که تنها اقرار به آن کافی است تا بر سینه ات مدال مارکسیست بودن چسبانده شود. جدا کردن ایدئولوژی از پراتیک انقلابی نتیجه ای جز این نیز نمیتوانست داشته باشد.

شکی نیست که "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز ممکن نیست" و "نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد، میتواند ایفا کند" (۲۲). اما در این نیز شکی نیست که پراتیک مبادا هدف و ملاحظه تئوری است. نیازی به ذکر نیست که مارکسیسم اساسی از دوران مبارزه حاد که طی قرون ۱۶ - ۱۸ و ویژه نیمه اول قرن نوزده در تعدادی از کشورهای اروپائی جریان داشت پدید آمد. چه کسی میتواند نقش پراتیک انقلابی را در تکوین نظریات مارکس انکار کند؟ مارکس پیش از هر چیز به اهمیت پراتیک انقلابی تاکید داشت و آنرا از جمله شاخه های مرز میان سوسیالیستهای تخیلی و کمونیستها میدانست. تاکید مارکس بر این نکته که فلاسفه فقط دنیا را به اشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطالب بر سر تخیل بر

دادن جهان است ، در حقیقت تاکید بر خصلت پیکارگرانه فلسفه مارکسیستی است ، مارکس در تزهائی در باره فوریاخ در مورد نارسائی عمده ماتریالیسم پیشین چنین می نویسد " نارسائی عمده ماتریالیسم پیشین - از آن جمله ماتریالیسم فوریاخ - آن است که در آن شی ، واقعیت ، احساس تنها به صورت ابژکت یا بصورت مشاهده در نظر گرفته می شود نه بصورت فعالیت حسی انسان یعنی پراتیک ، ... به این جهت به اهمیت فعالیت " انقلابی " و " پراتیکی - انتقادی " پی نمی برد " (۲۳) • لنین در مقاله " دوستان خلق چه مقوله ای هستند و چگونه علیه سوسیال دموکراتها می جنگند " ، درست زمانیکه فعالیت نظریه برای اجماع حقانیست مارکسیسم در برابر ایدئولوژیهای ریشه دار رنگارنگ و منجمله ناریدنیسم لازم و ضروری بود ، درباره اهمیت پراتیک انقلابی چنین می نویسد : " من با ایسن تکیه روی ضرورت ، اهمیت و گستردگی عظیم فعالیت تئوریک سوسیال دموکراتها ، به هیچ وجه نمی خواهم بگویم که فعالیت دوم تا پایان فعالیت تاویل به تحموق اقتد " (۲۴) • بنابراین حتی برنامه انقلابی نیز که کاملاً منطبق بر م ل و انترناسیونالیزم پرولتری باشد در صورتیکه با پراتیک انقلابی توأم نشود ، یعنی اگر حزب طبقه کارگر در عرصه پیکارهای طبقاتی ایثارگرانه در راه تحقق آن تلاش نکند ، باز هم آن برنامه ، برنامه ای خواهد بود که فقط به درد تزئین دکور اتاق خواهد خورد •

بنابراین وفاداری واقعی و حقیقی به مارکسیسم - لنینیزم بکارگیری آن در جهت شناخت علم پدیده ها و پیشبرد مبارزه طبقاتی است • اما مدافعان تفکر گذشته از مند دیگری پیروی میکنند • و به همین خاطر هم علیرغم تأکیدات کلی و مه آلودشان بر پراتیک انقلابی ، آنگاه که مجبورند در روی زمین گام بردارند ، بکلی آنرا فراموش میکنند • مند آنها ناگزیر بدینجا ختم می شود که : می توان حداقل ۵ سال از حکومتی حمایت کرد که قرون وسطائی بوده و میتوان با گشاده دستی از سهم طبقه کارگر در مورد هژمونی انقلاب چشم پوشید و برنامه شکوفائی ارتجاعی ترین حکومت را بنام برنامه طبقه کارگر ارائه کرد ، اما در عین حال درک درست از م ل داشت • ایندسته از رفقا توجه ندارند که " فرا گرفتن تئوری مارکسیستی به معنای از بر کردن احکام و استنتاجات آن نیست • تئوری مارکسیستی را نباید چیزی را کد و متحجر و یا مجموعه ای از احکام لاتیخیر دانست • • • فرا گرفتن تئوری مارکسیستی به معنای پی بردن به ماهیت آن و تسلط بر آن به منظور استفاده از تئوری برای حل مسائل عملی جنبه انقلابی و بنای کمونیسم است " (۲۵) • آنها درست به همین دلیل است ، که وقتی در برابر این سوال قرار می گیرند که درک واحد از م ل و انترناسیونالیزم پرولتری در چه چیزی خود را باید متجلی سازد ، از پاسخ مشخص و صوح ظفره رفته مدعی می شوند که : " اسلوب مارکسیستی - لنینستی • • • فقط بر مشخص و خاص استوار نیست ، بلکه جدا حرکت ، تلاش و مبارزه جهت رسیدن به وحدت نظر در مسائل تئوریک آغاز میگردد و سپس در مسائل مشخص و خاص تحکیم می یابد " (۲۶) • در پاسخ به چنین بینشی باید تاکید کرد که :

" مارکسیسم - لنینیسم بنابر خصلت برآمده از پراتیک اجتماعی است ، تطابق تئوری با پراتیک - اهمیتترین ملاک حقیقت میدانند • جدائی تئوری از پراتیک منجر به مرگ تئوری انقلابی میشود که حتماً با حوادث دائماً متغیر واقعی در تضاد قرار میگیرد و به همین سبب موجب بی اعتباری تئوری میشود " (مبارزه احزاب کمونیست علیه اپورتونیسم زانگلا دین ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۳ س • ک • کیلیوف - ترجمه از کتاب تئوری و تاکتیک جنبه کمونیستی بین المللی چاپ پرورگس مسکو - ۱۹۸۵ به زبان دری)

در ضمن لازم به تاکید است که این دسته از رفقا تاکنون بطور صریح و آشکار توضیح نداده اند که

منظورشان از مسائل تئوریک چیست و چگونه و بر چه مبنائی باید برای رسیدن به وحدت نظر در مسائل تئوریک تلاش نمود.

مدافعین پیشگذاشته، برای توجیه ضرورت وحدت سازمان با حزب توده ایران، فقط در همین عرصه هائیکه که به انحراف و دکماتیسم گرفتار آمده اند، بلکه متدبر خورد آنها در سایر عرصه هائیکه اصولی است، از جمله آنها برای اینکه بتوانند این موضوع را ثابت کنند که خطاهای حزب توده ایران در گذشته، عدول از اصول نبوده و نسبت دادن اپورتونیسم و فریبم به آن "یاوه ای" بیشتر نیست به ارائه تعاریف جدیدی از این مقولات میبرد از آنکه در زیر به آن پرداخته میشود.

۲- اپورتونیسم و دکماتیسم و اشکال بر روزان

مفهوم درک ارائه شده از لنوم، اپورتونیسم و دکماتیسم از سوی مدافعان پیشگذاشته درکی است که قریباً با تعریف مارکسیستی-لنینیستی از اپورتونیسم و دکماتیسم ندارد. مقاله "مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران" که منکر خطای استراتژیک حزب توده ایران است، فقط احزابی را اپورتونیست میدانند که اعضا حزب برادر نیستند و در پیرویه انکشاف خودشان "با جنبش جهانی کمونیستی مرزبندی میکنند و به مقابله برمیخیزند، خود را از احزاب کمونیست برادر جدا میکنند... و وقتی در برابر این سوال قرار میگیرند که بنا بر این شاعنی توانید احزاب کمونیست ایتالیا و اسپانیا و ژاپن را نیز که در "مجموعه احزاب برادر حضور دارند" اپورتونیست بنامید. بناچار تئوری جدیدی وضع مینماید و آنها را "پدیده های بینابینی و در حال گذار" مینامد. بدین ترتیب مجبور میشود احزابی را که بسیاری از اصول جهانشمول لنینیزم را کهنه شده اعلام کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرده اند "پدیده های در حال گذار" نام نهاد تا متدبران با قیود یالکتیکی خود را نجات دهند و همین خاطر هم هست نویسنده مقاله گرچه بخش اصلی مقاله اش را به خطمشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی اختصار داده است اما وقتی دچار این تناقض بزرگ میشود فراموش میکند که از تفاوت بخش مهم این جنبش و در راس هم آگاد میسین های اتحاد شوروی درباره "کمونیسم اروپائی" سخنی بمیان آورد.

مقاله با این منطق خود، انحراف حزب کمونیست مصر را، که عضواً حزب برادر بوده و مفاد اسناد جلسات مشاوره رانیز قبول کرده است چگونه توضیح میدهد؟ و آن انحراف را که به انحلال حزب طبقه کارگر یعنی محروم نمودن پرولتاریا از سلاح آگاه و رزمنده خود انجامید، چه نوع انحرافی میدانند؟

در این مسئله دشواری نیست که بسودن در درون احزاب برادر با حمایت احزاب چپسازانی از ایسین یا آن حزب، بخودی خود دال بر وحدت خطمشی و برنامه آن حزب و پیغم شدن آن در برابر انواع انحرافات راست و "چپ" نیست. اینرا هم تجربه و هم تئوریک بارها ثابت کرده است. هم اینکه به وضعیت حزب کمونیست انگلستان بنگرید. این حزب عضو احزاب برادر بوده و پای اسناد مشاوره رانیز امضا کرده است. با این وصف بخشی از هیئتی حزب: چنان و شعبیتی را بوجو داد و رد است که کمونیستها انقلابین به ناچار برگردند. "مورینگ استار" حلقه زده اند و با خطمشی انحرافی حزب به مبارزه برخاسته اند. حزب کمونیست آمریکا را در نظر بگیرید. بنا به نوشته رفیق گس هال دبیر اول کنونی حزب، کمونیست این کشور بر طرف مدتی دچار اپورتونیسم گشت. رفیق گس هال در توضیح اینکه چگونه اپورتونیسم در حزب کمونیست آمریکا مسلط شد می نویسد:

"کشورهایی که برای ارد کردن کارگران و جنبش کارگری به امتناع از برخورد با بقایای شان بدمثل

می آید بدون وقفه ادامه دارد.

در جنبش کارگری هیچکس در مسأله مام گسستن بیو ندخو دبایر خورد با بقاتی را اعلام نمی کند. این کار هیچوقت بطور آشکار صورت نمی گیرد. طی سالهای زیادی در حزب مایطو ر نامری پیرو سه ای آغاز شده که در آخرین تحلیل سن سال پیندیه "اپورتونیسیم براوردنی" کاملاً ریشه یافتنمای منجر گردید. قیام ارتباط بایر خورد طبقاتی طوری صورت گرفت که کسی نتواند آن نبود. (کس مال - موضوع با بقاتی حزب و اپورتونیسیم در مسایل بین المللی سال ۱۳۵۶ - شماره ۴۴ تاکباز نگارنده.)

بر خلاف قیام مقاله یاد شده نظریه پردازان برجسته جنبش کارگری نه تنها بیروز انحرافات اپورتونیسیتی در احزاب برادری را که بلکه به بیروز همین انحرافات در کشورهای سوسیالیستی نیز اذعان دارند. در کتاب تئوری و تاکتیک جنبش کمونیستی بین المللی در همین رابطه چنین آمده است: در کشورهای سوسیالیستی نیز وجود بعضی عوامل عینی باعث انحرافات اپورتونیسیتی از تئوری و خط مائوسیم - لنینیسم می شود. (۲۹)

مدافعان تفکر گذشته کار به این فاکتورهای زنده تاریخی و نظریات برجسته ترین تئوری - دانهای مارکسیستی - لنینیستی ندارند. بر طبق مذاق صوری آنها فقط احزاب اپورتونیسیت و رپویزیونیست و فرمیسیت هستند که بخاورده جانب مارکسیسم - لنینیسم می کنند و آشکارا و صراحتاً در برابر احزاب کمونیست جهانی قرار می گیرند. جز این هر چیزی که داخل در جنبش کمونیستی جهانی است: چه اصول لنینیسم وارد کرده باشد و یا کج فهمیده باشد چه مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد و یا نداشته باشد، چه دیکتاتوری پرولتاریا را بیازاید و یا نه. نه اپورتونیسیت است و نه فرمیسیت و خطاب کردن اپورتونیسیت و فرمیسیت به این گونه احزاب "یاوه ای بیش نیست" و درست به پیروی از همین منطق است که در افتات "حقانیت" حزب توده ای - ایران می نویسد: "حزب توده ایران در طول تاریخ ۴۵ ساله اش با احزاب کمونیست برادری است. نمی توان ثابت کرد وارد آوردن هر گونه اتهام "اپورتونیسیت" و "فرمیسیت" به آن "یاوه ای بیش نیست". نه رفقا! زندگی حزبی و مبارزه با بقاتسی پیچیده تر از آن است که در قصور شماست. جایی که بورژوازی هست، ایدئولوژی اشرافیت هست. این ایدئولوژی نه تنها با ورود و رو و غلبی بیورکینه توزان علیه آرمان با بقه کار عمل میکند، بلکه به اشکال گوناگون و از کانالهای مختلف بدرون جنبش کمونیستی و جنبش کارگری نیز نفوذ میکند تا بر آن از درون ضربه زند. از اینرو بیصرف بودن در درون مجموعه احزاب برادری نمیتوان ادعا کرد که دیگر خطر گفتار شدن در جنگال اپورتونیسیم منتفی شده و حزب تا باید در برابر انواع انحرافات بیمه شده است. وضعی که در حزب کمونیست اسپانیا با آن سابقاً در خشان مبارزاتی اشرافیت وجود آمد، بخوبی بی پایه بودن استدلالی را که مدعی است همین حزب توده ایران ۴۵ سال است با احزاب برادری است، میتوان ثابت کرد وارد آوردن هر گونه اتهام "اپورتونیسیت" و "فرمیسیت" به آن "یاوه ای بیش نیست". اثبات میکند. در حزب کمونیست اسپانیا که سالهای متعددی عضو احزاب برادری بود، اپورتونیسیم مسلط گشته و همین خاطر نیز کمونیستهای اصیل از حزب انشایب کردند و همیقت نمایندگی حزب کمونیست شوروی نیز در کشورگشاهای انشایبون شرکت کرد. خوب است مدافعان تفکر گذشته پاسخ دهند که اولاً چرا همه چه دلیل اپورتونیسیم در این حزب مسلط شد و ثانیاً حمایت رفقای شوروی از انشایبون را چگونه ارزیابی میکنند؟ در این تادریست، مدافعان تفکر گذشته از فرمیزم اپورتونیسیم و اشکال بیروز زمانی عیانتر میگرد که مکث بیشتر در مقالات "اپورتونیسیم راست یا انحراف راست"، "وحدت اصولی یا وحدت صورت" صورت گیرد. در مقاله اپورتونیسیم راست یا انحراف راست آنچه که راجع به خطاها صحبت میشود بیرون می رود که خطا نمیتواند "استراتژیکی" باشد و حتی منجر به "فاجعه" نیز گردد. اما در عین حال گفته میشود این مسئله چه ربطی به اپورتونیسیم دارد.* مقاله وحدت اصولی یا وحدت

* زیر نویس در صفحه ۲۰۰

صوری "پیشترآمده میبذیرد که: "برداشتهای محین خطا آلود از تئوری و خطاهای استراتژیک در خدایشی سیاسی و تاجردی برنامه ای، ضمن آنکه نشانه اپورتونیسیم و یا بحارت دیگر برخورد های آمیخته با اپورتونیسیم است ولی بطایه اپورتونیسیم مفهوم وسیع کلمه نیست" و "خطای استراتژیکی را که سازمان و حزب در برنامه سال ۶۰ مرتکب شدند "یاه گرایش دگماتیستی در حزب سازمان بود" مقاله همچنان میافزاید که: "این خدادر عین حال عدول از برخی مانی نظری نیز بود" (۳۱) به این ترتیب حداقل میبذیرد که خطای مادر گذشته "نشانه اپورتونیسیم" بوده است اما برای شانه خالی کردن از نتیجه گیری درست، میافزاید که ولی "بمطایه اپورتونیسیم بمفهوم وسیع کلمه نیست".

دریاسم باید گفت اولاً بحث بر سر اپورتونیسیم چه مفهوم وسیع و یا محدود کلمه نیست. ثانیاً هرگاه اپورتونیسیم وسیع باشد مثلاً بد است ولی محدود باشد خوب است؟ بیه همین دلیل شناختن آن و مبارزه با آن جهت افکار و انزوی آن در درجه فرعی اهمیت قرار دارد؟ اپورتونیسیم انحراف از مواضع پرولتاریاست و — "مناخح حایقه کارگرو زحمتکشان را فدای منافع سرمایه داری میکند" (۳۲) بیه همین دلیل محدود وسیع بودنش تغییری در اصل موضوع نمیدهد و بنابراین اپورتونیسیم چه جزئی باشد و چه کلی به هیچ وجه جنبه اپورتونیسیت بودن خود را از دست نمیدهد.

تجربه نظری و عملی جنبه حیاتی کمونیستی نشان میدهد که اپورتونیسیم در جاهای مختلفی و در شرایط مختلف نمیتواند به اشکال گوناگون و از جمله در اشکال عربان و مستور برونزند. همچنین اپورتونیسیم در بین احزاب کمونیست کشورهای گوناگون میتواند سرفشای مختلف داشته باشد. بیه همین خاطر پیشاپیش نمیتوان شکل مشخصی برای اپورتونیسیم تعیین کرد اتفاقاً دلیل همین پیچیدگی موضوع است که مبارزه با آن جهت پاکیزه نگه داشتن م. ل. از آلوده شدن به آن هم دارای اهمیت اساسی است و همه میزان قوه الحاده زیادی دشوار است. اپورتونیسیم صرف نظر از اینکه محدود باشد یا وسیع جزئی باشد یا کلی، در اصطلاح مارکسیستی بمعنای "تایید کردن" غیر پرولتاریا با منافع بورژوازی" (۳۳) است. حال ممکن است این تایید کردنها آشکار و علنی صورت گیرد که در آن صورت مبارزه با آن بمراتب سهل تر و ساده تر است و بیا ممکن است این تایید کردنها بطریق پوینده انجام گیرد که در این صورت مبارزه با آن نیز قوه الحاده دشوار خواهد بود. تجربه خود، گواه بارز این امر است و واقعیت این است و شناساندن آن امری دشوار خواهد بود. تجربه خود، گواه بارز این امر است و واقعیت این است که ماهرگ، در راستارسمی خود مبارزه طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را رد نکردیم و همچنین ماهرگ اعلام نکردیم که ما را با کسب قدرت سیاسی کاری نیست و و اما استراتژی ای را که اتخاذ کردیم، استراتژی ای بود که منافع پرولتاریا را تا بهینا فموروزی و آخوند ها کرد. ماضمن دفاع اوشکوفاتی جمهوری اسلامی و شرکت در جنگ ارتجاعی، با شخارافزایش تولید و با توصیه به طبقه کارگر برای چشم پوشی از سهم خود در قدرت * (دنیاشماره ۵ سال ۵۸)، ترک مبارزه در راه دموکراسی

* این رفتار چون توجه ندارد که استراتژی و تاکتیک بحث ترکیبی کمونیزم علمی علم درباره اصول رفتار سیاسی حزب، درباره متدهای تهیه راهها و وسایل دستیابی به اهداف، نهائی جنبش کارگری، درباره قواعد اساسی رهبری مبارزه طبقاتی، پرولتاریا و تمام زحمتکشان میباشد (۳۴)، براحتی ادعا میکند که خطای استراتژیک چه بهطی به اپورتونیسیم دارد.

** در طرح برنامه سازمان در مورد نقش طبقه کارگر چنین آمده است:

طبقه کارگر "وسیلهترین توده های میهن، ماست که باید پیشرو خطمشی ضد امپریالیستی و مردمی — امام خمینی در انقلاب شرکت جسته است و اکنون تحت همین رهبری ایثارگرانه از انقلاب دفاع میکند" همچنین در طرح برنامه سازمان، پذیرفتن وهبری امام خمینی از سوی ما اعلام میشود: "رهبری جنبه متحد خلقت برعهده نیروئی است که از اعتماد و سیچترین توده های شرکت کننده در انقلاب برخوردار است."

وید تراز همه امیدوار کردن توده ها و باقیه کارگر به حاکمیت ارتجاع تسمون وسطای نه تنها منافسین پرولتاریا، بلکه منافس زحمتکشان را نیز قابع منافیه بورژوازی نمودیم و هر چند که این تابع کردن ما نه آگاهانه بلکه ناآگاهانه، نه از روی سوء نیت، بلکه حسن نیت انجام پذیرفت ولی در نهایت به این منجر گردید که مابجای تلاش برای حرکت در جهت سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری دموکراتیک خله و ایجاد شرایط لازم برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا عملاً به استقرار استبداد تئوکراتیک کمک کردیم و به همین خاطر است که هم حزب توده ایران (بمطابق طرح اصلی خط مشی گذشته و هم مابیه اپورتونیسم در پیژده دچار شدیم اپورتونیسمی که مبارزه با آن بدلیل همان ویژگیهایش امری پیچیده و دشوار است زیرا وقتی صحبت از مبارزه با اپورتونیسم مباحث است و هرگز نباید خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسم مباحثی را شامل نماید و در نهایت و جنبه غیر قابل درک آن را در کلیه رشته ها فراموش کرد" (۳۵) • (تاکید از نگارنده)

پس صرف تاکید بر مبانی نظری و قسم خوردن به آن نمیتواند بیانگر درستی راه و روش ما باشد و میتوان به مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری قسم یاد کرده و میتوان آنرا با طاعت و ولایت سرآویزان کرد، اما در عمل راهی رفت که هیچ قرابتی با آن ندارد، درست به همین خاطر بود که در مقاله "نگاهی به قطعنامه ۰۰۰" وحدت مندرج در بولتن ۱ تاکید شده که برنامه و اساسنامه و پراتیک انقلابی از مبانی مهم امر وحدت هستند و به همین خاطر نیز با اثبات رفرمیستی بودن برنامه حزب توده ایران ثابت گردید که شرایط کنونی وحدت با چنین حزبی اساساً نادرست است*.

به همین دلیل متدی که بدون داشتن برنامه و اساسنامه و نیز بدون بررسی برنامه حزب توده ایران، ماباسوی وحدت با آن رهنمون میگردیم متدی است که از وحدت درک "صوری" دارد، نه متدی که به تدوین خلاصه و انتقالی برنامه و اساسنامه و مبارزه ایدئولوژیک حول آن و تأمین وحدت از این طریق، تاکید دارد.

طرفداران وحدت اصولی کسی است که برخلاف مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" با احتیاج از کنار گذاشتن دکماتیسیم "نمی گذرد، زیرا اگر کسی اعتقاد داشته باشد که در گذشته ما دچار دکماتیسیم بودیم و از برخی مبانی نظری (مقاله کوچکترین توضیحی در مورد این برخی مبانی نداده است) عدول کرده بودیم، جدا خواهان بررسی علل آن و همچنین مبارزه با آن میشویم زیرا: دکماتیسیم همچون - رویه یونیسم پیش شرط تئوریک انواع گوناگون "حرفات اپورتونیستی در ایدئولوژی کمونیستی میباشد" (فرهنگ کمونیسم علمی - پولیتیزدات ۱۹۸۰ ص ۵۰۵ به روسی)

قطعاً اگر مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" خود، به دکماتیسیم دچار نبود، مسائلی که طرح کرده است، نمیتوانست او را به نتایج بهتری رهنمون شود. در این صورت بجای حمله به بینش، نمودر زمان، آن بینش را به نقد میکشید که از گذشته تا به امروز مانع وحدت رزمده است. اما مقاله از آنجا که وظیفه دارد، باری به مزجهت ضرورت "وحدت با حزب توده ایران را اثبات کند، علیرغم پذیرش برخی واقعیتها، نتوانسته است به نتایج علمی دست یابد.

* مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" ادعا کرده است که در مقاله قبلی نگارنده "اتحاد عمل" با حزب توده ایران نفی شده است. در پاسخ باید گفت آنچه که در مقاله قبلی نفی شده است، دادن جایگاه ویژه به حزب توده ایران است که اتحاد عمل با این حزب، بدیهی است که اتحاد عمل با متحدان است. تفاوت است و به همین دلیل حرکتی که ممکن است در مورد امر وحدت نادرست باشد، در مورد اتحاد عمل درست باشد. از این رو یکبار دیگر لازم به تاکید است که در شرایط کنونی اتحاد عمل - با مجموعه درجراتان جنبه کمونیستی ایران، بشرط داشتن مرز بندی روشن ایدئولوژیک سیاسی با آن و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و سازنده با آنها از یک سو ضرورت مبرم جنبه کمونیستی است و از سوی دیگر از جمله راههای مؤثر تأثیرگذاری بر روی این جریان است.

۴ - درباره ارزیابی از سطح تکاملی جنبش‌کمیونیستی ایران

در تعیین معیارها و مبانی وحدت، چگونگی برداشت از سطح تکاملی جنبش‌کمیونیستی ایران اینکسه در شرایط کنونی مبارزه ایدئولوژیک باید بر روی چه مسایلی متمرکز گردد، دارای اهمیت جدی است.

هرچند که فقط در این مورد اظهار نظر ریح نکرده‌اند، اما از بالای نوشته‌های شان چنین برمی آید که دو وحدت نظری میانی تئوریک عمده ترین ۰۰۰ و جوه در روند مبارزه برای وحدت است. درک یکسان از مبانی نظری آن پای بست حمله نا پذیر است که کمیونیستها (را) به چارچوب‌ها و معیارهایی مجهزی کند تا مسایل و واقعیات جامعه را همسان و همانند ارزیابی کنند "به این ترتیب آنان همچون گذشته در وحدت نظری میانی تئوریک" را در عمده ترین ۰۰۰ جوه "مبارزه ایدئولوژیک می دانند و از پرداختن به اینکه این وحدت نظری چه چیزهایی باید خود را متجلی سازد، طفره می روند." به عبارت دیگر آنها جنبش‌کمیونیستی را همچنان در مرحله تشخیصیه م.ل فرض می کنند، نه در مرحله انطباق م.ل بر شرایط مشخص جامعه مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" ضمن اشاره به نقل قولی از لنین در مورد وظایف عملی سوسیال دموکراتهای روسیه (سال ۱۸۸۷) درست‌عس آنرا نتیجه گرفته و ادعا کرده است که "وحدت نظری میانی تئوریک عمده ترین ۰۰۰ و جوه در روند مبارزه برای وحدت است." بر خلاف پیشین فوق باید تاکید کرد که جنبش‌کمیونیستی ایران امروز در مرحله ای فرا ترا از تشخیصیه م.ل قرار دارد. و آن عبارت است از انطباق م.ل بر شرایط مشخص جامعه ما این درک از سطح تکاملی جنبش‌کمیونیستی ایران از مای طلبیده مبارزه ایدئولوژیک بر روی مسایلی برنامه‌های و اساسنامه‌ای متمرکز شود تا بدین طریق فرق بین مدعیان ظاهر م.ل و مارکسیست‌ها - لنینیست‌های واقعی آشکار گردد. لنین "در مقاله وظایف سوسیال دموکراتهای روسیه نوشته" در زمان کنونی (پایان سال ۱۸۹۷) حیاتی ترین مساله این نقطه نظر ما مساله و فعالیت عملی سوسیال دموکراتها است. ۰۰۰ راجع به تئوریک آن اشون دیگر ۰۰۰ دفاع آتش از اصول سوسیال دموکراتیسم را از سر گذارنده است. ۰۰۰ ولی درباره جنبه عملی سوسیال دموکراتیسم برنامه سیاسی آن ۰۰۰ اینرا نمی توان گفت (۲۷) درست به همین خاطر است که بعد از آن سالها بعد از آن مبارزه سوسیالیست‌ها در دموکراتها با مدعیان مارکسیسم و بخصوص با منشویک‌ها نه حول پذیرش یا عدم پذیرش مارکسیسم در گفتار، بلکه حول چگونگی انطباق آن بر شرایط مشخص روسیه برپا داشت. به عبارت دیگر این مبارزه حول برنامه و اساسنامه متمرکز شده بود. زیرا مارکسیسم در روسیه "از نیمه دوم سالهای نودسده نوزدهم ۰۰۰ به گفته لنین به برپا آمدن جنبه اجتماعی و بخش ناسوسی جنبه رگرسی (۲۸) بدل شده بود و دشمنان مارکسیسم نه در مخالفت آشکار با مارکسیسم بلکه با لیا و آرایش مارکسیستی به میدان مبارزه با مارکسیسمتها آمده بودند.

جنبش‌کمیونیستی ایران نیز امروز به مرحله‌ای ارزشمند خود رسیده است که برای تمهیز هرچو به بیشتر به مارکسیسم - لنینیسم و دستیابی به تئوری انقلابی باید بحث اصلی روی چگونگی انطباقی عام با خاص متمرکز باید. بنابراین امروز متوقف ساختن مبارزه ایدئولوژیک روی مسایل صرفا کلی و عام هیچ معنایی، جز در جازدن ندارد. امروز باید بیشتر رفت و مبارزه ایدئولوژیک را روی آن مسایلی متمرکز سازد که فرق بین کردار و گفتار را نمایان سازد. فرق بین ادعا و عمل زمانی روشن خواهد شد که هر کدام از جریان‌ها بدو نابهام و کلی نویی درک شود. شان راد مبارزه مسایل اساسی انقلاب و منجمله اوضاع جهان و ایران، مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب، مساله قدرت سیاسی، رهبری طبقه کارگر، چگونگی فراروسی انقلابی، مبارزاتیک به انقلاب سوسیالیستی، مساله اتحادهای طبقاتی، و اختلافهای سیاسی، هدف‌های دور نزدیک، پروتاریا، اشکال و شیوه‌های مبارزه و ۰۰۰ در اسناد برنامه‌های خود بیان دارند و در هر تئوریک روزمره خود و فاداری خود را به آن نشان می دهند. و اتفاقا همین متد نیز نشان خواهد داد که درک که جریان از جسمان بینی پروتاریا، درخی درست و انقلابی است. چیزی که تفکر کهنه از درک آن عاجز است. به همین دلیل نیز مبلغ سکتاریسم زیر شعار وحدت می باشد

پایان سخن

جنبش کمونیستی ایران امروز با بحران جدی و عظیم روبرو است و در برابر آن مشکلات و موانع متعددی قد کشیده است. این مشکلات و موانع که ازین سو ناشی از رشد جنبش کمونیستی را زسوی دیگر ناشی از دکماتیسیم و سکتاریسم و اپورتونیسم و فرقه گرایی و... است که مانع ازطل انقلابی ایسـن بحران است.

برون رفت موفقیت آمیز از بحران، شرط قطعی و عوفقیت کمونیستهاد رتحولات آتی جامعه است. ایسـن امر در برنخورد مسؤلانه و دلسوزانه و بد روزانه رکنه پیشداوری را از ماضی نیستهای طلبد. پییزی کسه متاسفانه در بین نیروهای جنبش کمونیستی کمتر مشاهده می شود. و به همین دلیل نیز نیست که امروز راه حل های مختلفی برای تامین امروز حدت جنبش کمونیستی و برون رفت از بحران پیشنهاد می شود هیچ کدام به تنهایی پاسخگوی نیازم جنبش کمونیستی نیست ازین سو اپورتونیسم راست است بمثابة انحراف مسلط در جنبش علیرغم حرف های بسیار درباره ضرورت وحدت بدین نحو چترکسـن درس آموزی از گذشته مخالفان خود را "وازدگان سیاسی"، "فداانترناسیونالیسم" و "فد شدوری" " دشمنان مبارز طبقاتی" (نامه مردم شماره ۴۰) ... می نامد. و در رسائل برنامه های و اساسنامه های آنقدر چار دکماتیسیم است که حاضر نیست کو چترکسـن تمییری زادر اساسنامه آن بپذیرد و ازسوی دیگر سکتاریسم "چپ" نظیر "راه داری" و جریان فدایی درجه در رفتار اتحاد عمل با جریانات انقلابی و ترقیشواه راغلی الاصول رد نمی کنند اما در عمل نه تنها با بزرگترین بخش جنبش کمونیستی ایسـران یعنی سازمان ها اتحاد عمل را نمی پذیرند، بلکه در تیرازات و ادعای آنان شخصاً نتوان مستند.

فرقه گرایی نیز از جمله موانعی است که برنخورد سازنده و مسؤلانه نیروهای جنبش کمونیستی را با سایل مهم نظری و عملی جنبش دشوار می کند. بطوری که امروز هیچ جریانی نیست که به دوزار مناقح تنگ گروهی برای برون رفت از بحران موجود از موضع مصالح و منافع کل جنبش کمونیستی بشکند و پاسعه صدر در جهت حل معضلات و مشکلات مهم جنبش کمونیستی گام بردارد. این امر از جمله عواملی است که باعث شده است، فضای مناسب در رابطه جریانهای م* ل ایجاد نشود و پیشداوری همسای ناد رست و کینه و رزیهای به شدت زیانبار از تاثیر گذار این جریانات، بر روی همدیگر جلوگیری کنند. این عدم فضای مناسب در بین حال سبب گشته است که خرد جمعی جنبش کمونیستی ایران برای تعیین هر چه بیشتر به تشریح انقلابی رتد و بین برنامه و اساسنامه انقلابی و راهها و نیوهای درست و کار رست آنها بکار گرفته نشود.

باتوجه به وضعیت فوق برای برون رفت از این بحران و تامین وحدت جنبش کمونیستی ایران تدابیر زیر پیشنهاد می شود:

۱- مبارزه ایدئولوژیک سازنده، اصولی و آشنی ناپذیر علیه انحرافات نو نانون جنبش کمونیستی از جمله اپورتونیسم راست بمثابة انحراف مسلط در جنبش ما دکماتیسیم و سکتاریسم "چپ" و راست در تمامی اشکال و بویژه اشکال علنی آن صورت می گیرد.

۲- با فرقه گرایی نه مبلغ، منافع تنگ گروهی است زینی از عل ایجاد فضای نامناسب در روابط جریانات م* ل است، سدیداً مبارزه شود.

۳- با پذیرش این موضوع که انحصار حقیقت در دست یک گروه به تنهایی نیست به خرد جمعی جنبش کمونیستی بهای لازم داده شود و آزان برای تدوین برنامه و اساسنامه انقلابی حد اشکال استفاده به عمل آید.

۴- با پذیرش اتحاد عمل و جنبه و چند جنبه با همه جریانات درون جنبش کمونیستی ایسـران برای تقویت موانع انقلابی پرولتری روی موارد مشخص مورد توافق در جهت تامین همسای مسترند ترو مشترک علیه نیروهای جنبش کمونیستی ایران (سازمان ما، سازمان دارگران انقلابی (راه داری). از زمان فداییان خلق ایران، حزب توده ایران، توده های ناماباز انضالی و جناحی از اقلیت) در اشکال مناسب و مقتضی بپذیرانه و مسؤلانه مبارزه شود.

منابع

- ۱- مقاله "در راه وحدت" از انتشارات سازمان
۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، مقاله "فرزندی در جنبش مونیستی و وظایف ما" - شماره ۹۷
- ۷- همانجا
- ۸- مقاله آنسوی پهره انتخاب - انتشارات سازمان
۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، مقاله آنسوی پهره انتخاب - انتشارات سازمان
- ۹- درباره سیاست و برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در سالهای ۶۱-۵۷ مصوب
پلنوم و سیخیمه مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) - شماره ۲۹
- ۱۷- همانجا
- ۱۸- بولتن کنگره - شماره ۱ - مقاله "مبارزه در راه وحدت جنبش مونیستی ایران" ص ۱۱ (تأکید
ارنبارنده)
- ۱۹- لنین درباره حزب طرارتوین - انتشارات خدمت، ص ۲۸ - نقل از مقاله طرح برنامه ما
- ۲۰- دینیری درباره اول سابق حزب توده ایران "چهل سال در سنگرمبارزه" ص ۲۸
- ۲۱- دنیاسال ۵۸ - شماره ۵ - ص ۷۰
- ۲۲- منتخب آثار جلد ۱ - چه باید کرد؟ ص ۱۵۶ (به فارسی)
- ۲۳- ترجمه درباره فوئریاخ - نازل مارکس
- ۲۴- لنین درباره حزب پرولتری طرارتوین صفحه ۲۱
- ۲۵- تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۶۵۴ - انتشارات حزب توده ایران
- ۲۶- مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" مندرج در بولتن شماره ۲ ص ۳
- ۲۷- بولتن کنگره شماره ۱ - مقاله "مبارزه در راه وحدت جنبش مونیستی ایران
- ۲۸- همانجا ص ۱۴
- ۲۹- مبارزه احزاب مونیست علیه اپورتونیزم و رادیکالیسم - ۱۰ - بلیوف ترجمه ارتاب تشوری و
پرا - نیک جنبش مونیستی بین المللی - به زبان دری
- ۳۰- به توضیح بند ۲۷ مراجعه شود *
- ۳۱- مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" بولتن کنگره شماره ۲ ص ۱۱
- ۳۲- به توضیح بند ۲۹ مراجعه شود *
- ۳۳- تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۹۷۶ - به زبان فارسی
- ۳۴- همانجا ص ۹۷۷
- ۳۵- منتخب آثار - جلد ۲ - کتاب یاد به پیر - دو نام به پس ص ۱۴۵
- ۳۶- بولتن کنگره شماره ۲ - مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری" ص ۳
- ۳۷- مینوهه آثار - ص ۶۴ - مقاله وظایف سوسیالیست در مکرتهای روس - ترجمه پرور عمران
- ۳۸- لنین درباره حزب پرولتری طرارتوین ص ۸

◀ هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ▶

مقالات منتشره در بولتن شماره ۴ که در انتقاد از دموکراسی توده ای نگاشته شده اند، از آنجا که استدلالات مدافعين بیشتر کمینه را آنهم با سادگی نمونه واری آشکارا میسازند، درخور توجه است. این مقاله پاسخی است به برخی نکات اساسی طرح شده در مقالات فوق.

۱ - هدف مبارزه چیست؟ متأسفانه بسیاری از رفقا حاشیه روی و بیش کشیدن مسایل فرعی را بر بحث حول مسایل اساسی ترجیح میدهند، یکی از این مسایل فرعی و کم اهمیت تر پیش کشیدن مسئله "احتمالات" برای پرده کشیدن بر روی وظیفه پرولتاریا در انقلاب حاضر است. از همین روشا بهیست استدلالات در رد دموکراسی توده ای بزرگ جمله از لنین قرار ارد که بدون استناد تمامی مقالات متقدین تکرار شده است. لنین در مقابل با پاروسرو و تروتسکی به امکان "تفوق بیانگران بسیار نااهمگون دموکراسی انقلابی" در ترکیب دولت انقلابی اشاره می کند (۱) و رفقا از آنجا به این نتیجه می رسند که نباید هدف انقلاب دموکراتیک را استقرار قدرتی به رهبری طبقه کارگر قرار داد. به این استدلال در بولتن شماره ۳ پاسخ داده شد (۲) نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست" ضمن نقل دست و پا شکسته آن پاسخ نتیجه گرفته است: "بر خواننده منصف است که عمق و ارونه سازی در چنین منطقی را ببیند. تمام مطلب در همین جاست که میگوئیم: شما هم به حکم لنین گسردن بنهید و بپذیرید که احتمال تفوق دیگران هست... تاکید بر این نحوه برخورد در آغاز این مقاله از آنروست که نشان داده شود چگونه ماهیت واقعی اختلاف پرده پوشی می شود. مابه حکم لنین گردن نهاده ایم و پذیرفته ایم که احتمال تفوق دیگران هست اما این را نیز گفته و می گوئیم که "تفوق دیگران" برای پرولتاریا سرانجامی جز شکست ندارد. یکبار دیگر با صراحت باید اعلام کرد: اختلاف بر سر احتمال تفوق این یا آن نیرو نبوده بلکه بر سر آن است که چه نوع قدرتی می تواند انقلاب دموکراتیک را به پیروزی رساند و گذارنی وقفه به انقلاب سوسیالیستی را تا همین کند. اختلاف بر سر هدف مبارزه پرولتاریا در این انقلاب است."

در همان بولتن شماره ۳، جمله ای از لنین استناد شده که نویسنده ماتر جیح داده درباره — آن سکوت کند و اتفاقاً تمام مسایل استراتژی درست به همان فکر لنینی مربوط است. لنین در پاسخ به منشویکها از ایمن اصل بدفاع بر میخیزد که "شناسایی اینکه هدف مبارزه تصرف قدرت توسط — پرولتاریاست که بوسیله دیگر طبقات انقلابی کام می شود." رفقا مایل نیستند در مورد همین فکر لنینی سخنی بمان آورند و سکوت در مورد آنرا پیشه کرده اند. این سخن لنین نه سخنی اتفاقی و گذ را که عنصر ثابت استراتژی بلشویکی است. در قطعنامه کنفرانس سراسری حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (دسامبر ۱۹۰۸) چنین ماده ای وجود دارد:

"کنفرانس سراسری ج ۰ ک ۰ س ۰ د ۰ بر خاسته از چنین اوضاعی مقرری دارد که وظایف اساسی حزب در لحظه حاضر عبارتند از: (۱) سباید به های وسیع خلق مفهوم و اهمیت سیاست جدید سلطنت مطلقه و نقش پرولتاریا سوسیالیستی که در عین پیشبرد سیاست طبقه ای مستقلا نه، باید دهقانان دموکراتیک را در اوضاع سیاسی جاری و مبارزه انقلابی آتی رهبری کند، توضیح داده شود. هدف این مبارزه همچون سابق عبارت است از سرنگونی تزاریزم و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که متکی بر اقشار انقلابی دهقانان باشد و انقلاب بورژوا دموکراتیک را از طریق فراخوانی مجلس موسسان همه خلقی و ایجاد جمهوری دموکراتیک به انجام برساند." (۳) (تاکید از من)

اهمیت این حکم اساسی برای لنین و بلشویکها آنچنان است که ۴ سال بعد در کنفرانس ششم

از میان تمام وظایف کنفرانس ۱۹۰۸ بر روی همین وظیفه تاکید ویژه میشود: "کنفرانس برخاسته از تمام این دایره وظایفی را که مضافاً در قطعنامه کنفرانس دسامبر ۱۹۰۸ به آنها اشاره شده تأیید می کند و بویژه برای بنگته اشاره دارد که وظیفه کسب قدرت توسط پرولتاریا که دهقانان را به دنبال خود دارد همچون سابق وظیفه انقلابی مومکراتیک در روسیه است." (۴) (تاکید از من)

آیا از این صریحتر می توان سخن گفت؟ قطعنامه های فوق بر تجربه عظیم انقلاب ۱۹۰۵-۷ متکی اند تجربه ای که لنین وقتی دوتاکنیک زامی نوشت هنوز در پیش روی بود. با استفاده از همین تجربه است که لنین ایده مربوط به دیکتاتوری دموکراتیک را صراحت بیشتری می بخشد. در اد قطعنامه های حزبی چنین انعکاسی میدهد. اختلافی درست در اینجاست و نه در انواع احتمالات. هدف مبارزه پرولتاریا در این انقلاب چیست؟ به این سوال پاسخ بدهید رفقا. آیا حاضرین در قطعنامه های حزبی هدف مبارزه را تسخیر قدرت توسط پرولتاریا که اقشار انقلابی را بدنبال دارد یعنی آنها را رهبری می کند، اعلام کنید؟

توسل نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟" به جمله ای دیگر از لنین نیوی می تواند چاره ساز باشد. لنین در پاسخ ترتسکی می نویسد: "این نادرست است که تمام مسئله عبارت از این است که محتوی سیاست دولتی را چه کسی معین میکند و چه کسی اکثریت همگون در آن را تشکیل میدهد." مسئله دیکتاتوری طبقات انقلابی به هیچ وجه به مسئله "اکثریت" داشتن در این یا آن دولت انقلابی و به این مسئله که سوسیال دموکراتها با چه شرایطی میتوانند در این یا آن دولت شرکت کنند، محدود نمی شود." (۵)

در همان بولتهای پیشین ما شاهد تلاشی بوده ایم که اعمال رهبری بر قدرت سیاسی را بسا اکثریت داشته. در دولت یکسان تلقی کرده است. این درک از اعمال رهبری، درکی کاملاً لیبرالی است و از محدود و فکریک بورژوا لیبرال فراتر نمی رود. بویژه در دوران انقلابی که خیابانها با پرچمها و تجسم واقعی قدرت هستند، محاسبه در مورد تعداد وزرای کابینه بشین خطای محض است. تجارب تاریخی بهترین گواه این مسئله و درستی سخن لنین است. دیمیتریف هنگام بررسی تجربه انقلاب بلخارستان می نویسد که در ۹ سپتامبر ۱۹۰۴ حاکمیت سیاسی بدست اکثریت عظیم خلق به رهبری فعال طبقه کارگر و حزب کمونیست انتقال یافت. آیا این بمعنی "تفوق" طبقه کارگر در دولت بود؟ دیمیتریف می گوید:

"واقعیتی است که در ۹ سپتامبر ما بشین فرتت حکومتی بورژوازی هنوز کاملاً نابود نشده بود. کمونیستها در دولتی که ایجاد شد، هنوز اقلیت را داشتند. بسیاری از مواضع مهم رهبری در حاکمیت در دست مردم قرار داشت که بعداً به عناصر غیر قابل اطمنانی برای حاکمیت خلق تبدیل شدند و به آن خصومت ورزیدند. اما قدرت در مناطق در واقع در دست کمیته های جنبه میهنی قرار داشت. نیروی غالب و نفوذ حزب در میان خلق و همچنین مواضعی که در کمیته های جنبه میهنی در دست حزب بود امکان آن را بوجود آورد تا حزب مادر عمل نقش رهبری را در دولت انجام دهد." (۶) (تاکیدها از من)

کمونیستها در حکومت در اقلیت بودند اما بدلیل نفوذ عظیم و اوطریق کارگران و زحمتکشان مسلح در یک شرایط انقلابی رهبری خود را بردولت اعمال میکردند. تجربه انقلاب بلخارستان نمونه دیگری منتهی از نوع ضد انقلابی آن بدست میدهد. بردولت کاملاً لیبرالی بازرگان، خمینی بی چون و چار رهبری میکرد. بنابراین سخن لنین کاملاً درست ولی... ولی درست علیه رفقای ماست. لنین می گوید دیکتاتوری طبقات انقلابی به هیچ وجه به مسئله اکثریت داشتن محدود نمی شود و رفقای خواهند مسئله را به همین اکثریت داشتن محدود کنند و دموکراسی توده اعزبا اغلب پرولتاریا "در دولت یکسان و نامود کرده و علیه آن شمشیر بکشند" دموکراسی توده ای را بنیادیده اکثریت داشتن در دولت

محدود کرد. هدف، مایرقراری، د. د. م. و اعمال رهبری برانقلاب و قدرت سیاسی است. اینک —
این اعمال رهبری به چه شکل تأمین شود، از همان ابتدا به تشکیل دولتی با اکثریت کارگری
بیانجامد یا کارگران مسلح دولت را مجبور به پذیرش رهبری خود کنند و یا... و راصد البته از پیش نمیتوان
تعیین کرد.

برای جلوگیری از هرگونه سوءتعبیر و رمزبندی با ایده های نظریه‌مونی غیرمستقیم "پرولتاریا —
" دموکراتهای انقلابی "توسط" جذابیت برنامه و شعارها "و... باید تأکید کرد که این پدیده مختص
دورانی انقلابی است و وسیله اعمال رهبری نیز جز فشارتوده اهالی مسلح نمی تواند باشد چنین وضعیت
نمی تواند باید آری باشد یا کارگران مسلح اکثریت غیرقابل اعتماد را افسر راه می روند و گذار انقلاب
به مدارج بالاتر تا زمین می کنند و یا اکثریت "کابینه نشین توده کارگران را سرکوب و خلع سلاح می کند
و قدرت واقعی را بدست میگیرد.*

شمال انقلاب کنید، ماحکومت یک رشته مخالفتها با دموکراسی توده ای مستقیم با برداشت
انحرافی از دیکتاتوری پرولتاریا گره خورده است. عمده ای از رفقها هر کما کبیت تحت زخمی پرولتاریا را
بمعنی دیکتاتوری پرولتاریا و بنا بر این طرح آن در انقلاب دموکراتیک را بمعنی جهش میدانند و از همین
زاویه باج د. م. مخالفت میکنند. این فکر در مقاله "درباره رژیمونی و دیکتاتوری پرولتاریا" بصراحت
مورد تأکید قرار گرفته است. "تعبیری که مضمون رهبری پرولتاریا در کما کبیت سیاسی اند با مفهوم
دیکتاتوری پرولتاریا بسنجیت داشته و با آن یگانه اند." نویسنده مقاله فوق برای اثبات این حکم
چنان سردرگمی نشان داده، چنان احکام متناقضی صادر کرده و چنان تجارب تاریخی را تحریف*
کرده که برآستی حیرت انگیز است. "استدلالات" مقاله را بررسی کنیم زیرا نشانگر تفکری در سازمان است
استادان رفیق به لنین (بولتن ۴ بخش ۲، ص ۳۲) کاملاً بی ربط و مربوط به موضوع دیگری یعنی
دولت موقت انقلابی است که خود رفیق نیز می پذیرد "شعار استراتژیک بلشویکها نیست" و با این
حال با استناد به آن می خواهد درستی نظر خود را در مورد دیگری یعنی شعار استراتژیک کمونیست
ما اثبات کند. تمهایی از نقل قولهای لنین مربوط به موضوع مورد بحث است و اتفاقاً درست برضد احکام
رفیق، ما لنین میگوید: "در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دموکراسی همان
انقلاب سوسیالیستی است و هرگاه این کلمات بمعنی صریح وعادی آن استعمال شود هیچ مفهوم
دیگری هم نمی تواند داشته باشد." (۷) ما هم با این نظر لنین کاملاً موافقیم. اما مقاله می خواهد
چیز دیگری را القا کند؛ پس "بکف آوردن قدرت" همان انقلاب سوسیالیستی است. خواه ای —
"بکف آوردن" مشروط باشد به برنامه یا خیر "و به این طریق مسئله "بکف آوردن قدرت" را با مسئله
رهبری قدرت خلق قاطی می کند. دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری یک طبقه، یعنی

* رفقاً صراحتی دارند که اصطلاحات کثرت دارند، مبهوم و حواسیت برانگیز از به بیشترین نسبت دهند
"غلبه"، "تفوق"، "برتری" و... ما از واژه صریح و روشن رهبری استفاده می کنیم و میگوییم چه میخواهیم پرولتاریا
رهبری کند و بهمان نسبت میدهند که میخواهیم پرولتاریا غلبه کند. تکذیبها و توضیحات تکرر نیز فایده ای ندارد!
چنین اصراری نشانه درک محدود از رهبری است ما نکته دیگری را باید اضافه کرد. قدرت سیاسی میدان
ورزشی نیست که از غلبه پرولتاریا سخن بگوئیم. غلبه پرولتاریا بر کی؟ دهقانان؟ ما مناسبات پرولتاریا و
متحدینش را اینگونه نمی فهمیم. پرولتاریا به دهقانان غلبه نمی کند، آنها را رهبری می کند. شعبه یک
دهقان، به یک زحمتکش شهری بگوئید که ما خواهان غلبه و برتری و تفوق کارگر بر تو هستیم یا به او بگوئید
که ما طرفدار تویم که کارگر تو را رهبری کند. عکس العملها چه خواهد بود؟ چرا رفقاً اصرار دارند که اینگونه
واژه های با مفهوم و حواسیت انگیز را که کمترین ضررش ایجاد بدینی و تقابل است به زور به فکر مخالف خود —
نسبت دهند؟

* از آنجاکه استدلالات سایر مقالات در مورد این مسئله تکراری است. در این بخش فقط مقاله فوق
مورد بررسی قرار گرفته است.

دیکتاتوری واحد و تقسیم‌یابذ پرولتاریای تحت رهبری حزب طبقه کارگر این است معنی "بف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دموکراسی. لنین در همین مورد تعریف زیر را بدست می‌دهد: "آموزش درباره مبارزه طبقاتی که مارکس آنرا در مورد مسئله قدرت و انقلاب دموکراتیک بیان کرده است ناگزیر به قبول فرمانروایی سیاسی پرولتاریا بقول دیکتاتوری آن یعنی قدرت حاکم ای میانجامد که دیگری در آن سهم نیست و مستقیماً بر نیرو مسلح توده‌ها تکیه دارد" (۸) (تأکید دوام‌زمن) اما دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی خلق، بمعنی دیکتاتوری بلوک طبقات انقلابی است. در چنین دولتی طبقه کارگر قدرت را به تنهایی بدست ندارد. این دیکتاتوری حاصل ائتلاف و اتحاد معین است. اگر از این تفاوت بی توجه بگذریم دیگر دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک خلق چه معنایی دارد؟ یاد دیکتاتوری پرولتری یاد دیکتاتوری خرد بورژوازی یاد دیکتاتوری بورژوازی. طبق فکری که رفیق ارایه می‌دهد دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان باید تحت رهبری پرولتاریا باشد زیرا در آن صورت این دیگر دیکتاتوری دموکراتیک نبوده بلکه دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود و می‌دانیم لنین تصریح کرده که این دیکتاتوری "یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه یک دیکتاتوری دموکراتیک است" بنابراین باید "اصلاحیه ای" نیز به این فرمول اضافه کرد که: دیکتاتوری - دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان بر رهبری دهقانان باید برای توضیح بیشتر در این مورد به مقاله برخی مسایل درباره ج. د. م. بولتن ۱ مراجعه کنید)

رفیق علی ضمن اشاره به دو تکتیک می نویسد: "همه جاسخن از رهبری پرولتاریاست و هیچ جاحرفی از قدرت متفوق پرولتاریا در حاکمیت سیاسی نیست" این سخن از سوی رفیق زبانه بعنوان دلیل بکار گرفته میشود. اولاً صحبت نه از "قدرت متفوق" بلکه از رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی است. مادر بخش اول این مقاله دیدیم که این ادعا اساساً نادرست و در بهترین حالت حاصل بی اطاعتی است. قطعاً ما آشکاراً از "کبد رت سیاسی توسط پرولتاریا که دهقانان را بدنیال خود دارد" سخن می‌گوییم. البته بشرط آنکه بازم کسانی مدعی نشوند که منظور لنین در اینجا قدرت است که رهبری آن در دست دهقانان است چون "بف آوردن قدرت" معنایش همان انقلاب سوسیالیستی است. لنین در مباحثات خود علیه منشویکها گفته ای را تصریح می‌کند که درست به مسئله مورد بحث ما بر می‌گردد: "گفتن اینکه کس حاکمیت توسط پرولتاریای متکی

به این نظر را که هر حاکمیت تحت رهبری پرولتاریا عبارتست از دیکتاتوری پرولتاریا باید بولتن برای نخستین بار رفیق خسرو مطرح کرد. رفیق در مقاله اخیرش (بولتن ۴) از این نظر عقب نشسته و آنرا نادرست اعلام کرده. اما این عقب نشینی را با این ادعا که از ابتدا چنین فکری نداشته و نظرش تفسیر و تحریف شده توأم کرده است. جای خوشحالی است که رفیق خسرو در رفیق علی راناد رست میدانند و از موضوعاً و قاصلاً گرفته. اما در واقعیت امر تحریفی در کار نبوده. رفیق خسرو در مقاله اولش تأکید بر وظایف راترستیکست را مینویشت: "در جنبه ما نیز برخی طرفداران الزامی بودن رهبری طبقه کارگر در حاکمیت آلترناتیو انقلابی بشر وظایف انقلاب انگشت گذاشته و از آن نتیجه می‌گیرند که بدلیل وجود وظایف دموکراتیک، حاکمیت مورد نظر آنها دیکتاتوری پرولتاریا نیست. باید پرسید چرا چنین حاکمیت‌هایی وظایف دموکراتیک و نه سوسیالیستی را در برابر خود قرار دادند. "پاسخ داد" آلمان دموکراتیک و نظایر آن به این دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که در ترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر متفوقند داشتند و اکثر نیروی برتر بود و بی‌تحکم نگردیده و قطعیت نیافته بود و به همین دلیل حاکمیت اراده و واحد اقاشار و طبقات گوناگون بود و وظایف محدودتری را در برابر خود قرار میداد. "رفیق در وصفه بعد مجدداً تأکید کرد "ماهیت حاکمیت را ترکیب وزن نیروهای شرکت کننده در آن معین میکند. تبدیل حزب کمونیست حاکم در چگونگی انجام وظایف. خویش بمعنی نفی ماهیت غیر پرولتری حکومت نیست" (ص ۶۱ و ۶۲ بولتن ۲) تأکید ما از من امیبنید که مسئله اصلی متفوق حزب کارگر قلعه آد شده و وظایف صراحتاً نفی گردیده و بعد از مقاله دوم به ماهیت حکومت اضافه شده است. (ص ۶۱ بولتن بخش ۲) زیر نویس این خواننده است که قضاوت کند چه کسی تحریف میکند.

برد هقانان (همان) حاکمیت توسط تنها پرولتاریاست... به معنی خند اندن خواننده است (۶)
متاسفانه چنین نظری امروزه سازمان زیاد تکرار می شود و حاکمیت دموکراتیک توده ها بر رهبری طبقه
کارگرها حاکمیت پرولتاریا یکسان تلقی میشود.

با استفاده از تحریف قوی است که رفقاه تحریف دیگری دست میزنند و مرز انقلاب دموکراتیک و
سوسیالیستی را بهم میریزند. رفیق علی می نویسد: "امکان دیگر رهبری پرولتاریا در حاکمیت انقلابی
بلافاصله پس از سرنگونی است. باید در این گفته که از یک طرف به مرحله دموکراتیک انقلاب وارد ارد و از
طرف دیگر کسب حاکمیت توسط پرولتاریا را انقلاب سوسیالیستی دانسته و در عین حال این امر را بلافاصله
پس از سرنگونی میسر میداند، تناقضی هست؟ تناقضی نیست!! چنان کلام در این جا است: "انقلاب ماد موثر
است اما اگر رهبری حاکمیت بدست پرولتاریا افتاد انقلاب زهمان لحظه سرنگونی (و چرا لحظه سرنگونی
ومثلاً ۶ ماه قبل نه؟! به انقلاب سوسیالیستی تبدیل میشود و این است مفهوم کشیدن "دیوار چین"
بین دو انقلاب! نویسنده مقاله در این جملات توانسته التقاط خود را به غالبترین نحوی فورموله کند.
اولاً مارکسیسم علیه یک چنین التقاطی است. در همان قطعنامه های لیتوویکی از "کسب قدرت توسط
پرولتاریا که دهقانان را بدنبال دارد" (یعنی رهبری میکند) بعنوان وظیفه انقلاب دموکراتیک سخن
رفته و گفته نشده که چون در حاکمیت پرولتاریا دهقانان را بدنبال دارد یا رهبری میکند. از لحظه
کسب قدرت انقلاب سوسیالیستی میشود. مسئله کاملاً روشن است. اندیشه های لینین در "خطرات"

... "بیز درست برضد ایده های رفیق است. لینین ضمن طرح مجموعه اقداماتی که آنها را گام
گذاشت، بسوی سوسیالیسم می خواند می نویسد: "برای اینکار دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که
توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود لازم است. بعبارت دیگر برای انجام این کار دموکراسی
باید عملاً انقلابی شود." (۱۰) (تاکید اول از من)

صحت بر سر رهبری "دیکتاتوری انقلابی دموکراسی" توسط پرولتاریاست و البته نمی توان
ادعا کرد که منظور رهبری پرولتاریا بر قدرت سیاسی نیست. زیرا بدون قدرت، سخن گفتن از دیکتاتوری
حرف ساده لوحانه ای است. در همان مقاله لینین این فکر را که منظور از این رهبری دیکتاتوری
پرولتاریاست رد می کند. او ۶ سال بعد در مقاله "درباره مالیات جنسی" قطعنامه ای فرساله "خطر
فلاکت... را نقل میکند و نتیجه میگیرد که "توجه داشته باشید که این مطلب در زمان حکومت
کرنسکی نوشته شده و در این جا صحبت بر سر دیکتاتوری پرولتاریا یا دولت سوسیالیستی نیست بلکه
مطلب بوسرد دولت "انقلابی دموکراتیک" است." (۱۱)

دوماً مارکسیسم ضمن توجه اکید به پیوند تنگاتنگی بین انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی، در
همین حال برجستگی آنها از هم تاکیدی کند. مارکسیسم این پیوند را اینگونه میفهمد که پیروزی
انقلاب دموکراتیک عبارتست از آغاز مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی. لینین میگوید: "ما پس از
پیروزی انقلاب دموکراتیک بسبب نیروی پرولتاریای آگاه مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را
آغاز خواهیم کرد. لینین که خود تئوری فراروی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تدوین
کرد در عین حال علیه مخلوط کردن دو انقلاب شدیداً هشدار میداد. انقلابات دموکراتیک خلق
که از انقلابات بورژوازی فراتر میروند، در هم تنیدگی دو انقلاب را با هم بیشتر می کنند. اکنون دیگر
از درون دیک انقلاب سخن میروند، اما رهنمود متدیک لینین مبنی بر مخلوط کردن این دو رویداد بقوت
خود باقی است. پیروزی انقلاب دموکراتیک و استقرار دموکراسی توده ای بمعنای آغاز مبارزه بلاواسطه
پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی است. این به چه معناست؟ به این معناست که انقلاب
دموکراتیک خود یک دوره را در بر میگیرد. در این دوره باید با نیروهای معینی متحد شد. نیروهای معینی
را منفر کرد و علیه دشمن معینی مبارزه نمود. حاصل این مبارزه فقط و فقط می تواند پیروزی انقلاب
دموکراتیک باشد. بلافاصله پس از این پیروزی و به نسبت این پیروزی مرحله جدید و مرحله
مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی آغاز میشود. در این مرحله تجدید آرایش طبقاتی صورت میگیرد

بخشی از متحدین دیروز (انقلاب اول) به دشمنان امروز (انقلاب دوم) بدل میشوند. دشمن عمده و هدف مبارزه تخییمی کند و ... حاصل این مبارزه عبارت خواهد بود از انقلاب سوسیالیستی و نه چیز دیگری.

اما رفیق علی این رابطه را اینگونه نمی فهمد. او میگوید انقلاب دموکراتیک بلافاصله پس از سرنگی رژیم پشروط آنکه رهبری حاکمیت بدست پرولتاریا بیفتد، انقلاب سوسیالیستی پیروزمی شود. رفیق نمی گوید بلافاصله پس از سرنگی، انقلاب دموکراتیک انجام میگیرد و دوران تدارک مستقیم انقلاب سوسیالیستی، دوران انتقال از انقلاب اول به انقلاب دوم آغاز میگردد. بلکه من گوید انقلاب سوسیالیستی پیروزمی شود زیرا استقراری پرولتاریا معنای دیگری چیز پیروزی انقلاب سوسیالیستی ندارد. در تئوری رفیق از پیروزی همزمان دو انقلاب، از انقلاب همزمان دموکراتیک و سوسیالیستی سخن می رود. به عبارت دیگر در این منطق محصول مبارزه توده ها در راه انقلاب دموکراتیک میتواند عبارت باشد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی. شاید ذکر مثالی این گره کور را بازتر کند: ما به اتفاق مشغول مبارزه در راه انقلاب دموکراتیک هستیم برای خود نقشه ای کشیده ایم میخواهیم دهقانان و خرده بورژوازی را بخود ملحق سازیم. لیبرالها را منفرد کنیم و جمهوری اسلامی را براندازیم. جنبش انقلابی اوج میگیرد، ما به رهبر انقلاب بدل میشویم رهبری حاکمیت جدید را بدست میگیریم. ما به کارگران خواهیم گفت: رفقا مرحله اول انقلاب به اتمام رسید، مرحله جدیدی شروع شده، کسان تدارک مستقیم انقلاب سوسیالیستی تان را آغاز کنید. نقشه و استراتژی تازه ای تهیه کنید، متحدین دیروز را مجدداً ارزیابی کنید. نیمه پرولتاریا را بخود ملحق سازید. تمام بورژوازی را بکنید. دموکراتهای منززل را منفرد سازید. اما ناگهان رفیقی از راه می رسد و میگوید شما را میباید که چشمهاتان را باز کنید! این انقلابی که پیروز شده همان انقلاب سوسیالیستی است. مگر نه اینکه دیکتاتوری پرولتاریا یعنی حاکمیت تحت رهبری ما پرورگار گشته است؟ بله این انقلاب انتقال پیروزمند سوسیالیستی است. ... مجباً چطور؟ آخر ما که داشتیم در راه انقلاب دموکراتیک مبارزه میکردیم، ما که میخواستیم کار انقلاب سوسیالیستی را تازه آغاز کنیم ... شاید چنین است معنی "دیالکتیک"!

واقعیت این است که برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی احتیاج به دقتترین استراتژی و نقشه و تاکتیک است. حزب و پرولتاریای آگاه باید بدانند برای انقلاب سوسیالیستی با چه کسی متحد شوند چه کسی را منفرد کنند، کدام نیرو را سرنگون سازند. استراتژی انقلاب سوسیالیستی نمی تواند بی استراتژی انقلاب دموکراتیک یکسان باشد. باید معلوم کنیم که در مرحله فعلی در راه کدام انقلاب برای تحقق کدام استراتژی مبارزه میکنیم نمی شود همه چیز را رها کرده شانس و اقبال چسبید. اگر زد و ما گرفتیم انقلاب سوسیالیستی میشود و گرنه که دموکراتیک میباشد! اما رفیق عزیز دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی از آسمان نازل نمی شود، باید در راه آنها آگاهانه و طبق نقشه مبارزه کرد. اگر امروز میتوان به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در همین انقلاب ما به "یک امکان" باور داشت دیگر سرگرم کردن طبقه کارگر به انقلاب دموکراتیک نهایت ارتجاع است.

به این ترتیب تاکید بر تفاوت های واقعی دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی و انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در منطق رفیق از میان می رود و "رهبری پرولتاریا" ما به معنی چیز ار میگیرد. اولین درد و تاکتیک نتیجه گیری بسیار مهم و معروفی دارد: "پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند بدین طریق که توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و نابینا کند. بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند بدین طریق که توده عناصر نیمه پرولتاریای اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً درهم شکند و نابینا کند. دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد" (۱۲)

این فرمول جاودانه فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است و در آن همه چیز بدقت تعریف شده: همونی، آرایش طبقاتی و وظایف. انقلاب دموکراتیک عبارت است از اتحاد پرولتاریا با دهقانان بمنظور فلج کردن بورژوازی و درهم شکستن حکومت مطلقه. رسالت دیکتاتوری

د مكراتيك د اجراي چين هدف است. انقلاب سوسياليستي عبارتست از اتحاد پرولتاريا با عناصر
نيمة پرولتري منظور قلم كردن مقاومت دهقانان رخرده بورژوازي وسركوب جبري بورژوازي. آيا از ايسن
روشن ترمي توان بر تفاوت دوا انقلاب بود د يكتاتوري از لحاظ پايه طبقاتي ووظايف انگشت گذارد ؟
اين فورمول كه از عينيت بر ميخيزد هيچ ربطي به مسئله خلاصه كردن تفاوت دوا انقلاب بود د يكتاتوري
به رهبري پرولتاريا ندارد. لئين در تضيح تفاوت بين د يكتاتوري د مكراتيك و سوسياليستي مجد دابه
وظايف واهداف بر ميگرد د و در توصيف د يكتاتوري د مكراتيك كارگران ود هقانان ميگويد :

"واضح است كه ايسن د يكتاتوري يك د يكتاتوري سوسياليستي نبوده بلكه يك د يكتاتوري
د مكراتيك است. اين د يكتاتوري نميتواند (بدون طي يك سلسله مراحل بنيابيني تكامل
انقلاب) به پايه هاي سرمايه داري گزند وارد سازد." (تاكيد هازمن) [۱۳]

چراين د يكتاتوري د مكراتيك است ؟ بخاطر اينكه رهبريش دردست پرولتاريا نبوده و دردست
دهقانان است ؟ نه ! بخاطر اينكه نمي تواند به پايه هاي سرمايه داري گزند وارد كند .

پيشه التقاط و تناقض در كجاست ؟ رفاقازيك سوبراي رديج د. م. خ. به اين تعريف كه هرگونه رهبر
پرولتاريا بر قدرت سياسي مترادف است بحد يكتاتوري پرولتاريا نياز داريد و از سوي ديگر نمي تواند امکان
رهبري طبقه كارگر بر قدرت سياسي برآمده از اين انقلاب را نفي كند. اين وضع آنها را در تناقض
لا ینحل فرو برده است. اگر بصراحت گفته ميشد چون انقلاب د مكراتيك است پس سخن از رهبري
پرولتاريا بر حاكميت سياسي ليا د يكتاتوري پرولتاريا نمي تواند در ميان باشد اين تناقض از زاويه
اپورتونستي حل ميشد و از سوي ديگر اگر فرق بين د يكتاتوري د مكراتيك و د يكتاتوري سوسياليستي بد رستي
درك مي شد باز هم اين تناقض از موضع ماركسيستي بر طرف ميگرديد .

اين رفاق تعريف لئيني د يكتاتوري پرولتاريا را كه عبارتست از حاكميت يگانه طبقه كارگر بر يك پايه
اجتماعي (يا تركيب طبقاتي امعين ووظايف معين ر دمي كند و آنرا معادل هر حاكميتي ميدانند كه
رهبري طبقه كارگر بر آن اعمال شود بر پايه همين درك است كه اين فكر انحرافي پديد ميآيد كه
د يكتاتوري پرولتاريا ميتواند از يك انقلاب د مكراتيك حاصل آيد (و فكر تروتسكيستي در رست د را بنا
است) و براي استقرار آن استراتژي خاصي مبتني بر جلب متحدين معينی به خاطر ووظايف
معيني لازم نيست . د ر واقع لئني اگر د يكتاتوري پرولتاريا فقط عبارت باشد از رهبري ، اين رهبري چه
بر خرده بورژوازي و دهقانان بمنظور ووظايف همگاني اعمال شود (انقلاب د مكراتيك) وجه بر نيمة پرولتر
ه او است شمار شوندگان بمنظور ووظايف سوسياليستي (انقلاب سوسياليستي) تفاوتی در ماهيت امر
نخواهد كرد !

رفيق علي براي اثبات اين ادعاه تنها ماهيت انقلاب اکتبر بلکه نظرات خود را نيز تحريص
مي كند . رفيق د ونقل قول از لئين مي آورد و نتيجه مي گيرد كه انقلاب اکتبر نيز تا مدتی ماهيت
بورژوايي داشته :

"پرولتاريا پس از اکتبر سوسياليستي است كه بايد با دهقانان بطور اع بلوك موقت تشكيل د
نسبت به دهقانان ميانه حال يك سلسله گذشت كند و . . . تنها آنگا ه است كه مي تواند
انقلاب بورژوايي راه انقلاب سوسياليستي تبديل كند يعني مد تي پس از تحقق د يكتاتوري پرولتاريا"
(تاكيد هازمن) اين نتيجه گيري بر آن لازم است ثابت شود د يكتاتوري پرولتاريا ربطي به وظيف
ندارد و وظيف آن حتي مي تواند بورژوايي باشد . اما رفيق متوجه نشده است كه در گرامر جمله
پشت جيبه خود را كاملا ويران كرده است . اود بحثي ديگر مدعي شده كه اگر پرولتاريا بلافاصله پس از
سرنگوني حاكميت را بدست گيرد انقلاب به انقلاب سوسياليستي تبديل مي شود و عبارت ديگر مرز بين
اين دوا انقلاب را همان استقرار د يكتاتوري پرولتاريا قرار د و خلاصه مدعي مي شود كه حتي پس از تحقق
د يكتاتوري پرولتاريا نيز انقلاب مي تواند بورژوايي باشد . بالاخره چه بايد كرد ؟ کدام حاكم را بايد
پذيرفت . شايد براي پيروي بر مخالفان فكري هر دورا ؟!

استناد به لنین، تنها تناقض این منطق را آشکارتر می‌کند. سخنان نقل شده از لنین توسط رفیق علی - برای اثبات بورژوازی بودن انقلاب اکثریولای تحریف شده و تا نیا برخلاف آید های اوست. لنین در همان نقل قول مربوط به ضرورت سرمایه داری دولتی مسئله ای را مطرح کرده است به اهمیت یک انقلاب اجتماعی و اما رفیق ما از وی آن "جهش" کرده است. "اگر چه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم." امیدواریم ادعا نشود که منظور انقلاب اجتماعی بورژوازی علیه فتودالیسم است یا اینکه میتوان انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را مثلا از طریق یک انقلاب بورژوازی عملی کرد. رفیق ما درست معنی عملی کردن انقلاب اجتماعی را نمی فهمد. اقداماتی که پرولتاریای امریکاییز در فردای پیروزی بیان دست میزند برخلاف نظر رفیق عبارتست از عملی کردن همین انقلاب اجتماعی و ماهیت آن با اقدامات پرولتاریای روسیه تفاوت اساسی نخواهد کرد. تفاوتها بر سر چگونگی ساختن سوسیالیسم خواهد بود. تمام آنچه را که لنین درباره اصلاحات بورژوازی (و نه انقلاب بورژوازی) مطرح می کند در چارچوب انقلاب سوسیالیستی است. لنین در همان مقاله که رفیق علی برای بورژوازی بودن انقلاب اکثریولان فاکت می آورد اشارات اکید و نسبت به ماهیت انقلاب - اکثریولان که رفیق علی آنها را ندیده گرفته است: "حتی در آن موقع هم جمهوری ماحم - ووری سوسیالیستی بود. در آن موقع ما هر روز با شتابی عظیم - ظاهرا با شتابی بیش از حد لزوم - به اقدامات اقتصادی مختلفی وجدید دست میزدیم که نمی توان بدانها نام دیگری جز سوسیالیستی داد." (۱۴) (تاکید ها از من) لنین در همانجا از نظام اقتصادی سوسیالیستی نام میبرد. لنین در مقاله دیگری میگوید "ما از نخستین گامهای "کونیسم" روسیه سخن میگوئیم. آنچه که اصولا انجام فوری آن امکان پذیر است فوراً باید ضربه انقلابی انجام یافته است." (۱۵) تمام این اقدامات اقتصادی سوسیالیستی، "نخستین گامهای "کونیسم" ایجاد نظام سوسیالیستی. در همان دوره ای صورت گرفته که رفیق انقلاب اکثریولان بورژوازی (از جنبه وظایف و مضمون اقتصادی) میخواند. حال باید در تاریخ جست و یافت این کدام انقلاب بورژوازی است که میتواند نظام اقتصادی سوسیالیستی را ایجاد کند؟! اما نتیجه گیری نقل قول دوم مورد استناد رفیق نیز بزرگ اشتباه "کوچک" رخ داده است. لنین از معنوی داشتن سوسیالیسم "درده و از انقلاب عمومی دهقانی که هنوز یک انقلاب بورژوازی است نام می برد اما رفیق کلمه دهقانی را حذف میکند. و انقلاب عمومی دهقانی را به "انقلاب بورژوازی" بدل می کند. سخن لنین این است که چگونه میتوان انقلاب سوسیالیستی را که آیتک در شهر آغاز شده به روستا گسترش داد. لنین میگوید "یکسال پس از انقلاب پرولتری در ریاستها، تحت نفوذ آن و به کمک آن در دهات دور افتاده نیز انقلاب پرولتری فرارسید" (۱۶) (تاکید از من) و رفیق ما نتیجه می گیرد که اکثریولان سوسیالیستی هنوز انقلاب بورژوازی است. چرا؟ برای اینکه باید هرگونه پیوند بین دیکتاتوری پرولتاریا و وظایف آن را قطع کرد!

ماه بررسی مستقل تحریف تجارب مربوط به چ. د. و خ. نمی پردازیم. رفیق علی مینویسد که انقلابات دموکراتیک خلق از همان زمان که هژمونی پرولتاریا بر حاکمیت اعمال شده انقلابات سوسیالیستی قرار میگیرند. برای این ادعا یک دلیل و فاکت نیز آورده نشده است. ما در بولتن های پیشین با ارایه اسناد و فاکت های متعدد دو اعتبار ثابت کردیم که این ادعایی کذب است. اما رفیق به همه این فاکتها و اسنادی اعتناست و برای اثبات نظراتش میخواهد تاریخ انقلابات دموکراتیک خلق را از نو بنویسد!

نتیجه علی منطق رفیق علی چیست؟ او به طبقه کارگر چه توصیه ای میکند و چه راهی پیش پای او می گذارد؟ رفیق در پاسخ به این سوال که چرا شعار استراتژیک ما باید "حاکمیت انقلابی خلق" باشد می گوید "این تنها یک امکان است" و کسب حاکمیت توسط پرولتاریا یک "امکان دیگر" و مجموع این دو امکان "واقعیت تام و تمام" را منعکس می کند. "اما اگر کارگرگانی از رفیق علی بپرسد آن "امکان دیگر" چگونه در حد شما در شعار استراتژیک شما متجلی میشود، او در خواهد ماند که چه جوابی بدهد! بلکه حاکمیت انقلابی خلق"

نمی تواند حاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا باشد و اینرا خود رفیق میپذیرد. رهبری این حاکمیت با کیست؟ در بهترین حالت با خرده بورژوازی. رفیق علی قیبادی-تحریری: تفاوتی هژمونی و دیکتاتوری قورمولسی "عالی" بدست داده است "به بیان فشرده: هژمونی یعنی رهبری جنبش انقلابی و دیکتاتوری یعنی رهبری حاکمیت سیاسی" (تاکید از من). بیائید لحظه ای با این تعریف موافقت کنیم. دیکتاتوری یعنی رهبری حاکمیت سیاسی. رهبری در "حاکمیت انقلابی خلق" در دست خرده بورژوازی است پس، حاکمیت انقلابی خلق، یعنی دیکتاتوری خرده بورژوازی و این کاملاً با تمام مقاله همخوانی دارد. اگر رهبری پرولتاریا بمعنی دیکتاتوری پرولتاریا است، رهبری خرده بورژوازی نیز نمی تواند معنای دیگری جز دیکتاتوری خرده بورژوازی داشته باشد.

حال پرسیدنی است رفیق عزیز، آنچه تلاش و آنچه "نثوری" برای این است که پرولتاریا را در جریان انقلاب دموکراتیک مستقر کند دیکتاتوری خرده بورژوازی دعوت کنیم؟ نه! شعارش نمی تواند شعار پرولتاریا و انقلابی باشد. این شعار برای انواع و اقسام خرده بورژواها و حتی بورژوازی پذیرفتنی است. آنچه خطرناک می تواند داشته باشد؟ بگذریم از کارگران انقلابی "رهبری" کنند، اما حاکمیت سیاسی - یعنی اساسی ترین مسئله انقلاب - را بدست ما بسپارند. آنها انقلاب کنند و ما دیکتاتوری خود را برقرار کنیم. معامله منصفانه ای است! این منطق علیرغم همه تعریض و تعجید هایش و طبقه کارگران انقلاب سوسیالیستی نمی تواند از محدود و فکریک دموکرات خرده بورژوا فراتر رود!

۴ - ایست، جهش ممنوع! پاره ای از انتقادات به ج. د. خ. از جنبه وظایف این انقلابات طرح میگردند. بخشی از مقاله "مرحله انقلاب ایران، مضمون وظایف" به این مسئله اختصاص دارد. رفیق فرشید میگوید اگر رهبری پرولتاریا بر حاکمیت اعمال شود، دولت کنونی ایجاد بخش سوسیالیستی و این یعنی انقلاب سوسیالیستی. مادر فصل پیش دیدیم که لنین اقداماتی چون ملی کردن ها و حتی کار اجباری همگانی در شرایط "دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که توسط پرولتاریا رهبری شود" راهنوس سوسیالیسم نمی داند و آنها را گام گذاشتن بسوی سوسیالیسم می خواند. "تنها یک بار مراجعه به رساله "خطرفلاکت" ... اگر فی الواقع هدف کشف حقیقت باشد - مسئله را روشن خواهد کرد. از نظر ما مجموعه اقدامات اقتصادی دموکراسی بوده ای نه بمعنی ایجاد بخش سوسیالیستی بلکه بمعنی ایجاد وضعیتی است که دیگر سرمایه داری نیست اما هنوز سوسیالیسم هم نیست. این وضعیت بیابگران انتقالی است از سرمایه داری به سوسیالیسم. اما رفقا این انتقال را درک نمی کنند. بقول لنین:

"آنها مارکسیسم را با چنان شیوه لیبرال مابانه بیمایه ای تحریف کرده اند که در آن جز قرارداد انقلاب بورژوازی در مقابل انقلاب پرولتاری چیزی دیگری برایشان وجود ندارد. تازه تصور آنها - در باره این تقابل بینهایت جامد و بیروح است" (۱۷) (تاکید از من)

رفیق می گوید اگر پرولتاریا رهبر باشد دولت کنونی یعنی ایجاد بخش سوسیالیستی و ما میبایسیم اگر خرده بورژوازی رهبر باشد چه؟ دولت کنونی یعنی ایجاد "بخش خرده بورژوازی"؟ مطابق این - منطق دولتی را در نظر بگیریم که پرولتاریا در آن در اقلیت است. در این دولت مثلاً وزارت نفت "در دست کمونیست ها است. آیا نمی توان گفت صنایع نفت به "بخش سوسیالیستی" تبدیل شده است. زیرا "رهبری" کمونیست ها بر این صنایع اعمال می شود؟!*

* تفاوتی میخواید! اثبات کنند "که رهبری طبقه کارگر بر قدرت سیاسی مترادف است با دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا ربطی به وظایف ندارد. از لنین نقل قول میآورد که انقلاب اکتبر تا مدتی بورژوازی بوده و برایشان مهم نیست که بشو و یکمابانیز به دولت کنونی دست زدند و بقول خودشان "بخش سوسیالیستی" ایجاد کردند. (مر. ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ بولتن ۴) در آنجا چون

رفیق فرشید در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی توسط انقلاب دموکراتیک خلق رادلیلی دیگر
براین دانسته که این انقلاب انقلابی سوسیالیستی است و عالمانه حکم صادر کرده که لنین تا قبل از
انقلاب سوسیالیستی هرگز چنین وظیفه ای را طرح نکرده است. مادر مقاله پیشین بطور مفصل نظرات
لنین در این مورد را بررسی کردیم. اکنون برای اثبات نادرستی رفیق تنبیه چند فاکت تازه اشاره
می کنیم. لنین در کنفرانس هفتم حزب (آوریل ۱۹۱۷) ایده در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را به
روشنی توضیح می دهد و می گوید:

"همه ما موافقیم که زمام حکومت باید در دست شوراها و نمایندگان کارگران و سربازان باشد
... به چه ترتیب شوراها این قدرت را بکار خواهند برد؟ آیا آنها به شیوه قدیم اداره کشور از
راه پلیس برخورد کنند، آیا کشور را بوسیله ارگانهای قدیمی حکومت اداره خواهند کرد؟ بنظر
شوراها چنین کاری نمی توانند بکنند. رجال وظیفه مستقیمشان تشکیل دولت غیر بورژوازی است
من میان بلشویکها این دولت را بکمون پاریس بدان معنا مقایسه کردم که کمون پاریس ارگانهای
قدیم اداره کشور را در هم شکست و ارگانهای کاملاً جدید و مستقیم را واسطه کارگری را جایگزین
آنها ساخت." (۱۸) (تاکید ما از من)

لنین سپس در مورد هدف این شوراها تصریح می کند:

شوراها و نمایندگان کارگران و سربازان باید زمام حکومت را نه برای ایجاد جمهوری معمولی
بورژوازی یا انتقال مستقیم سوسیالیسم دست گیرند این کار ممکن نیست پس برای چه باید زمام
حکومت را بدست گیرند؟ آنها باید برای زمام حکومت را بدست گیرند که نخستین گامها و مشخص را
بسوی این انتقال بردارند. گامهایی که می توان و نباید برداشت." (۱۹) (تاکید ما از من)
بر پایه این فکراساسی است که زمانیکه هنوز مبارزه نه برای دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه برای "جمع
دموکراتیک پرولتری" در حقیقت "جریان" داشت، لنین در قطعنامه "درباره تجدید نظر در برنامه حزب"
اصلاحیه زبرنوار کرد: "۲- اصلاح مواد بندهای مربوط به دولت با روح خواست نه جمهوری
بورژوازی پارلمانی بلکه جمهوری دموکراتیک پرولتری - در حقیقت یعنی از نوع دولت فاقد پلیس و ارتش
دائمی و فاقد مأمورین اداری امتیاز" (۲۰) (تاکید از من)

این است نظر لنین. در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی یک روند پیرویه است و دولت
دموکراسی توده ای وظیفه آغازین روند رادریش رو خواهد داشت و بسته به نیروی خود به انجام آن
اقدام خواهد کرد. همراه با فرارویی دولت دموکراتیک خلق به دیکتاتوری پرولتاریا این روند نیز
به فرجام خواهد رسید. بخیر از این نمی تواند باشد. انقلاب در ایران باید از چهار چوب سرمایه داری
فراتر رود. معنی این حرف این است که این انقلاب در عرصه دموکراسیسم نیز نمی تواند در چهار
چوب دموکراسی بورژوازی و رژیم پارلمانی بورژوازی متوقف بماند و باید به ایجاد دولتی از ترازیالات دست
زند. اما فراتر رفتن از دموکراسی بورژوازی در شرایط بقای دستگاه ستم و تضییق بورژوازی یعنی ارتش

باید اثبات شود که انقلاب اکثریت بورژوازی داشته رفیق آزروی این بخش سوسیالیستی جنبش
می کند و آنرا نادیده می گیرد اما در اینجا چون باید اثبات شود که در دهه همان انقلاب سوسیالیستی
لیستی است، درست در وسط همین بخش سوسیالیستی "بزمین میاید و آن رادلیلی بر ما نیست
سوسیالیستی انقلاب دموکراتیک خلق یا حسابی آورد رفیق فرشید میگوید: انقلاب بورژوازی میتواند
وظایف سوسیالیستی را انجام دهد. دقت کنید: "آیا این انقلاب از ترازیالات هم سوسیالیستی
بوده است؟ یقیناً خیر" و تا ۳ ماه بورژوازی بوده، البته... البته این بمعنی نفی انجام وظایف سوسیالیستی
لیستی نیست، بلکه در مجموع (!!!) مورد نظر است. "انجام وظایف سوسیالیستی در انقلاب بورژوازی؟!
بنظر ما هیچکدام از وظایف طرح شده در انقلاب دموکراتیک خلق وظایف سوسیالیستی نیست. اما شما که
با این نظر مخالفید آیا می توانید انقلاب دموکراتیک خلق را نیز در زمره آن انقلابات بورژوازی در نظر
بگیرید که به انجام وظایف سوسیالیستی همی پردازد. شاید بدینگونه بتوان بتوافق رسید!

و پلیس و بوروکراسی امکان پذیر نخواهد بود. یگانه شرط فراتر رفتن از رژیم پارلمانی بورژوازی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی است. بدون چنین تحولی — همانگونه که لینن تصریح می کند — "دموکراسی ناپایدار تحول سوسیالیستی محال است" لینن فرق عمده دولت با انواع قدیم آنرا در همین نکته می داند:

"فرق عمده نوع خرید دولت با نوع قدیم آن از این قرار است: رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوازی به سلطنت کاری است بی آسان (چنانکه تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستگری یعنی ارتش، پلیس، و دستگاه اداری دست نخورده باقی میماند ولی کمون و شوراهای نماینده کارگران، سربازان، دهقانان، و غیره این ماشین را درهم می شکند و زمین بر میدارند" (۲۱) ما که می خواهیم رجعت از انقلاب به ارتجاع "آسان" نماند، می خواهیم ماشین ستگری را درهم شکند و زمین برداریم و مایه های هومینی برای یک دست نگه داریم این اقدامات سوسیالیستی است خود را سرگرم نخواهیم کرد.

اما اگر فقط این وظیفه را وظیفه ای سوسیالیستی میدانند و همین جهت تصمیم دارند که از در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی در انقلاب فعلی خود داری کنند، آنگاه باید بگویند با آن چه خواهند کرد؟ آنرا حفظ خواهند کرد؟ اصلاح و دموکراتیزه اثر خواهند کرد. شاید این عمل قابل قبولتر بنظر برسد. اما باید بدین نکته اساسی پاسخ داد که آیا این دموکراتیزاسیون ارتش و پلیس و بوروکراسی را از جنگ بورژوازی خارج خواهد ساخت یا نه؟ ما امیدواریم رفقا خیال نداشته باشند ماشین دولتی را در دست بورژوازی باقی گذارند و در این نکته با ما موافق باشند که این ماشین را باید از جنگ بورژوازی خارج ساخت. اما چگونه؟ با اصلاح و دموکراتیزاسیون؟ تمام آموزش مارکسیسم درباره دولت این است که ماشین دولتی بورژوازی را نمیتوان با هیچگونه اصلاحی در خدمت "انقلاب واقعاً حقیقی خلقی" قرارداد. این ماشین را باید خرد کرد و درهم شکست.

رفیق فرشید که نمیتواند این حقایق را نادیده بگیرد علیرغم نظر خود اعتراف می کند که انقلابات دموکراتیک تاحدی در پی بردجات متفاو و نتوان درهم شکستن این ماشین را دارند اما نباید آنرا جزو وظایف خود بگذارند زیرا: "توان انجام این وظیفه را داشتن یک چیز است و جزو وظایف گذاشتن چیز دیگر!!" در برابر چنین استدلالی چه باید گفت؟ گویی مقرر است که با "تروتسکیستها" مخالفت کرد بهر حال مخالفت کرد! در هم شکستن ماشین دولتی جزو وظایف انقلاب سوسیالیستی است، اما انقلاب دموکراتیک هم میتواند این کار را بکند. توانش را داریم اما جزو وظایف نگذاریم همان جمهوری پارلمانی بورژوازی بسند کنیم. چرا؟ چون نباید از روی انقلاب جهید! دقت کنید:

"پتانسیل شگرفی در انقلابات دموکراتیک دوران کنونی نهفته است. توان فرارویی به سوسیالیسم تسخیر حاکمیت توسط کمونیستها در کشورها ی عقب مانده، و خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی... همه حکایت اولین توان دارند. حال که این توان در آنها وجود دارد بهترین است که از خیر این انقلاب گذشته و از روی آن جهید. یعنی همان چیزی که خواسته یا ناخواسته — "انقلاب دموکراتیک خلق" توصیه می کند."

سخنان رفیق فرشید را برای کارگران ساده کنیم. کارگران! شما در این انقلاب این توان را دارید که حاکمیت را تسخیر کنید، اما ما یاد را در این جهت تلاش کنید. شما در این انقلاب این توان را دارید که ماشین دولتی بورژوازی را درهم بشکنید، اما ما یاد به این امر اقدام کنید. ما یاد به آن چیزهایی که خواسته یا ناخواسته انقلاب دموکراتیک خلق توصیه می کند "تسلیم شوید بگذارید راه بازگشت ارتجاع آسان باشد. بگذارید انقلاب در چهار چوب بورژوازی باقی بماند و خفه شود تا خطر جهش پیش نیاید ما بعد اسر فرصت در جریان انقلاب سوسیالیستی به همه این وظایف پاسخ خواهیم داد... تسخیر حقیقی که باقی میماند این است که این "توصیه" نمایندگان کدام طبقه است که تا بلوی "ایست

جهت ممنوعه! رابدست گرفته شد برابر با بقیه کارگرایان استاده اند ؟

دلیل دیگری فرشی در اثبات اینکه دموکراسی توده ای در واقع همان انقلاب سوسیالیستی است طرح شعار "کنترل کارگری" بعنوان یکی از وظایف این انقلاب است. در این نکته تردیدی نیست که "کنترل کارگری" پس از انقلاب سوسیالیستی تا زمانیکه طبقه سرمایه دار محو نشده، نیز می تواند اعمال شود. اما کنترل کارگری نیز مختص دوره پس از انقلاب سوسیالیستی نیست. لنین در "خطر فکرت" ... این مسئله را به بیان کشید و بارها و بارها بعنوان گامی انقلابی دموکراتیک بر آن تاکید کرد لنین نوشت :

"باید با عزم راسخ بدون بازگشت و بدون ترس از گسیختن پیوند با کهنه بدون ترس از آنها داشتن متهورانه نو، به برقراری کنترل بر مالکین و سرمایه داران از طرف کارگران و دهقانان پرداخت" (۲۲)

لنین تاکید کرد :

"بحث پیشین برای خواننده ای که بایستارد ای اپورتونیستی متداول اس راها و منشویکیا برورش یسافتسه ش بود"

(دقت کنید رفیق فرشی: پندارهای اپورتونیستی متداول) "سهولت ممکن است موجب این اعتراض گردد که اکثر اقدامات مذکور را ایجاد رهاست اما اقدامات دموکراتیک نبوده بلکه خود اقدامات سوسیالیستی است" (۲۳) لنین ضمن رد این اعتراض مجموعه اقدامات فوق (از جمله کنترل کارگری را) "گام بسوی سوسیالیسم" میخواند و میگوید: "یا باید جلورفت پایه عقب در روسیه قرن بیستم یعنی در کشوری که جمهوری و دموکراتیسم را از راه انقلاب بدست آورده است و بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم، بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمی توان پیش رفت" (۲۴)

و ما نیز اضافه میکنیم در ایران پس از پیروزی انقلاب نمی توان بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم پیش رفت. معنی گذارن و وقفه انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی جز این معنی دیگری ندارد و ترس از این اقدامات در آن شرایط معنایش فقط عقب رفتن و ماندن در چهارچوب بورژوازی است. تجربه انقلاب بهمین اواین نظریه ها و در سبای آموزنده ای است. در جریان انقلاب جنبش شورایی نیرومند کارگران شکل گرفت. شوراهای کارگری در بسیاری از کارخانجات بوجود آمدند. فعالیت فعالانه در امر تولید و حتی توزیع اقدام کرد. مقابله رژیم با شوراهای اوچرخش تا سف بار بزرگترین سازمان کمونیستی ایران موجب شد که این شوراهای منحل شد و ما از مضمون انقلابی خود تهی شدند. در انقلاب آتی این جنبش شورایی با امانه ای بسیار نیرومند تر مجدداً شکل خواهد گرفت. در شرایط یک رژیم انقلابی دموکراتیک "دامنه عمل و گسترده گی این شوراهای انقلاب بهمین قابل مقایسه نخواهد بود. بورژوازی و همه سازشکاران خواهند کوشید که این شوراهای را منحل کرده و اگر موفق به تلاش آنها نشوند، آنها را به ارگانهای فاقد اختیار و قدرت، به ارگانهای سازش کارگران و سرمایه داران بسدل سازند. سیاست انقلابی دموکراتیک "تصاحبیت و سیاست دفاع فعالانه از موجودیت شوراهای اوچ دخالت آنان از جمله کنترل بر تولید و توزیع باشد. هرگونه ملی کردن و هرگونه کنترل بر سرمایه داران زمانه ای به شیوه انقلابی دموکراتیک بوده و گامی بسوی سوسیالیسم محسوب میشود که برخورد کارگران و شوراهایشان متکی شود. با اقدامات ارتجاعی و بوروکراتیک نمی توان بسوی سوسیالیسم پیش رفت. اهمیت کنترل کارگری نیز در همین است. این شعار در انقلاب ایران زمینه کاملاً مینی دارد و ما امیدواریم که در کشاکش آتی بین این شوراهای بورژوازی رفقای ما نخواهند بخاطر ترس از "معمول داشتن سوسیالیسم" در جانب بورژوازی بیایستند.

دسته ای دیگر از انتقادات به ح. د. م. م. مربوط به تفکری است که ضرورت رهبری پرولتاریا بر انقلابات دموکراتیک را نفی می‌کند. جای آن درک غیر لینی از "راه رشد غیر سرمایه داری" را آنهم در مورد کشور سرمایه داری ایران مینشانند. این تفکر بنیاد های خط مشی گذشته را میوه تکرار میکند . مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست ؟" نمونه ای از این تفکر است . نویسنده مقاله قوی به مدافعان بیشتر نوهشدار میبندد که : "از پیش احکام من در آوردن صادر نکنید" : "اقتشار دیگر میتوانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را به چنگ آورند ولی . . . سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود ." توی پیرانتزافه کم آن جمله ای که از متن اصلی حذف شده بجای سه نقطه گذاشته شده این حکم "من در آوردم" است : "نمی توانند پیروزی آن را تضمین کنند" (رفیق درجایی دیگر ضمن بحثی دیگر مجدداً میبوسد : از پیش "شیپور مرگ و عزای" حکومت های غیر پرولتری را بصدادرتیاوریند و "امکان ارتقا و فرا روی" آنها را نامحتمل بشمارد!

امروز رسال ۶۶، پس از تجربه شکست فاجعه بار خط مشی گذشته تفکری در سازمان مایید امینشود که این حکم را که "اقتشار دیگر میتوانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را بچنگ آورند ولی نمی توانند پیروزی آن را تضمین کنند (معلوم نیست چرا این ۴-۳ کلمه "نمی توانند پیروزی آن را تضمین کنند" در هر دو موردی که به این جمله استناد شده ، حذف گردیده است) و سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود " را حکم "من در آوردم" اعلام میدارد ! معنی صریح و آشکار این حکم "من در آوردم" چنین است که بدون رهبری طبقه کارگر بر انقلاب و قدرت سیاسی نمی توان پیروزی انقلاب را تضمین کرد و رهبری نیروهای غیر پرولتری سرانجامی جز شکست ندارد . من به رهبری طبقه کارگر بر انقلاب تاکید کردم . زیرا امروز در سازمان مسئله ضرورت ایمن رهبری بر قدرت سیاسی مورد اختلاف است اما به نظر می رسد در مورد ضرورت رهبری طبقه کارگر بر انقلاب اختلاف نظری وجود دارد (بنظرمی رسد زیرا همواره می گفتیم چنین اختلاف نظری وجود دارد) و اکنون رفیق جهانگیر همانا مخالفت و اعتراض خود را با این اصل اعلام میدارد و معتقد است که اقتشار دیگر میتوانند پیروزی انقلاب را تضمین کنند و سرانجام راه بازگشت و شکست نیمایند و باید امکان "ارتقا و فرا روی" آنان را از نظر در برداشت *

بر پایه این تفکر انقلاب دموکراتیک با دور رهبری دارای چشم انداز است . یکی رهبری طبقه کارگر و دیگری رهبری "دموکراسی انقلابی" . این تفکر حتی بدون "ارتقا و فرا روی" نیز اقتشار غیر پرولتری را دارای چنان ظرفیتی میداند که پیروزی انقلاب دموکراتیک و گذر به سوسیالیسم را تضمین کنند و دست همان انحرافات گذشته را تکرار میکند و بدیهی است که باید به مدافعین دموکراسی توده ای، به مدافعین ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بتنازد و آنها را سکتاریست بخواند نتیجه این تفکر جز دست کشیدن از مبارزه در راه تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب بود بهترین حالت تزلزل نشان دادن در باره آن - چیز دیگری نیست و نمی تواند باشد . فرق است بین آن مشی ای که

* رفیق جهانگیر در مخالفت با این حکم "من در آوردم" بیشتر از پیش تصمیمات پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک باعث پیوستن نیروهای بیشتری به این حکم میگردد . رفیق خسرو نیز در مقاله اخیرش این حکم "من در آوردم" را پذیرفته است که : "انقلاب دموکراتیک تصاد صورتی میتواند به پیروزی نهایی خود دست یابد که طبقه کارگر سرکردگی آن را در دست داشته باشد . تجربه دهها انقلاب پیروز و شکست خورده اثبات نموده است که هرگاه پرولتاریا در رأس انقلاب قرار نگیرد انقلاب در نیمه راه متوقف مانده و راه شکست را پیموده است ." (بولتن بخش ۲ ص ۱) پذیرش این حکم نخستین گام در در انحراف پورتونیستی است و رفیق جهانگیر همانا حاضر به برداشتن این گام نخستین هم نیست .

تنها راه پیروزی انقلاب دموکراتیک و گذار به سوسیالیسم را تامین رهبری پرولتاریای شناسد و آن مشی^۱ که به پیغمده شدن این راه از سوی "دموکراتهای انقلابی" نیز باورد دارد. مشی اخیر نمی تواند استراتژی خود را بر پایه تامین رهبری پرولتاریا قرار دهد و هر لحظه آماده است این مبارزه را به امید ارتقا و فراروی "دموکراتها" پیویژه و پیویژه اگر قدرت را در دست گرفته باشند - به طاق نسیان بسپارد و همه هم و غم خود را کوشش در جهت این ارتقا قرار دهد. مگر در گذشته چنین نکردیم و یا این تفکر چه تضمینی است که دوباره چنین نکنیم؟ چنین مشی ای را البته میتوان با ادعای "مبارزه پیگیر" در راه رهبری طبقه کارگر نیز توأم ساخت و همه را راضی کرد. آیا همین امروز حزب توده ایران - مدافعین بینش راست حاضرند بپذیرند و اعلام کنند که در جریان سالهای "اتحاد با ستفاد" با خمینی از مبارزه برای تامین رهبری طبقه کارگر دست شسته و به زائده بورژوازی تبدیل شده بودند؟* نه و صد بار نه. نه حزب توده ایران چنین چیزی را پذیرفته است و نه رفقا در سالهای ما آنها را دعوی می کنند که برای رهبری طبقه کارگر مبارزه می کردند منتسب میخواستند این رهبری را از طریق "ارتقاء" و فراروی "خمینی عملی سازند" چنین است مفهوم واقعی مبارزه در راه کسب رهبری در نزد نویسند مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟"

رفیق با چنین تفکری دیگر چاره را بندای مقاله خود در موضوع دفاع آتشین از طرح استراتژی و تاکتیک سازمان قرار گرفته و از آن موضوع به پیشش نوسازمان مینازد؟ مگر رهمان طرح این حکم "من در آوردم" وجود ندارد که "پیشرفت پیگیر به فرجام رسانیدن انقلاب ملی و دموکراتیک ایران در گرو تامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راه قدرت سیاسی است."؟ این حکم با این حکم "من در آوردم" که آشکار دیگر میتواند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را بجای آورد ولی نمی تواند پیروزی آنرا تضمین کند و سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود "چه تفاوت اصولی دارد؟ مگر طرح ۰۰۰" نیز از پیش "شیپور مرگ و عزای همه حکومتهای غیر پرولتری را بصداد ر نمی آورد و نمی گوید که نیروهای غیر پرولتری نمی توانند پیروزی انقلاب را تضمین کنند و انقلاب را به فرجام رسانند؟ شاید می توان انقلاب را به پیروزی رساند، اما به فرجام نرساند و در همین حال راه بازگشت و شکست را هم بپیمود و میان "پیروزی" و "فرجام" در هم آمیخت ماند؟!

واقعیت این است که طرح استراتژی ۰۰۰ "محصول تفکر گذشته و متعلق به تفکر گذشته نیست محصول انتقاد به این تفکر و بصیای دقیقتر حاصل مرحله ای از انتقاد به این تفکر است. نیروی تحول در سازمان این استراتژی را به طایفه مرحله ای از پیشرفت مبارزه ارزیابی میکند و در تلاش است تا آنرا به سکوی جبهت پیشروی بیشتر و دستیابی به یک استراتژی واقع پرولتری بدل کند. اما رفیق جهانگیر نمی تواند با این "طرح ۰۰۰" موافق باشد و تهنات آن سنگر گرفته است. سنگر گرفته است تا اولاً از اعتبار یک سند رسمی سازمانی بنام خود استفاده نکند تا با آن کامل آن جلوگیری کند و ثانیاً مواد انقلابی آنرا مسخ کند. پیشش نو "طرح ۰۰۰" را به ای برای گامهای بعدی و پیچیده و تفکر کهنه آنرا به سنگری برای بازگشت به نقطه اولیه می خواهند. تا همین امروز شاهد بوده ایم که این رفقا سند استراتژی و تاکتیک را چگونه می فهمند و چگونه می خواهند. همه چیز را در آن تصدیق می کنند منتهای همان ماده ای که فوقاً نقل شد یعنی "پیروزی پرولتاریا بر انقلاب و قدرت سیاسی" مقاله "مرحله انقلاب و نیروهای محرکه انقلاب" تلاشی بود برای حذف این ماده از "طرح ۰۰۰" و مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟"

* نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟" ظاهراً با این ایده و لینی موافقت کرده است که: "لنین اگر چه از ایجاد جبهه متحد طرفداری میکرد، اما مخالف بود که کمیونسستها تحت هر شرایطی از تلاش و مبارزه برای کسب رهبری انقلاب صرف نظر کنند، چون این امر آنها را به زائده بورژوازی تبدیل می کند" [بولتن، ۴، بخش ۱ - ص ۵۲]

نیز عینا جادرجای پای همان مقاله گذاشته است. رفیق جهانگیر مینویسد: "به اعتقاد ما در جریان پیشرفت انقلاب، حاکمیت انقلابی خلق نیز نشی دیاکتیکی میشود. زیرا چنین حاکمیتی مثل همه پدیدها در جهان یک گذشته و یک آینده دارد. آینده ای که مادر رهاش تلاش و مبارزه میکنیم چیزی جز سوسیالیسم نیست" (تاکید از من)

این جملات عینا تکرار نتیجه گیری پایانی مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب" و حاوی اعتراف ارزنده ای است که رفیق "طرح ۰۰۰" و ماده مورد بحث را چگونه میفهمد. نویسنده مقاله میگوید آینده حاکمیت انقلابی خلق سوسیالیسم است. بعد از حاکمیت انقلابی خلق مبارزه در راه سوسیالیسم است. بحسبارت دیگر جمهوری اسلامی و سوسیالیسم گذشته و آینده این حاکمیت هستند: جمهوری اسلامی، حاکمیت انقلابی خلق. سوسیالیسم (دیکتاتوری پرولتاریا)، خوشبینانه ترین تفسیر که از حاکمیت انقلابی خلق "تاکنون شده است این است که این حاکمیت است که رهبری آن "باز" است و رهبری پرولتاریا بر آن الزامی نیست و ضرورت ندارد. برطبق طرح رفیق نویسنده هم برای گذار به سوسیالیسم ضرورتی ندارد که این رهبری بر حاکمیت انقلابی خلق اعمال شود. نویسنده نمیگوید برای گذار به سوسیالیسم لازم است که رهبری پرولتاریا بر حاکمیت انقلابی خلق تأمین شود و بدینگونه است که ضرورت رهبری طبقه کارگر بر انقلاب و قدرت سیاسی دو میشود و سهوا می رود. رفیق جهانگیر حاکمیت انقلابی خلق را به یگانه هدف خود در انقلاب دموکراتیک تبدیل میکند و چیزی بیشتر از آن نمیخواهد. و درست همان ماده مورد بحث را با فراموشی میسپارد و چنین است تفسیر او از "طرح ۰۰۰" و این صدا البته با مسئله "ارتقا و فرارویی" و منافض ضرورت رهبری پرولتاریا پیوند نگذاشت دارد. اندیشه اصلی برای رفیق جهانگیر در مورد مسایل استراتژی نه تأکید بر ضرورت رهبری بلکه مسئله اتحاد است. "جبهه متحد خلق تنها ضامن پیروزی انقلاب" درک او از اتحاد نیز بطور عمیقی انحرافی است. این تفکر مسئله اتحاد را آنگونه که لنین میفهمد و برای آن مبارزه میکند، "پرولتاریایی که دهقانان را بدنیال خود دارد، پرولتاریایی که بوسیله دیگر طبقات انقلابی کمک و پشتیبانی می شود" نمیفهمد. برای او سمت و سوی این اتحاد، مضمون این اتحاد، در برابر خود اتحاد، در برابر اصل اتحاد امری فرعی و درجه دوم است. برای او مهم این است که موازین دموکراتیک حفظ شود. نه اینکه چه طبقه ای چه طبقه ای را بدنیال خود بکشد. در این تفکر اتحاد گر گشای همه مشکلات است و آن استراتژی موفقه و انقلابی است که اتحاد را همه چیز خود قرار میدهد. بررسی رفیق جهانگیر از استراتژی بلشویکسم ل پر از انقلاب فوریه از این نظر بسیار آموزنده است. این بررسی در نوع خود شاهکاری بینظیر است و نشان میدهد که رفیق جهانگیر چگونه حتی بلشویسم را مطابق تفکر انحرافی و آرزوهای خود تحریف می کند.

رفیق مینویسد: "بندین ترتیب لنین با پذیرش این امکان در تئوری (یعنی امکان رهبری نیروهای غیر پرولتری) و حرکت عملی در فوریه ۱۹۱۷" (حرکت عملی در جهت چه؟ در جهت تحقق این امکان؟) شرط گذار به واحد و دیتهای مصنوعی برای حاکمیت آلترناتیو) و نفی مراحل بینابینی که در جهت ژرفش انقلاب ممکن بود پیش آید را بکلن ناصحیح می شمرد." (تاکید آخر از من او ادامه

میدهد: "خطوط اصلی دارجی که لنین در ۱۶ ماهه اول انقلاب فوریه ۱۹۱۷، برای فرارویی انقلاب دموکراتیک، در روسیه به انقلاب سوسیالیستی ریخت در راستای همان نقطه نظر - هایی بود که سابقا عنوان کرده و در این دوره تحقق عملی مییافت. لنین به دموکراتهای انقلابی روسیه پیشنهاد کرد که از ائتلاف با بورژوازی روی برگردانند، یا کمونیستها ائتلاف کنند و در راه اجرای برنامه حداقل پرولتاریا که بخش عمده آنها را در دهقانان و خرده بورژوازی هم مطابق میکرد مبارزه کنند. در این اتحاد اکثریت به دموکراتها تعلق داشت. اما علیرغم این واقعیت حزب بلشویکها شعار میداد: "تمام حاکمیت به شوراها" این شعار سه

به منای حاکمیت یگانه و تامل اختیاراتها بود. باید نوع تازه ای از دولت تشکیل میشد ماشین دولتی سابقه که بالای سر خلق قرار داشت، نابود میگردد. با تحقق این طرح حاکمیتی تولید میافت که از چهارچوب سرمایه داری بالاتر می رقت و در واقع "دولت گذار نسبی انقلاب پرولتری" تشکیل میشد. لنین البته در جریان استقرار چنین حاکمیتی آن شرایط مناسب را میدید که برای مبارزه طبقاتی که فرجام این تحولات را روشن میکرد فراهم میشد. "تاکید ها از من)

این جملات سرپا تحریفی استراتژی و تاکتیک بلشویکهاست و بدین دلیل ساخته و پیرد اخته شد. ه تا چنین القا شود که لنین نیز در واقع برای "حاکمیت انقلابی خلق زبیرهریری" دموکراتها "مبارزه - میکرده و در این حاکمیت توان فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه داری و گذار به انقلاب پرولتری را می - دیده است. ما خواننده را به تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه میدهم:

"حزب بلشویکها میداندست که با واگذاری حاکمیت به شوراهائیکه در دست اسرارها و منشویکها بودند، ماهیت حزب های اسرارها و منشویکها تغییر نخواهد کرد و تزلزل و سازشکاری آنان ادامه خواهد یافت. اما فعالیت آنان دیگر در شوراهائیکه با پرورژواری قطع رابطه کرد. بودند، در روز چشم توده های وسیع زحمتکش انجام میگرفت و زحمتکشان حق داشتند نمایندگانی را که مورد اعتماد آنان نیستند از شوراهای فرخوانند. تزلزل احزاب خرده پرورژوایی که حکومت را در دست داشتند نمی توانستند صلح، زمین، نان و آزادی را مردم بدهند. آنان را بی اعتبار میکرد. بلشویکها در حکومت وارد نشده، در شوراهای بصورت حزب مخالف باقی میمانند. اسرارها و منشویکها را انتقاد و افشا میگردند و از آنان میخواهند که تمام مسایل اصلی انقلاب را حل کنند. توده های مردم بتجربه خویش و در اثر کار توجیحی بلشویکها به بیهودگی ایده های واهی خود نسبت به اسرارها و منشویکها به نقش خائنه آنان پی میبرند و زمام امور دولت را بدست حزب بلشویک، یگانه حزبی که قادر بود زحمتکشان را به صلح، زمین، نان و آزادی برساند می سپردند" (۲۵) (تاکید ها از من)

برای توضیح بیشتر میتوان به کتاب تجربه تاریخی ج ۱، ۱۰، ۱۰، فصل سوم تجربه مبارزه حزب بلشویک بخاطر پیروزی انقلاب سوسیالیستی - بخش استراتژی حزب پس از انقلاب فوریه مراجعه کرد (۱۰ معنی "که عملی" لنین را دیدید؟ لنین حاکمیت به شوراهارا اینگونه میفهمد که دولت خرده - پرورژوایی تشکیل شود. بلشویکها در آن شرکت نکنند تا دموکراسی خرده پرورژوایی را منقرض کنند و نویسنده غیر "سکتاریست" ما مسئله را اینطور میفهمد که این دولتی است از اتحاد دموکراتها با کمونیستها، زبیرهریری دموکراتها که "از چهارچوب سرمایه داری بالاتر می رقت و در واقع" دولت گذار به انقلاب پرولتری "محسوب میشد! یکی میگوید دموکراتها نمی توانستند صلح، زمین، نان و آزادی به دهند یکی میگوید از سرمایه داری بالاتر میروند!

لنین در یکی از آثار خود پس از انقلاب فوریه خط مشی حزب را چنین تعیین میکند: "عدم اعتماد به حکومت تازه و هیچگونه پشتیبانی از آن، به کرنسکی بویژه سوخن داریم. تسلیح پرولتاریا یگانه تضمین است. انتخابات فوری دوما پتروگراد هیچگونه نزدیکی با سایر احزاب (تاکید از من) لنین - بخصوص تمایل بعضی از شخصیتهای حزبی را در مورد اتحاد با منشویکها که برای گسترش انقلاب مخاطره جدی در برداشت بشدت انتقاد کرده بود." (۲۶) لنین "سکتاریست" می نویسد: "عدم نزدیکی با سایر احزاب و نویسنده ما میگوید: اتحاد با "دموکراتهای انقلابی" لنین میگوید: تسلیح پرولتاریا یگانه تضمین است و نویسنده ما تکرار می کند: اتحاد با "دموکراتهای انقلابی" لنین میگوید: "ماهیت مطلب این است که پیروزی بر این صاحبان جدید قدرت دولتی فقط از عهد توده های انقلابی - مردم ساخته است که شرط جنبش آنان تنها رهبری شدنشان توسط پرولتاریا بوده بلکه روی برتافتن از اسرارها و منشویکها هم ست که به انقلاب خیانت کرده اند" (۲۸) (تاکید از من) و نویسنده ما بطور خستگی نا پذیر تکرار میکند: "اتحاد با دموکراتهای انقلابی"!

غرض از این بررسی انطباق تاکتیک ما بر تاکتیک بلشویکیان نیست. زیرا شرایط دو انقلاب متفاوت است. غرض نشان دادن این است که رفقا لنینیسیم را چگونه می فهمند. اینجا د یگر مسئله از "ارتقا" و فرارویی "همیشتر رفته و دولت تحت رهبری" د موکراتها "آنهم د موکراتهایی نظیر اسرارها و منشویکیها پس از فوریه ۱۹۱۷) دارای چنان توانی شناخته شده که از چهار چوب سرمایه داری بالاتر رود و به انقلاب پرولتری گذر کند؟ اگر دولت تحت رهبری د موکراتهای روسیه این ظرفیت را داشت، پس چرا دولت تحت رهبری د موکراتهای ایران "یعنی حاکمیت انقلابی خلق" — "آنهم در عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم) چنین ظرفیتی نداشته باشد. پس چرا از ضرورت رهبری دیکسه کارگزین بگویم وی خود این د موکراتها را برمانیم. چرا احکام "من در آوردی" صادر کنیم. اصلا احتمال "ارتقا" و فرارویی "هم لازم نیست. همین د موکراتها میتوانند انقلاب د موکراتیک را به سرانجام برسانند. تنها اگر... تنها اگر با کمونیستها متحد شوند."

چنین است که اتحاد تحت رهزومنی ای در تفکر رفیق جها نگیر مطلقه میشود و نقش حلال همه مشکلات را می یابد. او علیرغم همه تجارب تلخ و شکست خورده بازمی میسازد و به حکومتهای غیر پرولتری د موکرات انقلابی "چاک سفید میدهد که حمایتشان خواهد کرد و تحت رهبری آنان د در حاکمیت شان شرکت خواهد کرد و سر بیشتر بسوا زمان می تازد که چرا "سکتاریست" است و از پیش چنین تضمین هایی نمیدهد:

"بر ما روشن نیست که اگر د موکراتهای انقلابی نظیر حزب انقلابی د موکراتیک "نهضت ۲۶ — ژوئیه" که توسط فیدل کاسترو رهبری میشد* و "جبهه آزاد بیخ ملی ساند نیستها" و "یاحزب سوسیالیست شیلی بر رهبری سالواد رآلنده در حاکمیت پس از سرنگونی بقدرت متفق تبدیل شدند. آیا رفقای ما اساسا آنها را حاکمیتی انقلابی و خلقی ارزایی خواهند کرد و نوع برخورد شان با چنین حاکمیتهایی چگونه است؟ آیا بعنوان مثال سیاست حزب کمونیست شیلی (مستقل از برخی خطاها) را در مقابل آن خواهند داشت، با آن بلوک وحدت ملی تشکیل خواهند داد، د دولت وحدت ملی شرکت خواهند کرد، خط مشی ادامه تحولات انقلابی توسط همین بلوک را پیش خواهند برد... یا... به درگیری و مقابله با دولتی که رهبری آن با حزب پرولتاریا نیست خواهند پرداخت؟" (تاکیدها از من)

به شماروشن باشده که ما در این زمینه نیز به مارکسیسم انقلابی وفادار خواهیم بود. ما از کمترین ظرفیت هابرا ی پیشبرد انقلاب بهره خواهیم گرفت ولی از پیش به هیچ نیرویی تضمین نخواهیم داد. اصول ما همان است که لنین در د تاکتیک گفت. در این مورد حرفی بیش از قطعنامه بلشویکی نداریم (به قطعنامه بلشویکی جلد ۳ منتخب آثار ۱۲ جلدی. ص ۱۷ مراجعه کنید)

بند بر این اصول ما کاملاً روشن است. اول، پذیرش الاصول شرکت در چنین دولتهایی. دوم: شرکت بمنظور انقلاب سوسیالیستی کامل یا حفظ کامل استقلال طبقاتی و سوم: فشار دایمی "ایلیاین" و توسط کارگران مسلح (اگر ما یلید نام آن را مقابل و درگیری "بگذارید") پرولتاریا مجاز است و باید برای پیشبرد انقلاب

یونیسند و مقاله فیدل کاسترو را "د موکرات انقلابی" مینامد. خورد "استون" را "سازمان پیشزید": البته معلوم است که اگر ما در کوباد در تجزیه و تحلیل خود متکی به اصول مسل نبودیم هیچوقت نمی توانستیم انقلاب کنیم. این مهمترین چیزی است که من میخوام آنرا تاکید کنم." و "ما رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه مارکسیست بودیم." لم. ل و انقلاب کوبا مسایل بین المللی شماره ۵۸ (سال ۵۸) مقاله فوق پراست از چنین تاکیداتی. و این است نظر کاسترو در مورد رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه. اما کار به اینجا که میرسد نظر هر حزب برادر دیگر بحساب نمی آید زیرا لام است برای داستان "ارتقا" و فرارویی "لا اقل یک نمونه تراشیده شود."

از دواهر فشار از بالا و فشار از پایین استفاده کند و شرط سیاست انقلابی در این مورد وفاداری اکید به رهنمود های لنینی است. مادر این مورد هم به رهنمود لنینی وفادار بود و شرط شرکت خود را "تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقت آنرا نیز غیر ممکن است" و از جمله برنامه و خط مشی این حکومتها و روش آنها در قبال آزادی طبقه کارگر و حزب کمونیست قرار میدهند و از پیش هیچ قولی به هیچ کس نخواهیم داد که آیا "بلوک وحدت ملی" تشکیل خواهیم داد یا نه و در "دولت وحدت ملی" شرکت نخواهیم کرد و یانه لنین میگوید:

"بخودی خود معلوم است که مسئله مجاز نبودن در اصول هنوز مسئله صلاح بودن در عمل را حل نمی کند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه "از بالا" که از طرف کنگره حزب قبول شده است صلاح است؟ پرواضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان در باره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد و طبیعی است که قطعاً ما نیز از تعریف پیشگویی این شرایط خود داری مینماید. هیچ شخص عاقلی که به پیش گوئی مسئله ای که در لحظه حاضر مورد توجه ماست اقدام نخواهد کرد" (۲۹) (تاکید از من)

اماریق جهنمگیر که به پیش گوئی "حساسیت نشان میدهند و ملاحظاً حاضر نیست لزوم قیام مسلحانه برای سرنگونی ج.ا. را پیشگویی کند، در این مورد نه تنها "پیشگویی" می کند، بلکه حکم قطعی صادر کرده و همان خطایی را که لنین اشخاص عاقل را از آن منع میکند، مرتکب میشود و می خواهد در این نابخوردی مارا نیز شریک کند.*

در اینجا لازم است به نکته دیگری هم اشاره کرد. رفیق جهانگیر میگوید احزاب کمونیست اروپای شرقی قبل از پیروزی بر فاشیسم و ارتجاع داخلی شعار برقرار باند. م. خ. نمی داده اند و "پیشگویی" "اراده گرای" نمی کرده اند و شعار "حکومت جبهه واحد" میداده اند. باید گفت: اولاً - کمونیستها اروپای شرقی قبل از پیروزی انقلابات دموکراتیک خلق نمی توانستند شعار برقرار باند. م. خ. را بدهند، زیرا در آن زمان هنوز چنین تجربه ای وجود نداشت. این تجربه تازه ای بود و اصطلاح آن نیز نخستین بار در انقلاب بلغارستان به کار گرفته شد و سپس تعمیم یافت. مامتنی برای این تجارب این شعار را میدهم. پس از پیروزی این انقلابات، دیمیتریف این تخریص را در مورد "پیشگویی" "اراده گرای" را مورد انتقاد قرار داد. او در کنگره پنجم حزب کمونیست بلغارستان ضمن بررسی انتقادی از خط مشی حزب کارگر بلغارستان در دوران قبل از جنگ جهانی دوم، از جمله در مورد خط مشی حزب رساله ای جنگ اول و اوایل دهه ۲۰ گفت: "اگر حزب در آن هنگام شعار صلح و م. خ. را مطرح مینمود، بدون شک توده عظیم زحمتکشان شهروروستار متحد میکرد. عمدتاً اشتباه حزب مادر را نیز ۱۸۱۹ در اینکه قیام توده های قیام - کننده سر باز را رهبری نکرد، جزو گرای (دگماتیسم)، دیدگاههای غیر بلشویکی و شیوه ها و بقایای سوسیالیسم تنگ نظرانه بود." (۳۰) (تاکید از من)

در همین گزارش دیمیتریف ماهیت "سوسیالیسم تنگ نظرانه" را چنین معرفی میکند، "..... سوسیالیسم تنگ نظرانه با احکام اساسی نوین تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتری یعنی نقش رهبری طبقه کارگر در انقلاب بورژوا - دموکراتیک، فراروی انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و قیام مسلحانه

* دموکراسی انقلابی به ریسمان نجات بخشی برای توجیه سیاستهای انحرافی بدل شده است. اگر قضا این تعریف لنین را بپذیرد که دموکراسی روسیه کنونی برای اینکه واقعا انقلابی باشد، باید پرولتاریا اتحاد هر چه محکمتری داشته باشد و از مبارزه و ک. ینگانه باقیه تا آخر انقلابی است پشتیبانی نماید "خطر فاجت" "تاکید از من" آنگاه موجوداتی نظیر خمینی دیگر "دموکرات انقلابی" نخواهند شد. به بسیاری از راست رویه دار عرصه سیاست اتحاد ها پایا ن داده خواهد شد. لنین میگوید: دموکراسی واقعا انقلابی باید از پرولتاریا پشتیبانی کند؛ اما رفاک اینجام مسئله را کمی بعکس میفهمند و میگویند سیاست صحیح پرولتاریا بی نی پشتیبانی از دموکراسی انقلابی و هر چه غیر از این سکتا ریسماست و لا غیر!

که در لاد و تاکتیک "توسط لنین مستدل شد" بود، در بیگانگی کامل بسر میبرد. (۳۱) تاکید ما از این سخن، ناشی از تجزیه انقلاب دموکراتیک، خلطه و مربوط به سال ۱۹۴۸ است. اما پایداری تسلط فاشیسم، هدفهای مقدم میارزه تغییر کرد و پیوسته پس از آنکه فاشیسم به یک خطر جهانی بدل شد، تاکتیک احزاب کمونیست بر پایه مبارزه با فاشیسم قرار گرفت و شعار "جبهه واحد" طرح شد. دیمیتر فرد همان مقاله در باره "حاکمیت جبهه واحد" که رفیق جهانگیر به آن استناد کرده است، تاکید میکند: "حزب کمونیست هر کشوری در لحظه مناسب با تکیه بر جنبش روزافزون جبهه واحد خواهان ایجاد چنین حاکمیتی بر اساس پلاتفرم معین ضد فاشیستی میشود." (۳۲) (تاکید از من) اما نویسنده ما تاکیدی که معین ضد فاشیستی بر اساس پلاتفرم معین ضد فاشیستی در دوران خاص، راه سطح استراتژی احزاب کمونیست در همه دورانها "ارتقاء میدهد تا شعار اپورتونیستی "حاکمیت انقلابی خلق" را توجیه کند بر همین اساس، دیمیتر فیدل در توضیح اهداف شعار "جبهه واحد" در بلغارستان میگوید:

"در پلنوم کمیته مرکزی وظیفه اساسی لحظه را ایجاد جبهه وسیع ضد فاشیستی اعلام نمود که تمام سازمانهای غیر فاشیستی را برای مبارزه در راه وظایف سیاسی اساسی زیر شامل میشد: احیای قانون اساسی تبریف، لغو تمام مصوبات مغایر با قانون اساسی و انحلال تمام سازمانهای فاشیستی. این جبهه موظف است که تمام خیرهای سالم مردمی را در راه این خواسته ها متحد و منسجم کند." (۳۳) (تاکید از من)

و ما امید داریم کسی از این جملات نخواهد نتیجه بگیرد و وظایف اساسی کمونیستها را در ایران نیز عیار رستاز: احیای قانون اساسی "ضد امپریالیستی" و ...

دیمیتر فیدل نیز از تجزیه پیروزمند غلبه بر فاشیسم گفت: "نمی توان فاشیسم را نابود کرد، حقوق دموکراتیک، زحمتکشان را تضمین نمود و این حقوق را تحکیم و گسترش داد، بدون آنکه سلطه سرمایه داری را از زمین برد. زیرا فاشیسم چیزی نیست جز دیکتاتوری تروریستی سرمایه بزرگ" و همین خاطر "گرچه قیام خلقی اسپیتا میرحال به واسطه وظایف دموکراتیک را پیش روی خود گذاشت، با این وجود نمی توانست اساساً نظام سرمایه داری را در کشورمان بلرزه در بیاورد و از چهار چوب دموکراسی بورژوازی خارج شود." (۳۴) (تاکید از من) ماه پیروی از این رهنمود حاکمیتی را میخواهیم که "اساساً نظام سرمایه داری را بلرز و در آورد" از چهار چوب دموکراسی بورژوازی خارج شود. ما برخلاف نویسنده مقاله "ماهیت اختلاف در کجاست؟" چنین توان و رسالتی برای دموکراتها "قابل نیستیم. این رسالتی است تنها بر عهده طبقه کارگر. ما لنینیستیم برای معیار لنینیسم است و لنینیسم هنوز کهنه نشده است. ما نیز پیروی از لنین هدف خود را انقلاب دموکراتیک را "کسب قدرت توسط پروولتاریا که در همان زمان را بدنبال خود دارد" قرار داده ایم. این هدف هر چند در انقلاب دموکراتیک روسیه تحقق نیافت، اما انقلابات پیروزمند دموکراسی توده ای به آن تحقق بخشیدند. ما نیز با الهام از لنین در راه ج. د. خ. خواهیم پیروزید.

سخن آخر رفیق جهانگیر ادعا کرده است: "نتیجه این احکام" (یعنی دفاع از دموکراسی توده ای) "به انزوا کشیدن و تنها گذاشتن طبقه کارگر در مقابل امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی و در غلغله خود ماندن و شعارهای بسیار تند دادن است." بگذر طبقه کارگر ایران در این مورد که چه کسانی و کدام تفکری پروولتاریای ایران را در برابر امپریالیسم و ارتجاع داخلی تنها گذاشت خود قضاوت کند. چنین قضاوتی به دانش تفکر و سیاسی چند انبلائی نیاز ندارد. تجربه سیاسی طبقه کارگر در سر نوشت سازترین دوران و بزرگترین کور، ای که انواع و اقسام نظرات و تفکرات را محک زد، در این مورد به او کمک میکند تا قضاوت قضاچی را بکند. برآستی چه کسی طبقه کارگر را تنها گذاشت و آنرا به "زائده بورژوازی" و "ولایت فقیه" بدل کرد؟ تفکر گذشته در این زمینه آزمایش خود را پس داده است. بگذر از تابش بنیین سازمان نیز در این آوردگاه خود را بیآزمایند.

آدرسهسا :

- ۱ - لنين درمقابله باترتسكيسم . ص ۲۷
- ۲ - بولتن ۳ . ص ۳۷
- ۳ - حزب كمونيست اتحاد شوروي در قطعنامه هاومصوباتكنگره ها . كنفرانسها وپلنومهاي كميته مركزي (پمروسى) ص ۶۱۱
- ۴ - همانجا . ص ۳۳
- ۵ - لنين درمقابله باترتسكيسم . ص ۳۲
- ۶ - گزارش سياسي به كنگره پنجمحزب . منتخب آثار ديميتريف (به روسى) ص ۶۱۱
- ۷ - لنين دوتاكتيك . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۳ . ص ۲۶
- ۸ - لنين . دولت وانقلاب . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۶ . ص ۳۱
- ۹ - لنين . هدف مبارزه پرولتارياد رانقلاب ما
- ۱۰ - لنين . خطرفاكت . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۵ . ص ۲۶۵
- ۱۱ - لنين . درباره ماليات جنسى . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۱۱ . ص ۲۳۲
- ۱۲ - لنين . دوتاكتيك . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۳ . ص ۱۰۹
- ۱۳ - لنين . همانجا . به صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ نگاه كنيد .
- ۱۴ - لنين . ۵ ساله انقلاب روس . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۵ و ۸۵۴ و ۸۵۵
- ۱۵ - لنين . اقتصاد دوسياست در عصر ديكتاتورى پرولتاريه . منتخب آثار ۱۲ جلدى . ج ۱ . ص ۴۵
- ۱۶ - لنين . انقلاب پرولتري و كائوتسكى مرتد . منتخب آثار ۱۲ جلدى . ص ۶۵۷
- ۱۷ - لنين . دولت وانقلاب . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۶ . ص ۴۷
- ۱۸ - لنين . هفتمين كنفرانس كشورى (آوريل) حزب س.د.ك . ر . منتخب آثار ۱۲ جلدى . جلد ۵ . ص ۸۵
- ۱۹ - لنين همانجا . ص ۸۸
- ۲۰ - لنين . همانجا . ص ۱۱۵
- ۲۱ - لنين . وظائف پرولتارياد رانقلاب ما . منتخب آثار ۱۲ جلدى . ج ۵ . ص ۲۴۳
- ۲۲ - لنين . خطرفاكت . منتخب آثار ۱۲ جلدى . ج ۵ . ص ۲۴۹ و ۲۴۸
- ۲۳ - لنين . همانجا . ص ۲۶۷
- ۲۴ - لنين همانجا . ص ۲۶۹
- ۲۵ - تاريخ حزب كمونيست اتحاد شوروي . ص ۲۴۱ و ۲۴۲
- ۲۶ - همانجا . ص ۲۳۷
- ۲۸ - لنين . درباره شعارها . منتخب آثار ۱۲ جلدى . ج ۵ . ص ۱۸۷
- ۲۹ - لنين . دوتاكتيك . منتخب آثار ۱۲ جلدى . ج ۳ . ص ۲۳
- ۳۰ و ۳۱ - ديميتريف . منتخب آثار . كنگره پنجم حزب كارگر (كمونيست) بلغارستان . سال ۱۹۴۸ . ص ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ (به روسى)
- ۳۲ - ديميتريف . درباره حاكميت جبهه واحد . آثار منتخب (به روسى)
- ۳۳ - ديميتريف . منتخب آثار . كنگره پنجم حزب كارگر بلغارستان (كمونيست) . سال ۱۹۴۸ . ص ۶۰۳
- ۳۴ - ديميتريف . گزارش به كنگره پنجم . منتخب آثار . ج ۲ . ص ۷۱۳

توضیح مسائل اساسی و تدوین استراتژی طبقه کارگران ایران در انقلاب، مهمترین و مهم ترین وظیفه جنبش کمونیستی ایران را تشکیل می دهد. تجربه شکست انقلاب بهمن عیان نمید که عده ترین ضعیف جنبش کارگری و کمونیستی ایران عدم تجربه خط مشی انقلابی و پرولتری است.

اکنون سازمانهای جنبش کمونیستی ایران هر کدام به نحوی درکهای متفاوت خویش را از مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک طبقه کارگران ایران در انقلاب منتشر نموده اند. در نتیجه بحثهای نظری در سطح جنبش و همچنین در جریان بحثهای گسترده درونی کلافها هر روز بیشتر کشیده می شود. اما هنوز باید تا نیل به هدفهای زیادی به پیش برداشت.

هرگفتاری پیرامون استراتژی و تاکتیک انقلابی ضرورتاً توضیح مسائل متعدد دی را به همراه خواهد داشت. مسائلی که لازمست درباره هر کدام از آنها مفصلاً بحث شود. اما از آنجاکه این نوشته بمنظور درج در یولتن کنکره تهیه میشود، با توجه به امکانات موجود توضیحات مفصل پیرامون همه مسائل مورد بحث ممکن نیست. از این رو فعلاً بنحوی فشرده پیرامون مسائل اساسی انقلاب که طرح استراتژی و تاکتیک مناسب پلنوم فروردین ماه ۶۵ سازمان ما نیز پذیرفته است صحبت می کنیم.

۱ - نکاتی پیرامون ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران

با یک جمع بندی کلی از دیدگاههای سازمانهای چپ ایران، سه نظر درباره مناسبات تولیدی در جامعه ما قابل تشخیص است. الف - نظری که تسلط سرمایه داری را در جامعه ایران نمی پذیرد و تضاد کار و سرمایه را بعنوان تضاد اساسی نمی شناسد. ب - نظری که غلبه سرمایه داری را می پذیرد، تضاد اساسی را تضاد کار و سرمایه می داند. اما به عملکرد ساختارهای ما قبل سرمایه داری اهمیت بیشتری قائل میشود. ج - نظری که به تسلط سرمایه داری در جامعه ایران اعتقاد دارد و به تبع آن تضاد اساسی را تضاد کار و سرمایه می شناسد و عملکرد مناسبات فئودالی را ضعیف می داند.

نظراول متعلق به حزب توده ایران است. با اینکه این حزب برای اولین بار در گزارش هیئت سیاسی به کنفرانس ملی به حاکم بودن مناسبات سرمایه داری بر جامعه ایران اشاره نمود، اما در اسناد و قطعنامه های بعد از آن، بخصوص در برنامه اخیر خود که متعلق به همین کنفرانس است فقط درباره رشد سرمایه داری در ایران صحبت میکند و به هیچ وجه از حاکم بودن این مناسبات و تضاد کار و سرمایه بعنوان تضاد اساسی جامعه ماسخن نمی گوید.

نظردوم در طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما منعکس است که بسیار با احتیاط از غالب بودن شیوه تولید سرمایه داری در کشور ماسخن می گوید، تضاد کار و سرمایه را تضاد اصلی جامعه ایران می شناسد و به بقایای ساختارهای ما قبل سرمایه داری در آن اعتقاد دارد.

نظرسوم در جنبش کمونیستی ایران صراحتاً به تسلط سرمایه داری و تضاد کار و سرمایه به عنوان تضاد اساسی جامعه ما اعتقاد دارد. بقایای فئودالیسم را در جامعه ایران ضعیف و شکل تولید خرده کالایی را گسترده می داند. این دیدگاه در چند سازمان چپ از جمله در سازمان ما وجود دارد.

طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما بهیچ وجه قابل توجهی برای برداشت های متفاوت جا گذاشته است. استفاده از زنگنه غالب که تفاسیر گوناگونی را میتواند بدنبال داشته باشد و اشاره کلی به وجود بقایای ساختارهای ما قبل سرمایه داری که هیچ گره کشائی نخواهد کرد، از جمله ضعفهای طرح در این مورد است.

تحلیل دقیق از ساختار جامعه ایران وقتی بسیار اهمیت پیدا میکند که تقریباً تمامی سازمانهای چپ در توضیح مرحله انقلاب عمدتاً به آن تکیه می نمایند. تحلیلی که هنوز حزب توده ایران بدان متکی است، چنان بد و راز واقعیتهای جامعه ماست که حتی خود حزب نیز برای دفاع از آن اجباراً به تناقض کوئی و شیوه نگاره ویژه خود در بحثها متوسل می گردد. حزب توده ایران با اینکه در اسناد رسمی خود از تسلط یا حاکمیت مناسبات سرمایه داری در جامعه ماسخن نمی گوید و توضیح تضاد اساسی جامعه را مسکوت می گذارد، در

پلمک های سیاسی ادعای می کند که در این پارامتر تفصیل سخن گفته است و به تسلط سرمایه اداری در جامعه ایران اعتقاد دارد. اما حتی چند سطر از همین حرفها نگذشته به شیوه عمیق آناپس می خیزد و موضوع را به آنالیز ناخالص ملی حواله می دهد. (۲) اگر از این تحلیل های عقب مانده فرا تر رویم، بحثها در جنبش کمونیستی ایران روی کلید یترین مسائل مترکز گردیده است و تلاش های جستجوگرانه ای برای پاسخ گوئی به مهمترین سئوالها صورت میگیرد. اکنون یک سئوال مهم پیش روی ما قرار دارد. با توجه به تسلط سرمایه داری و عملکرد تضاد دار سرمایه به مثابه تضاد اساسی در جامعه ما با همین سطح از رشد سرمایه داری ویژگیهای آن آیا شرایط مادی اقتصادی برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم است؟ نگرشهای از رویای گوناگون به سئوال فوق پاسخ منفی می دهند. اما هر کدام نتیجه جداگانه ای اخذ می نمایند. در رازگان سراسری سازمان ما مقاله ای درج شده است که در آن برای توضیح مرحله انقلاب در کشور ما سطح تکامل اجتماعی جامعه ما با جوامع پیشرفته سرمایه داری مقایسه میشود. (۳) نویسنده مقاله از این مقایسه چنین نتیجه می گیرد که در جوامع سرمایه داری پیشرفته مناسبات سرمایه داری دولتی گسترش یافته و جامعه به دو قطب دار سرمایه تقسیم شده است. از این روشنا یک تحول آنجا " تحول انقلابی " بشمار میرود و آن " تحول سوسیالیستی " است. اما در جوامعی مانند جامعه ما تکامل اجتماعی هنوز در چنین سطحی نیست. اشکال مختلف تولید ماقبل سرمایه داری در آن وجود دارد. تولید خرده کالایی بخش عمده ای از نیروهای مولد را بلعیده است. علیرغم پیدائی کز اشیاء انحصاری این کز اشیاء هنوز بخش عمده نیروی مولد را بکار نگرفته است. بدین جهت انجام اصلاحات ارضی و مکراتی و محو قایق ساختارهای ماقبل سرمایه داری، جمعی کردن تولید خرده و براندازی کلان سرمایه داری " تحولات انقلابی " بشمار میرود. علیرغم این نتیجه گیری صریح نویسنده مقاله گذار جامعه ما را به سوسیالیسم با همین سطح از تکامل اجتماعی امکان پذیر میداند. اما اینرا محصول دوران کنونی میشناسد و میگوید در دوران کنونی برای جوامع عقب مانده هم امکان گذر به سوسیالیسم وجود دارد.

در چنین تحلیل هایی همواره یک حرف ناگفته میماند و این درست همان چیز است که باید دقیقاً توضیح داده شود. همه کسانی که بسیار مفضل میخوانند عقب ماندگی جامعه ما را اثبات نمایند در واقع پیش شرطهای مادی اقتصادی را در کشور ما برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم نمی دانند. بهمین خاطر است که برای جوامع پیشرفته سرمایه داری تنها " تحول سوسیالیستی " را " تحول انقلابی " میشناسد اما در جامعه ما به چیز دیگری تحت عنوان " تحول انقلابی " اعتقاد دارند. چنین " تحول انقلابی " با هرگونه پیچ و تاب در توضیح، لاجرم تحول بورژوا د مکراتیست. این مشخص نمی کنند که اگر در کشور ایران که کشوری سرمایه دار است، انجام پاره ای وظایف مکراتیست میتواند " تحول انقلابی " بشمار آید. چرا مبارزه با انحصارات بزرگ و ضرورت انجام بسیاری وظایف مکراتیست که هم اکنون در پیشرفته ترین جوامع سرمایه دار مطرح هستند نمی تواند تحولی انقلابی باشد؟ آنچه که در این تحلیل ها همواره سکوت می ماند، ضرورت گذار از جامعه ما از سرمایه داری به سوسیالیسم است.

سازمان فدائیان خلق ایران (متشعبین ما) نیز چنین تحلیلی ارائه میدهند و صریحاً می گویند که پیش شرطهای مادی سوسیالیسم در کشورهایمانند کشور ما فراهم نیست. (۴)

سازمان کارگران انقلابی ایران " راه کارگر " در پاره ای از مقالات به سئوال مورد نظر پاسخ منفی میدهند و در پاره ای مقالات دیگر پاسخ مثبت. این سازمان در جایی می گویند " بدون سمتی سوسیالیستی و کمپای مادی و معنوی ارد و گاه سوسیالیسم هرگز سطح حد اقل رشد مادی برای گذار به سوسیالیسم فراهم نخواهد شد " (۵) و در جایی دیگر گذار به سوسیالیسم را اساساً به آمادگی پیش شرطهای مادی اقتصادی و چگونگی ساخت اقتصاد مکتبی نمی دانند و اعتقاد دارند که کشورهایی مانند کشور ما با همین سطح تکامل اجتماعی می توانند به سوسیالیسم گذار نمایند. (۶)

بدین ترتیب مشاهده میشود که توجه به این بحث و تلاش برای توضیح دقیق آن تا چه میزان برای جنبش کمونیستی ایران ضروریست. واقعیتهای جامعه ما نشان میدهند که مناسبات سرمایه داری بسر آن مسلط است. بقایای ضعیف فئودالی در مناطق عقب مانده کشور وجود دارد. اما این بقایا تقریباً نقشی در حیات اقتصادی جامعه ما ندارد. شکل تولید خرده کالایی در شهرها و روستاها گسترده

است و باید در قیامورد توجه ماکر بگیرد. دولت در اقتصاد ایران نقش عمده و تعیین کننده را ایفا می نماید. نقش دولت در اقتصاد پیروزه پس از انقلاب بهمن به مراتب افزایش یافته است. امروزه دولت بسیاری از بخشهای اقتصاد را مانند نفت، فولاد، مس، صنایع نظامی، ماشین سازی، پتروشیمی، کل شبکه بانکی و بیمه و صد ها کارخانه و موسسات تولیدی خدماتی و تجاری را در اختیار دارد. این هیچ اجزای انحصار دولتی آنهاست. در سطحی بسیار گسترده نیست. مقایسه جامعه ای مانند جامعه ماباکشورهای سرمایه داری پیشرفته اساسا نادرست است. مکانیزم رشد سرمایه داری در کشورهای پیرامون با کشورهای سرمایه داری پیشرفته بسیار متفاوت است. اگر مقایسه ای صورت بگیرد باید برای توضیح این مکانیزم رشد باشد. از هم گسیختگی و رشد نامتوازن در ساختار اقتصادی جامعه ما امری آشکار است. اما این گسیختگی و عدم توازن از ویژگیهای رشد سرمایه داری در کشورهای پیرامون امریالیسم جهانی هستند. اینها محصول ماهیت سرمایه جهانی اند که راه رشد خود را بریزد، بیرحمانه و شتابان می کشاید و منتظر نمی ماند تا آن جا رسد و زود مال خود را با تکنولوژی پیشرفته هماهنگ نماید. این گسیختگی تا وقتی که کشور در حلقه سرمایه جهانی قرار دارد همچنان وجود خواهد داشت و پیچیده تر خواهد داشت. اما علیرغم آن سرمایه داری رشد خواهد کرد و جامعه قطبی تر خواهد شد. گمان اینکه در جامعه ما تا امروز همین روند جریان داشت.

شیوه تولید سرمایه داری در جوامعی مانند ما در دوره ای از تاریخ به شیوه سلطه بدل گردید که سرمایه جهانی با استفاده از ابزارهای اقتصادی و سیاسی تا حد عامل داخلی در این کشورها عمل کرد داشت در پاره ای تحلیلها مربوط به ساختار اقتصادی، رشد سرمایه داری در جوامعی مانند جامعه مأموسا " رشد از بالا " تصور می شود. اما واقعیت اینست که روند رشد سرمایه داری در کشورهای در حال رشد که در حلقه سرمایه داری جهانی قرار دارند بهیچ وجه تپیک نیست. کشورهای از نوع کشور ما در دهه های گذشته هر کدام در دوره های مختلفی از تاریخ اجتماعی را پشت سر نهادند که به لحاظ سیاسی و اقتصادی خود ویژگیهایی را به همراه داشتند. رشد سرمایه داری در دهه های گذشته حتی در کشوری واحد در دوره های مختلف سیاسی و اجتماعی به اشکال متفاوت صورت گرفته است. در مقاطعی این جریان رشد هم از بالا و هم از پائین و در مقاطعی دیگر عمدتاً از بالا و یا برعکس آن پیش رفته است. اهمیت یک بررسی پویا و علمی از ساختار این جوامع وقتی آشکار می گردد که ما را از توسل به کلیه برداری و کلی گوئی و ارائه برنامه های کلیشهای مصون نگه می دارد.

آنچه که اکنون در این نوشته می توان بر آن تاکید نمود، تسلط سرمایه داری در جامعه ما با همه خود ویژگیهایی آنست. با پذیرش این مسئله اساس استراتژی طبقه کارگر ایران بر گذار جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم استوار می گردد. تحلیل های علمی و دقیق از ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ما که با تغییرات اقتصادی و اجتماعی همواره ضرورت دارد، بدون تردید در اتخاذ تاکتیکهای مناسب و حتی در اصلاح پاره ای از نارسائی های احتمالی در خطوط استراتژیک بنا یاری می رساند. اما آنچه که هم امروز و هم آینده در این بررسی ها قابل اهمیت فوق العاده است و باید بدرستی درک شود اینست که جامعه در همین مناسبات موجود نیز با همه ویژگیهای آن رشد می کند، قطبی تر می شود و پیش شرطهای گذار به سوسیالیسم فراهم تر می گردد. واقعیت اینست که استقرار سوسیالیسم در جوامعی مانند جامعه ما اجتناب ناپذیر است. سوسیالیسم در این کشورها بر بنیاد همین گسیختگی و عدم توازن با واسطه یابی واسطه مستقر می شود. رشد بیمارگونه که در طول دهه ها با استفاده از ابزارهای خشن شکل گرفت، چیزی نیست که در مدت کوتاهی به نفع رشد سوسیالیسم فیروزی خواهد داشت. برای ما جستجو و شناخت روند ضروریست که طی آن با همین سطح از آمادگی شرایط مادی اقتصادی جامعه می تواند به سوسیالیسم گذر نماید.

این امری بدیهی است که در شرایط کنونی کشور ما استقرار مستقیم و بلا واسطه سوسیالیسم نمی تواند در دست قرار گیرد. اما عدم انظار گذاری واسطه جامعه ما به سوسیالیسم در شرایط کنونی نمی تواند آماده نبودن شرایط مادی اقتصاد را برای این گذار اثبات نماید. این مربوط به عوامل دیگریست نه در حد مربوط به مرحله انقلاب در همین ترزشته پیرامین آن صحبت می کنیم.

صحبت دربارهٔ ^{انقلاب} بهمن دومین مسئله محوری از طرح استراتژی و تاکتیک سازمان مارا تشکیل می دهد. طرح در این مورد نیز از ضعفهای جدی برخوردار است. انقلاب بهمن بعنوان رویدادی بزرگ در جنبش انقلابی میهن ما و جنبش انقلابی جهان در دهه های اخیر راه مسائلی که در جریان آن و پس از آن پسه وقوع پیوست، جلوه ای آشکار از نتایج جامعه ما و جنبش انقلابی خلق است. وقتی که درباره انقلاب بهمن صحبت میشود و لوازم آن در گفتار سیاسی فرسوده و مباحث را یاد شد، حتماً باید اهم مسائلی را که به این انقلاب، تاثیرات عینی و پیامدهای آن مربوط هستند در برگیرد. نسی که امروز استراتژی و تاکتیک انقلابی طبقه کارگر ایران را ارائه مینماید اگر آنچه راه زائیده انقلاب خلقی ^{پیشانی} و آنچه راه این انقلاب بجای داشت بد رستی نشناسد و در خط سنی خود داخل نشود، هیچ وقت به استراتژی انقلابی در جامعه ایران دست نخواهد یافت و قادر بر رهبری جنبش انقلابی نخواهد بود.

انقلاب بهمن به لحاظ اهداف، شرکت گسترده خلق، نقش طبقه کارگر و شکل مبارزه نقطه عطفی در جنبش انقلابی میهن ما بشمار میرود. کارگران، دهقانان و توده های انقلابی خلق تحت شعارهای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی نه تنها اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک انقلاب را ظاهراً می نمودند بلکه با مصادره دارخانه ها، زمینها و بسیاری از موسسات و اموال سرمایه داران و زمینداران مبارزه جسورانه علیه سرمایه داری در اقدام عملی نیز آغاز ساختند.

و ۱۰. نلین در مقطع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه می گوید:

"انقلاب برای اولین بار طبقات کوناگون را تجمیع سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات سیاسی مشخصی از انقلاب خارج میشوند. زیرا خود را نه فقط بوسیله برنامه ها و شعارهای تاکتیکی ایدئولوژیک های خود بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده ها نیز نشان خواهند داد." (۷)

مبارزه و اقدامات انقلابی کارگران، دهقانان و توده های انقلابی ^{پیشانی} بهترین وجهی مضمون ضد سرمایه داری انقلاب مارکواهی میدهد. این مضمون دیرینه تنها از استنباط های تئوریک مربوط به تسلط سرمایه داری و تضاد کار و سرمایه بلکه در واقعیتها و انقلاب آشکار شد. اعمال کنترل کارگری توسط شوراهای کارگران در کارخانه جات، کنترل های خلقی در سطح جامعه و کنترل های انقلابی شوراهای دهقانان بخوبی نشان داد که آلتزناتیو انقلابی کارگران، دهقانان و توده های انقلابی خلق در مقابل سرمایه داری شکل یافته است و طریقه ضعفهای موجود میتواند قدر خود را اعمال نماید. این اعمال قدرت از جانب توده ها اگرچه به حاکمیت سیاسی فراتر نرفتند، اما رشد یافتگی تضاد های جامعه و ارتقا توان انقلابی کارگران و توده های خلق را برای اعمال اراده انقلابی حویس اثبات می کند. این سطح رشد تاریخی در جنبش انقلابی و تجاری که توسط توده ها در جریان انقلاب و پس از آن کسب کرد یسد، پشتوانه پیکار سرنوشت سازی است که پیش روی ما قرار دارد.

شرکت گسترده خلق در انقلاب، اراده و ارتش بزرگ توده های استثمارشونده را برای سرنوشت رژیم دیکتاتوری و استثمار نشان داد. قیام مسلحانه خلق در روزهای بهمن، هم آمادگی توده ها را برای پیکاری شکل قهرآمیز مبارزه و هم تنه راه سرنوشتی رژیم استثمارگر و سرنوشت دهنده خلق را بیوت رساند. انقلاب بهمن قبل از اینکه ضعف طبقه کارگر ایران را برای ایفای نقش رهبری آشکار سازد، ضعف پیشاهنگل آنرا عیان نمود.

بر اثر ضعف جنبش کمونیستی ایران بود که حاکمیت جهل، جنایت و استثمار را نتوانست شکل بگیرد و همه دستاوردهای انقلاب را برای دستیابی به اهداف خود تضاعب نماید. انقلاب نشان داد که جریان مدعی پیشاهنگی طبقه کارگر در سره خط مشی انقلابی و پولتری منی نباشد و کارگران و دهقانان و توده های زحمتکش را متشکل نموده و زیر پرچم خود گرد نیارد، چگونه انواع جریانات بورژوازی حتی ارتجاعی ترین آنها می توانند در فرصت هائی طلایی رهبری را در دست گرفته و حاکمیت خود را مستقر نمایند.

همه اینها مهمترین مسائلی هستند که انقلاب برای ما بروشنی آشکار ساخت. هر سخنی پیرامون انقلاب بهمن باید این واقعیتها را بیان نماید. کارل مارکس در توضیح انقلابهای فرانسه هر انقلاب را

شاخص دوره ای پیشرفته تر در جنبه طبقاتی می‌باشد. (۸) در کشور ما نیز چنین ارزیابی قابل اثبات است. این پیشرفت در میان رزّه طبقاتی جامعه مائّه انقلاب بهمن چون آئینه ای آنرا نمایان نمود باید در طراحی استراتژی و تاکتیک مورد توجه دقیق قرار گیرد. عدم توجه به نتایج انقلاب بهمن و آموزشهای آن در رهندهای مختلف طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما مشاهده می‌گردد و جدی ترین نقاط ضعیف آن تشکیل می‌دهد.

۳- ماهیت و ترکیب رژیم جمهوری اسلامی

بند سوم طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما، ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را توضیح می‌دهد. آنرا رژیم بورژوازی و بیوژنراتیک دارای حصلت عمیقاً رجعتی، ضد خلقی و ضد دموکراتیک می‌شناسد و می‌گوید که این رژیم بیخ‌رازم، منافع روحانیت و بورژوازی تجاری را مینویسد. در این رژیم و در این بند ما به توهم و سردرگمی است. سخن گفتن از نارضایتی و مخالفت بخشهایی از بورژوازی ملی با ادا ماه جنگ و حکومت استبداد و بیوژنراتیک بدون توضیح مضمون واقعی و نسبت این مخالفتها، چهره انقلابی در مخراتیک به اقتضای این بورژوازی می‌بخشد اینگونه تحلیل از اقتضای این بورژوازی حتی نسبت به نیروهای در درون رژیم ج. ا. در باره ای از انقلابات ایران سراسری سازمان ما نیز به چشم می‌گردد. این اشارات کلی نسبت به قشرهایی از بورژوازی توهم زاست و می‌تواند نطفه های سیاسی نادرست را نسبت به آنها بیندازد. مخالفت با جنگ انقلابی بودن یا ملی بودن قشری از بورژوازی را اثبات نمی‌کند. امروز جناحهایی از بورژوازی بزرگ ایران و حتی جریانهایسی از امپریالیسم جهانی نیز با توجه به مجموعه ای از مسائل خواهان قطع موقت جنگ بین ایران و عراق هستند. طرح توضیح تضاد عمده جامعه ما نیز سردرگمی ایجاد کرده است. دشمنان چند بعنوان دشمنان عمده در شرایط کنونی معرفی شده اند در حالی که به لحاظ سیاسی و طبقاتی باید تأکید گردد که تضاد عمده جامعه ما، تضاد کارگران و دهقانان و توده های انقلابی خلق با رژیم جعلی، جنایت و استثمار است. بخشها پیرامون ماهیت و ترکیب رژیم ج. ا. هنوز بایان ندرفته است. آثار تحلیل های نادرست از رژیم کنونی در مواضع سازمانهای ج. ا. مشاهده می‌گردد. تفکر کم و سنتی و در جنس ج. ا. ایران که حزب توده آنرا نمایندگی می‌کند، چنین آموخته است که تضاد عمده جامعه ما تضاد خلق با امپریالیسم بورژوازی وابسته و بقایای قنود الیسم است. از این رو وقتی شعار سرنگونی رژیم را صادر می‌کند که آنرا وابسته به امپریالیسم و نمایندگی بورژوازی وابسته و قنود الیسم بشناسد. اما تحلیل ما ماهیت رژیم ج. ا. و مبارزه جهت سرنگونی آن با تکیه بر چنین فرمولهایی کلی و ابتدائی خطای محسوس است. رژیم ج. ا. با تکیه بر ایدئولوژی ارتجاعی پان اسلامیستی سیاسی را دنبال می‌کند که امپریالیستهای نژادپرستانه را تحریک نماید. تضاد رژیم با امپریالیسم که چیزی واقعاً موجود است وابسته در راستای رژیم راه لحاظ سیاسی نفی می‌کند. این استقلال ایدئولوژیک سیاسی غیرم وابستگی عمیق اقتصاد کشور به سرمایه جهانی در اقتصاد نیز تأثیری ندارد. اما این تضاد و تعارض رژیم با امپریالیسم جهانی بهیچ وجه انقلابی یا مرفقی بودن آنرا اثبات نمی‌کند. این رژیم با همه ویژگیهایی که شناخت آنها برای ما بسیار اهمیت است رژیم ضد خلقی و ارتجاعی است. بعضی ها وقتی که با اختلافها و تضاد های عملاً موجود بین رژیم ج. ا. و کشورهای امپریالیستی روبرو می‌شوند، می‌گویند اینها تماماً ناپیشهای در واقع است و آنرا که به ضد امپریالیست و انقلابی بودن رژیم ایران می‌آورند. اکنون هر دو مکتب فکری وجود دارد. از سویی تمامی درگیریهای رژیم ج. ا. با امپریالیستها جنگ زرری قلند. در می‌گردد و از سویی دیگر توجه به جریاناتی مانند سید مهدی هاشمی و امثال آن به جریانی انقلابی در درون حاکمیت دلپسته میشود و حتی متحدینی را در داخل آن جستجو می‌کند. درگیری های نظامی و لومعه و بین ایران و آمریکا سیاست های اخیر رژیم ج. ا. احتیاطاً تحلیل های بی پایه و متناقضی از نوع بالا را بدین نال خواهد داشت.

در چند سال اخیر و هم اکنون تلاشی در خیر این پایه صیرت می‌بیند که ولایت فقیه را از رژیم ج. ا. جدا نماید. یعنی ولایت فقیه نیز ضربه قرار گیرد نه کل رژیم ج. ا. تبلیغ دسترده برای اقلی هر چه بیشتر ارتجاعی بودن ولایت فقیه وقتی شرحش است که آنرا بعنوان پایه و اساس رژیم ج. ا. مورد ضرب قرار دهد. یعنی هدف مقدم و فوری همان سرنگونی کل رژیم باشد نه حذف ولایت فقیه بعنوان یک

جزارتجاعی • سیاستی که بخواهد فقط ولایت فقیه را برضرب لیدر و تصور جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه را برسروراند • مشابه همان سیاستی است که پرتز شاه سلطنت کند نه حکومت منکی بود •

نکشی د یگرد رجنیش کمونیستی ایران با اینکه اذ همان می کند ج • ا رژیی ارتجاعی تشوئراتیسک و بورژوازی است ، اما اساسا آنرا فراطیقاتی می بیند و عملا تنها مبارزه علیه تشوئراسی را سازماندهی مینماید •

موصول چنین تحلیلی مستقل از مواضع راست و چپ معتقدین آن به تزویدت اراده و پرولتاریا و بورژوازی د مثرات منتهی می گردد • یا چنین تحلیلی است که سا زمان داربران انقلابی ایران " راه کارگر " برای انقلاب مافازی با مضمون مطلقا بورژوازی تالیف است • (۹)

بدین ترتیب ملاحظه می گردد که هر تحلیلی از رژیم ج • ا د استراتژی و تاکتیک مبارزه تاثیر می گذارد • از اینرو هم امروز هم د رأینده با توجه به تغییرات احتمالی د عرصه سیاسی جامعه مابحت پیرامون ج • ا یکی از محوری ترین بحثهای جنبش کمونیستی کشور است آنچه که بویژه با گذشت سالهای پسا انقلاب د یکبرهه آشکار گردید ، ماهیت بورژوازی و تشوئراتیک ج • ا است • رژیم بورژوازی و ارتجاعی که تمامسی ارگانها و قوانین آن از دستگاه ولایت فقیه ، دولت ، مجلس و ادانها ، هارتس و سپاه و زندانها تا قانون اساسی و سایر قوانین آن و ارتجاعی ضد انقلابی هستند • از این جهت باید برای سرنگونی رژیم جهل جنایت و استثمار ج • ا نبرد کنیم • متاسفانه د بسیاری از مقالات درج شده د ارگانهای سازمان مایا سازمانهای د مرقفط از سرنگونی رژیم جهل و جنایت سخن گفته میشود • اضافه بر این از دهم کیسی کل ماشین د ولتی ارتجاعی و بورژوازی سخن نیست • د ریخس پنجم همین نوشته در این باره صحیحست خواهیم کرد •

۴- نکاتی پیرامون مرحله انقلاب ایران

بحث در باره مرحله انقلاب د ر جامعه ایران اساسی ترین بحث جنبش کمونیستی کشور است • ارانسه ترهای گوناگون از جانب سازمانهای چپ و توضیحات متفاوت در باره آنها نشان میدهد که د ر مدت ولژی شناخت و د تعریف مقوله مرحله انقلاب ناروشنی های جدی وجود دارد • تاکنون تعریفی از مرحله انقلاب بعنوان یک مقوله ارائه نشده است • اگر امروز در این باره از سازمانهای چپ تعریفی خواسته شود ، هرکس پناهی د رک خویش چیزی ارائه می نماید •

مارکسیسم بمانی آموزد که انقلاب اجتماعی بمفهوم تغییر فرمسیون است • به این معنا که فرمسیون بالنده جایگزین فرمسیون پست می گردد • بر این اساس اگر بخواهیم مشخص کنیم که کدام تحول د ر جامعه سرمایه داری انقلاب اجتماعی است بدون تردید جز تحول سوسیالیستی پاسخ د پدین نمی تواند وجود داشته باشد • زیرا بین سرمایه داری و سوسیالیسم هیچ چیز مفهومی مناسبی ثالث وجود ندارد • اما اگر بخواهیم بگوئیم که د ر تمام جوامع سرمایه داری میتوان بدون د نظر گرفتن پارامترهای دیگر اعمال بلاواسطه سوسیالیسم را د ر دستور قرار داد ، چنین چیزی با واقعیت مبارزه طبقاتی حتی د کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز همخوانی ندارد • یعنی ضرورت انجام تحول سوسیالیستی به خودی خود نمی تواند امکان تحقق بلاواسطه آثار اثبات نماید • از اینروست که مارکسیست لنینیست ها برای گذار جوامع سرمایه داری به سوسیالیسم اشکال متنوع این گذار را جستجو می کنند و تلاش می نمایند طبقه کارگر روپیشاهنگ انقلابی آن با تجهیزینه خط مشی انقلابی ویراتیک انقلابی بتوانند این گذار را رهبری کنند • د کشورهای از جانب سازمانهای چپ ، ترهائی مانند ملی د مکراتیک ، ملی د مکراتیک د ر راستای سوسیالیسم ، ضد امپریالیستی د مکراتیک با ستمگیری سوسیالیستی ، د مکراتیک ضد سرمایه داری ، د مکراتیک ضد امپریالیستی ضد سرمایه داری ، برای توضیح مرحله انقلاب ایران بکار گرفته شده است • د کشورهای دیگر نیز گه شرایطی مشابه شورما د از ندا ز ترهائی مشابه استفاده میشود •

گذشته از تعاریف و واژه های گوناگون سه تفکر رجنیش کمونیستی ایران پیرامون مرحله انقلاب وجود دارد • الف - تفکری که انقلاب را د مرحله ملی د مکراتیک می داند • به لحاظ اقتصادی واجتماعی جامعه

ما را عقب مانده می بیند. به خصلت ضد سرمایه داری انقلاب پاوردارد و بر این اعتقاد است که جامعه ما قبل از وارد شدن به مرحله سوسیالیستی باید ضرورتاً " تحول انقلابی " را پشت سرگذارد که اقشاری از بورژوازی و خرده بورژوازی (عمدتاً خرده بورژوازی) رسالت رهبری این تحول انقلابی را برعهده دارند. بـ تفکری که هم امروزاً تحول سوسیالیستی را در دستور قرار می دهد. این تفکر یا اینکه در توضیح ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران، شرایط مادی اقتصاد را برای تحول سوسیالیستی آماده نمی بیند و در برخورد با طبقات از منتهی الیه راست تا منتهی الیه چپ نیسان می کند و در ترم توضیح دهنده خمسه از انقلاب سوسیالیستی سخن نمی گوید اما با طرح ایجاد پختن سوسیالیستی در حکومت مکرسی خلقی بعنوان بخش راهبر اقتصاد، اعمال بلا واسطه سوسیالیسم در شرایط کنونی تأکیدی نماید و آنرا در دستور قرار می دهد.

بـ تفکر که انجام تحول انقلابی به مفهوم انقلاب اجتماعی را در کشور ما در تحول سوسیالیستی می شناسد. در شرایط کنونی با توجه به آرایش طبقاتی و سیاسی موجود انجام این تحول را در دستور قرار نمی دهد. انقلاب را در دوره یا فازی د مکراتیک و انتقالی می داند که باید از طریق حاکمیت د مکراتیک و خلقی به رهبری طبقه کارگر این دوره یا فازی انتقالی پشت سر گذاشته شود تا شرایط برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم گردد.

این سه تفکر در حواشی خود با جزئی اختلاف نظراتی د پد رانیزه همراه دارند. در این نوشته بنحوی فشرده د ر باره سه دیدگاه فوق صحبت می کنیم.

نظراول متعلق به جریان راست سنتی است که حزب توده ایران آنرا نمایندگی می کند. اما این تفکر فقط در حزب توده ایران باقی نمانده است. اکنون در سازمان ما و چند سازمان چپ دیگر با رجسالت متفاوت چنین تفکری وجود دارد. پایه این تفکر اینست که در جامعه ما تا رسیدن به مرحله سوسیالیستی باید یک تحول بورژوازی مکراتیک صورت گیرد. به عبارت دیگر، نیروهای غیر پرولتری بویژه خرده بورژوازی از چنان توان انقلابی برخوردار هستند که بتوانند یک تحول انقلابی را متحقق نمایند و طبقه کارگر یا یسند برای انجام چنین تحوولی از آنها پشتیبانی کند. از همین جاست که همه محققین به ترفیق با تفسیر و فورمولهای گوناگون رهبری طبقه کارگر را به انقلاب سوسیالیستی مودول می نمایند.

بسیاری از اسناد و مقالات حزب توده ایران انباشته از مطالبی است که از عقب مانده گی اقتصاد و اجتماعی جامعه ما و ضعف طبقه کارگر ایران سخن می گوید. در سازمان ما نیز تفکری وجود دارد که با جزئی اختلاف همان تحلیلها و تزهان حزب توده را در باره جامعه ایران ارائه می دهد. بند هائی از طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما که مرحله انقلاب، دولت جانشین ج ۱۰ نقش طبقه کارگر و سیاست اتحادها را توضیح می دهد، هرچه تا حدودی التقاطی است اما بر بنیاد همان تزهان راست استوار است.

در سازمانهای دیگر چنین کمونیستی ما نیز هنوز توهم یک تحول انقلابی بر رهبری نیروهای غیر پرولتری وجود دارد. سازمان فدائیان خلق ایران (منشعبین ما) در برنامه خود از سوشیسم بسیار چپ پروانسه میخواهند. در دولت مکرسی خلقی بخش سوسیالیستی ایجاد نماید و از سوشیسم د پیکریاست سه جنبه ای را قبال حکومتهای ملی و مترقی غیر پرولتری طرح ریزی می کند. (۱۰) در برنامه این سازمان بسیاری از عناصر تشبیل دهنده تفکر راست را میتوان مشاهده نمود. اعتقاد به حاکمیت ترقیخواه ملی و مترقی محصول چنین تفکری است. ایجاد بخش سوسیالیستی در دولت مکرسی خلقی نیز که در واقع همان آغاز انقلاب سوسیالیستی است عیناً با تزهان راست همخوانی دارد. زیرا نشانگر اینست که با رهبری طبقه کارگر در یک حاکمیت د مکراتیک، انقلاب سوسیالیستی آغاز میگردد. بر پایه چنین تفکری است که این سازمان با همه ادعاهای چپ روانه پیرامون دولت مکرسی خلقی آنرا به آینده د زمینی افکند و عملاً به داسن حکومتهای ملی و مترقی غیر پرولتری پناه میدهد. اسناد پلنوم هفتم این سازمان تا حدودی تفکر فوق را زیر ضرب برده است. اما هنوز مجموعه آن در برنامه اس تجلی یافته همچنان برجای خود باقی است.

در سازمان کارگران انقلابی ایران " راه کارگر " نیز آثار قابل توجهی از تفکر راست مشاهده میشود. در صفحات قبل اشاره نمودیم که این سازمان در انقلاب ما فازی با مضمون ^{مستقل} چپروانی اعتقاد دارد و از وحدت اراده بین طبقه کارگر و بورژوازی د مکررات سخن میگوید. این مضمون برنامه انتقالی که این سازمان از آن

سخن میگوید و خبرنگارانش را آرمید همد در ریافت نکردیم یعنی دانیم این برنامه انتقالی مورد نظر راه کارکنسر مربوط به دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم در شرایط استوار سوسیالیسم است و یا مربوط بسسه دوره انتقالی و دمکراتیک • آنچه تاکنون از مواضع راه کارگر و تفکرات مشابه آن حاصل میشود و برنامه انتقالی مذکور رد و هردو حالت تغییر در آن ایجاد نمی کند اعتقاد به فاز پوزروائی و وحدت اراده با پوزروائی سمرات است • این نگرش چنین سیاسی راتکتیک می نامد • اما از پوشش چپ ، این تفکر استراتژی مرحله ای را ارائه می دهد که مضمون چیزی جز فرمهای پوزروائی نیست • از اینوست که این سیاست اساسا با سیاست راست سنتی همخوانی پیدا میکند • صحبت مفصل تر درباره استراتژی و تکتیک این سالها را بفرستی دیگر واگذار می نمایم •

از بررسی دیدگاههای سازمانهای جنبش کمونیستی چنین نتیجه ای بدست می آید که جنبش ما هنوز به يك سوال بسیار مهم در باره انقلاب ایران پاسخ روشن نداده است • تا وقتی که نتوانیم به این سوال پاسخی دقیق بدیم همواره بحثهای مفصل و بی نتیجه پیرامون استراتژی و تکتیک جریان خواهد داشت • این سوال از وجوه تشکیک میشود و همان چیزی است که قبلا اشاره نمودیم • آیا انقلاب ما در مرحله پوزروائی قرار دارد ؟ آیا نیروهای غیر پرولتری میتوانند رسالت رهبری يك تحول انقلابی را بعهده گیرند ؟ شاید نیازه توضیح نباشد که با شروع دوران امپریالیسم یعنی از اوایل دهه نوزدهم دیگر دوران انقلابهای پوزروائی قدیم بسر رسیده است • پس اگر صحبتی پیرامون مرحله پوزروائی انقلاب ما نیز در میان باشد مقصود جزیک انقلاب پوزروا دمکراتیک نوین نیست • اما بلحاظ نظری بطور کلی چه چیزی میتواند مرحله پوزروائی انقلاب را اثبات نماید ؟ انقلاب پوزروائی کهن یا نوین در مبارزه علیه حاکمیت سیاسی و اقتصادی فئودالیسم مفهوم پیدا میکند • در جامعه ای که سرمایه داری بلحاظ سیاسی و اقتصادی سلط است چیزی بنام انقلاب پوزروائی اساسا بی معنا است • در روسیه ۱۹۰۵ با اینکه سرمایه داری بخش عمده را در اقتصاد جامعه ایقا می نمود اما هنوز تزارسم بعنوان نماینده اشرافیت فئودال همچنان حکومت میکرد • از این جهت انقلاب روسیه تا فوریه ۱۹۱۷ وظیفه سرنگونی حاکمیت فئودالها را بعهده داشت • با این همه حتی از انقلاب ۱۹۰۵ که لنین بامضمون پوزروائی آن همواره تاکید می نمود بجهت شرکت گسترده خلق واهداف آن بعنوان انقلابی خلقی نام برده میشود • (۱۲) حتی بلحاظی دیگر نیز این انقلاب بعنوان انقلاب پرولتری شناخته میشود •

" انقلاب گرچه بنا بر مضمون خود پوزرواد دمکراتیک به حساب می آید اما به علت همزمنی طبقه کارگر و به لحاظ شیوه های مبارزاتی در واقع پرولتری بود " (۱۳)

با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که طی آن دیگر تسلط پوزروائی به لحاظ اقتصادی و سیاسی تکمیل گردید و دوران انقلاب پوزرواد دمکراتیک در روسیه به پایان رسید • لنین در پاسخ به پلشویکها وقتی دقیقاً بسسه همین مسئله تاکید می نماید که با جانشینی طبقه پوزرواد بجای فئودالها اساسا انقلاب پوزرواد دمکراتیک پایان یافته است • (۱۴)

در کشور ما اگر کسی میزدیرد که پوزروائی به لحاظ اقتصادی و سیاسی سلط است چگونه هنوز میتواند بسسه انقلاب پوزرواد دمکراتیک اعتقاد داشته باشد ؟ اکنون چند استدلال برای پوزروائی بودن انقلاب ما یا بسرای اثبات فاز پوزروائی و یا ضرورت يك تحول انقلابی به رهبری نیروهای غیر پرولتری طرح میشود :

- ۱- انقلاب ما ضد امپریالیستی است ۲- جامعه ما به لحاظ اقتصادی عقب مانده است ، ساختارهای ماقبل سرمایه داری در جامعه وجود دارد ۳- اقشاری از پوزروائی متوسط و خرد و پوزروائی برای رشد دمکراتیک سرمایه مبارزه می کنند • ۴- انقلاب ما باید حاکمیت ارتجاعی قرون وسطایی را سرنگون نماید • متأسفانه هم استدلال هارا خیلی خلاصه نوشت ایم و هم اجبارا باید خیلی خلاصه درباره آن هاصحبت شود •
- شکی نیست که یکی از خصصت های انقلاب ما ضد امپریالیستی بودن آنست • امروزه انقلابهای جهان ضد امپریالیستی هستند و این ضد امپریالیستی بودن يك انقلاب نبی تواند مضمون پوزروائی آنرا اثبات نماید • در کشورهایی مانند شورما حتی ارتحول سوسیالیستی بنحوی پلا واسطه در دستور قرار نمیگیرد با زهمچنان حصول ضد امپریالیستی انقلاب برجای خود باقی است • از سوی دیگر رجوع ما بمانندگسا جد نمودن مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه داری يك انحراف جدی در استراتژی است • در

کنفرانس‌ها و اناتاید میشود :

" اما هیچ گواه علی‌داغ برای این امر وجود ندارد که امپریالیسم خارجی در یک مسیر حرکت می‌کنند و بورژوازی داخلی در مسیری دیگر - سلطه خارجی به یک شرایط مناسب در داخل کشور احتیاج دارد و این شرایط ایجاد میشود . بورژوازی وابسته در مناسبات تابعیت منافع حیاتی دارد . بهمین دلیل است که مبارزه علیه منافع امپریالیستی در قاره به ریشه های سرمایه داری راه می برد . بطور مشابه ، یک اقدام ضد سرمایه داری دارای جنبه ضد امپریالیستی روشنی است . " (۱۵)

تأکیدات فوق نتهتباد را می‌کای لاتین بلکند رتعا دکشورها هیکه مانند کشور ما مناسبات سرمایه داری در آنها تسلط یافته است صدق می‌کند . امام رمورد استدل لالهائی د و م و س و م ، اگر کسی تسلط سرمایه داری را در جامعه مسلمان می‌پذیرد و به تضاد کار سرمایه بعنوان تضاد اساسی جامعه اعتقاد دارد ، حد اقل اینرا باید بفهمد که بورژوازی به لحاظ اقتصادی و سیاسی حکومت می‌کند . با این تسلط بورژوازی د یگر عقب ماند کیهای اقتصاد ی و بقایای فئودالیسم نمی‌تواند مضمون بورژوازی انقلاب را اثبات نماید . درست است که اقشاری از بورژوازی خرده و بورژوازی برای رشد د مکرراتیک سرمایه مبارزه می‌کنند . اما این مبارزه علیه بورژوازی بزرگ انحصاری از جانب نیروهای فوق حتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری نیز مشاهده میشود . اگر همه ویژگیهای این تضاد و تلاش اقشاری از بورژوازی در جامعه ایران نیز توجه نمانیم ، هر کمونیستی باید اینرا بفهمد که در جامعه سرمایه داری تضاد اقشاری از بورژوازی با اقشاری د یگران تضاد ی فرعی است و نباید ماهیت خود به لحاظ طبقاتی سازش پذیر است و هیچ وجه نمی‌تواند مضمون اجتماعی انقلاب را تعیین نماید . چنانچه در جامعه سرمایه داری بورژوازی متوسط و اقشاری از خرده بورژوازی که خواهان رشد د مکرراتیک سرمایه هستند به قدرت سیاسی نیرزدست یابند ، چه تحول صورت خواهد گرفت ؟ اتفاقا تجربه انقلاب بهمین در جامعه سرمایه داری ایران یکبار د یگر اثبات نمود که نه تنها تحول انقلابی بوضع نخواهد پیوست بلکه این اقشار پس یار شتابان می‌خواهند در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند نقش بورژوازی بزرگ را ایفا نمایند . اینها نه تنها به لحاظ تاریخی چیزی ندرند که به کارگران ، دهقانان و توده های مختلف بد هند پلکه بلافاصله در مقابل با خواست های انقلابی توده های سرکوب توده های انقلابی خلق دست می‌زنند و آن تصفیه حساب می‌کنند . رفرمهای که احتمالات توسط این حاکمیتها صورت می‌گیرد ، بخشی به لحاظ اقتصادی زائیده چنین جابجائی قدرت است و بخشی د یگر در رابطه با توده های با خطر فشار رنجین توده ایست . این نوع رفرمها گاهی از جانب بورژوازی انحصاری بزرگ نیز صورت می‌گیرد .

تضاد چنین حاکمیتهایی با امپریالیسم که به لحاظ سیاسی و اقتصادی همواره میتواند با درجات متفاوت وجود داشته باشد ، تضاد ی است که بر پایه سهم سود و شیوه های د ولت مداری و پاره اد منافع قسری و ایدئولوژیک چهره می‌نماید . این تضاد در مقابل تضاد توده های خلق با امپریالیسم جهانی و نظام سرمایه داری تضاد ی فرعی است .

کسانی که با تکیه به استدلال چهارم یعنی ارتجاعی بودن ج . ا . مضمون بورژوازی برای انقلاب قائل میشوند در فهم این موضوع عاجزند که وقتی ماهیت حاکمیت به لحاظ طبقاتی بورژوازی است ، شکل در ایدئولوژی و ساختار حکومتی تنها برای د و ام و قای حاکمیت بورژوازی با توجه به ویژگیهای جوامع مختلف ظاهر میشود . اشکال مختلف حاکمیت بورژوازی ، د میکراسی یا د یکتاتوری ، مذ هبی یا غیر مذ هبی ، - نژاد پرستانه یا غیر آن با توجه به ویژگیهای کشورهای مختلف هم آکنشوند در جهان ما و ج - وجود دارند . ولی کمونیستها با تکیه به اشکال مختلف حاکمیت های بورژوازی مضمون اجتماعی انقلاب و مرحله آنرا تعیین نمی‌کنند . تجربه واقعی وزنده انقلاب اخیر ما و انقلابهای کشورهای مشابه اثبات نموده اند که این انقلابها هیچکدام بورژوازی مکرراتیک نبوده اند . اینها انقلابهای خلقی هستند که در دوره گذار این جوامع از سرمایه داری به سوسیالیسم رخ می‌دهند . اکنون در جوامع سرمایه داری آرایش طبقاتی و سیاسی است که تعیین می‌کند استقرار یا واسطه سوسیالیسم می‌تواند در دستور قرار گیرد و یا باید از طریق حاکمیتی د مکرراتیک و خلقی گذر نمود . اگر این مسئله بد رستی درک شود ، با توجه به وضعیت کشورهای سرمایه داری از نوع کشور ما د آینده اد نه چند ان د و امکان گذار یا واسطه به سوسیالیسم نیز محتمل است . شکی نیست که این احتمال تنها وقتی به واقعیت می‌پیوندد که آرایش طبقاتی و سیاسی امکان وقوع آنرا تامین نماید . مارکسیست لنینیستها همواره از دهن‌کرائی پرهیزی می‌کنند و می‌کوشند با بررسی تاریخی

انقلابها ورود عینی آنها و وضعیت مشخص تضاد هاد رباره پیشرفت مبارزه طبقاتی و تحولات آینده سخن بگویند. طرفداران تزه‌های کهنه که برای اثبات اندیشه‌های نادرست خود لجاج می‌ورزند، با اساسا تجارب انقلاب هارا نیا موخته اند و با آگاهانه آنها رابه بونه فراموشی می‌سپارند. آموزشهای مارکس، انگلس و لنین و بسیاری از رهبران و دانشمندان جنبش جهانی کمونیستی در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که تاجه اندازه استدلال‌هایی که برای اثبات مضمون بورژوازی انقلاب و ضرورت تحول انقلابی (برهبری نیروهای غیرپرولتاری در جامعه مارا نه می‌شوند، اساسا سست و بی‌بنیاد هستند. در جهان امروز از انقلاب‌های متعدد د سوسیالیستی اثبات شده است که سوسیالیسم الزاماد رجوامع سرما یسه د اری پیشرفته متحقق نمی‌گردد بلکه جوامعی با سطح رشدی بسیار نازل تر از جوامع پیشرفته می‌توانند بدان نائل شوند. رفیق میخائیل کاراچیف میگوید:

"سوسیالیسم د رکسورهای سربرآورد ساخته شد که به لحاظ اقتصادی و اجتماعی پیشرفته نبوده و در عرصه‌های شیوه زندگی و سنن ملی و تاریخی با هم تفاوت داشتند. هر یک از این کشورها د مسیر ویژه خود به نظام سوسیالیستی رسیده و برپیش‌بینی مارس د رقیال "سطوح و صورت‌های بی‌شمار" تبلور مشخص هر زیربنای اقتصادی معین صحه گذاردند" (۱۶)

لنین در پاسخ به منشویک‌ها د آزمون که استدلال‌هایی مشابه آنچه اکنون شنیده میشود ارائه میداند، میگوید: "بای می‌توان سوسیالیسم راد روسیه معمول داشت و بطور کلی اصلاحات اساسی را یکباره عملی نمود. رفاقه اینها بیهانه‌های پوچ و بی‌اساس است. مارکس و انگلس همیشه توضیح داده و گفته‌اند که: "آموزش ما شریعت جامد نبوده بلکه رهنمون عمل است. سرمایه داری خالصی که بتواند بسه سوسیالیسم خالص انتقال یابد در هیچ جای جهان وجود ندارد و در زمان جنگ نمیتواند وجود داشته باشد. آنچه وجود دارد حد وسط این دو ویدیده جدید و بیسابقه است." (۱۷)

لنین آموزش می‌دهد که در جامعه سرمایه داری علیرغم عقب ماندگیها و گسترده گی حربه کلاسی تحقّق سوسیالیسم امکان پذیر است بشرطی که اکثریت قاطع جامعه به ضرورت این تحول پی برده باشند و از آن دفاع نمایند.

"مادامیکه اکثریت قاطع اهالی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی پی نبرده اند، حزب پرولتاریا بهیچ وجه نمی‌تواند در کشور هفنان خرده پا "معمول داشتن" سوسیالیسم راهد ف قرار دهد" (۱۸)

این سخنان را لنین نه د رساله‌های قبل از فوریه ۱۹۱۷ بلکه در دست د شرایطی میگوید که حاکمیت بورژوازی مستقر شده ولی هنوز پرولتاریا قاد نشده است د اتحاد با دهقانان تهیدست د یکتا تری سوسیالیستی را اعمال نماید. اینها هستند آن آموزش‌های تابناک که دکمپارامی شدند و روند واقعی و قانونمندگی مبارزه طبقاتی را توضیح می‌دهد اما بعضی ها خلاف این آموزش‌ها می‌اندیشند.

"منشویک‌ها و تروتسکیست هاد رست به مانند پیروان امروزین خود در نهایت به نتیجه دست یافتند. تردید د قدرت امکانات و نقض تاریخی پرولتاریا. گروه اول با همزبونی پرولتاریا سرد شمنی داشتند و انقلاب سوسیالیستی را تنها د رچارچوب وجود مناسبات پیشرفته سرمایه داری امکان پذیر می‌پنداشتند و گروه دوم پیروزی انقلاب را منوط به شعله ورساختن آن د سایر کشورها میکرد." (۱۹)

امروز د جنبش کمونیستی ایران با توجه به شرایط مشخص جامعه ما اعتقاد به مضمونی بورژوازی و ضرورت انجام تحولی انقلابی برهبری نیروهای غیرپرولتاری و همچنین اعتقاد به امکان اعمار بلا واسطه سوسیالیسم د شرایط کنونی هر د و انحراف از سیاست پرولتاریائی است. استراتژی انقلابی طبقه کارگر دقیقاً اینگونه با اپورتونیسیم راست و چپ مزیندی می‌کند.

جامعه ماد گذار سرمایه داری به سوسیالیسم، به لحاظ اقتصادی و اجتماعی، آرایش طبقاتی و سیاسی د رچنان وضعیتی است که هم یک تحول بورژوازی فکراتیک یا تحول انقلابی برهبری نیروهای غیرپرولتاری را می‌تواند و هم استقرار سوسیالیسم نمی‌تواند د ر دستور قرار گیرد. از اینروست که جامعه د رفازی انتقالی قرار دارد. مضمون اجتماعی این فاز نه آزاد نمودن نیروهای مولد برای رشد د بورژوازی فکراتیک (جنبش) رشد د ر جامعه سرمایه دار ک اساسی معنا یازگشتی به عقب است) بلکه تحدید هر چه بیشتر سرمایه داری

بمعظورامحای آن، در فزایعدی است.

مضمون ضد سرمایه داری این فاز دیمکراتیک ربه بارزه کارگران وتوده های انقلابی خلق که علیه پریالیسم ونظام سرمایه داری صورت میگردد، نهفته است. اساسا همین هدف وهمین مبارز هاست که پایه اراده مشترک کارگران باد هقانان وخرده بورژوازی انقلابی را تشکیل می دهد. این اراده مشترک در فزانتقالی ودیمکراتیک به برای اعمال سوسیالیسم بلکه برای مبارزه علیه امپریالیسم ومناسبات سرمایه داری قابل درک است. وقتی که طبقه کارگرمیتواند با اعمال دیکتاتوری سوسیالیستی خود تحول سوسیالیستی را آغاز نماید وازسوی دیگر توده های انقلابی خلق در انجام اقداماتی انقلابی ودیمکراتیک نه نظام سرمایه داری را زیر ضرب میگردد باطبقه کارگرا راده مشترک دارند، این فاز باید بانجام این وظایف پشت سر نهاده شود. این اقدامات در فزانتقالی چیزی نیست چه همان سمت گیری سوسیالیستی ویا کامیابی بسوی سوسیالیسم حاکمیتی که میتواند این وظایف را هدف فمند ویا بر نامه انجام دهد وجامعه رابسوی سوسیالیسم هدایت نماید تنها جمهوری دیمکراتیک خلق بهره ربری طبقه کارگر است.

امروز در جامعه مانبروی محرکه انقلاب نیرویی است که در اتحاد باطبقه کارگربرای تحقق این خواسته های انقلابی ودیمکراتیک نبرد می کند. نیرویی که برای رشد سرمایه تلاش می کند نیروی محرکه انقلاب نیست. حد اکثر میتواند نیروی رفمی بورژوازی باشد. اکنون دیمکراتیک انقلابی در جامعه مادراتحاد باطبقه کارگر وپیشاهنگ آن ودسمت گیری سوسیالیستی مفهوم پیدا میکند.

"در قرن بیستم درکشور سرمایه داری اگر کسی بترسد که بسوی سوسیالیسم گام بردارد نمیتوانسد دیمکراتیک انقلابی باشد." (۲۰)

درکشور ماخرده بورژوازی ود هقانان وقتی که در اتحاد باطبقه کارگربرای تحقق اقداماتی انقلابی ودیمکراتیک نبرد می کنند به همراه او نیروهای محرکه انقلاب ما را تشکیل می دهند.

۵- جمهوری دیمکراتیک خلق

با بهره گیری از تکرار مطالبی که تاکنون در باره جمهوری دیمکراتیک خلق گفته شد فقط مشخصه های اصلی آن را نام می بریم ود باره چند موضوع صحبت خواهیم کرد. این مشخصه های اصلی عبارتند از: - جمهوری دیمکراتیک خلق باشکستن ماشین د ولتی ارتجاعی و بورژوازی مستقر می گردد. - این جمهوری ارگان دیکتاتوری خلقی یعنی دیکتاتوری دیمکراتیک کارگران وخرده بورژوازی ود هقانان است که طبقه کارگرنقش رهبری را در آن ایفا می نماید. - این جمهوری نمی تواند تحول سوسیالیستی را آغاز نماید بلکه بانجام وظایف انقلابی دیمکراتیک در دوره انتقالی کنونی شرایط را برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم می نماید.

اولین مسئله که شاید در سازمان ماود رجنی کومونیستی ایران هنوز بسیار کم در باره آن صحبت شده است درهم کویی ماشین د ولتی ارتجاعی و بورژوازی است که اساسی ترین اقدام هر انقلاب واقعا خلقی را تشکیل می دهد. امروزه تفکر پیرامون ماشین د ولتی وجود دارد تفکراول بطور کلی از درهم کویی ماشین د ولتی سخن نمی گوید. نمی توان گفت که این سکوت تماما از روی عدم شناخت در باره مقوله فوق است. و نمی توان باور کرد کسانی که در جنبش کومونیستی ایران در باره شکستن ماشین د ولتی رژیم جمهوری اسلامی سخن نرفته اند این سکوت از عدم اعتقاد آنها نسبت به این مسئله حکایت نمی کند. کسی که از درهم کویی ماشین د ولتی رژیم جمهوری اسلامی سخن نگوید در واقع راه پذیرش این رژیم را بانجام اصلاحاتی در آن باز گذاشته است. پیشرفت بحثها در جنبش مسائل را د قیقت روشن میسازد و ما پورتونیست ها د ناب راهبتر خواهیم شناخت. و اما تفکر دوم، درهم کویی ماشین د ولتی ارتجاعی و تئوکراتیک رژیم جمهوری اسلامی را طرح میکند اما از درهم کویی ماشین د ولتی بورژوازی بطور کلی سخن نمی گوید. حاملین این تفکر کسلا اعتقاد دارند که شکستن ماشین د ولتی ارتجاعی و بورژوازی بعهده انقلاب دیمکراتیک نیست و تنها انقلاب سوسیالیستی می تواند آنرا درهم بشکند. شکستن ماشین د ولتی بورژوازی مسئله ای نیست که یسک کومونیست بتواند در باره آن سکوت کند.

مارکس در نامه خود به کوگلمان در سال ۱۸۷۱ شرط مقدماتی هر انقلاب واقع‌حلقی را در کشورهای اروپا در رهم کمیونی‌اشین دیوانسالاری و نظامی می‌داند و می‌گوید که کمون پاریس دقیقاً برای رسیدن به همین هدف تلاش کرد. (۲۱)

مارکس در قیقا از اوزه انقلابی خلقی استفاده می‌کند. لنین در این باره می‌گوید:
"بنابراین مارکس هنگام صحبت از "انقلاب واقع‌حلقی" بی آنکه هیچ کدام از ویژگی‌های خرد - بورژوازی را از یاد ببرد (پارها پیلو مشرووع از این ویژه گیها سخن گفته است) پتانسب واقعی طبقات اکثریت کشورهای قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ توجه بسیار جدی داشته. از سوی دیگر تصریح کرده است که رهم شکستن ماشین د ولتی امری است که هم منافع کارگران و منافع دهقانان آنرا ایجاد می‌کنند و آنها را با هم متحد می‌سازد و وظیفه مشترک برانداختن موجودات نکل و استقرار یک چیز نوچای آن در برابرشان قرار می‌دهد." (۲۲)

لنین توضیح می‌دهد که پس از سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ ماشین د ولتی به "افزاملی جنگ سرمایه علیه کار" بدل می‌شود. (۲۳) کمون پاریس برای خرد کردن همین ابزار یعنی ماشین د ولتی بورژوازی اقدام می‌کند. و اما آیا کمون پاریس که به این کار اقدام کرد حاکمیت سوسیالیستی بود؟ لنین می‌گوید "ولی عصر انقلابی، از پایان قرن نوزدهم به بعد نوع عالی‌ترین از دولت د مکرراتیک را ایجاد می‌نماید که به قول انگلس از بعضی لحاظ د یگر جنبه د ولتی خود را از دست می‌دهد و "د ولت بمعنای اخراج کلمه نیست" این د ولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم ویلا واسطه خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس می‌کند که مجزا از مردم هستند. ماهیت کمون که نویسنده گان بورژوازی از آن برزشتی یاد نموده به آن بهشتان زده اند و در ضمن به غلط قید "معمول داشتن" فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده اند در همین هست" (۲۴)
بدین ترتیب مشاهده می‌شود که کمون پاریس حاکمیتی سوسیالیستی باشد و بخواهد سوسیالیسم را بلا واسطه مستقر نماید وظیفه د رهم شکستن ماشین د ولتی بورژوازی را بعهده دارد و برای این عمل می‌کند. کمون پاریس تجربه ای است از اتحاد کارگران و اقشار متوسط د یک انقلاب واقع‌حلقی. آنچه را که در بالا از لنین نقل نمودیم به اندازه کافی گویا و روشن است.

جمهوری د مکرراتیک خلق همان د ولت د مکرراتیک د وسطی عالی‌تر است که در دهها انقلاب خلقی از کمون پاریس تا امروز کارگران، دهقانان و خرد و بورژوازی برای استقرار آن نبرد کردند. انقلاب خلقی مانینز وقتی می‌تواند به پیروزی نائل گردد که ماشین د ولتی ارتجایی و بورژوازی را تماماً در هم بشکند. نه اینکه آنرا فقط تصرف نماید و یا صرفاً رگانه‌های سرکوبگر ارتجایی بشکند. بعضی ها جمهوریت د مکرراتیک خلق را از اینرو نوعی از د یکتاتوری پرولتاریا می‌دانند که آنرا باید د یکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا بگانه معرفی نمایند. تردید نیست که جمهوریت د مکرراتیک خلق نوعی از د یکتاتوری پرولتاریاست. اگر اینطور نباشد محتوای انقلابی و واقع‌حلقی خود را از دست خواهد داد. اما این سوسیالیستی، د یکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا نیست. این نوع د یکتاتوری پرولتاریا که در جمهوریت د مکرراتیک تجلی می‌یابد. د یکتاتوری د مکرراتیک کارگران و دهقانان و خرد و بورژوازی انقلابی است که د یکتاتوری واقع‌حلقی است. دهقانان و خرد و بورژوازی انقلابی ردم شکستن ماشین د ولتی ارتجایی و بورژوازی و همچنین د راستقار د یکتاتوری د مکرراتیک خلق با طبقه کارگران و دهقانان مشترک دارند. آنچه طبقه کارگران از خرد و بورژوازی یاد دهقانان جدا می‌کنند عزم آنها در رهم شکستن ماشین د ولتی ارتجایی و بورژوازی نیست بلکه د نظامی است که آنها برای رهایی و تکامل اجتماعی ارائه می‌نمایند. در جمهوری ما پیش از این قرن است که طبقه کارگران ریحانه مختلف با وضوح کامل متفاوت انقلابی را رهبری کرد. استبدادی از این انقلابها پیروز شده اند. اکثر قریب به اتفاق آنها انقلابی خلقی بودند که تجارب پیروزمندشان به انقلاب سوسیالیستی فرارویدند. اما هنوز نزد ما کسانی هستند که حاضرند برای هر بقالی رهبری قائل شوند اما مبارزه طبقه کارگران را برای اعمال پیش شرط قرار دادن و یا آنرا صرفاً انقلاب سوسیالیستی حواله می‌دهند. این رفتاری مالکرها را بر د و تانکتیک سوسیالیستی و اد رهبر جدی‌تر ضرورت اعمال رهبری طبقه کارگران را در انقلاب د مکرراتیک مطالعه کنند. یا زهم حاضرند همه آنها را با یک جمله که آنرا نیز ناقص و سیر خود برداشت می‌کنند تعویض نمایند. هیچ جا واضح تر از قطعنامه کنکره سوم حزب -

سوسیال د مکرآت روسیه به ضرورت رهبری طبقه کاربرد ریک انقلاب خلقی بد مکرآتیک تاکید نشده است. در بند های او. ووه این قطعنامه فته می شود :

پرولتاریا که به حکم موقعیت خود پیشروترین طبقات بیادنه طبقه پیذیراست، ما موریت ایفانقش رهبری جنبش مکرآتیک عمومی انقلابی روسیه را بعهده دارد. پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفا کند که پیشف نیروی سیاسی واحد و مستقل زیر پرچم حزب کارگر سوسیال - د مکرآت که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری می نماید برد آید. فقط ایفای چنین نقشی میتواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا - د مکرآتیک روسیه مساعدترین شرایط را فراهم سازد. " (۲۵)

در باره همین قطعنامه در دیاجا بورد و تاکتیک سوسیال د مکرآسی می خوانیم :

مصوبات سومین کنفره حزب سوسیال د مکرآت کارگری روسیه که لنین مکرآ را به آن ها استناد می جست و طبقه رهبری طبقه کارگرد رنبرد بی واسطه علیه استبداد تزاری را از مهم ترین و غیر قابل تاخیرترین وظایف حزب میدانست. آن هم با توجه به این که " طبقه کارگر تنها زمانی میتوانست قادر رسه متحقق ساختن رهبری خود بر انقلاب باشد که به شکل قدرت سیاسی متفق و مستقلی در زیر پرچم حزب سوسیال د مکرآت کارگری متحد گشته باشد قدرتی که نبرد خود را نه تنها در عرصه آید بولژیک بلکه در عمل نیز به پیشبرد. شرایط مساعد جهت مبارزه در راه سوسیالیسم را تنها تحقق این رهبری برای پرولتاریا بر خرد طبقات ثروتمند روسیه بورژوا د مکرآتیک تضمین حواحد نمید. " (۲۶)

در آغاز قرن بیستم در دوران امپریالیسم د انقلابی بورژوا د مکرآتیک استراتژی حزب پلشو یک برای اساس تنظیم گردید. اما پس از راهی حیرت است که در اواخر این قرن در دوران گذار از سرما به داری به سوسیالیسم در کشوری سرما به داری کسانی که خود را مارکسیست لنینیست می دانند هنوز روی طبقه کارگری می کنند و رهبری انقلاب را بعهده اقشاری می گذارند که اساسا قادر ایفای چنین نقشی در ریک انقلاب خلقی در جامعه ای سرما به داری نیستند. انکار رسالتی وجود دارد که همه دستاورد های تاریخی پرولتاریا، همه امکاناتی که در دوران کنونی و سوسیالیسم علاوه موجود برای طبقه کارگر فراهم آورده است و همه تواناییهای کنونی طبقه کارگر ایران نادیده گرفته شود. آیا چنین کسانی را می توان پیشاهنگم طبقه کارگر ایران نامید ! ؟

در باره سومین مشخصه جمهوری د مکرآتیک خلقی تا حد و د و هم در مقالات د پریولتن گذره و هم در این نوشته صحبت شده است. فشرده و طلب اینست که این جمهوری با توجه به ترکیب طبقاتی خود و اامادگی هشتیانی اکثریت قاطع توده ها، اساسا و طبقه آغاز تحول سوسیالیستی را بعهده نداد. متحدین طبقه کارگرد در این جمهوری برای انجام اقداماتی انقلابی بد مکرآتیک با ااراده مشترک دارند و چنانچه طبقه کارگرد و پیشاهنگم اینجوی پیشترس بخواهد تحول سوسیالیستی را آغاز نماید چه روی محص است و شد بد ترین آسیب ها را به انقلاب وارد مینماید. اضافه بر این اساس اعتقاد به آغاز تحول سوسیالیستی با حاکمیتی د مکرآتیک انحراف از مارکسیسم است. آنچه به لحاظ اقتصادی در جمهوری د مکرآتیک خلقی به نحو ی هد فمند صورت میگیرد چیزی جز گسترش هرچه بیشتر یکا ملتر سرما به داری د ولتی نیست. این سرما به داری د ولتی نه تحت حاکمیت بورژوازی بلکه در حاکمیت د پلتا توری د مکرآتیک خلقی بر رهبری طبقه کارگرد گسترش مینماید تا وقتی که حاکمیت سوسیالیستی مستقر نگردد، گسترش بخش د ولتی با هر کیفیتتی بحرفلاف تصور بعضی ها از از محتوای سرما به داری آن خارج نمی شود. اما سوسیالیسم از همین سرما به داری د ولتی فرامیرسد. درک مسائل سیاسی و اقتصادی که در جمهوری د مکرآتیک خلقی مطرح هستند برای ما بسیار اهمیت است. احتمالا زم است بخشی گسترده و مشروع در این مورد صورت گیرد. به سهم خود پیگیری این بحث را بعهده فرصتی د یگروا گذار مینمایم.

۱ - طبقه کارگر ایران و سیاست اتحاد ها

بحث در باره سیاست اتحاد های طبقه کارگرد همواره از اینرو میسار داری اغمیت است که سازه بنا بد پیری در اصول و انحطاف د رتاکتیک پنجوی با رزرد آن جلوه گرمیشد. د رت تشخیص اتحاد های طبقاتی و سیاسی

است که بسیاری از احزاب پرولتری همه چیز را با سیاستی انحرافی باخته اند و متحد محو شدن از صحنه سیاسی جامعه خود پیش رفتند و احزابی در شرایط اتحاد های سیاسی اصلی و پرولتری، طبقه و توده های انقلابی خلق را بسوی پیروزی رهبری کرده اند.

قبلا اشاره نمودیم که در انقلاب خلقی مایطه کارگریان و دهقانان و خرده بورژوازی انقلابی دارای اراده مشترک است. این اراده مشترک نه در ذهن بلکه در واقعیت مبارزه طبقاتی شکل میگیرد. آنها در واقعیت می آموزند که در جبهه ای واحد علیه ارتجاع و استثمار قرار آرند. وقتی که آنها به نحوی مشترک تحت استثمار و برتری رژیم ارتجاعی و بورژوازی هستند و کوره های جبهه جنگ ارتجاعی از همه جان آنها فروخته میشود، اراده مشترک آنها در هم کوبی بساط ارتجاع و استثمار، در برقراری صلحی پایدار، در کسب آزادی، در مکرسی و عدالت اجتماعی پدید می آید.

وقتی که اتحاد های طبقاتی به رهبری سیاسی فرامی رود، در اتحاد های احزاب و سازمانها کسه طبقات و اقشار مختلف را نمایندگی می کنند تجلی می یابد. تاریخ مبارزه طبقاتی نشان می دهد که وقتی طبقات و اقشار مختلف جامعه برای اعمال اراده طبقاتی و تسلط ایدئولوژی خود بر جامعه مبارزه میکنند، جریان سیاسی خود را نیز پدید می آورند.

این حکم بطور کلی در مورد طبقه کارگر و بورژوازی همواره مصداق دارد. اما در مورد دهقانان و اقشار میانی ممکن است همیشه صادق نباشد. در جامعه ما با اینکه دهقانان و خرده بورژوازی با خواستهای انقلابی و رادیکال حضور دارند و برای نیل به آنها نبرد میکنند، اما جریان سیاسی در مکررات و انقلابی کسه این اقشار را نمایندگی کند وجود ندارد. نطفه این د مکرسی انقلابی را در محضی جریانهای سیاسی نمی توان انکار نمود. اما این د مکرسی انقلابی در یک سازمان سیاسی مشخص تعیین نیافته است. بنا بر این همه تغییرات احزاب و سازمانهای سیاسی را نمی توان پیش بینی کرد و پدید آمدن یا حذف طبیعی آنها را غیر ممکن دانست.

آچه برای طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی آن همواره ضروریست درک ماهیت جریانهای سیاسی و پیشبرد سیاست پرولتری را می در رابطه با آنهاست. مسئله مهم دیگر برای ما، تشخیص مضمون اتحاد استراتژیک طبقه کارگر با اقشار انقلابی خلق و تفکیک آن با مضمون ائتلافی موقت و تاکتیکی است. بدون تردید هیچ وقت طبقه کارگری نتواند ائتلاف های موقت را با جریانهای سیاسی از پیش غیر ممکن تصور نماید. اما اگر مضمون اتحاد استراتژیک با مضمون ائتلاف ها، موقت تحویف شود و تاکتیک جای استراتژی بنشیند، چیزی جز اپورتونیزم نخواهد بود.

بطور مشخص اتحاد استراتژیک طبقه کارگر با اقشار انقلابی خلق در شرایط کنونی جامعه ما بر شعارهای سرگونی رژیم ارتجاعی و بورژوازی ج. ا. برقراری صلح، آزادی، د مکرسی و عدالت اجتماعی استوار می گردد. امروز ما از این چیز بیخبریم که عنوان عدالت اجتماعی را همراه د پدشعارها پایه استراتژیک اتحاد خلق میدانیم که مبارزه طبقاتی در جامعه ما مستقل از این شعار تهی خواهد شد و در حد خواستهای بورژوازی متوقف میگردد. انقلاب خلقی ماکه خصلت ضد سرمایه دارانه آن انکارناپذیر است در همبستگی این شعارها مفهوم خلقی خود را عیان میکند. اگر بسوی سالیسم امروز دکنار شعارهای قوی ما قرار نگیرد و بطا طرا نیست که اکثریت قاطع جامعه به ضرورت اعمال آن پی نبرد و اند و استقرار آن هدفیلا واسطه ما را تشکیل نمی دهد. اما توده د رشاعر عدالت اجتماعی خواست خود را مبنی بر تحقق برابری اجتماعی بیان مینمایند.

از همین شعار که سالهاست شعار فراخلاق و حیاست توده های ملیونی خلق است، فراروشی شعار برقراری سوسیالیسم اجتناب ناپذیر برمی گردد. طبقه کارگر نمیتواند لحظه ای در حد شعارهای بورژوازی توقف نماید و خواست های انقلابی خود توده های خلق را به فراموشی سپارد. تبلیغ گسترده شعار عدالت اجتماعی و توضیح آن که همواره با تبلیغ شعارهای د پدشعیرت میکیرد راه اقدامات رادیکال و انقلابی راد رجمهوری د مکرراتی خلق هموار ترمی نماید و پس از آن پذیرش برقراری سوسیالیسم و پشتیبانی اکثریت قاطع خلق را برای استقرار آن در فاعل د برمی انگیزد.

اگر گفته شود که طبقه کارگر با بورژوازی د مکررات در سرگونی رژیم ج. ا. برقراری صلح، آزادی و د مکرسی اراده واحد دارد و فاعل نبرد با این شعارها آغاز می گردد، این د مکرسی است.

فصلا وارد این بحث نمیشود که اساساً حضور بیروزی در مکران در جامعه سرمایه داری مورد سؤال است. اما اگر فرض کنیم چنین اقشاری از بیروزی حضور هم داشته باشند. چگونه میتوانیم حتی در شعارهای فوق با آنها اراده واحد داشته باشیم؟ تمامی لایه های بیروزی مخالف رژیم ۱۰۱، حد اکثر برچسبیدن در سنا و ولایت فقیه و ارگانهای نظامی و اداری ویژه آنرا دنبال میکنند. هیچ قشری از بیروزی با سرتکونی این رژیم در هم گوی ما بشین د ولتی ارتجاعی و بیروزی رانمی خواهد. تنها به تصرف آن جهت بقای دیکتاتوری بیروزی خویش به اشکال دیگری می اندیشند همینطور ند شعارهای صلح، آزادی، و د مکرسی. و طبقه کارگر به صلح خواهی بیروزی و بهترین حالت آن بادید ک مشکوک نمی کرد. هیچ وقت نمی توان یک صلحخواهی واقعی و یک مبارزه برای صلحی پایدار را آنهم از بیروزی ایران تما مسا باور نمود. بیروزی با هز آرپیوند به امریالیسم جهانی چگونه میتواند برای آزادی یعنی استقلال سیاسی و اقتصادی را تامین نماید؟

د مکرسی تیززادید گاه همه اقشار بیروزی در بهترین حالت آن چیزی جز د مکرسی برای خسود دیکتاتوری علیه توده های خلف نیست. طبقه کارگر در هیچ یک از شعارهای فوق با هیچ قشری از بیروزی اراده واحد ندارد. او همواره این شعارها را از موضع خود توضیح میدهد و در این حد نیز توقف نمی کند.

اکنون در جامعه ما اگر جریانهای بیروزی مواضع رژیم جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان و یاران لیبرال مشروطه خواه آنها را که باید مورد سئو کوب قرار گرفته متلاشی کرد ند کنار بگذاریم، جریانهای سیاسی لیبرال بیروزی که اقشاری از بیروزی متوسط و کوچک را نمایندگی میکنند ولو به ظاهر بعضی شعارهای واحدی را همراه طبقه کارگر توده و انقلابی خلق طرح مینمایند.

تلاش این اقشار بیروزی تماماً برای کسب رهبری انقلاب و قدرت سیاسی است. طبقه کارگر باید سیاست منزوی نمودن اینها را پیش گیرد. این سیاست با انحطافهای تاکتیکی ما تناقض ندارد. ما ضمن اینکه نباید هیچ توهمی را نسبت به اقشاری از بیروزی دامن بزیم، اختلافهای تاکتیکی را نیز نباید به آنها غیر ممکن بدانیم. و اقلیت جامعه ما اینست که نیروهای فوق العاده محدودی از بیروزی حاضر میشوند با کمونیستها اختلاف نمایند. اگر ما به این واقعیت آگاه نیاشیم خیال پرزای خواهیم بود که هنوز دستها و شمنان خود را بد رستی نشناخته ایم. با این همه ما می توانیم روی هر یک از شعارها د امروز که خواست توده های خلف را بیان میکند با این اقشار لیبرال بیروزی که حاضرند با ما حرکت های مشترک داشته باشند، حرکت نماییم. این تاکتیکها چنانچه بد رستف مورد استفاده قرار گیرند، باعث گسترش هر چه بیشتر جنبش و تقویت نفوذ پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر خواهند شد. این که بیروزی تا چه میزان از این اختلافهای موقت بهره خواهد گرفت به هوشیاری، کارآگاهانه و سازمانگری در میان توده ها ارتباط خواهد داشت.

پیش بینی تغییرات سیاسی جامعه ما را آینده از هم اکنون ممکن نیست. تا استقرار جمهوری د مکرانیک خلق ممکن است قدرت سیاسی در اشکال مختلف ظاهر شود. د باره ضرورت و یا عدم ضرورت یک حاکمیت سیاسی موقت تا آن موقع اکنون نمی توان سخن گفت. چنانچه در شرایطی طرح شعار د ولت موقت ضروری باشد، شرایط مطرح میکنیم اما توجه به این مسئله لازم است که راه علی استقرار جمهوری د مکرانیک خلق همواره از د ولت موقت گذر نمی کند. این نوع شعارها خاص راه به وضعیت سیاسی جامعه بویژه در شرایط گسترش انقلابی و موقعیت انقلابی مربوط میگردند ازین جهت نمیتوان طرح نمود. آنچه برای طبقه کارگر رژیم اکنون باید بد رستی آشنا باشد اینست که جمهوری د مکرانیک خلق بعنوان خواست فوری انقلاب باید جانشین هر حاکمیتی گردد. ممکن است در یک جایجانی در قدرت سیاسی نمایند. گالی اقشاری از بیروزی و جریانهای ازخرد ه بیروزی حاکمیت را تشکیل دهند. این حاکمیت به لحاظ ماهیت طبقاتی خود فقط ما بشین د ولتی بیروزی را تصرف نموده و ابزار سرکوب بیروزی را حفظ میکند. چنین حاکمیتی با انجام پاره ای رفرمهای احتمالی راه سرکوب طبقه کارگر توده و انقلابی خلق را پیش خواهد گرفت. این حاکمیت از نظر طبقه کارگر حاکمیتی ارتجاعی و بیروزی است و سیاست ما را در مقابل آن جز سیاست سرتکونی نخواهد بود. تاکتیکهای ما با توجه به شرایط مشخص باید اتخاذ گردند. اگر امکان شرکت مسا

در چنین حاکمیتی فراهم باشد، تنهاد شرایطی این شدت درست خواهد بود که در خدمت افشای بورژوازی و وسیع گسترده طبقه کارگر وتوده انقلابی خلق یکاراید. این وقتی است که باتوجه به شرایط سیاسی ومیزان آمادگی توده های خلقی ضرورت چنین افشاری از طریق شرکت در حاکمیت مطرح باشد.

موضوع دیگری که بعضی ها مایلند در آن باره صحبت شود استقرار حاکمیتی یا اتحاد طبقه کارگر و خرد ه - بورژوازی است که در ابتدا رهبری یعنی نقش تعیین کننده را حرد ه بورژوازی ایفا نمایند.

باتوجه به مجموعه مشخصات خرد ه بورژوازی و وضعیت واقعی جریانهای سیاسی دمکراتیک و انقلابی در مقایسه با طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی آن در جامعه ما، تصور استقرار چنین حاکمیتی ذهنی است.

واقعیت جامعه مانشا نگرای نیست که خرد ه بورژوازی و دهقانان پس از انقلاب بهمین میزان قابل توجهی نتایج یدیرش رهبری افشاری دیکرا ز بورژوازی را تجربه کرده اند. این خود جنبه مثبتی دیکر برای طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی است که با سیاستی درست توده های انقلابی خلق را رهبری نمایند. با این همه لحظه ای مستقل از این واقعیت ها تصور کنیم یا مشخصات مذکور مستقر کرد. خرد ه بورژوازی هر جا که در رهبری قرار گرفت به جهت ایدئولوژی، ماهیت و گانه طبقاتی و عدم شناخت از قانونمند یگانگامل جامعه جز تزلزل برای انجام وظایف انقلابی و فرسوده کردن انقلاب تجربه دیکری بچانگذاشته است. طبقه کارگر همی وقت نمی تواند از مبارزه خود برای اعمال نقش رهبری در حاکمیت دمکراتیک صرف نظر نماید. حاکمیت دمکراتیک تنها وقتی قادر است وظایف انقلابی را قاطعانه انجام دهد و سمت گیری سوسیالیستی یعنی حرکت جامعه را بسوی سوسیالیسم هدایت نماید که به جمهوری دمکراتیک خلق پر رهبری طبقه کارگر فرا برود.

۷- راه انقلاب

آخرین موضوع که در طرح استراتژی و تاکتیک بدان پرداخته شده راه انقلاب و اشکال مبارزه است. طرح در این مورد نیز فکری التقاطی و ناروشن را ارائه می دهد. تجربه انقلابها نشان می دهد که در تشخیص " راه انقلاب " همواره روند قانونمند نام وهم به تاریخ و سنن و وضعیت مشخص هر کشور توجه نمود. در انقلاب های خلقی که در سده نوزدهم و بیستم بوقوع پیوسته اند، اشکال متنوعی از قیام مسلحانه خلق و جنبش غیر مسلحانه که چندان مسالمت آمیز هم نبودند رخ داده است. آنچه در این انقلابها تقریباً به نحوی عمومی واقعیت یافتند سرنوشتی از جمعی از طبقاتی و ضد خلقی از طریق قیام مسلحانه است. در اروپا، آسیا، آمریکا، لاتین و آفریقا در دهها انقلاب این واقعیت اثبات شده است. در هیچ یک از این انقلابها توده ها بلافاصله راه مسلحانه را انتخاب نکردند. اشکال مختلف مبارزه بصورت اعتصابها و تظاهرات کارگران وتوده های خلق بوقوع پیوستند. اما سرکوب قهرآمیز جنبش خلق انتخاب راه مسلحانه را به توده ها تحمیل نمود. بنابراین مسئله اساساً این نیست که همه اشکال غیر مسلحانه نبرد خلق با همه نیرو گسترده کی آن نایده گرفته شود. مسئله اینست که تنها راهی که می تواند ماشین دولتی ارتجاعی و بورژوازی را درهم شکسته متلاطم نماید درک گردد. تجارب انقلابی نشان دادند که حتی در جریان نبرد مسلحانه خلش خلق نیز اشکال دیکر مبارزه مطرح هستند و همراه آن نبوت می پذیرد. این اشکال مبارزه در شرایطی گسسته ارتش خلق یا رژیم ارتجاعی می جنگد ضربات همسویه و گسترده را به ارتجاع وارد مینماید و امکان پیروزی های بزرگتری را برای خلق فراهم میاورند. هم اکنون در چند کشور جهان چنین نبردی جریان دارد.

آغازیان قیام مسلحانه همواره چون انقلاب روسیه یا انقلاب اخیر مائیتست. مبارزه مسلحانه بنسبه شکل جنگ داخلی در مناطق داخلی یا جنگ در مناطق ارتکشور که بنا به ویژگیهای ملی و منطقه ای این شکل مبارزه در آنها به شکل توده ای بدل شده است نیز بوقوع میبویند.

در کشورها انقلاب شرویطی و انقلاب بهمین تنه راه سرنوشتی رژیمهای ارتجاعی را از طریق قیام مسلحانه خلق اثبات مینماید. اکنون باتوجه به ویژگیهای رژیم ج. ا. و ارادتهای سرنوشتی و همچنین باتوجه به سطح رشد جنبش کارگری وتوده ای و جنبش انقلابی خلقها تنه راه سرنوشتی رژیم قیام مسلحانه خلش است. این قیام در مناطقی که جنبش مسلحانه به شکل توده ای مبارزه فراروئیده است وهم اکنون جریان

د ارد تاسرنکونی رژیم همچنان ادامه داشته و دستریش مییابد • بسیار محتمل است که ضرورت تشکیل ارتش مسلح خلق نه فقط در جنبش انقلابی خلقها بلکه در سراسر کشور مطرح شود • بسیار محتمل است که سرنکونی رژیم ج ۱۰ نه از طریق قیام مسلحانه چند روزه بلکه از طریق مبارزه مسلحانه ارتش خلق همزمان با اعتصابات کارگری و تظاهرات توده ای امکان پذیر گردد • ویژگی ارگانهای رژیم در سراسر کشور هر روز بیشتر ایمن ضرورت را مطرح میسازد • پیشاهنگ طبقه کارگریاید و اقلیتهای جامعه خود را پشتبندد، ضرورتها را تشخیص دهد و اشکال مبارزه را انتخاب نماید • آنچه امروز رکشور ما مطرح است د یکترتد ید در قیام مسلحانه خلشق بعنوان تنهاره سرنکونی رژیم نیست • اکنون باید به این مسئله پاسخ داد که آیا قیام مسلحانه گسترده و سراسری ارتش خلق پدید میاید یا نبرد ارتش خلق به قیام مسلحانه سراسری فرامیرید • تاکید به این موضوع ضروریست که ارتش مسلح خلق با توجه به خواست کارگران وتوده های انقلابی و متکی به حمایت گسترده آنها میتواند تشکیل گردد •

پایان — همراه سال ۶۶ تقویم بهوسلی

منابع —

- ۱ — نامه مردم شماره ۱۱۷ ص ۶
- ۲ — همانجا
- ۳ — مقاله مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب کار شماره ۲۲ ص ۶
- ۴ — سمگیری سوسیالیستی تئوری و پراتیک ص ۲۰۳
- ۵ — راه کارگر تئوریک شماره ۴ ص ۵۸
- ۶ — راه کارگر متدلجویی مرحله انقلاب ص ۱۲۰
- ۷ — لنین د وتاکتیک سوسیالدمکراسی مجموعه ۱۲ جلدی جلد سوم ص ۱۰
- ۸ — کارل مارکس مبارزه طبقاتی دفرانسه ترجمه فارسی ص ۵۸
- ۹ — اسناد نشست دوره ای کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران "راه کارگر" شماره ۳۵ ص ۱۵
- ۱۰ — پرتنامه سازمان فدائیان خلق ایران (منشعبین ما) صفحات ۲۷ و ۲۸
- ۱۱ — راه کارگر شماره ۳۵ صفحات ۱۵ و ۱۸
- ۱۲ — لنین د ولت و انقلاب آثار منتخب ۱۲ جلدی جلد ششم ص ۴۷
- ۱۳ — د بیاجه ای برد وتاکتیک سوسیالدمکراسی — بر ونومالوو — پروفیسور د یکمان ص ۱۸
- ۱۴ — لنین وظایف پرولتاریاد رانقلاب ما آثار د وازده جلدی جلد پنجم ص ۳۰
- ۱۵ — گزارش کنفرانس ها و انسا — لیرکینف،؟ و والد زویوه نشریه دمکراسی و انقلاب ص ۱۶
- ۱۶ — گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنذره ۱۲۷ ایراد شده توسط رفیسق کارباچف ص ۱۰
- ۱۷ — سخنرانی د رنخستین کنذره شوراها ی نمایندگان کارگران و سربازان ۲۴ ژوئن سال ۱۹۱۷ مجموعه ۱۲ جلدی جلد پنجم ص ۱۴۷
- ۱۸ — وظایف پرولتاریاد رانقلاب ما همانجا ص ۴۸
- ۱۹ — د بیاجه ای برد وتاکتیک ص ۰۰۰ ص ۲۷
- ۲۰ — لنین خطر فلاکت و راه مبارزه با آن مجموعه ۱۲۴ جلدی جلد پنجم ص ۲۶۷
- ۲۱ — به نقل از د ولت و انقلاب ص ۴۵
- ۲۲ — لنین د ولت و انقلاب همانجا ص ۴۸
- ۲۳ — همانجا
- ۲۴ — وظایف پرولتاریاد رانقلاب ما همانجا ص ۴۲
- ۲۵ — د وتاکتیک سوسیالدمکراسی مجموعه د وازده جلدی
- ۲۶ — د بیاجه ای برد وتاکتیک ص ۰۰۰ ص ۳۰